

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرقان مبین

ترجمه

الفُرقان فی تفسیر القرآن

بالقرآن وَ السُّنَّة

جلد ۱

آیت الله دکتر محمد صادق تهرانی

مترجم: محمد حسین اسلامی تبار

سرشناسه: صادقی تهرانی، محمد، ۱۳۰۵
 عنوان و نام پدیدآور: تفسیر مبین / محمد صادقی تهرانی
 مشخصات نشر: قم - نشر عرش اندیشه - ۱۳۹۵
 مشخصات ظاهری: جلد اوّل
 شابک: ۹۷۸-۵۴۶-۶۵۴۳-۲۲-۱

یادداشت:
 موضوع: تفاسیر شیعه - قرن ۱۴
 شناسه افزوده: تفسیر ترتیبی، جامع
 رده‌بندی کنگره: الف / BP ۹۸ / ت ۸ ص ۳ ۱۳۹۵
 رده‌بندی دیویی: ۱۷۹/۲۹۷
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۱۰۳۹۸

فهرست اجمالی مطالب

- ۷ مقدمه چاپ عربی ناشر
- ۱۱ نامه‌ای از صاحب تفسیر المیزان در توصیف تفسیر الفرقان
- ۱۳ سر آغاز
- ۸۴ سورة الفاتحة
- ۸۵ تفسیر سورة حمد
- ۱۲۷ اهمیت حمد خدا
- ۱۷۱ درخواست هدایت
- ۲۱۸ سورة بقره
- ۲۲۰ سورة البقره
- ۲۵۷ برترین تقوا
- ۲۶۰ گروه کفار لجوج
- ۲۷۶ گروه منافقان و دوچهرگان
- ۲۸۱ خدعه منافق و خدعه خداوند

- تفاوت ﴿يَخْدَعُونَ﴾ با «يَخَادِعُونَ» ۲۸۴
- عدم بهکارگیری شعور ۲۸۴
- مرض دوگانه قلب منافق ۲۸۶
- مرض برروی مرض و رجس برروی رجس ۲۸۷
- دلیل استفاده از مرضاً بجای المرض ۲۸۸
- مفهوم سفاهت ۲۹۵
- دلیل استفاده از ﴿النَّاسِ﴾ ۲۹۵
- جاسوسی منافقین و خلوت آنان با رهبرانشان ۲۹۸
- جزای استهزای منافقین ۲۹۹
- تقابل با رسالت بهوسیله استهزا ۲۹۹
- پاداش آخرت منافقان ۳۰۰
- تعهد بندگان در برابر پروردگار ۳۱۴
- مالکیت در اقتصاد اسلامی ۳۹۷
- فهرست مطالب ۴۰۶

مقدمه چاپ عربی ناشر

دارالتراث الاسلامية ارزشمندترین میراث اسلامي را به کتابخانه جهانی اسلام تقدیم می‌کند و آن الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن والسنة است و در برابر این تفسیر گسترده، بزرگ، بالنده و بدیع که معرف شخصیت مؤلف آن است، سر تعظیم فرود می‌آورد. تفسیری که فصاحت و زیبایی تعبیر و ژرفای معنا را با هم دارد و در لفظ و معنا، در میان تفسیرهای قدیم و جدید بی‌نظیر است؛ زیرا این تفسیر و نویسنده آن، این امتیازات را دارند:

مؤلف با قرآن زندگی کرده، انیس و مونس آن بوده و طیّیّ چهل سال در دو حوزه مبارک نجف اشرف و قم شریف تفسیر قرآن را آموخته^۱ و تدریس کرده است. هفده سال از آن زمان را در مکه مکرمه، لبنان، سوریه و عراق گذرانده که از شرّ شاه به آن کشورها

۱. مدت چهل سال، به‌هنگام تألیف این جلد حساب شده و هم‌اکنون بیش از ۵۰ سال است که مؤلف مشغول تفسیر است.

هجرت کرده و به تفسیر قرآن پرداخته و صدها طلبه علوم اسلامی را به کشورهای اسلامی معرفی و اعزام کرده است و در زمینه علوم اسلامی کتاب‌های ارزشمندی را نگاشته که آخرین آن‌ها تا هم‌اکنون، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن والسنة است. از ویژگی‌های مؤلف، رسیدن به عالی‌ترین مقام اجتهاد در علوم قرآنی، از جمله فقه اسلامی است.

این کتاب روش‌های ممتازی دارد که یکی از آن‌ها کافی است تا آن را از دیگر تفسیرها ممتاز و برتر سازد:

۱. جمع روش‌های تفسیری قدیم و جدید: قرآن را با قرآن و سنت پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام تفسیر کرده و جدیدترین نظریات علوم جدید را هم آورده و در همه زمینه‌ها قرآن را امام و محور و غیر آن را پیرو قرار داده است، بدون اینکه چیزی را بر قرآن تحمیل کند.

۲. جمع بین دلالت‌های الفاظ قرآن: نه دلالت را به معنای خاص محدود می‌کند و دایره تفسیر لفظ را تنگ می‌گیرد و نه تفسیر و معنا را بی‌رویه توسعه می‌دهد؛ نه مانند تفریط‌گران، کوتاهی می‌کند و نه همانند افراط‌گران، زیاده‌روی و اصحاب افراط و تفریط کسانی هستند که بدون دلیل از قرآن و سنت، با تفسیر و معنای نصوص و ظواهر، آیات قرآنی را گسترش می‌دهند یا محدود می‌سازند.

۳. تفصیل بحث‌های فقهی در پرتو آیه‌های فقهی: در تفسیر معنای آیات الاحکام، روایت‌ها، اجماع‌ها و شهرت‌ها را - گرچه تعدادشان زیاد باشد - دخالت نمی‌دهد؛ زیرا قرآن حجّت بالغه خداست و در تفسیر خود نیاز به غیر خود ندارد.

۴. مقارنه و مقایسه قرآن در همه موضوع‌های آن با دیگر کتاب‌های وحیانی و غیر آن: که این کتاب را از میان تفسیرها، بهترین تفسیر مقارن و مقایسه‌ای قرار می‌دهد. مؤلف

گران‌قدر که خدا سایه‌اش را بر سر مستدام بدارد^۱ و نورگستری او را در تفسیر مرادهای خدا در قرآن پایدار بدارد، کوشش کرده قرآن را با قرآن تفسیر کرده و روایات را در حاشیه و پرتو آیات نقل کند و این روش به معنای تحقیر روایت یا سخن عالمان دیگر نیست، بلکه نمایان کردن هیمنه درخشان قرآن و بزرگداشت قرآن و سنت بالنده اسلامی است و نیز برای بیرون کردن کتاب خدا از معرکه و خلافگاه آراء، نظرها و روش‌های متعصبانه و بی‌ارزش است و ما چون در برابر این روش بزرگ کرنش می‌کنیم، از خدای بلندمرتبه و بسی‌قدرتمند می‌خواهیم که به مؤلف توفیق دهد تا این کتاب را تمام و کامل کند و آن را ذخیره‌ای برای امت اسلامی قرار دهد.

۱. متاسفانه آن بزرگوار در تاریخ ۱۳۹۰/۱/۱ این دنیای پر ابتلا را ترک و به سوی عالم باقی شتافت. خدا روحش را شاد گرداند.

نامه‌ای از صاحب تفسیر المیزان در توصیف تفسیر الفرقان

از جمله ده‌ها نامه‌ای که در تعریف تفسیر الفرقان از دانشمندان گوناگون و نوابغ فضل و اندیشه و صاحبان تفسیر در کشورهای مختلف به دست ما رسیده است، می‌توان از نامه صاحب تفسیر المیزان، امام اعظم، جناب آیه‌الله علامه سیدمحمدحسین طباطبایی که سایه پربرکش بر سر مسلمانان مستدام باشد،^۱ نام برد که متن آن نامه تقدیم می‌گردد:

نامه شریف همراه با دو جلد تفسیر شریف فرقان زیارت [شد] و پس از سال‌ها مفارقت و انقطاع اخبار، مژده سلامتی و موفقیت جناب‌عالی را دریافت داشتم، حمد خدا به‌جا- آوردم و امیدوارم که پیوسته قرین عافیت و موفقیت بوده و با الطاف و عنایات خداوندی، عزّاسمه، مؤید و مسدّد باشید.

تفسیر شریف فرقان که زیارت شد، کتابی است که موجب روشنی چشم و مایه افتخار ماست. ان‌شاءالله با تمام قوا، مساعی خود را در همین رشته تفسیر، یعنی تفسیر قرآن به قرآن مبذول داشته، در خدمت به معارف قرآنی و پرده‌برداری از روی ذخایر این کتاب مکنون آسمانی خسته و ملول نباشید. توفیق و تایید جناب‌عالی را از خدای عزّاسمه خواستارم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

محمدحسین طباطبایی

۱. آن عالم بزرگوار در سال ۱۴۰۲ قمری زندگی دنیا را وداع گفت و ان‌شاءالله با اجداد پاکش محشور شود.

سر آغاز

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا﴾^۱

هر ستایش (شایسته) خدا را سزااست که (این) کتاب [قرآن] را بر بنده (ی ویژه) اش فرودستاد و برایش (هیچ گونه) کژی ننهاد.

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۲

مبارک (و خجسته) است خدایی که بر (قلب نورانی) بنده ویژه خود، فرقان [کتابی] جداسازنده حق از باطل [را فرودستاد تا برای جهانیان، هشداردهنده ای باشد.

بارخدا، درود و سلام فراوان خویش را بر محمد، بنده، فرستاده، رسول اعلی و مجتبی و تصفیه شده و انتخاب شده، بهترین برگزیده، پیام آور امت و پیشوای رحمت بفرست و او را مبارک گردان و نیز بر آل و اولاد پاک و معصومش؛ کسانی که رجس و پلیدی را از آنان زدوده ای و بسی پاکشان گردانده ای:

﴿وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ

سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا﴾^۳

۱. کهف ۱/۱۸.

۲. فرقان ۱/۲۵.

۳. اسراء ۸۰/۱۷.

و بگو: «پروردگارا! مرا (در هر کاری) به گونه‌ای راست و درست داخل نما و مرا (از هر کاری) به گونه‌ای راست و درست خارج ساز و از جانب خود برای من سلطه‌ای پیروزمندانه قرار ده.»

پروردگارا! به من توفیق ده تا پروای تو را پیشه خود سازم و مسیر زندگی‌ام را به جانب سرنوشت آسان‌ساز و از بدی‌هایم درگذر و پاداش بزرگ مرحمت فرما و مرا به گونه‌ای راست و درست از این جهان خارج ساز؛ چون که از ازل بصیر و آگاه بر ما بوده‌ای:

﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ اخْلُ عُنْدَهُ مِّنْ لِّسَانِي يُفْقَهُوا قَوْلِي وَ كَفِّي بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا﴾

پروردگارا! سینه‌ام را گشاده گردان و کارم را برایم آسان گردان و از زبانم گره بگشای تا سخنم را با بررسی بفهمند و تو، به تنهایی برای هدایت و یاری کافی هستی.

هدایت و روشن‌گری قرآن

بی‌شک، قرآن «نور و برهان» است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾^۱

هان ای مردمان! شما را از جانب پروردگارتان برهانی (بس درخشان) آمده و فراسوی شما نوری روشن‌گر فر فرستادیم.

﴿هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۲

این (قرآن) بیانی است (و حیانی) برای مردمان و رهنمون و اندرزی است برای پرهیزگاران.

﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾^۳ ؛

آن‌هاست آیات کتاب روشن‌گر.

۱. نساء ۱۷۴/۴.

۲. آل‌عمران ۱۳۸/۳.

۳. شعرا ۲/۲۶.

﴿قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾^۱

قرآنی روشن (بیان) را بی هیچ کژی (فروفرستادیم)، شاید آنان پروا کنند.

و بیان روشن است:

﴿... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ...﴾^۲

... و این کتاب را به تدریج بر تو فروفرستادیم، درحالی که برای هر چیزی روشن گر است...

و این نور برهان و بیان روشن و بیان گر، قرآنی روشن است که وجود و شخصیتش کژی ندارد و در بیان و برهانش عالی ترین و ارزشمندترین فصاحت و بلاغت را داراست. آیا قرآنی که خود، نور و برهان است به نور و برهان دیگری نیاز دارد؟

﴿نورٌ علی نور یهدی لنوره من یشاء﴾^۳

نوری است بر روی نوری (دگر). خدا هر که را بخواهد سوی خویش هدایت می کند.

«پس این قرآن نور آشکار، ریسمان قوی و دستاویزی محکم است و نیز عالی ترین درجه و شفابخش ترین شفا و بزرگترین ارزش و مهم ترین سعادت است. هرکس از آن درخواست نور کند، به او روشنی می بخشد و کسی که کارهایش را با آن ببیوندد، خدا به او عصمت علمی می بخشد و هرکس به آن چنگ زند، خدا او را نجات می دهد و هر کس از احکام آن جدا نگردهد، خدا او را بالا می برد و هرکس از آن درمان بخواهد، خدا بدو شفا بخشد و هرکس آن را بر غیرش برگزیند و برتری دهد، خدا او را هدایت می کند و هرکس هدایت را در غیر آن بجوید، خدا او را گمراه خواهد کرد و هرکس آن را جامه

۱. زمر ۲۸/۳۹.

۲. نحل ۸۹/۱۶.

۳. نور ۳۵/۲۴.

خود قرار دهد، خدا او را سعادت‌مند می‌کند و هرکس آن را امام، مقتدا و تکیه‌گاه اصلی قرار دهد، خدا او را به بهشت‌های پر نعمت و زندگی بسی سالم می‌رساند.»^۱

پس «... آن، هدایتی از ژرفای تاریکی، بیانی روشن از جای کوری، نجاتی از سقوط، نوری از دل تاریکی، روشنایی از لابه‌لای حوادث، عصمتی از هلاکت، رشدی از درون نیرنگ، بیانی از فتنه‌ها و رساننده‌ای از دنیا به آخرت است و در آن کمال دین شماسست، و کسی از قرآن روی نمی‌گرداند، جز اینکه وارد آتش می‌شود.»^۲

پس «هرگاه فتنه‌ها شما را همانند قطعه‌ای از شب تار پوشاند، بر شماسست که به قرآن بازگردید؛ چونان که آن بسی شفاعت‌گر و دوستی تصدیق‌کننده است. کسی که آن را پیشوای خویش قرار دهد، او را به بهشت راهنمایی می‌کند و کسی که آن را پشت سر خویش قرار دهد، او را به آتش می‌راند و این دلیلی است که به بهترین راه، راهنمایی می‌کند و کتابی است که در آن تفصیل و بیان و دستاورد است و فصل است و شوخی نیست... ظاهرش آراسته و باطنش ژرف است. قرآن ستاره‌هایی دارد و ستاره‌هایش ستاره‌هایی دارند. شگفتی‌هایش از شمارش و اندازه بیرون‌اند. در آن چراغ‌های هدایت و

۱. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از پدرش علیه السلام از پدران علیهم السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله : «ان هذا القرآن هو النور المبين، و الحبل المتين، و العروة الوثقى، و الدرجة العليا، و الشفاء الأشفي، و الفضيلة الكبرى، و السعادة العظمى، من استضاء به نوره، و من عقد به أموره عصمه الله، و من تمسك به أنقذه الله، و من لم يفارق أحكامه رفعه الله، و من استشفی به شفاه الله، و من آثره علی سواه هداه الله، و من طلب الهدی فی غیره أضله الله، و من جعله شعاره و دثاره أسعده الله، و من جعله إمامه الذي یقتدی به، و معوله الذي ینتهي الیه أذاه الله إلى جنات النعیم و العیش السلیم.»

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰۰؛ ابوعلی اشعری از برخی اصحابش، از خشاب با سند مرفوع گفت که ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «و الله لا يرجع الامر و الخلافة الی ابی بکر و عمر ابداً و لا الی بنی امیه ابداً و لا فی ولد طلحة و الزبیر ابداً و ذلك انهم نبذوا القرآن و ابطلوا السنن و عطلوا الاحکام و قال رسول الله ۹: «انه هدی من الضلالة، و تبيان من العمی، و استقالة من العثرة، و نور من الظلمة، و ضیاء من الأحداث و عصمة من الهلکة، و رشد من الغواية، و بیان من الفتن، و بلاغ من الدنيا إلى الآخرة، و فيه کمال دینکم، و ما عدل أحد عن القرآن إلا إلى النار؛ به خدا سو کند امر و خلافت به ابی بکر و عمر و نه بنی امیه و نه فرزندان طلحة و زبیر هرگز نمی‌رسد؛ چون که آنان قرآن را طرد و سنت‌ها را باطل و احکام را تعطیل کردند. و پیامبر ۹ فرمود: ...»

جایگاه‌های نورافشانی حکمت و راهنمای شناخت انسان با صفت و معرفت است، پس انسان بزرگ‌منش باید چشمش را بگشاید و چشم به معرفت برسد و حق را دریابد تا از هلاکت و وابستگی رها گردد؛ چه‌آنکه اندیشهٔ زندگی دل بیناست؛ چنان‌که پی‌جوی نور، در تاریکی‌ها به‌وسیلهٔ نور راه می‌پوید، پس بر شماست که خلوص نیکو و مقدار کمی قوّت و صلابت داشته باشید.»^۱

ویژگی قرآن در بیان امیرالمؤمنین علیه السلام

«... نوری که چراغ‌هایش را خاموشی نباشد، چراغی که روشنایی‌اش به خاموشی نگراید، اقیانوسی که کسی را به ژرفایش دسترسی نباشد، راهی که رهرواش به گمراهی نرود، پرتویی که تابشش را تیرگی نیالاید، مرزگذاری که برهانش خمودی نگیرد، بنیادی که پایه‌هایش فرونریزد، درمانی که از پیامدهایش جای نگرانی نباشد، عزّتی که یاورانش شکست نپذیرند و حقی که یارانش تنها وانمانند. آری! قرآن معدن ایمان و گوهر ناب آن، سرچشمه‌ها و دریا‌های دانش، بوستان‌ها و آبگیرهای عدالت، زیربنا و ساختار اسلام و وادی‌ها و دشت‌های گستردهٔ حق است. قرآن دریایی است که هرچه از آبش بگیرند پایان نگیرد، چشمه‌ساری است که هرچه از آن برگیرند فرونخشکد، آبشخوری است که خیل واردان بر آن، از آن نگاهند، منزلگاهی است که مسافران راه آن را گم نکنند، نشانه‌هایی است که رهروان با دیدن آن‌ها گمراه نشوند. جای‌جای راهش به سرعت‌گیرهایی مجهّز است که رهروان را تجاوز از آن‌ها امکان‌پذیر نیست. خدا قرآن را برای عطش عالمان زلال گوارا، برای قلب‌های ژرف‌اندیش بهاران خرم و برای حرکت صالحان راهی روشن مقرر داشته است. این کتاب دارویی است که دردی بر جای نمی‌نهد، نوری است که

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۹۸؛ علی‌بن‌ابراهیم از پدرش، از نوفل، از سکونی، از ابی‌عبدالله علیه السلام، از پدرش علیه السلام، از پدرانش علیه السلام گفت: پیامبر ۹ فرمود: «فإذا التبت علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن، فانه شافع مشقّع، و ما حل مصدّق، من جعله أمامه قاده إلى الجنة، و من جعله خلفه ساقه إلى النار، و هو الدلیل یدل علی خیر سبیل، و هو کتاب فیه تفصیل و بیان و تحصیل، و هو الفصل و لیس بالهزل ... ظاهره أتیق، و باطنه عمیق، له نجوم (تخوم) و علی نجومه (تخومه) نجوم (تخوم) لا تحصی عجائبه، و لا تبلی غرائبیه، فیه مصابیح الهدی، و منار الحکمة، و دلیل المعرفة لمن عرف الصفة فلیجئ جال بصره و لیلغ الصفة نظره ینج من عطب و یتخلص من نشب فان التفکر حیاة قلب البصیر کما یمشی المستنیر فی الظلمات بالنور فعلیکم بحسن التخلص و قلة التربص»

با هیچ ظلمی همراه نیست، ریسمانی است که دستاویزش اطمینان‌بخش است و دژی است که بلندایش تسخیرناپذیر است. آن را که پذیرای ولایتش شود، مایه عزت است و هرکه را که در نظامش پای‌گذارد، رمز امنیت و تمامی کسانی را که پیشوایش گیرند، عین هدایت و هرکسی را که راه و رسم خویش بدو واگذارد، عذری موجه است. برای کسی که با منطق آن سخن گوید، برهان و برای کسی که با تکیه بر آن درگیر شود، شاهد و برای کسی که بدان احتجاج ورزد، موجب پیروزی است. هرکه بار معارف قرآن را به دوش کشد، قرآن او را بر دوش میکشد و هرکه قرآن را به‌کارگیرد، مرکوبی راهوارش باشد و هرکه را بدان راه جوید، نشان و هر آن‌کس را که در پناهش درآید، سپر است. قرآن دانش‌اندوزان را دانش، روایت‌گران را حدیث و داوران را حکم است.»^۱

هدایت‌گری قرآن و راه نجات از فتنه‌ها

و آن «بیان خبر پیشین و پسین شما و دستور پیش‌روی شماست و آن فصل و جدایی است و شوخی نیست و هر ستمگری که به غیر آن عمل کند، خدا او را میشکند و هر کس هدایت را در غیر آن بجوید، خدا گمراهش می‌کند و آن ریسمان محکم و متین و ذکر حکیم و راه مستقیم خداست. هواها - عقلی و نفسی - آن را به انحراف نمی‌کشاند، فسادها آن را نمی‌پوشاند، برای طرد و رد آفریده نشده است، شگفتی‌هایش از بین

۱. از سخنان پربار امیر المؤمنین علیه السلام پیرامون قرآن در خطبه ۱۹۳ عهده ص ۲۲؛ «نور لا تطفأ مصابیحها، و سراج لا یخبو توقده، و بحر لا یدرک قعره، و منهاج لا یضل نهجه، و شعاع لا یظلم ضوءه، و فرقان لا یخمد برهانه، و تبيان لا تهدم أركانها، و شفاء لا تخشى أسقامه، و عز لا تهزم أنصاره، و حق لا تخذل أعوانه، فهو معدن الايمان و بحبوخته، و ينابيع العلم و بحوره، و رياض العدل و غدرانه، و أئافی الإسلام و بنیانه، و أودیة الحق و غیطانه، و بحر لا ینزفه المنتزفون، و عیون لا ینضیها الماتحون، و مناهل لا یفیضها الواردون، و منازل لا یضل نهجها المسافرون، و أعلام لا یعمی عنها السائرون، و آكام لا یحوز عنها القاصدون، جعله الله رباً لعطش العلماء، و ربیعا لقلوب الفقهاء، و محاجاً لطرُق الصلحاء، و دواء لیس بعده داء، و نورا لیس معه ظلمة، و حبلا وثیقاً عروته، و معقلاً منیعاً ذروته، و عزا لمن تولاه، و سلماً لمن دخله، و هدی لمن اتتم به، و عذراً لمن انتحله، و برهاناً لمن تكلم به، و شاهداً لمن خاصم به، و فلجاً لمن حاج به، و حاملاً لمن حملة، و مطیةً لمن أعمله، و آية لمن توسم، و جنةً لمن استألم، و علماً لمن وعى، و حدیثاً لمن روى، و حکماً لمن قضى»

نمی‌رود، عالمان از آن سیر نمی‌شوند و آن کلامی است که هرگاه جن آن را بشنود بدون درنگ می‌گوید:

﴿...إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ...﴾

... به درستی ما قرآنی شگفت‌آور را شنیدیم، (که) به راه راست هدایت می‌کند...

«هر کس به آن سخن براند، راست گفته و هر کس به آن عمل کند، پاداش خواهد گرفت و هر کس به آن دست بیاویزد، به راه راست هدایت شده است. آن کتابی است عزیز، از پیش رویش و از پشت(سر)ش باطل سویش نیاید، فروفرستاده‌ای پیاپی از حکیمی بس- ستوده است.»^۲

«به تحقیق پیامبر ﷺ یادگاری برای شما باقی‌گذارده که آن کتاب ناطق خدا، قرآن صادق، نور ساطع و شعاع درخشان اوست. کتابی که دلایلش روشن، باطنش مبرهن، ظواهرش پرفروغ و پیروانش پرافتخارند. کتابی که پیروان خود را به بهشت رضوان می‌خواند و گوش‌فرا دهندگان به دعوتش را به ساحل نجات می‌کشاند. همان که با چنگ‌زدن

۱. جن ۲/۷۲.

۲. تفسیر عیاشی به اسناد از حارث اعور گفت: خدمت امیرالمؤمنین ع وارد شدم پس گفتم: «یا امیرالمؤمنین! ما هرگاه نزد تو باشیم، چیزی را می‌شنویم که به سبب آن دین مان را محکم می‌کنیم و هرگاه از نزد تو خارج می‌شویم، چیزهای گوناگونی می‌شنویم.» فرمود: «آیا تا به حال چنین شده؟» گفتم: «بله» فرمود: «از پیامبر اسلام شنیدم که می‌فرمود جبرئیل به نزد من آمد و فرمود: «ای محمد! به زودی در میان امت تو فتنه‌ای پدیدار می‌شود». گفتم: «راه بیرون رفتن و رهایی از آن فتنه چیست؟» پس جبرئیل گفت: «بیان ما قیلکم من خبر، و خبر ما بعدکم، و حکم ما بینکم، و هو الفصل لیس بالهزل، من ولیه من جبار فعل بغیره قصمه الله، و من التمس الهدی فی غیره أضله الله، و هو جبل الله المتین، و هو الذکر الحکیم، و هو الصراط المستقیم. لا تزیغه الا هویه، و لا تلبسه الا قضیه، و لا یخلق علی الرد، و لا ینقضی عجابیه، و لا یشعب منه العلماء، هو الذی لم تلبث الجن إذ سمعته أن قالوا: ﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾ من قال به صدق، و من عمل به أجر، و من اعتصم به فقد هدی إلى صراط مستقیم، هو الكتاب العزیز الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیہ و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید؛ کتاب خدا که در آن ...»

به دریای حکمتش می‌توان به برهان‌های روشن و کافی نایل شد و هم‌چنین به وسیله آن گنجینه اسرار، می‌توان مکارم اخلاق، کارهای مشروع، مجاز و واجبات الهی را شناخت.^۱

۱. از خطبه صدیقه طاهره، زهرا علیها السلام دختر پیامبر خدا ۹۱ هنگامی که حَقّش غصب شد: «بقیه استخلفها علیکم کتاب الله الناطق و القرآن الصادق و النور الساطع، و الضیاء اللامع، بینة بصائره منکشفة سرائره، متجلية ظواهره، معتبط به اشیاعه، قائد الی الرضوان اتّباعه مؤدّ الی النجاة استماعه، به تنال حجج الله المنورة، و عزائمه المفسّرة، و محارمه المخدّرة، و بیناته الجالیه، و براهینه الکافیة، و فضائله المندوبة، و رخصه الموهوبة، و شرائعه المكتوبة»

عظمت قرآن و تمسک به آن

از علی علیه السلام سؤال شد: آیا چیزی از وحی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد شما هست؟ فرمود: لا و الذي فلق الحبة و برأ النسمة، إلا أن يعطي عبدا فهما في كتابه؛^۱؛ سوگند به کسی که هسته را شکافت و آفریده را آفرید، هر فهمی که به بنده داده شود، آن در قرآن است.

و این سخن دلیل بر آن است که قرآن وحی اصلی و ضابطه بی بدیل است و وحی سنت، حاشیه‌ای است که نمی‌شود به آن دست‌یازید، مگر در جنب فهم تفصیلی وحی. پس آن‌سان که در برابر خدا خضوع می‌کنیم، باید در برابر قرآن کرنش کنیم. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«هر کس قرآن را بخواند و در برابر آن نرم نگردد و محزون نشود و نترسد، عظمت شأن خدا را سبک شمرده و گرفتار زیان آشکار گردیده است. پس قرائت‌کننده قرآن به سه چیز نیاز دارد: دل خاشع، بدن پاک و جایگاه خالی دل؛ پس هرگاه دلش در برابر خدا خشوع کند، شیطان رجیم از او فرار می‌کند و هرگاه دلش از - یاد - وسایل و اسباب ظاهری

۱. از مصباح الشریعه که به امام صادق علیه السلام منسوب است: «من قرأ القرآن و لم یخضع له و لم یرق علیه و لم یغش حزنا او وجلا فی سرّه فقد استهان بعظم شأن الله و خسر خسرا مبینا، فقارئ القرآن یحتاج الی ثلاثة أشياء: قلب خاشع و بدن فارغ و موضع خال، فإذا خشع لله قلبه فرّ منه الشیطان الرجیم، و إذا تفرغ نفسه من الأسباب تجرد قلبه للقراءة فلا یعترضه عارض فیحرمه نور القرآن و فوائده، و إذا اتخذ مجلسا خالیا و اعتزل من الخلق بعد ان أتى بالخصلتین الأولیین استأنس روحه و سره بالله، و وجد حلاوة مخاطبات الله عباده الصالحین، و علم لطفه بهم، و مقام اختصاصه لهم، بقبول کراماته، و بدائع إشاراته، فإذا شرب كأسا من هذا المشرب فحینئذ لا یختار علی ذلك الحال حالا و علی ذلك الوقت وقتا بل یؤثره علی کل طاعة و عبادة لأن فیها المناجاة مع الرب بلا واسطة فانظر کیف تقرأ کتاب ربك و منشور ولایتك، و کیف تجیب أوامره و نواهیة، و کیف تمثّل حدوده فانه کتاب عزیز لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید، فرتله ترتیلا، وقف عند وعده و وعیده، و تفکر فی أمثاله و مواعظه و احذر ان تقع من إقامتك حروفه فی اضعاء حدوده»

خالی شود، برای قرائت قرآن آماده می‌گردد و چیزی بر آن نمی‌نشیند تا او را از نور قرآن و فوایدش محروم سازد و هرگاه جایگاه خالی یافت و از خلق جدا شد و با خدا خلوت کرد، با توجه به مراعات آن دو خصلت - بدن پاک و قلب خاشع - روح و نهانش با خدا مأنوس می‌شود، شیرینی خطاب‌های خدا به بندگان صالحش را می‌چشد و از لطف و کرامت او و اشارات بدیع - سخنانش - به آنان آگاه می‌گردد. پس هرگاه جامی از نوشیدنی این آبشخور - قرآن - بنوشد هیچ حالی را بر این حال و هیچ زمانی را بر این زمان ترجیح نمی‌دهد، بلکه آن - نوشیدن از آبشخور قرآن - را بر هر طاعت و عبادتی ترجیح می‌دهد؛ چه آن‌که در قرآن مناجات بی‌واسطه با خدا نهفته است، پس بنگر که چگونه کتاب پروردگارت و منشور ولایت را می‌خوانی و چگونه به دستورها و نهی‌های آن پاسخ می‌دهی و چگونه حدود آن را مراعات می‌کنی؛ زیرا به راستی آن کتابی است عزیز.

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾

از پیش رویش و از پشت (سر)ش باطل سواش نیاید؛ فروفرستاده‌ای پیاپی از حکیمی بس ستوده است.^۱

پس آن را با ترتیل - تدریج و دلربا - بخوان و در وعده (نوید) و وعید (بیم) آن دقت کن و در مثال‌ها و اندیشه‌هایش بیاندیش و از اینکه حرفی از حرف‌های آن را ضایع و جابه‌جا کنی، بر حذر باش.^۲

۱. فصلت ۴۲/۴۱.

۲. از مصباح الشریعه که به امام صادق علیه السلام منسوب است: «من قرأ القرآن و لم يخضع له و لم يرق عليه و لم يغش حزنا او وجلا في سره فقد استهان بعظم شأن الله و خسر خسرا مبينا، فقارئ القرآن يحتاج الى ثلاثة أشياء: قلب خاشع و بدن فارغ و موضع خال، فاذا خشع لله قلبه فر منه الشيطان الرجيم، و إذا تفرغ نفسه من الأسباب تجرد قلبه للقراءة فلا يعترضه عارض فيحرمه نور القرآن و فوائده، و إذا اتخذ مجلسا خاليا و اعتزل من الخلق بعد ان أتى بالخصلتين الأوليين استأنس روحه و سره بالله، و وجد حلاوة مخاطبات الله عباده الصالحين، و علم لطفه بهم، و

پس قرآن محور و اصلی است که باید هر خبر و اثر و سخن، از ضروریات دین را با آن محک زد تا صحیح از باطل و ضعیف از قوی و خائن از امین بازشناخته شود و قرآنی که تکیه‌گاه و مرجع غیرخودش است، بهتر می‌تواند مرجع و بازگشت‌گاه خودش باشد؛ چه‌آنکه تمسک به قرآن در امور شبیه به هم، اصلاح آن‌ها و رساندن آن‌ها به رشد مطلوب است؛ بنابراین شایسته‌تر این است که قرآن مرجع و مستمسک و مفسر خودش باشد:

﴿وَالَّذِينَ يَمَسُّونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾^۱

و کسانی که به‌وسیله کتاب (و حیانی، خودهاشان و دیگران را) نگهبانی می‌کنند و نماز برپاداشتند، (بدانند که) ما بی‌گمان اجر اصلاح‌کنندگان را تبه نخواهیم ساخت.

پس کسانی که در تفسیر قرآن به‌وسیله قرآن از خود و دیگران نگهبانی نمی‌کنند یا در تفسیر قرآن به‌سبب غیر قرآن، نگهبانی می‌کنند آنان از مفسدان خواهند بود؛ چه‌آن‌که پناهگاه یگانه در موارد اختلاف، خداست و حکم را در آنجاها فقط کتاب خدا روشن می‌کند:

﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ...﴾^۲؛

مقام اختصاصه لهم، بقبول کراماته، و بدائع إشاراتہ، فإذا شرب كأساً من هذا المشرب فحينئذ لا يختار على ذلك الحال حالاً و على ذلك الوقت وقتاً بل يؤثره على كل طاعة و عبادة لأن فيه المناجاة مع الرب بلا واسطة فانظر كيف تقرأ كتاب ربك و منشور ولا يتك، و كيف تجيب أوامره و نواهيہ، و كيف تمثل حدوده فانه كتاب عزيز لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد، فرتله ترتيلاً، وقف عند وعده و وعيدہ، و تفكر في أمثاله و مواعظه و احذر ان تقع من إقامتك حروفه في إضاعة حدوده»

۱. اعراف ۱۷۰/۷.

۲. شوری ۱۰/۴۲.

و درباره هر چیزی اختلاف کردید، پس حکمش تنها سوی خداست...

جایگاه سنت نسبت به قرآن

جایگاه سنت حضرت محمد ﷺ جایگاه حاشیه‌ای کتاب خداست و سنت شناخته نمی‌شود، مگر اینکه روایت مدعی بر دوش کشیدن آن، موافق کتاب خدا باشد یا مخالف آن نباشد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۱؛

هان ای کسانی که ایمان آوردید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر (رسالت) را - که از خودتان می‌باشند - (نیز) اطاعت کنید. پس اگر در امری (دینی) اختلاف کردید، اگر به خدا و روز پایانی ایمان دارید، آن را به (کتاب) خدا و (سنت) پیامبرش عرضه بدارید؛ این بهتر و بازتابش نیکوتر است.

اردد الى الله و رسوله ما يضلحك من الخطوب و يشنبه عليك من الأمور، و الرد الى الله الأخذ بمحكم كتابه، و الرد الى الرسول ﷺ الأخذ بسنته الجامعة غير المفرقة؛^۲

خطاب‌های سخت و دشوار و امور شبیه به هم را به خدا و پیامبر رد کن و ردّ به خدا، عرضه آن به کتاب محکم خدا و ردّ به پیامبر ﷺ عرضه آن‌ها بر سنت جامع و قطعی اوست.

۱. نساء ۵۹/۴.

۲. نهج البلاغه.

جایگاه اولی الامر و پیروی از آنها

سپس ﴿أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ وزیران و وامداران سنت سلیم محمدی هستند؛ چنان که خدا دستور داده که مکلفان از خدا و رسول پیروی مطلق کنند، پس پیروی از اولی الامر، تبعیت از رسول ﷺ است؛ زیرا ایشان جز از رسول خدا روایت نمی کنند.

بنابراین در ذیل آیه اطاعت، ارجاع حکم مورد اختلاف به خدا و رسول، همان مثلث سه اطاعت در آغاز آن است: ﴿فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ - آن را به (کتاب) خدا و (سنت) پیامبرش عرضه بدارید - ؛ چه آن که ﴿وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ جز سنت پیامبر ﷺ را بر دوش نمی کشند. پس در این مثلث درخشان اطاعت مطلق، اطاعت از خدا پایه ای بس استوار است و پس از آن، پیروی از پیامبر ﷺ زاویه نخستین است؛ زیرا حضرتش روایت را از خدا صادر می فرماید و ﴿أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ حاشیه پایانی است که از رسول الله ﷺ صادر می شود و راهی برای شناخت سنت واقعی در میان روایاتی که نقل شده است نداریم، مگر موافقت آنان با کتاب خدا که ﴿ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ - هم آغازش و هم پایانش خیر است - .

اهمیت تفسیر قرآن به قرآن

القرآن یفسر بعضه بعضاً و ینطق بعضه علی بعض^۱؛

بخشی از قرآن، بخش دیگر آن را تفسیر و برخی از قرآن، برخی دیگر از آن را بیان می کند.

کسی که می خواهد پرده از چهره آیات قرآن مجید بردارد (قرآن را تفسیر کند)، باید در آغاز در خود آیات قرآن، آن گونه که واجب است، تدبّر کند، سپس روایات را بر قرآن

۱. همان.

عرضه داشته، آن‌ها را تفسیر کند و موافق آیه را برگزیند و مخالف آن را رد کند تا به معناهای درست که باهم سازگارند، برسد:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۱

پس آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند و اگر (بر فرض محال، قرآن) از نزد غیر خدا بود، همواره در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند.

مقصود از تفسیر قرآن با قرآن، زدن برخی از قرآن به برخی دیگر و تفسیر بخشی با بخشی دیگر، با نثر نامناسب و مراعات نکردن مناسبت آیات قرآنی باهم و تأمل نکردن در ارتباط آن‌ها باهم نیست.

پیامبر ﷺ دید گروهی باهم به ستیزه برخاسته‌اند. فرمود: «پیشینیان شما با این‌گونه تفسیر نثر دقل و بدون مناسبت آیات قرآنی باهم هلاک شدند؛ همانا قرآن نازل شده است که بخش‌های آن همدیگر را تصدیق کنند، پس با بخشی از آن بخش دیگر آن را تکذیب نکنید. پس هر چیزی از قرآن را که می‌دانید بگوئید و هر چه را ندانستید به عالم آن واگذارید».^۲

پیامبر ﷺ بر گروهی گذشت که قرآن را باهم مقابله می‌کردند. بر آنان خشم گرفت و فرمود: «اُمّت‌ها با اختلاف با پیامبران‌شان و زدن برخی از کتاب خدا بر برخی دیگر (نثر دقل) گمراه شدند».^۳

پس مفسّر باید در آیات قرآن حکیم تدبّر تام کند و آیه‌هایی را که در محتوا هم خانواده و شبیه هم هستند در کنار هم و باهم تفسیر کند، تا هر آنچه را قرآن ثابت می‌کند، بفهمد و

۱. نساء ۸۲/۴..

۲. درالمنثور؛ این روایت را از عمرو بن شعیب، از پدرش، از پدر بزرگش، از پیامبر ﷺ نقل کرده است.

۳. همان؛ این را ابن سعد، ابن ضریس در فضائل و ابن مردویه از عمرو بن شعیب، از پدرش، از جدش، از پیامبر ﷺ آورده است.

ثابت کند و روایات موافق قرآن را تشخیص دهد و تثبیت کند و نیز در جنب قرآن و سنت، هر آنچه را که راه‌های علمی یا عقلی ثابت می‌کند و قابل تثبیت و پیروی است، باید با روایات گوناگون در تفسیر آیات قرآن، درک، فهم، برداشت‌ها و روش‌های مختلف به قرآن عرضه شود و هر آنچه از آن‌ها را قرآن تصدیق کرد، تصدیق گردد. پس روش‌های تفسیر، جز روش تفسیر به قرآن، باطل و توخالی است؛ چنان‌که پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام در تفسیر ذکر حکیم، این روش پایدار را پیموده‌اند و مفسران باید این روش نمونه را از معلمان معصوم فرا بگیرند؛ یعنی آیات قرآن را با آیات قرآن تفسیر و در حاشیه، با روایات تفسیر و بررسی کنند. پس تفسیر، دو نوع حق و باطل است: ۱. تفسیر به قرآن ۲. تفسیر به رأی.

تفسیر به رأی

و من فسر القرآن برأيه فليتبوء مقعده من النار؛ اخطأ أو أصاب كان مصيره الى النار؛ و هر کس قرآن را با رأی خودش تفسیر کند، پس باید جایگاه نشستنش پر از آتش گردد؛ اشتباه بکند یا راه را درست ببیند، سرنوشت او به‌جانب آتش است.

مقصود از تفسیر به رأی این است که کسی رأی خود یا نظر کسی دیگر و روایت ثابت- نشده را بر آیه بار کند، در حالی که آن را نمی‌پذیرد یا موافق آن نیست و یا مخالف آن است و بسیاری از اختلاف‌های مفسران در تفسیر آیات به جهت تفسیرهای به رأی آن- هاست که به تعداد مفسران، متعدّد می‌شود یا به جهت لیاقت نداشتن آنان است؛ یعنی دانش کافی و شرایط لازم را برای تفسیر ندارند؛ چه آن‌که تفسیر، شرایطی چند دارد.^۱

۱. ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی در تفسیرش از اسماعیل بن جابر روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌گفت: «خدای تبارک و تعالی محمد ﷺ را برانگیخت و او را آخرین پیامبر قرار داد. پس از او پیامبری نیست و بر او کتابی نازل کرد و کتاب‌ها را با آن پایان داد و پس از آن کتابی نیست و در آن چیزهای را حلال و چیزهایی را حرام کرد و حلال آن تا روز واپسین حلال و حرام آن تا روز واپسین حرام خواهد بود. در آن کتاب، شرع شما و خبر از پیشینیان و پسینیان شمامست و پیامبر ﷺ آن را پرچم ماندگار در بین اوصیای خویش قرار داد و مردم از

تفسیر قرآن با روایت یا سنت

محدّث، قرآن را با روایات تفسیر می‌کند و در بررسی روایات به سندهای آن‌ها می‌نگرد و از بررسی متن آن‌ها چشم‌پوشی می‌کند؛ اگر سند روایات صحیح باشد، به آن‌ها اعتماد و با آن‌ها قرآن را تفسیر می‌کند، چه موافق قرآن و چه مخالف آن باشد و علی‌رغم وجود بسیاری از عقاید دوگانه‌پرستی و اسرائیلیات و خرافات، همانند آن‌ها که در بین روایات اسلامی وارد شده و در کتاب‌های حدیثی جای‌خوش کرده است؛ چنان‌که از طریق اهل سنت روایت شده که «پیامبر ﷺ گرفتار سحر شد!» و بدین وسیله خواسته‌اند از کرامت نبوت بکاهند. قرآن در توصیف آن دروغ‌پردازان ظالم می‌فرماید:

﴿...إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا﴾^۱؛

اوصیای پیامبر ﷺ جدا شدند و آنان را تنها گزاردند، - درحالی‌که آنان شاهد بر مردم هر زمان هستند - و سپس ایشان را کشتند و از دیگران پیروی بی‌چون و چرا کردند و با پیروان ولایت - اولو الأمر - و جستجوگران دانش ایشان به عناد پرداختند. خدای سبحان فرمود: «فَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تُزَالُ تَطَّلَعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ»؛ [(و) بخشی از آنچه را بدان یادآور شده بودند، به فراموشی سپردند و تو بی‌وقفه بر خیانتی بزرگ از آنان آگاه می‌شوی؛ مگر اندکی از ایشان (که خیانتکار نیستند)؛ چه‌آنکه آنان برخی از قرآن را به برخی دیگر زدند و به آیه یا آیات نسخ شده استدلال کردند و آن را ناسخ پنداشتند و به متشابه استدلال کردند و به نظرشان محکم آمد و به خاص استدلال کردند و آن را عام جلوه دادند و آغاز آن را دلیل گرفتند و تأویل درست آن را فراموش کردند و به آغاز و پایان کلام نگاه نکردند که از کجا وارد و چگونه خارج شوند و موارد و مصادر - شأن نزول - آن را نشناختند؛ چه‌آنکه از اهلش نگرفتند، پس گمراه شدند و گمراه کردند. خدا شما را رحمت کند. بدانید کسی که ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه و آیات مجاز از عزائم و مکی و مدنی و اسباب نزول و مبهم و لفظ منقطع و تألیف شده و قضا و قدر و تقدیم و تأخیر و بیانگر و عمیق و باطن را نداند و آغاز را از انتها و سؤال و جواب و قطع و وصل و مستثنی‌منه و جار و مجرور و صفت را تشخیص ندهد و تأکید و تفصیل و عزائم و جایگاه‌های واجب و احکام و معنای حلال و حرام که ملحدان در آن هلاک شده‌اند و موصول و محمول در الفاظ قرآن را نشناسد، پس او نه عالم و نه اهل علم است و هرگاه شناخت این‌ها را بدون دلیل ادعا کند، دروغ‌گو و شکاک است و نسبت‌دهنده دروغ به خدا و رسولش و جایگاه او جهنم است و بد جایگاهی است.»

۱. اسراء ۴۷/۱۷. ر.ک الفرقان، جزء ۳۰؛ پیرامون آیه (النفثات فی العقد) و سوره فرقان، آیه ۸.

... در آن حال ستمکاران گویند: «جز مردی افسون شده را پیروی نمی کنید.» ...

و از طریق شیعه در تفسیر دابة الأرض روایت شده که آن، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است!

با جهالت و نادانی یا تجاهل و تظاهر به نادانی، از کرامت خلافت اسلامی منصوب از جانب خدا کاسته‌اند و همانند این خرافات باطل که روایات یا مفسران از هر دو طایفه - شیعه و سنی - نقل کرده‌اند، فراوان است؛ بدون اینکه مراعات کنند، آیا این‌ها با صراحت‌ها یا ظواهر قرآن می‌سازد یا منافات دارد. این تفسیر قرآن با سنت نیست، بلکه تفسیر قرآن با روایات است. با روایاتی که راویان، آن‌ها را سنت می‌پندارند و مفسران سنتی آن‌ها را به‌عنوان سنت می‌پذیرند، درحالی‌که آن‌ها سنت نیستند؛ چه آن‌که سنت، سخن، عمل و تقریر پیامبر است و راه تشخیص آن‌ها جز با موافقت روایاتی که آن‌ها را بر دوش می‌کشد، نیست؛ چون پیامبر در هر کاری که می‌کند یا هر سخنی که می‌گوید، فقط از وحی قرآن پیروی می‌کند:

﴿... إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيْكُمْ...﴾؛

... (من) جز آنچه را که به‌سویم وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم...

هر روایتی را که قرآن تکذیب کند از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست و صدورش از آن حضرت تصدیق نمی‌شود، گرچه سندش صحیح باشد و هر روایتی را که قرآن تصدیق کند، پذیرفته می‌شود و صدور آن از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تصدیق می‌گردد، گرچه سندش ضعیف باشد. پس ملاک در تصدیق روایت و سنت و صحّت نسبت آن‌ها به معصوم عَلَيْهِ السَّلَامُ، موافقت متن آن‌ها با قرآن است، نه سند و اگر متن و سند، هر دو صحیح باشند، صحّت سند فقط برای اتقان و استحکام روایت به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مفید است، نه اینکه در اصل صحّت نسبت به حضرت اثربخش باشد. پس صحّت سند در متنی که با قرآن نسبت ندارد، فایده‌ای

نخواهد داشت؛ چه آن که از پیامبر ﷺ باطل صادر نمی شود.^۱ به تحقیق از پیامبر ﷺ به تواتر نقل شده که فرمود:

لقد كثرت علي الكذابة و ستكثر فمن كذب علي متعمداً فليتبوء مقعده من النار فإذا أتاكم الحديث فأعرضوه علي كتاب الله و سنتي فما وافق كتاب الله و سنتي فخذوا به و ما خالف كتاب الله و سنتي فلا تأخذوا به؛^۲

بی شک دروغ نسبت دهندگان بر من زیاد شده اند و به زودی زیادتر هم خواهند شد. پس هر کس به عمد بر من نسبت دروغ دهد، باید نشیمنگاهش پر از آتش شود. پس هرگاه روایتی به دست شما رسید، آن را به کتاب خدا و سنت من عرضه مدارید، پس هر چیزی که با کتاب خدا و سنت من موافق بود، آن را بپذیرید و هر چیزی که با کتاب و سنت من مخالف بود آن را نپذیرید و یا اگر چیزی که از طرف من آمد، موافق کتاب خدا بود، پس من آن را گفته‌ام و اگر مخالف کتاب خدا بود، پس من آن را نگفته‌ام.

۱. حدیث چهار حالت دارد:

۱. متن و سند آن هر دو صحیح باشند

۲. هر دو ضعیف باشند

۳. سند آن صحیح و متنش ضعیف باشد

۴. سند روایت ضعیف و متن آن صحیح باشد.

قسم اول به پیامبر ﷺ و ائمه: نسبت داده می شود، قسم دوم به دیوار کوبیده می شود، قسم سوم نیز اگر توجیه پذیر نباشد به دیوار کوبیده می شود و قسم چهارم به پیامبر منسوب نمی شود؛ ولی تصدیق می گردد و اصل در صحت متن روایت، موافقت آن با کتاب خدا یا سنت ثابت پیامبر ﷺ است و صحت متن بعد از صحت سند، متن را تصحیح نمی کند، بلکه صحت سند در حاشیه صحت متن، از اسباب صحت نسبت به پیامبر ﷺ است.

۲. این را طبرسی در احتجاج نقل کرده و به ابی جعفر جواد علیه السلام نسبت داده که به هنگام استدلال بر یحیی بن اکثم فرموده است. همانند آن در کافی، ج ۱، ص ۶۹؛ از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم و غیر او از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده است و در محاسن برقی از ابی ایوب مدائنی، از ابن ابی عمیر، از هاشمین و غیر آن دو از او نقل شده است. نیز در مستدرک، ج ۳، ص ۱۸۶؛ نقل شده است که عیاشی در تفسیر خودش، از هشام بن حکم، از ابی عبدالله علیه السلام «کتاب الله» نقل کرده و «سنتی» را حذف کرده است.

زیرا سنت که شرح‌دهنده کتاب و موافق با آن است در کتاب فرو می‌رود، با آن هماهنگ است و ناسازگار نیست و همانا سنت همانند سایه و حاشیه است و قرآن است که هر آنچه از آن بر قاصدان مخفی مانده، توضیح می‌دهد.

در این عرض و بررسی و مقایسه با قرآن، بین روایت انسان نیکوکار یا فاجر فرقی نیست و روایت هر دو باید با قرآن سنجیده شود؛ چنان‌که در روایت امام صادق علیه السلام نقل شده است:

ما جاءكم عنى يوافق كتاب الله فانا قلته و ما جاءكم يخالف كتاب الله فلم اقله؛^۱

هر روایتی که به تو رسید، چه از انسان نیکوکار یا فاجر، اگر موافق قرآن بود، آن را بگیر و اگر مخالف بود، آن را نگیر.

... فاتقوا الله و لا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا و سنة نبينا ۹ فإنا اذا حدثنا قلنا قال الله عزوجل و قال

رسول الله؛^۲

۱. مستدرک، ج ۳، ص ۱۸۳؛ از محمد بن مسلم گفت که ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «ای محمد...» و همانند آن است روایت امام صادق علیه السلام در مورد اختلاف روایت که یکی را انسان موثق و دیگری را غیر موثق نقل می‌کند که فرمود: «هرگاه روایتی بر شما رسید که شاهی بر آن از کتاب خدا و یا سخن پیامبر صلی الله علیه و آله وجود دارد به آن اعتماد کنید و گرنه اعتماد نکنید.» و کافی، ج ۱، ص ۶۹؛ محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از عبدالله بن ابی‌یعفور نقل کرده که گفت حسین بن ابی‌العلاء نقل کرده که ابن ابی‌یعفور در این مجلس حاضر شد و گفت: «از ابی‌عبدالله علیه السلام سؤال کردم...» و در محاسن، ص ۲۲۵ همانند آن روایت شده است.

۲. رجال کشی، ص ۱۴۶؛ محمد بن قولویه و حسین بن حسن بندار قمی گفته‌اند که سعد بن عبدالله گفت که محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمن به من گفت که من هم حاضر بودم و برخی اصحابش از او سؤال کردند: ای محمد! در باب حدیث چه چیزی برای تو سخت‌تر و ناخواستنی‌تر است و چه چیزی تو را وادار به رد احادیث می‌کند؟ پس محمد گفت: هشام بن حکم به من گفت که از ابی‌عبدالله علیه السلام شنیدم، می‌فرمود: «به‌عنوان حدیث ما حدیثی نپذیرید، مگر حدیثی که موافق قرآن و سنت باشد یا همراه آن شاهی از روایات پیشین - ثابت شده - ما باشد؛ چون که مغیره بن سعید، که لعنت خدا بر او باد، در میان کتاب‌های اصحاب ما روایاتی وارد کرد که پدرم آن‌ها را نفرموده بود؛ پس پروای خدا را پیشه خود سازید...»

... پس پروای خدا پیشه کنید و چیزی که مخالف سخن پروردگار ما و سنت پیامبر ما صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد را به عنوان روایت ما نپذیرید؛ چه آن که ما هرگاه حدیث بگوییم، می گوییم: «خدای بزرگ فرمود و پیامبر خدا فرمود.»

چنان که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخنی غیر از سخن خدا ندارد و سخن خدا از زبان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا به لفظ قرآن و یا به غیر آن است؛ پس:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾

و از سر هوای نفس، یا هوای عقل، یا هوای مشورت (هرگز سخنی نمی گوید * گفتارش (و کردار و رفتار) به جز وحی که (به او) وحی می شود، نیست.

پس چگونه وحی پیامبر ضدّ وحی خدا باشد؟! قرآن نوری است که صواب را تثبیت و خطا را طرد می کند؛ چنان که از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیده است:

إن على كل حق حقيقة و على كل صواب نور فما وافق كتاب الله فخذوه و ما خالف كتاب الله فدعوه؛^۱

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۹؛ علی بن ابراهیم از پدرش، از سکونی، از ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام از ایشان. نیز در امالی صدوق، ص ۲۲۱؛ از احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از حسین بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن مسلم کوفی، از صادق جعفر بن محمد عَلَيْهِ السَّلَام، از پدرش، از جدش، از علی عَلَيْهِ السَّلَام، از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همانند آن حدیث نقل شده است. نیز محاسن برقی، ص ۲۲۶؛ از نوفلی، از سکونی، از ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام، از پدرانش، از علی عَلَيْهِ السَّلَام، همانند آن از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است. با این تفاوت که در روایت محاسن این تعبیر هست: «فخذوا به؛ آن را بگیرید». نیز در وسائل، ج ۳، ص ۳۸۲؛ سعید بن هبة الله راوندی، از محمد و علی دو پسران علی بن عبدالصمد از پدرشان، از ابی البرکات علی بن حسین، از ابی جعفر بن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن زید، از محمد بن ابی عمیر، از جمیل بن دراج، از ابی عبد الله عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده که فرمود: «الوقوف عند الشبهة خیر من الاقتحام فی الهلکة؛ توقف در نزد شبهه از افتادن در هلاکت بهتر است.» و همانند آن روایت را ذکر فرمود و در مستدرک، ج ۳، ص ۱۸۶؛ محمد بن مسعود عیاشی در تفسیرش، از اسماعیل بن ابی زیاد، از جعفر، از پدرش، از علی عَلَيْهِ السَّلَام روایتی همانند روایت محاسن برقی آورده است.

بی‌شک بر هر حقی، حقیقتی و برای هر صوابی، نوری است؛ پس چیزی که موافق کتاب خدا باشد آن را بپذیرید و چیزی که مخالف کتاب خدا باشد آن را رد کنید.

و در روایت امام باقر علیه السلام آمده است:

انظروا أمرنا و ما جاءكم عنا فان وجدتموه للقرآن موافقا فخذوا به و ان لم تجدوه موافقا فردوه و ان اشتبه الأمر علیکم فقفوا عنده و ردوه إلینا حتی نشرح لکم ما شرح لنا؛^۱

به دستور ما بنگرید؛ اگر از طرف ما چیزی نقل شد، چنانچه از قرآن با آن موافقی یافتید، آن را بپذیرید و اگر نیافتید، آن را رد کنید و اگر امر مشتبه شد (موافق و مخالف معلوم نبود) در آنجا توقف کنید و آن را به ما ارجاع دهید تا اینکه برای شما شرح دهیم.

و در روایت امام صادق علیه السلام آمده است:

ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف^۲؛

روایتی که موافق قرآن نباشد زاید است.

این‌گونه روایت‌ها که احادیث غیر موافق با کتاب خدا یا مخالف را زخرف و از فضولات معرفی می‌کنند و می‌گویند آن‌ها را به زمین بزنید، مستفیض هستند و ما هم اکنون به همان مقدار از آن روایات که در باب مقایسه با قرآن نقل کردیم، اکتفا می‌کنیم، گرچه در همین باب نیز کتاب خدا کافی است:

۱. وسایل، ج ۳، ص ۳۸۳؛ حسن بن محمد طوسی در امالی از پدرش، از مفید، از جعفر بن محمد، از محمد بن یعقوب،

از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عمرو بن شمر، از جابر، از ابی جعفر علیه السلام.

۲. بسیاری از روایت‌ها ظنی هستند و این‌ها صدورشان ظنی و یا مشکوک یا تقیه‌ای یا منسوخ هستند؛ ولی قرآن هیچ‌یک از این گرفتاری‌ها را ندارد.

﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرْحْمَةً وَّذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۱؛

آیا و ایشان را بس نبود که این کتاب را (که) بر آنان خوانده می‌شود، به راستی بر تو فرو فرستادیم؟ به درستی در این (کار پر مقدار) برای مردمانی که ایمان می‌آورند، رحمت و یادواره‌ای است.

﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ...﴾^۲؛

و درباره هر چیزی اختلاف کردید، پس حکمش تنها سوی خداست...

چه زیبا توافقی است بین کتاب خدا به عنوان متن و سنت در حاشیه آن، که مقایسه حدیث با قرآن واجب است.

نکات مهم

اول: شبهه ظنی الدلاله بودن قرآن

آیات عرض و روایات آن شاهد است که ظاهر قرآن - تا چه رسد به صریح آن - حجّت است، وگرنه چگونه روایت با کتاب نامفهوم یا کتابی که در دلالت‌های آن حجّت نیست، مقایسه می‌شود و این سخن که «القرآن قطعی السند و ظنی الدلالة و الحدیث ظنی السند و قطعی الدلالة؛ سند قرآن، قطعی و دلالت آن ظنی است و سند حدیث، ظنی و دلالت آن قطعی است.» جز خرافه‌ای بیش نیست که کرامت قرآنی را که شیواترین و رساترین بیان روشن است، از بین می‌برد یا می‌کاهد و همانا تفسیر قرآن با سنت توضیح چیزهایی است که برای قاصران اجمالی دارد، نه اینکه دلالت‌های کتاب، قاصر باشد؛ چون دلالت‌های کتاب، حتی در آیات متشابه روشن است و همانا فهم و درک معانی عالی قرآن برای ذهن‌ها دشوار است، نه فهم و درک الفاظ آن که در

۱. عنکبوت ۵۱/۲۹.

۲. شورا ۱۰/۴۲.

عالی‌ترین سطح فصاحت و بلاغت قرار دارد و روایتی که می‌گوید قرآن فقط با اثر - روایت - صحیح از پیامبر ﷺ یا ائمه ائمه ائمه: تفسیر می‌شود، تأویل و توجیه می‌شود که نباید قرآن را تفسیر به رأی و یا پیش‌داوری مخالف یا موافق کرد. آیا تفسیر قرآن با قرآن ممنوع است، ولی با روایات ممنوع نیست! برخلاف اینکه قرآن با بیان روشن، هر چیزی را به روشنی برای مردم بیان می‌کند. پ اگر چیزی از ظاهرش فهمیده نمی‌شود، چگونه بیانی برای مردم است؟! با وجود اینکه قرآن ﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾^۲ و ﴿بَيِّنَاتٍ لِّلنَّاسِ﴾^۳ و ﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ﴾^۴ است، پس چگونه از ظاهر آن چیزی دریافت نمی‌شود؟! درحالی - که خدا مسمکین و نگهبانان توسط قرآن را مدح می‌کند:

﴿وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾^۵؛

و کسانی که به وسیله کتاب (وحیانی، خودهاشان و دیگران را) نگهبانی می‌کنند و نماز برپا داشتند، (بدانند که) ما بی‌گمان اجر اصلاح‌کنندگان را تبه نخواهیم ساخت.

گویا فقط آنان مصلح هستند؛ نیز استنباط‌کنندگان از قرآن را تمجید می‌کند:

﴿... لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ...﴾^۱؛

۱. مفسر عظیم‌الشان اعتقاد دارد: تشابه فقط در اسماء مشترک بین خدا و خلق است، نه در غیر اسماء و نه در اسماء غیر مشترک؛ زیرا مثلاً «خالق» اسم ویژه خدا و «آکل» اسم مخصوص خلق است و در این دو نوع اسم تشابهی نیست؛ ولی در اسماء مشترک تشابهی وجود دارد، مانند «سمیع» که هم خدا می‌شنود و هم مکلف شنوایی دارد و تشابه در همین جا هم در دلالت نیست؛ زیرا «سمع» غیر از «خلق» و غیر آن است، بلکه مدلول «سمع» خدا، عالی است که نسبت فهم آن به آدم‌های عادی، آسان و سهل‌الوصول نیست و برای درک درست آن مدلول، در آغاز باید آن را از معنای بشری تجرید و رها کرد تا معنای الهی رخ نماید و از آیه محکم هم می‌شود استفاده کرد و هر متشابهی در قرآن محکمی دارد. (م)

۲. نحل ۸۹/۱۶.

۳. آل‌عمران ۱۳۸/۳.

۴. شعرا ۱۹۵/۲۶.

۵. اعراف ۱۷۰/۷.

... همانا آن (امر) را کسانی از میانشان درمی‌یابند که آن را عالمانه ژرف‌کاوی می‌کنند ...

و کسانی را که در قرآن تدبّر نمی‌کنند، مذمت کرده است:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۲

آیا پس آیات قرآن را با نگرش جامع (درست) نمی‌اندیشند؟ یا (مگر) بر دل‌هایی قفل‌هایشان نهاده شده است؟

روایات عرضِ دو ثقل اکبر (قرآن) و اصغر (سنت)، ما را به رجوع به قرآن به‌عنوان اصل و مرجع وامی‌دارد و اگر ظاهر قرآن حجت نباشد، چگونه به آن رجوع کنیم و آن را مرجع قرار دهیم و چگونه روایتی را عرض بر چیزی کنیم که از ظاهر آن چیزی فهمیده نمی‌شود. این سخن سست، کرامت کتاب مبین را که هر چیزی را به روشنی بیان می‌کند، لگدمال می‌سازد!

دوم: اهمیت احادیث عرض

ادّله عرض بر کتاب، ما را به تدبّر در قرآن، آن-گونه که صحیح و واجب است و در توان ماست، وامی‌دارد تا روایت ضعیف از قوی و خائن از امین شناخته گردد و روایات رسیده، جز حاشیه‌هایی بر کتاب نیستند که باید بر قرآن عرضه شوند تا موافق‌های با قرآن به‌عنوان شرح‌دهنده قرآن پذیرفته شوند و مخالف‌ها به دیوار کوبیده گردند و مشکوک‌ها به گوینده یا راوی‌اش برگردانده شوند. پس مفسّر نباید بر حدیثی، پیش از اینکه آن را بر قرآن عرضه بدارد، اعتماد کند و نیز حق ندارد روایت را پیش از آنکه در قرآن تدبّر کرده باشد، بر قرآن عرضه کند و باید در جمله‌ها، لغت‌ها، آیات نظیر و هم‌خانواده قرآن، تأمل و با دقت آن‌ها را تفسیر کند و پس از آن، روایت‌ها را به آن‌ها عرضه بدارد. نه پیش از تأمل و بدون تأمل در قرآن یا تفسیر، با قرآن مقایسه کند و نه اینکه آیه‌های بی‌ارتباط باهم را در کنار هم بچیند و نثر دقل کند و و آن‌ها را با این‌گونه

۱. نساء ۸۳/۴.

۲. محمّد ۲۴/۴۷.

چینش ناروا تفسیر کند و پس از آن، روایت‌ها را بر آن‌ها عرضه کند، بلکه باید آیه‌هایی که در ژرفای محتوا، همانند و در معنا شبیه هم و هم‌خانواده هستند، به‌گونه‌ای که حق آن‌هاست چیده و تفسیر شوند؛ سپس روایت‌ها بر آن‌ها عرضه شوند تا صدور موافق‌های با قرآن از معصوم ثابت گردد تا اشارت‌ها، لطافت‌ها و حقایق قرآن را برای کسانی که اهلیت و توان فهم آن‌ها را ندارند، توضیح دهند و بیان کنند؛ زیرا صاحبان روایت‌ها (معصومان) اهل قرآن هستند و اهل هر خانه‌ای از هر کسی آگاه‌تر و داناتر به خانه هستند.

پس کم‌ترین کوشش لازم در قرآن، درک و شناخت عبارت، یعنی لفظ و معنای آیات قرآنی است؛ سپس باید بر این اساس، اشاره‌ها و لطافت‌ها و حقایق قرآن شناخته و تفسیر و تأویل شوند. عبارت‌های قرآنی یکی از زاویه‌های چهارگانه قرآنی است؛ زیرا قرآن چهار زاویه و بخش دارد: عبارت، اشاره، لطافت و حقایق.^۱ عبارت، زاویه نخستین و زیربنای این مرجع است و باید در آغاز زیر بنا را تفسیر کرد تا بتوان روایت‌ها را تفسیر کرد و چنان‌که در تفسیر و معرفت معنا، شناخت عبارت، آغاز و زیربنای تفسیر سه بخش دیگر است و در عرضه روایات بر قرآن نیز، زیربناست. یعنی در آغاز باید عبارت‌ها را درست فهمید، تا براساس آن روایت‌های موافق مشخص شوند تا بتوان با آن‌ها اشارت‌ها، لطافت‌ها و حقایق قرآن را تفسیر کرد.

سوم: محوریت قرآن نسبت به احادیث

آیات و روایات عرض بیان‌گر این است که این قرآن محور است و روایات و سخن‌ها بر آن عرضه می‌شوند و مجموعه کلمات، آیات و ترتیب‌ها، بدون کم و زیاد هستند، وگرنه چگونه ممکن است مرکزیت را به خود اختصاص دهد و محک و میزان تشخیص روایات و غیر آن گردد. بنابراین هر روایت و سخنی در باب تحریف قرآن، با دست باطل

۱. نک. سفینة البحار، ذیل حرف کاف؛ این چهار بخش قرآن را امام حسین علیه السلام از پدرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است.

و تهمت ساخته شده و جعلی است؛ زیرا مخالف قرآن است و مسلمانان در طول تاریخ قرآنی را که به تواتر به دست‌شان رسیده بود می‌نگریستند که یک نقطه، اعراب، ترتیب یا ترکیب آن تغییر نکند و کم یا زیاد نشود و نکته لطیف و جالب‌توجه این است که روایت‌های دربرگیرنده کلمات یا آیاتی مبنی بر اینکه قرآن تحریف، کم یا زیاد شده است، خود شهادت می‌دهند که دروغ‌های ساخته‌شده با دست‌های گناهکار صهیونیستی یا مسیحی هستند که در ذهن جاهلان عالم‌نما نفوذ کرده‌اند.^۱

قرآن مختصر (حمد) و مفصل (بقیه آن) دلیل بر برائت خویش از تحریف است و این چه زیادیدر لابه‌لای آیات و جملات قرآن است که تا هم‌اکنون شناخته نشده باشد و حتی خبیران در شناخت زبان هم نشناخته باشند؟! حتی پیامبر ﷺ و علیؑ که از همگان بلیغ‌تر هستند، سخن خویش را با قرآن مخلوط نمی‌کردند؛ زیرا اجنبی بودن آن حتیدر نزد مردم کوچک و بازار نمایان می‌شد، تا چه رسد به متخصصان و زبان‌شناسان! چگونه کسی جرأت می‌کند که از قرآن، حتی یک حرف یا اعراب کم کند، درحالی‌که قرآن حفاظت آن را با ده تأکید تضمین کرده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲؛

ما بی‌گمان، (همین) ما (این) یادواره [قرآن] را به تدریج نازل کردیم و بی‌چون ما برای آن - به‌راستی - نگهداریم.

﴿...وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ

حَمِيدٍ﴾^۳

۱. میرزا حسین نوری با زحمت زیاد، به پندار خودش، شانزده مورد در قرآن پیدا کرده که تحریف شده: کم شده و در بیشتر آن‌ها چون نام علیؑ وجود داشته، حذف شده است و این‌ها را در فصل الخطاب آورده است. او هرگز اشاره نکرده که محذوف چه چیزی بوده است.

۲. حجر ۹/۱۵.

۳. فصلت ۴۲/۴۱.

... و به راستی آن کتابی است عزیز؛ از پیش رویش و از پشت (سر)ش، باطل سویش نیاید؛ فروفرستاده‌ای پیاپی از حکیمی بس ستوده است.

مدعیان تحریف، نسبتی جاهلانه یا مغرضانه می‌دهند و هر دلیلی که می‌آورند، به زیان آنان است و به زودی سخنی مفصل پیرامون سالم ماندن قرآن از تحریف در پرتو آیه حفظ و عزت و نظایر آن دو خواهد آمد و مقصود از این سخن‌ها، تنها جلب رضایت پروردگار است.

چهارم: روش تفسیر پیامبر ﷺ و ائمه:

ادله عرض، شهادت می‌دهند که پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام قرآن را جز با دلیل‌های قرآنی تفسیر نمی‌کردند و با لغت‌ها و جملات آن به مخالفت نمی‌پرداختند، بلکه مفردات و جملات قرآن را در ابعاد گوناگون، از جمله ادبی، به درستی بررسی و تفسیر می‌کردند و به اصحاب و آیندگان هم توصیه می‌کردند و به اصحاب می‌فرمودند از ما سؤال کنید که این فتواها را از کجای قرآن بر گرفته‌ایم و شما هم روش استفاده و استدلال به قرآن را از ما فرا بگیرید، نه این که نظرهای هوایی - نفسانی یا عقلانی - را اصل قرار دهید!

محدوده تفسیر به رأی

و اگر تفسیر قرآن به وسیله روایت، بدون نظر و دقت در متن قرآن و بدون عرض و مقایسه روایت بر قرآن، تفسیر به رأی باشد، پس تفسیر قرآن به وسیله نظرهای مفسران، نظرهای فردی یا گروهی و یا تفسیر آن توسط نظریه‌های علمی در زمینه‌های گوناگون، باید به - طریق اولی تفسیر به رأی باشند؛ زیرا این‌گونه تفسیرها، تفسیر قرآن بدون هیچ دلیلی از کتاب یا سنت قطعی است، پس تحمیلی و غیر مناسب با ساحت قرآن است. عطف قرآن به رأی و پیروی آن از رأی، همانند عطف هدایت و پیروی آن از رأی و هواست و

این دو انسان را به جهنم و پستی می‌کشاند و امام علی علیه السلام پیرامون اصلاحات مهدی قائم علیه السلام فرموده است:

انه يعطف الهوي علي الهدي اذا عطفوا الهدي علي الهوي و يعطف الرأي علي القرآن اذا عطفوا القرآن علي الرأي؛^۱

به درستی که او هوی را پیرو هدایت قرار می‌دهد، زمانی که - پیروان هوی - هدایت را پیرو هوای خویش می‌گیرند و رأی را پیرو قرآن قرار می‌دهد، آن‌گاه که آنان قرآن را براساس رأی خویش می‌گیرند.

پس کسی که قرآن را بدون شناخت موازین آن تفسیر می‌کند یا به عمد مقدمات لازم در تفسیر قرآن را نادیده گرفته و به کنار می‌گذارد و بدون آن‌ها قرآن را تفسیر می‌کند، در گمراهی آشکار است، گرچه عبارتهای زیبا و جذّاب فلسفی، عرفانی و مثل این‌ها را می‌آورد.

مصادیق تفسیر به رأی

پس این روش تفسیر جاهلانه و متجاهلانه و بدعت غرض آلود، نور را به تاریکی و هدایت را به گمراهی تبدیل می‌کند:

﴿وَتَنْزِيلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۲

و ما از قرآن آنچه را (که هم) او برای مؤمنان (مایه) درمان و رحمتی است، به تدریج فرومی‌فرستیم، (اما) ستمکاران را جز زیانی نمی‌افزاید.

۱. نهج البلاغه در کلامی از حضرت پیرامون حضرت امام مهدی علیه السلام.

۲. اسراء ۸۲/۱۷.

۱. تعطیل عبادت با یقین

مفسرینماها، شتابزده و افراطگر در تفسیر قرآن استدلال می‌کنند که غرض از عبادت، دستیابی به یقین و رسیدن به معبود است و چون به یقین و معبود دست یافتیم دیگر عبادت معنا ندارد و آن را از این آیه استفاده کرده‌اند:

﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾^۱؛

و پروردگارت را پرستش کن تا تو را یقین (پیایی و بی‌پایان) فرارسد.

در حالی که یقین و معرفت ربّانی، درجاتی بی‌پایان دارند و عابد با زحمت فراوان همیشه در میان درجات ره می‌پوید؛ حتی پیامبر اسلام که بنده درجه یک خداست - تا چه رسد به مدّعیان بندگی خدا - . ﴿حَتَّىٰ﴾ در اینجا یعنی در جایگاه معرفت، انتها و پایان نیست تا به عبادت پایان دهد و پیامبر ﷺ آنقدر در برابر خدا به عبادت و کرنش پرداخت که پاهایش ورم کرد و این آیه نازل شد:

﴿طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾^۲؛

طه [ای طاهر هادی!] * ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج آفتی.

آیا پیامبر با آن‌گونه عبادت به یقین نرسید که آن را تعطیل کند، با این که مخاطب آیه ﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ بود.

۱. حجر ۹۹/۱۵.

۲. طه ۱-۲/۲۰.

۲. عالم خلق و عالم امر

برخی بوالهوسان و هوی پرستان، با اینکه حتی به یک درجه از ایمان نرسیده‌اند - تا چه رسد که به یقین برسند - ، عبادت را تعطیل می‌کنند و می‌گویند ما به مرحله یقین رسیده‌ایم، پس عبادت بر ما واجب نیست و یا همانند تفسیر غلط بعضی از فیلسوفان که می‌گویند خدا دو عالم دارد:

۱. عالم امر که عالم احداث و ایجاد مجردات است.

۲. عالم خلق که همان عالم ایجاد و احداث مادیات است و سندشان این آیات است:

﴿... قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...﴾^۱؛

... بگو روح از کار(های) پروردگار من است ...

﴿... أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ...﴾^۲؛

... هان (که عالم) خلق و امر (خلقت) از آن اوست ...

پس روح از عالم امر، مجرد از ماده است و از ماده گرفته نشده است! در حالی که ﴿أَمْرٌ﴾ در آیه اول، مجموعه خلق و تقدیر است و در آیه دوم ﴿الْخَلْقُ﴾، خلق است و ﴿الْأَمْرُ﴾ تدبیر؛ زیرا ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ فقط پس از به‌نمایش‌گذاردن هستی در بعد خلق و آفرینش و هم در بعد تقدیر و اندازه‌گیری است:

۱. اسراء ۸۵/۱۷.

۲. اعراف ۵۴/۷.

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۱؛

بی‌گمان پروردگارتان خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش زمان آفرید، سپس بر عرش (جهان‌داری) استیلا یافت. روز را به شب - حال آن‌که شتابان آن را می‌طلبد - می‌پوشاند، حال آن‌که خورشید و ماه و ستارگان به فرمان او رام‌اند. هان (که عالم) خلق و امر (خلقت) از آن اوست. فرخنده است خدا، پروردگار جهانیان.

پس ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ تنبیه و اطلاع‌رسانی است که امر تدبیر و تسخیر آسمان‌ها و زمین در انحصار خداست؛ چنان‌که خلق و آفرینش آسمان‌ها و زمین ویژه خداست؛ نه اینکه خدا خالق و آفریدگار باشد و مدبّر کسی دیگر و یا مدبّر، خدا و آفریدگار کسی دیگر باشد، بلکه ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ هم در آفرینش و هم در تدبیر.

﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ یعنی خدا همه جهان را آفرید، پس هرگز مخلوق و آفریده‌ای که مجرد و بیگانه از ماده باشد، وجود ندارد تا امر در انحصار آن باشد، بلکه امر شامل هر خلق و آفریده‌ای می‌شود و از نظر قرآن و عقل محال است که غیر از خدا آفریدگاری باشد که مجرد از ماده و مادّی (انرژی)، یعنی نه ماده و نه مادّی باشد.^۲

۳. حرمت ازدواج با همسر فرزند رضاعی

از دیگر مصادیق تفسیر به رأی تفسیری است که فقیه‌نماها بر قرآن تحمیل می‌کنند و آن حرمت ازدواج با همسران فرزندان رضاعی با استدلال به این آیه است:

۱. همان.

۲. ر.ک. حواری بین الإلهیین و المادیین، محمد صادقی تهرانی و الفرقان، ذیل آیات خلق و امر.

﴿...وَحَلَالٌ لِّأُنثَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ...﴾^۱؛

... و زنان پسرانی که از صلب‌های خودتان هستند ...

چنان‌که می‌گویند با قید ﴿أَصْلَابِكُمْ﴾ فقط پسرخوانده‌ها از حرمت ازدواج با همسران‌شان خارج می‌شوند، درحالی‌که نصّ پسران اصلاّب، زنان پسران رضاعی را همانند زنان پسرخوانده‌ها از تحت حرمت ازدواج خارج می‌سازد و اگر تفسیر آنان درست بود، باید عبارت صریح، «غیر ادعیائکم» می‌شد و از این‌گونه تفسیرها در آیات گوناگون فراوان خواهد آمد.

۴. فرضیه جداشدن زمین از خورشید

مصدق دیگر تفسیر به رأی، تفسیر فرنگی‌مآبانۀ طنطاوی است که مدهوش و فریفته علوم روز شده است، به‌گونه‌ای که گویا آن‌ها را اصل و قرآن را فرع پنداشته است. وی در کتاب جواهر گفته است که فرضیل جداشدن زمین از خورشید برای فرضیه‌پردازان اروپایی، قانونی علمی است؛ سپس آیاتی از قرآن را برای توجیه این قانون تفسیر کرده است؛ تفسیری ساختگی. مثل این آیه:

﴿أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا...﴾^۲؛

آیا و کسانی که کافر شدند ندانستند که آسمان‌ها و زمین هر دو به‌هم‌پیوسته بوده‌اند، پس ما آن دو را از هم جدا ساختیم ...

و تفسیر کرده که مقصود از آسمان‌ها و زمین در این آیه همین زمین و آسمان است؛ زیرا خدا زمین را از خورشید گسست، پس از آن که به‌هم‌پیوسته بودند و ﴿أَوَلَمْ يَرَ﴾ آیا و ندانستند - که فعل ماضی است، به‌معنای فعل مضارع است؛ چون دانشمندان کافر

۱. نساء ۲۳/۴.

۲. انبیاء ۳۰/۲۱.

غربی در آینده - پس از نزول قرآن - نظر خواهند داد که زمین از خورشید جدا شده است!

او در این تفسیر، چیزهایی را که آیه برنمی‌تابد و با آن مناسب نیست، بر آن تحمیل می‌کند؛ زیرا فعل ماضی آیه را به مستقبل تبدیل می‌کند و (السَّمَاوَاتِ) - آسمان‌ها - را به خورشید که ذره کوچکی از اولین و نزدیک‌ترین آسمان به ماست و (فَتَقْنَاهُمَا) - پس ما آن دو را از هم جدا ساختیم ... - را به یک فتق (جدایی زمین از خورشید) تفسیر می‌کنند!

آیاتی در سوره فصلت، به‌طور تفصیلی این تفسیر و نظریه خرافاتی را باطل معرفی می‌کنند و می‌گویند که زمین آفریده شد و کامل شد:

﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا ... فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ...﴾؛

سپس آهنگ (آفرینش) آسمان کرد، درحالی‌که بخاری (گازین) بود. پس به آن و به زمین (با سخنی تکوینی) فرمود... پس آن‌ها را (به‌صورت) هفت آسمان، در دو روز [زمان] مقرر داشت و در هر آسمان کار (مربوط به) آن را وحی فرمود و آسمان نزدیکتر را به چراغ‌هایی (از ستارگان) بیاراستیم ...

و خورشید ما از ستارگان آسمان دنیا است که در روز (مرحله) هفتم پس از آسمان آفریده شده است!

بسیاری از مفسران غرب‌زده که در علوم و نظریات جدید غرق شده‌اند، این‌گونه تفسیر می‌کنند و فراموش کرده‌اند که قرآن علم خداست و هرگز تبدیل و تغییر نمی‌کند؛ ولی علم بشری همیشه در حال تبدیل و تحول از خطا به درست و از درست به درست‌تر است؛ پس تفسیر قرآن با فرضیه یا نظریه علمی و یا با نظر عقل غیر ضروری، از هرکس

که باشد، از مفسران یا دیگر دانشمندان، با روایات غیر ثابت و غیر مناسب با آیات یا هر تفسیری از قرآن که غیر از تفسیر قرآن با قرآن باشد و یا تفسیری که قرآن آن را تصدیق نمی‌کند، همه اینها تفسیر قرآن با رأی است که از طرف کتاب و سنت تأیید نمی‌شود، پس نباید تحقیقات فلسفی و لطافت‌های عرفانی و دقت‌های علمی منهای قرآن که از قرآن استنباط نشده یا با آن هماهنگ نیست، تو را مغرور کند؛ زیرا اینها تحمیل بر قرآن است و قرآن اینها را بر نمی‌تابد و نمی‌پذیرد.

روش تفسیر قرآن

هنگام تفسیر قرآن باید از قید و بندها و نظریه‌های خود و دیگران و حتی از نظر مذهب خود و از پیش‌داوری‌ها آزاد و رها باشی. هر آیه‌ای را که می‌خواهی تفسیر کنی باید در مفردات و جمله‌های آن و در آیات پس و پیش آن و نیز در آیه‌های هم‌نظیر و هم‌خانواده آن دقت کنی و نیز هنگام دقت و بررسی معناها و مصادیق، آیه‌ها را با عقل صاف و شفاف بنگری و بدون تحمیل چیزی بر نص یا ظاهر، آن‌ها را تفسیر کنی و در همه مراحل، جلب رضایت خدا را در نظر گیری.

پیامد تفسیر به رأی

کسی که قرآن را با رأی و تقلید خودش یا هر رأی دیگری تفسیر می‌کند، همانا با هوای عقل یا نفس خود و یا مذهب، خودش را از رهگذر قرآن تفسیر می‌کند، نه اینکه قرآن را تفسیر کند و از آن هدایت جوید و راهنمایی گیرد؛ از این جهت «سرنوشت او به جانب آتش است» و «باید در جایگاه نشستنش آتش افروخته گردد» و چون هواها، مختلف و مذهب‌ها، گوناگون و نظریه‌ها باهم ناسازگار هستند، معناهای به‌دست‌آمده از این راه‌ها نیز متهافت و متفاوت خواهند بود و قرآن زمینه و معرکه آراء و سخنان گوناگون می‌شود.

ویژگی تفسیر قرآن با قرآن و سنت

اگر مفسران از یک نقطه وارد تفسیر شوند و در یک راه گام بردارند، یعنی قرآن را با قرآن و سنت قطعی پیامبر ﷺ تفسیر کنند، اختلافاتشان از بین می‌رود و افکارشان به هم نزدیک می‌شود و اگر در این روش تفسیری، گروهی کار کنند و باهم به شور پردازند، کمبودهایشان کم و دردهایشان درمان خواهد شد و به سرچشمه وحی شرفیاب خواهند شد، گرچه در این جایگاه درجات گوناگونی خواهند داشت.

درست است که قرآن برای مردم بیان است، ولی چون انسان‌ها درجات گوناگون دارند، بیان بودن قرآن برای آنان نیز چنین خواهد بود و چنان‌که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام از پدرش علی عَلَيْهِ السَّلَام روایت می‌کند:

إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ، عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللِّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ، فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ؛

کتاب خدا بر چهار مرحله است: ۱. عبارت ۲. اشاره ۳. لطائف ۴. حقایق. عبارت برای همگان، اشاره برای ویژگان، لطائف برای اولیای خدا و حقایق برای پیامبران است.

این مراحل با وجود گوناگونی، هماهنگ و متناسب هستند. «عبارت» یعنی دلالت لفظ بر معنایش و بیان آن و این تفسیر ظاهر هر آیه است [پس عبارت یعنی لفظ و معنای ظاهری و این‌ها را باید همگان بدانند] و «اشاره»، تحقیق در حاشیه معنای ظاهری

است و «لطائف»، بطن‌های آیات قرآنی و «حقایق»، تأویل‌ها هستند^۱ و کسی که تفسیر ظاهر قرآن را نمی‌داند، از عوام پست‌تر است.^۱

۱. إن شاء الله بهزودی راجع به تأویل و معنای باطنی در پرتو آیه تأویل بحث خواهیم کرد: «... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا

اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...» (آل عمران ۷/۳)

نسبیت محکم و متشابه در قرآن

از ابن عباس روایت شده است: «قرآن آیات متشابهی دارد که آن‌ها را (گذر) زمان تفسیر می‌کند.»^۲ و امام رضا علیه السلام متشابه را این‌گونه تعریف فرموده‌اند: «آیاتی است که معانی آن‌ها بر ناآگاهان به آن‌ها ناشناخته است.»^۳

بنابراین، تشابه در آیات قرآن از مقوله دلالت لفظی نیست که آیه در دلالتش کوتاه و نارسا باشد و همانا تشابه به جهت عالی بودن مدلول است که در نتیجه، همانند دلالت لفظی ظاهر و واضح نیست و چنان‌که فهم‌ها در دریافت معانی آیات، درجه‌ها و مرحله‌هایی دارند، هم‌چنین آیات قرآن در محکم و متشابه بودن، مراتب و مراحل‌ها دارند. چه بسا آیه‌ای از جهتی محکم و از جهت دیگر متشابه باشد و چه بسا آیه‌ای در نزد تو محکم و در نزد دیگری متشابه باشد و در قرآن آیاتی مشخص با تعداد و شماره مشخص متشابه وجود ندارد؛ نیز محکومات، مرزبندی و شماره‌بندی نشده است و همانا محکومات و متشابهات بر حسب فهم‌ها و درک‌هاست. پس تشابه و احکام (محکم بودن) دو امر نسبی هستند، گرچه برخی از آیات برای هر زبان‌شناسی محکم است^۴ و برخی از آن‌ها همانند حروف مقطعه در اول برخی سوره‌ها متشابه است.

۱. چون در اینجا عبارت در برابر اشاره قرار گرفته، به معنای تعبیر و بیان معنای ظاهر است و بسیاری از کسانی که ده‌ها سال در حوزه‌های علمی درس می‌خوانند، در تقسیم امام علیه السلام به درجه عوام هم نرسیده‌اند.
۲. «إِنَّ لِلْقُرْآنِ آيَاتٍ مُّتَشَابِهَاتٍ يَفْسُرُهَا الزَّمَانُ»؛ یعنی در گذر زمان، عقل و علم تکامل پیدا می‌کنند و مدلول‌های سطح عالی قرآن را می‌فهمند؛ پس تشابه، در مدلول برخی از آیات است نه در دلالت آن‌ها. مدلول یا از نظر عقل و یا از نظر علم در سطح عالی است و به این جهت تشابه دارد که با تکامل علم و عقل تشابه از بین می‌رود و مدلول معنا می‌شود.
۳. «ما اشته علمه علی جاهله».
۴. به زودی در تفسیر آیه تقسیم - آیات به محکم و متشابه - در سوره آل عمران، بحث عمیقی درباره محکم و متشابه خواهیم داشت.

روش تحلیل آیات متشابه

مفسر حق ندارد بدون علم یا پرتوی آن، آیات قرآنی را بازیچه قرار دهد و باید بداند که آیات قرآن علم پروردگار است که به اندازه نیاز عاقلان در طول تاریخ تا انقراض جهان نازل شده است و هرکس باید به اندازه فهم و درک خود با تدبّر و دقت، نصیب خویش را از آن برگیرد و پیشرفت عقل‌ها و دانش‌ها، پیوسته مطالب جدیدی از معارف قرآن را کشف می‌کند و متشابهات عقلی و علمی در پرتو پیشرفت عقل و علم تبدیل به محکّمات می‌شود؛ پس نباید در تفسیر آیه‌های قرآن عجله کنند و بپندارند که می‌توانند هر زاویه مخفی و ناشناخته از زاویه‌های آیات را تفسیر کنند.

مفسر با معرفت در تفسیر آیات، باید آن‌ها را با دقت بررسی کند، نه اینکه به نظریات مفسران برخی مقاله‌ها و کتاب‌ها تکیه کند و از آن‌ها پیش‌داوری برگیرد و به سراغ قرآن برود و آن‌گونه که خدا نمی‌خواهد، کلام او را تفسیر کند، بلکه آیات را با دقت عمیق در آیات پیشین و پسین آن‌ها و آیات هم‌خانواده در سوره‌های دیگر قرآن بررسی کند؛ مثلاً فقیه باید آیات الأحکام را با ذهن صاف و بی‌غرض و بدون پیش‌داوری مخالف یا موافق بررسی کند تا حق را آن‌گونه که می‌خواهد، دریابد و البته مراجعه به تفسیرهای احکامی برای اینکه تنها به قاضی نرفته باشد، خوب است، نه اینکه در آغاز، کتاب‌های فقهی یا تفسیری را بخواند و به آن‌ها تکیه و اعتماد کند و با پیش‌فرض و پیش‌داوری برگرفته از آن‌ها آیات را تفسیر کند.

انحرافات در تفسیر قرآن

فتواهایی که مخالف کتاب خدا، چه از طریق شیعه یا سنی صادر شده، باطل است؛^۱ چون که در استنباط آن‌ها به روایت‌ها، شهرت‌ها یا اجماع‌ها اعتماد شده و باعث

۱. این اختلافات را طی بررسی احکام قرآنی خواهید دید و اگر خدا کمک کند و توفیق دهد تا فقه را در پرتو قرآن کامل کنم، مجموعه‌ای از فتوهای مخالف قرآن یا غیرموافق با آن خواهید یافت. حرمت قرآن سزاوارتر از حرمت فقیهان است و باید مراعات شود.

پیش‌داواری گردیده است و قرآنی که مصدر و ریشه اصلی معارف است، به حاشیه کشانده شده است.

قرآن در طول تاریخ مسلمانان را رهبری می‌کند و آنان را از فسادها و عفونت‌های زمینی و گرفتاری‌های اجتماعی می‌رهاند، ولی استعمار از سوی و نادانی مسلمانان از سوی دیگر به کمک هم آمده و قرآن را از جامعه مسلمانان، به‌یژه از حوزه‌های علوم دینی محروم ساختند و آن را مهجور کردند، تا جایی که استاد تفسیر و دانشجوی آن، از عالمان و طلبه‌های حوزه به حساب می‌آیند، بلکه احياناً تخریب‌کننده حوزه و نقض‌کننده سنت‌های حوزه به حساب می‌آیند و می‌بینیم در حوزه علمی، دانشجوی علوم دین ده‌ها سال درس می‌خواند و در حالی فارغ‌التحصیل می‌شود که هیچ معرفتی از معارف قرآن را نیاموخته است، در صورتی که مسلمانان نیاز مبرم و ضروری به آن معارف دارند؛ «ضعف الطالب و المطلوب». در متن حوزه‌های علمیہ قیل و قال، داد و فریاد و بگو و مگو در بحث‌های ادبی، اصولی و منطقی و غیر آن، به‌گونه‌ای محوری و عمیق جریان دارد؛ ولی قرآن و بحث درباره آن حتی در حاشیه هم نیست و این چیزی است که استعمار می‌خواهد و غنیمت می‌شمارد؛ زیرا آرزویش را در این می‌یابد و آرزوی او جداکردن قرآن از اهل آن است که با کم‌ترین زحمت و تلاش به آن دست یافته است.

با وجود اینکه حکمت‌آموزی از خدا که در قرآن نهفته است، نافله و مستحب نیست، ولی می‌بینیم که در زندگی به شکل مستحب ناچیز - همانند قرائت آن - درآمده است. با اینکه بشریت، آفریده خداست که قفل‌های عقل و فطرت او جز به کلیدهایی که آن‌ها هم از آفریده‌های خداست، گشوده نمی‌شود و آن کلیدهای گشایش‌گر تنها آیات قرآن مجید هستند:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...﴾^۱؛ به راستی این قرآن به هر آنچه (از راه‌ها) استوارتر، محکم‌تر و ارزشمندتر است، هدایت می‌کند...

رهبری قرآن

از قرآن محکم‌تر و بارزتر و قابل‌اتکاءتر وجود ندارد، بلکه مساوی و موازی ندارد و کتاب‌های پیش روی آن، هم‌سان و هم‌اورد آن نیستند؛ چه رسد به دیگر کتاب‌ها.

قرآن از آغاز نزولش تا روز قیامت، رهبری جاودانه معنوی و ظاهری مکلفان را در اختیار ویژه خود گرفته است، ولی مسلمانان، رهبری ظاهری آن را در اختیار طاغوت‌ها قرار دادند و رهبری معنوی آن را هم در کتابخانه‌ها حبس کردند و به‌جای آن به اجتهادهای متضاد و من‌درآوری پرداختند. اگر مسلمانان در اجتهادهای خویش قرآن را زاویه آغازین بیان و دلیل قرار دهند و ساختمان اسلام را بر این اساس بنیان نهند، اختلافاتشان کم و دشمنانشان ذلیل خواهند شد و کار مسخره و خنده‌آوری که گریه‌آور است، این است که همه مسلمانان یا بیشترشان آن‌قدر که به روایات و نظریه‌های بشری اهمیت می‌دهند، به قرآن اهمیت نمی‌دهند؛ با اینکه تصدیق می‌کنند که قرآن مبدأ و ریشه ایمان و زیربنای دین اسلام و دلیل پیامبر در رسالت و دعوت است. قرآن در نزد مسلمانان مثل مرگ در تعبیر امام رضا علیه‌السلام است:

«ما خلق الله تعالى يقينا لا شك فيه أشبه بشك لا يقين فيه من الموت»

خدا، همانند مرگ، هیچ یقین بی‌شک و شائبه‌ای که شبیه‌تر به شک که در آن یقین نباشد، نیافریده است.

پس قرآن یقین بی‌شک است که به شک دور از یقین تبدیل شده است، به‌گونه‌ای که طالب علم، به آیه، پیش از روایت آن قانع نمی‌شود، ولی به روایت، پیش از آیه آن قانع می‌گردد:

﴿فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۱

پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند، سزاوارتر است پیروی شود یا کسی که راه نمی‌یابد، مگر آنکه (خود) راهنمایی شود؟ پس شما را چه شده (و) چگونه داوری می‌کنید؟

آثار توجه به قرآن

قرآن، علم نازل شده از خدا، کتاب زمان و آخرین وحی است که دربرگیرنده همه وحی‌ها در طول تاریخ و افزون بر آن‌هاست و اگر قرآن در حوزه‌های علمیه به میدان بیاید و مرکزیت متین و اصیل نظام درسی و تدریسی حوزه‌ها را به خود اختصاص دهد، رفته-رفته وارد جامعه مسلمانان شده و علوم و معارف آن جهانگیر می‌شود و بر همه عقل‌ها در همه زمینه‌ها چیره می‌گردد:

﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۲؛

آیا و ایشان را بس نبود که این کتاب را - حال آن‌که بر آنان خوانده می‌شود - به‌راستی بر تو فرو فرستادیم؟ به‌درستی در این (کار پر مقدار) برای مردمانی که ایمان می‌آورند، به‌راستی رحمت و یادواره‌ای است.

امام مهدی علیه السلام و قرآن

مقصود از روایت درباره امام مهدی علیه السلام که «يَأْتِي بِكِتَابٍ جَدِيدٍ...»؛ کتاب جدید می‌آورد...» جز این نیست که اهل قرآن پیش از قیام و تشریف‌فرمایی ایشان، آن را ترک گفته، پشت‌سر افکنده و قرآن و احکام و معارف آن را فراموش کرده‌اند. من این تجربه

۱. یونس ۳۵/۱۰.

۲. عنکبوت ۵۱/۲۹.

تلخ را بارها در برخی حوزه‌های علمیه تجربه کرده‌ام. من هرگاه به آیه قرآن در مسئله مورد اختلاف فقهی یا غیر آن استدلال می‌کردم و شاهد می‌آوردم، علیه من می‌شوریدند که این نظریه روایتش کجاست؟ آیا کسی از علما تو را در این گونه استدلال - به قرآن - تصدیق می‌کند؟ قرآن به تنهایی کافی نیست...! درحالی‌که گاهی به روایاتی که موافق قرآن نبود و به فتوایی که شاهدی از کتاب یا سنت نداشت، استدلال می‌کردند. آیا چنین حوزه‌ای حوزه اسلامی و قرآنی است؟ مگر خدا نفرموده است: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ...؟!﴾

ترجیح روایات بر قرآن در تفسیر قرآن

برادران اهل سنت نیز همانند ما مبتلا به دوری از قرآن هستند و در مسندها و کتاب‌های اصلی فقهی خویش فتوا می‌دهند، بدون اینکه روایات فقهی را بر قرآن عرضه بدارند. در مکّه مکرمه و مدینه منوره با آنان بحث می‌کردم و می‌گفتم خدا چنین فرموده است، ولی آنان می‌گفتند و استدلال می‌کردند که فلانی چنین گفته است و در مقام عمل، صحیح بخاری را بر کتاب خدا ترجیح می‌دادند و گروه کمی از آنان بودند که از این وضع رنج می‌بردند و به قرآن استدلال می‌کردند و هر سخنی که با قرآن هماهنگ نبود - چه سخن شیعه و چه سخن سنی - را رد می‌کردند و هم‌اکنون بسیاری از علمای سنی و شیعه روایت را بر قرآن برتری می‌دهند.^۱ گرچه خلاف قرآن برادران اهل سنت بیش‌تر از شیعه است؛ چنان‌که در این تفسیر آشنا خواهی شد.

۱. چنان‌که به حرام بودن دو متعه (ازدواج موقت و حج تمتع) برخلاف دو آیه از قرآن فتوا می‌دهند: ﴿... فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً...﴾ (نساء ۲۴/۴)؛

... پس، از زنانی (موقت) که از آنان بهره‌ای شهوانی برده‌اید، مزدهاشان را به‌عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید... ﴿...﴾

فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ... ﴿ (بقره ۱۹۶/۲)

... (پس) هر کس با عمره تمتع سوی حج رهسپار شد، اینجا آن چه از قربانی میسر است (قربانی کند) ... و در ازدواج، دو شاهد را واجب می‌دانند؛ ولی در طلاق آن‌ها را لازم نمی‌دانند و این برخلاف قرآن است که در طلاق، دو شاهد را واجب می‌داند: ﴿... ذَوَى عَدْلٍ...﴾ (طلاق ۲/۶۵) ... و دو مرد عادل را از میان خود (بر

همانا یگانه راه درست و زیبایی تفسیری، تفسیر قرآن با قرآن، به عنوان متن و محور و با سنت قطعی پیامبر در حاشیه و پرتوی قرآن است، بدون افراط کسانی که می گویند کتاب

طلاق یا رجوع) گواه بگیرید... ولی در ازدواج اقامه دو شاهد لازم نیست؛ زیرا در قرآن، دلیلی بر آن وجود ندارد و سه طلاق را در یک جلسه - بدون آن که در بین آن طلاقها، رجوعی باشد - تجویز می کنند و این برخلاف نص قرآن است: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ... فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَكَحَّحَ زَوْجًا غَيْرَهُ...﴾ (بقره، ۲۳۰/۲-۲۲۹)؛ طلاق دوبار است؛ پس، (از آن) یا به خوبی نگاه داشتن (زن) یا به شایستگی آزاد کردن اوست... پس اگر (شوهر برای بار سوم) او را طلاق گفت، پس از آن دیگر (آن زن) برای او (به-هیچ وجه) حلال نیست، تا اینکه با شوهری غیر از او همخوابگی نماید... و ذبیحه اهل کتاب را تجویز می کنند، گرچه نام خدا بر آن برده نشده باشد؛ درحالی که آیه با صراحت ذبیحه ای از اهل کتاب را که نام خدا بر آن برده نشده باشد، حرام می کند: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ...﴾ (انعام ۱۲۱/۶)؛

و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است مخورید و (خوردن) آن بی گمان سرپیچی سختی (از فرمان خدا) است... و نیز اینکه نصف ارث برای بیشتر از یک دخترعمو یا دختردایی یا پسر آن‌ها را نمی پذیرند؛ درحالی که نص می گوید: ﴿... وَأَوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...﴾ (انفال ۷۵/۸)... و ارحام، بعضی به بعضی دیگر در کتاب خدا برترند...

می بینی که آنان از یک دختر به ارث گزار نزدیک ترند؛ چنان که می بینیم بسیاری از فقیهان شیعه به حلال بودن ازدواج زنان زناکار و به ازدواج کس دیگر درآوردن آنان فتوا می دهند، گرچه این گونه ازدواجها را مرجوح - مکروه - می دانند؛ درحالی که نص قرآن حلیت را به پاکان - محصنات - نسبت می دهد:

﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾ (مائده ۵/۵)؛

(و نیز ازدواج با) زنان پاکدامن باایمان و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب (آسمانی) به آنان داده شده

(حلال است)... و ازدواج با زناکار را حرام می داند: ﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحَرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ (نور ۳/۲۴)؛ مرد زناکار، جز زن زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد و زن زناکار، جز مرد زناکار یا مشرک به همسری نگیرد و این گونه ازدواج بر مؤمنان حرام گردیده است.

و نیز ازدواج با زنان پسران رضاعی را همانند همسران پسر صلبی، حرام می داند: ﴿... وَحَالَئِلُ آبَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ...﴾ (نساء ۲۳/۴)؛ ... و زنان پسرانی که از صلبهای خودتان هستند...

و قربانی را در عید قربان در سرزمین منا واجب می دانند، گرچه گوشت آن‌ها که حق فقراست، هدر برود؛ درحالی که نص می گوید: ﴿... فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ...﴾ (حج ۳۶/۲۲)... و چون به پهلوهاشان فرو افتادند از آن‌ها بخورید و به قناعت پیشه و (به) عابری بسیار مستمند (که چشم داشت هم دارد) بخورانید... و امثال این فتواها کم نیستند.

خدا برای ما کافی است و سنت را رها می‌کنند و بدون تفریط کسانی که می‌گویند سنت یا روایت برای ما کافی است و قرآن را بدون کمک از دلالت روایت نمی‌فهمند؛ گویا قرآن گنگ و نامفهوم است! پس چگونه برای پیشینیان و پسینیان و برای اثبات رسالت رسول، حتی پیش از تصدیق آن از جانب اهل بیت معصومین، حجت وجود دارد؟!۱

اصل قرارداد قرآن

اگر حوزه علمیه بخواهد حوزه اسلامی نامیده شود، باید در همه زمینه‌هایش، قرآن را اصل و اساس و همه دانش‌ها و عقل‌هایش را فرع قرار دهد و عادت کند که به‌عنوان سند بی‌ریب و شک، قرآن را برای هر اصل یا فرع عقیدتی، فقهی و غیر آن، که از سرچشمه‌ای غیر از قرآن، از هر کسی، هر مکانی و هر زمانی صادر شده است، سند اصلی قرار دهد تا حوزه مصدر و جایگاه حقیقی خویش را بیابد، و گرنه عامل نیرنگ، گمراهی و فراری‌دهنده مردم از دین خواهد بود.

دور شدن از قرآن و تقدیس خیالی آن

به تحقیق قرآن ضایع شده است؛ زیرا از صحنه زندگی خارج شده و در هاله‌ای از قداست قرار گرفته که فهم‌ها به آن دست نیازند. گروهی از مردمان دوری خویش از قرآن را این‌گونه توجیه می‌کنند که به قرآن تقدیس خیالی نسبت می‌دهند که آن را از متن زندگی اسلامی جدا می‌کند؛ گویا قرآن کتاب دعایی است که تنها برای حل مشکلات و شفای مریضان و آمرزش مردگان کافی است، در حالی که قرآن زندگی مستقیم برای کسی است که آن را پیروی کند:

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ. لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾^۱ - ﴿لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۲؛

۱. تکویر ۲۸/۸۱-۲۷.

۲. یس ۷۰/۳۶.

این قرآن به جز یادواره‌ای برای عالمیان نیست، (بلکه) برای هر کس از شما که بخواهد (در سایه وحی) مستقیم گردد، / تا هر که را (از نظر فطری، عقلانی و دانایی) زنده بوده است، هشدار دهد و گفته (ی خدا) بر کافران محقق گردد.

اگر برخی آشنایان به زبان عربی به قرآن مراجعه می‌کنند، مطالبی سطحی از آن دریافت و به آن اکتفا می‌کنند و با اشارات و لطائف و حقایق آن بیگانه‌اند و از این جهت نیازی به درس و آموزش و انس با قرآن ندارند؛ در حالی که قرآن برای مردم بیان است و هر چیزی را به روشنی بیان می‌کند:

﴿فَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾؛

آیا پس آیات قرآن را با نگرشی جامع (درست) نمی‌اندیشند؟ یا بر دل‌هایی قفل‌هایشان نهاده شده است؟

به‌زودی خواهید دید که قرآن برهان قاطع و بیانی درخشان است که برای اثبات مبدأ و معاد و آنچه در بین آن‌دو است و برای اثبات احکام عقلی و غیر آن، که دربردارد، گریزی از آن نیست؛ چه آن‌که قرآن به‌تنهایی برای نازل‌کننده و کسی که برایش نازل شده است، برهان و دلیل است و چرا نازل شده است؟ کتاب تدوین و نوشتاری است که بیان‌گر تشریح و تکوین با برهان یقینی است. در این مقدمه آگاهی‌هایی را درباره مطالبی همانند نسخ، تحریف، تفسیر به روایت، شأن نزول و بطن معناهای قرآن تقدیم می‌کنیم؛ چه آن‌که در آن‌ها اختلاف و بگو مگوهای زیادی رخ داده است.

سخنی راجع به نسخ

قرآن - در یک جمله - ناسخ غیر است و با کلام دیگری پیش، پس یا همراه خودش نسخ نمی‌شود، گرچه در خودش برخی تناسخ‌ها - نسخ همدیگر - در احکام موقت امتحانی، همانند حکم نجوا، زنا و عدد کفاح در کشتار کفار وجود دارد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۱

کسانی که به این یادواره [قرآن] - چون بدیشان رسید - کفر ورزیدند (به کیفر خود می‌رسند) و به‌راستی آن کتابی است عزیز؛ از پیش رویش و از پشت (سر)ش، باطل سویش نیاید؛ فروفرستاده‌ای پیاپی از حکیمی بس ستوده است.

و چون حکم ناسخ، حکم منسوخ را باطل می‌کند، عزت و چیرگی قرآن، آن را در جایگاهی قرار داده است که باطل و منسوخ نمی‌شود؛ نه مختصر و نه مفصل آن و نه هرگز بعضی از آن و نه ﴿مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ﴾ - از پیش رویش - از کتاب‌های آسمانی؛ چه - آن‌که آن‌ها قرآن را تأیید می‌کنند و باطل نمی‌کنند، ﴿وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ - و از پشت (سر)ش - که در کنار آن حاضر است؛ همانند وحی سنت و یا پس از آن؛ همانند فتوای جانشینان و امامان.

پس اگر حکمی از احکام زمان وحی یا پس از آن، حکمی از احکام قرآن را باطل کند، باطل به سراغش آمده است که قرآن را باطل و دگرگون کند، درحالی‌که خود قرآن محال می‌داند که رسول ﷺ تکیه‌گاهی غیر از قرآن داشته باشد:

﴿وَأْتَلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾^۲؛

۱. فصلت ۴۱/۴۲-۴۱.

۲. کهف ۲۷/۱۸.

و آنچه را که از کتاب پروردگارت سویت وحی شده است (برایشان) بخوان و پیروی کن. کلمات او [: خدا و قرآن] را هیچ‌گاه تبدیل‌کننده‌ای (حتی خدا) نیست. جز او [: خدا و کتابش] هرگز پایگاهی و پناهگاهی (و حیانی) نتوانی یافت.

چه آن‌که قرآن وحی مادر و جاویدان و زیربنای شریعت در طول زمان است، گرچه وحی سنت نیز وحی است؛ ولی وحی شرح‌دهنده حاشیه‌ای که ممکن نیست مخالف قرآن و ناسخ آن باشد و به تحقیق به پیامبر ﷺ دستور رسیده که از قرآن پیروی کند و در طول رسالت تابع وحی قرآن باشد:

﴿وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾^۱

و آنچه را فراسوی تو وحی می‌شود پیروی کن و شکیبایی نمایی تا خدا (میان تو و آنان) حکم کند و او بهترین حاکمان است.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا﴾^۲

ما به راستی این کتاب را به کل حق (و حقانیت) بر تو نازل کردیم تا میان مردمان به (موجب) آنچه خدا به تو نشان داده داور کنی و زنهار که برای خیانتکاران جانب‌دار مباش.

به یقین پیامبر ﷺ زندگی رسالتی خود را منحصر در تبعیت وحی قرآن کرده است:

﴿...قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي...﴾^۳؛ ﴿...إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾^۴

۱. یونس ۱۰/۱۰۹.

۲. نساء ۴/۱۰۵.

۳. اعراف ۷/۲۰۳.

۴. احقاف ۶۶/۹.

... بگو: «من فقط آنچه را که از پروردگارم به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم / ... - (و) جز آنچه را که به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم؛ و من جز هشداردهنده‌ای روشنگر (بیش) نیستم.

و پیامبر ﷺ حتی یک‌بار و در حدّ نسخ حکمی از احکام آن، با وحی قرآن مخالفت نکرد، گرچه زبان‌های باطل، مغرور و زورگو، نسخ حکم دو متعه (ازدواج موقت و حج تمتع) را به حضرت نسبت می‌دهند.

چون قرآن وحی اصلی جاویدان حجت بر جهانیان است، خدا در سنت، وحی‌ای نخواهد داشت که این وحی اصیل را نسخ کند. پس روایاتی که سخن از نسخ کتاب به- وسیله سنت می‌آورند، به سینه دیوار کوبیده می‌شوند؛ چون با قرآن - مختصر و مفصل آن - مخالف هستند؛ چنان‌که آیات عرض بر کتاب و روایات متواتر آن، روایات ناسازگار با قرآن را به دیوار می‌زنند، گرچه ناسازگارها (راویان و فتوا دهندگان) براساس آن‌ها زیاد باشند و زمانی که خود پیامبر ﷺ خطاب می‌شود که ﴿... لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾^۱ - ... جز او [خدا و کتابش] هرگز پایگاه و پناهگاهی [و حیانی] نتوانی یافت - پس غیر او نباید به خود اجازه دهد که قرآن را نسخ کند:

﴿...وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ * ... هُمُ الظَّالِمُونَ * ... هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۲ ؛

... و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده داور نمی‌کنند، آنان خودشان کافرانند * ... آنان خود ستمگرانند * ... آنان خودشان فاسقانند.

پس نسخ قرآن، کفر، ظلم و فسق است، بلکه بیش‌ترین و نابه‌هنجارترین ظلم است؛ چون کفر، ظلم و فسق برای کسی است که به حکم خدا و براساس آن فتوا ندهد یا حکم نکند؛ پس حال کسی که بر خلاف کتاب نازل از خدا فتوا دهد و یا حکم کند چیست؟^۱

۱. کهف ۲۷/۱۸.

۲. مائده ۴۷/۵ و ۴۵-۴۴.

پس سنت، قرآن را نسخ نمی‌کند؛ چنان‌که خودش را هم نسخ نمی‌کند؛ زیرا اگر سنت منسوخ برخلاف قرآن باشد، از آغاز، وجودش باطل است و سنت نیست تا نسخ شود و اگر موافق قرآن باشد، نسخ آن، نسخ قرآن است و این ناشدنی است! مگر در سنتی که نه موافق قرآن و نه مخالف آن باشد؛ زیرا در قرآن آیه ندارد. در چنین سنتی، تناسخ ممکن است؛ اما قرآن می‌تواند سنت را نسخ کند؛ زیرا پیامبر گاهی پیش از وحی قرآن، خودش سنت خاصی داشته و گاهی مأمور بوده که به سنت پیامبر پیشین عمل کند و وحی قرآن به تدریج در طول رسالت نازل می‌شده و برخی قوانین گاهی پیش روی خودش را نسخ و بعضی‌ها را تثبیت می‌کرده است. پس در مثلث نسخ ادعاشده، فقط نسخ سنت توسط قرآن و احیاناً نسخ سنت با سنت درست است.

نسخ - برخلاف پندار بعضی - یا در احکام تکلیفی و یا در احکام وضعی است و اما در احکام عقلی و خبرهایی از کون و هستی، تناسخ جز تکذیب همدیگر نیست. کذب و دروغ در هر دو یا در یکی است و وحی قرآن و سنت از این‌ها پاک است.

و چنان‌که نسخ قرآن با سنت برای تعطیل حکمی از احکام قرآن تصدیق نمی‌شود، هم - چنین سنت نمی‌تواند اطلاق‌ها و عموم‌های نص و صریح قرآن را نسخ کند. عام و مطلق قرآنی که نص در عموم و اطلاق است، تخصیص و تقیید سنت را نمی‌پذیرد و نیز عامی که ظاهر در عموم و مطلق که ظاهر در اطلاق باشد، تخصیص سنت را نمی‌پذیرد. به - دنبال مخصّص و مقید قرآنی می‌گردیم و اگر نیافتیم عموم و اطلاق استقرار پیدا می‌کند و باید به آن‌ها عمل کرد. اما نوعی دیگر از عام و مطلق قرآنی داریم و آن عام و مطلق مبهم است؛ یعنی در مقام بیان نیستند و از قید - تخصیص و یا تقیید - سنت استقبال می‌کنند و می‌پذیرند.

۱. کافرتر، ظالم‌تر و فاسق‌تر است. (م)

سالم ماندن قرآن از تحریف

اگر تحریف قرآن را از زبان نادانان یا مغرضانی خرافه‌گویی می‌شنیدم که با سخنان نسنجیده آن را بیان می‌کردند، چیزی در این باره نمی‌نوشتم؛ زیرا قرآن بالاتر از این‌گونه سخنان بی‌ربط و باطل است که در میان روایات نفوذ کرده و در آنجا جای خوش کرده و ته‌نشین شده است؛ ولی برخی از کسانی که ادعای فضل دارند، اما عقلشان غروب کرده، باور کرده‌اند که قرآن تحریف شده است، پس این بحث را به اجمال می‌آورم؛ چنان‌که شیخ طایفه و همگنان او آن را به اختصار آورده‌اند.^۱ خلاصه سخن اینکه در این زمینه سخن بی‌ربط گفته‌اند که از قرآن کم شده است و در تألیف نیز.^۲ و اما تحریف به زیاده به اجماع باطل است و کسی آن را قبول ندارد. خداوند به صراحت در قرآن می‌فرماید:

۱. شیخ طوسی در تفسیرش التبیان می‌گوید: «سخن زیادی یا نقصان در قرآن سزاوار نیست بر زبان جاری شود؛ زیرا اجماع بر باطل بودن زیاده داریم و بر ناقص شدن از آن نیز، از مذهب مسلمانان، دلیل بر خلافت داریم و همین هم، طبق مذهب ما صحیح‌تر و نزدیک‌تر است و همین را مرتضی برگزیده و از روایات ظاهر است، جز این که روایات زیادی از طریق خاصه و عامه بر ناقص شدن بسیاری از آیات قرآن وارد شده است و برخی از آن روایات که از جایی به جایی انتقال یافته است، خبرهای واحد هستند که علم و عمل آور نیستند و بهتر است که از آن‌ها اعراض گردد و ذهن‌ها مشغول و گرفتار آن‌ها نگردد؛ زیرا ممکن است آن‌ها را تأویل کرد و اگر - بر فرض محال - تحریف به نقص درست باشد، قرآن بودن قرآن موجود را نفی نمی‌کند؛ زیرا صحت آن معلوم است و بر آن هیچ‌یک از ائمه اعتراض نمی‌کند و آن را رد نمی‌کند. روایات ما همه باهم و به کمک هم، دلالت بر لزوم قرائت و تمسک به قرآن موجود و عرض و مقایسه روایات مختلف با آن دارند.»

به تحقیق از پیامبر ﷺ نقل شده و کسی آن را رد نمی‌کند که فرمود: «انی مخلف فیکم الثقلین ما ان تمسکتما بهما لن تضلوا ابدا کتاب الله و عترتی اهل بیته و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض؛ من در میان شما دو چیز گران - بها به یادگار می‌گذارم که هرگاه به آن‌ها تمسک جویند، هرگز گمراه نمی‌شوید؛ کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر - بهشت قیامت - بر من وارد گردند»

و این روایت دلالت می‌کند که قرآن همیشه و در هر زمانی موجود است، چه آنکه جایز نیست خدا دستور تمسک به کتابی بدهد که تمسک به آن جایز نیست. اگر به صحت قرآن موجود بین ما اجماع هست، پس سزاوار است که مشغول به تفسیر و بیان معناهای آن شویم و غیر آن را ترک کنیم.»

۲. ر.ک. الفرقان، ج ۲۹، ص ۲۸۴-۲۸۱؛ ذیل آیه: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ (قیامت ۱۷/۷۵)

﴿إِنَّا نَحْنُ نُزَلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ﴾^۱؛

ما بی‌گمان، (همین) ما (این) یادواره [قرآن] را به تدریج نازل کردیم و بی‌چون ما برای آن - به راستی - نگهداریم.

ذکر نازل شده در اینجا، قرآن است، نه رسول؛ ﴿... فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ...﴾^۲؛ ... پس ای خردمندان که ایمان آوردید! از خدا پروا بدارید ... - رسالت، یک‌باره نازل شده است نه به تدریج، پس ذکر پیش از آیه، ذکر قرآن است:

﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾^۳؛

و گفتند: «ای کسی که قرآن بر او نازل شده است! همانا تو بی‌گمان دیوانه‌ای!»

و حفظ قرآن، حفظ برهان رسالتی جاویدان آن است که تهمت جنون را از ساحت رفیق قرآن می‌زداید. پس در طول تاریخ رسالت، باید خدا حافظ قرآن باشد، نه فقط در سینه رسول و معصومان پس از او و افزون بر آن قرآن را در دسترس اهل رسالت قرار دهد که از آن بهره گیرند. آیه در مقام منت‌گذاری است و اگر قرآن در نزد امت ضایع شود، بی‌فایده خواهد بود. آیا غیر از این است که قرآن برای امت نازل شده است؟ ما آیه‌ای همانند آیه حفظ نمی‌یابیم که در آن تأکیدهای فراوانی باشد: ۱. *إِنَّ ۲. نَا ۳. نَحْنُ ۴. نَا ۵. إِنَّ ۶. نَا ۷. لَهُ ۸. ل ۹. حَافِظُونَ*

پس آیا خدایی که بر کار و امر خویش مسلط و چیره است، فراموش کرده که قرآن را از تألیف، یا کم و زیاد شدن حفظ کند، یا نمی‌تواند آن را حفظ کند و یا بخیل است؟ در-حالی که او بر کار خویش چیره است و می‌فرماید:

۱. حجر ۹/۱۵.

۲. طلاق ۱۰/۶۵.

۳. حجر ۶/۱۵.

﴿...وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ﴾

حَمِيدٌ^۱

و به راستی آن کتابی است عزیز؛ از پیش رویش و از پشت (سر)ش، باطل سویش نیاید؛ فروفرستاده‌ای پیاپی از حکیمی بس ستوده است.

اگر هرگونه باطلی اعم از تحریف و غیر آن عارض گردد، چه از وحی‌های پسین و پیش رویش تا چیزهایی که وحی نباشد، قرآن همه را باطل می‌کند؛ چون قرآن ﴿تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ - فروفرستاده‌ای پیاپی از حکیمی بس ستوده - است، ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ﴾^۲ - بلکه آن قرآنی با کرامتی گشاده است * (که) در لوحی [جایگاهی آشکار از هرگونه تحریفی] محفوظ است - ؛ چه آن‌که قرآن، خلاصه و مفصلش، نزول و تنزیل و تألیف و ترتیبش، همه‌اش قرآن است و حتی حرف‌ها، نقطه‌ها و اعرابش قرآن است و محفوظ و خود قرآن بر این حفظ شهادت می‌دهد:

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۳

و اگر (بر فرض محال، قرآن) از نزد غیر خدا بود، همواره در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند.

و از طرف پیامبر ﷺ شماره و تعداد کلمات قرآن و حرف‌های آن نقل شده است. سپس روایت ثقلین و آیات و روایات عرض، شاهدهای صدق و راست بر حفظ قرآن از تحریف هستند؛ و گرنه چگونه می‌شود که قرآن ثقل اکبر باشد و پیامبر ﷺ در کنار آن ثقل اصغر باشد و هر دو باهم باشند تا در کنار حوض کوثر بر او وارد شوند؟

۱. فصلت ۴۱-۴۲-۴۱.

۲. بروج ۲۲/۸۵-۲۱.

۳. نساء ۸۲/۴.

تحریف قرآن چیزی نیست جز سخن خرافه ساخته شده به دست ناپاک اسرائیلی‌ها که از جهالت و غفلت مسلمانان شیعه و سنی سوءاستفاده کرده‌اند. هریک از دو طایفه اسلامی، سخن ساخته شده پیرامون تحریف قرآن را تصدیق می‌کنند تا هر کدام مذهب خود را تثبیت و مذهب دیگری را تکذیب و تخطئه کنند و با تقصیر خویش، شخصیت قرآن را که اساس اسلام است به فراموشی می‌سپارند. سنی با ادعای باطل می‌گوید آیه رجم از قرآن حذف شده است: «الشیخ و الشیخة إذا زنيا فارجموهما البتة»؛ آیه‌ای که عرب بازاری می‌فهمد که این جمله شبیه آیات قرآن نیست و شیعه مدعی است که اسم علی علیه السلام در قرآن بوده و حذف شده است و این ادعا را با خبرهای واحد، باطل و با زحمت بسیار پی‌جویی کرده تا ثابت کند.^۱

۱. چنان‌که میرزا حسین نوری در کتاب فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب انجام داده و گفته است:

(۱) فبدل الذین ظلموا آل محمد حقهم قولاً غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا آل محمد حقهم رجلاً من السماء!؛ پس کسانی به آل محمد ظلم کردند (و آن) سخن را به (سخن دیگر) غیر از آن چه به ایشان گفته شده بود تبدیل کردند، عذابی پر اضطراب از آسمان فرو فرستادیم. ظالمان در این جا جماعتی از یهود می‌باشند که به خودشان و پیامبرشان ظلم کردند و قول حق «حطه» - بخشش خواهی - را از باب تمسخر به «حنطة» - گندم - تبدیل کردند نه اینکه به آل محمد: ظلم کرده باشند.

(۲) بنسما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله فی علی؛ خودشان را فروختند و در مقابل، کفر به علی را که از

جانب خدا آمده خریدند؛ درحالی‌که آنان به نبوت محمد صلی الله علیه و آله کفر ورزیدند و نوبت به علی علیه السلام نرسید.

(۳) ولکن منکم ائمة... کنتم خیر ائمة؛ باید از شما پیشوایانی باشند که امر به معروف و نهی از منکر کنند و شما بهترین پیشوایان بوده‌اید. در حالی‌که امر به معروف و نهی از منکر در انحصار امامان علیهم السلام نمی‌باشند و همانا آن دو، با شرایطی به همه امت واجب است.

(۴) یا ایها الناس قد جاءکم بالحق من ربکم فی ولایة علی و ان تکفروا بولایته فان له ما فی السموات و الأرض؛ ای مردم، به تحقیق پیامبر از جانب پروردگارتان حق را درباره ولایت علی علیه السلام برای شما آورده است که به ولایت او کفر نوزید؛ چون آسمان‌ها و زمین و هر آنچه در آن‌هاست، از آن خداست و گویا پیامبر حفظ حق را در باب ولایت خودش آورده است، پیش از این که ولایت خودش و یا ولایت خدا را بیان و ثابت کند.

(۵) یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما انزلنا فی علی نورا مبیناً؛ ای کسانی که به شما - از طرف خدا - کتاب داده شده است؛ به نور روشنگری که به علی نازل شده ایمان بیاورید؛ درحالی‌که آیه اصلی و درست این است: ﴿... یا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدُّهَا عَلَىٰ أَذْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٤٧/٤﴾ (نساء ۴۷/۴)؛

... به آنچه فرو فرستادیم - حال آنکه تصدیق کننده همان چیزی است که با شماست - ایمان بیاورید، پیش از آنکه چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه آن‌ها را به فقرا باز گردانیم یا همچنان که اصحاب سبت [شنبه] را لعنت کردیم، آنان را (نیز) لعنت کنیم. و فرمان خدا همواره تحقق یافته بوده است. در حالی که برخورد اصلی و خطاب علیه اهل - کتاب منکر رسالت اسلامی است، چگونه به فرع آن یعنی علی ع متوجه شده است. نمی دانم چگونه «نورا مبینة» به ﴿مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ﴾ اتصال پیدا می کند و مربوط می شود.

۶) اوفوا بالعقود التي عقدت عليكم لامير المؤمنين علي ابن ابی طالب؛ به عقدهایی که بین شما و علی ع هست، وفا کنید. ای کاش می دانستم ربط بین عقد ولایت و پس از آن چیست: (...أُجِلَّتْ لَكُمْ بِهَيْمَةَ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ...) (مائده ۱/۵)؛ ... برای شما تمامی حیوانات زبان بسته نعمت وار حلال گردیده، جز آنچه (حکمش) بر شما خوانده می شود... بارخدا یا فقط این مقدار می دانم که سازنده این روایت از (بهیمه الأنعام) است.

۷) بلغ ما انزل اليك في علي؛ چیزی که درباره علی بر تو نازل شده، آن را ابلاغ کن. به تحقیق در روایاتی وارد شده است که «فی علی» جزء آیه نیست، بلکه تفسیر برای مورد آیه است.

۸) واللّه ربنا ما كنا مشركين بولاية علي ابن طالب؛ در حالی که منکران نبوت مشرک نامیده نمی شوند، تا چه رسد به منکران ولایت و همانا منکران خدا مشرک نامیده می شوند. این سخن اصحاب جحیم است؛ در حالی که چنین آتشی حق منکران ولایت علی ع نیست.

۹) انما انت منذر و علی لکل قوم هاد؛ تو ترساننده ای و علی برای هر قومی هدایت گر است. در حالی که علی ع هادی پیشینیان نبوده، چنان که محمد ص نبوده است و همانا علی ع از زمان خلافتش هادی شد؛ چنان که محمد ص از زمان شروع رسالتش رسول گردید.

۱۰) رب اغفر لی و لولدی اسماعیل و اسحاق - او - اسحاق و یعقوب - او - الحسن و الحسین؛ خدا یا من را ببخش و فرزندانم اسماعیل و اسحاق - یا - اسحاق و یعقوب - یا - حسن و حسین را نیز ببخش. من نمی دانم چگونه اسحاق با اسماعیل کنار هم قرار می گیرند؛ در حالی که هنوز اسحاق به دنیا نیامده است، تا چه رسد به مناسبت اسحاق و یعقوب و مناسبت حسن و حسین! حال آنکه پدرشان و پدر بزرگشان به دعا سزاوارتر بودند، اگر ابراهیم دعای آیندگان را می خواست.

۱۱) ان هذا صراط علی مستقیم؛ این صراط مستقیم علی است. در اینجا دروغ گو غافل شده است که بر سر «مستقیم» الف و لام بیاورد تا معرفه شود: «المستقیم»؛ زیرا «مستقیم» صفت برای «صراط» است که به جهت اضافه شدن به علی معرفه شده است. پس تعریف آن لازم است.

۱۲) ان تكون ائمة هی ازکی من انتمکم! تا پیشوایانی باشند که پاک تر از امامان شمایند.

۱۳) و لقد عهدنا الى آدم من قبل محمد وعلی و فاطمه و الحسن و الحسين و الأئمة من ذريتهم؛ از پیش با آدم درباره محمد وعلی و حسن و حسین و امامان از ذریه ایشان پیمان بستیم. درحالی که عهدی را که آدم فراموش کرد اطاعت مطلق از پروردگار و ترک طاعت شیطان بود؛ اما درباره حضرت محمد ﷺ از آیات اشاره وار برمی آید و نیز روایات به صراحت می گویند که آدم، پیامبر ﷺ و اولاد معصومش را می شناخته و به آنان ایمان داشته است.

۱۴) یا لیتنی اتخذت مع الرسول علیا ولیا؛ ای کاش با پیامبر و در کنار او علی ع را ولی و سرپرست خویش قرار می دادم.

۱۵) یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید؛ ای محمد و علی! هر کافر لجوج را در جهنم بیفکنید. درحالی که ایشان از زبانه و کارکنان جهنم نبوده اند.

۱۶) «وَ إِذَا [المودّة] سُنِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» ؛ از مودت سؤال می شود که به کدامین گناه کشته شدی! مودت - دختران زنده به گور شده - کشته می شدند. [صفحه ۴۶؛ ترجمه نشده است.]

۱۷) «وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ [بولاية الشياطين] عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ» (بقره ۱۰۲/۲)؛ هر چیزی را که شیطانها [با ولایت و سرپرستی شیطانی] بر ملک سلیمان خواندند، آنان (گروهی از یهودیان) از آن پیروی کردند. در اینجا جعل و تحریف اسرائیلی پر واضح و نمایان است؛ زیرا طبق تورات - نسخ شده - به سلیمان افترا می بندد که شیطان بر ملک او ولایت داشته است و از ذیل آیه غافل شده است: (... وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانٌ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا...) (بقره ۱۰۲/۲) ... و سلیمان (برخلاف گمان آنان هرگز) کافر نشد؛ لیکن (همان) شیطانها (پند که) به کفر گراییدند...؛ این شیاطین چه کسانی هستند که در تورات و در این آیه خیالی از قرآن، بر سلیمان افترا بسته و نسبت دروغ داده اند!

۱۸) متاعا الی الحول غیر اخراج مخرجات؛ همسرانی که شوهرشان مرده (وارثان)، آنان را تا یک سال (در نیازهای زندگی شان) بهره مند سازند و زنانی را که از خانه شوهر خارج کرده اند، خارج نکنند! ای کاش این دروغ گو می دانست که جعل «مخرجات» فایده ای جز تناقض در حکم ندارد؛ زیرا معنای جعلی این است که (وارثان)، زنانی را که از خانه شوهر مرده خارج کرده اند، در آن خانه تا یک سال نگه دارند! وارثان درحالی که (زنان را) خارج کرده اند، در همان حال خارج نکنند و همسران درحالی که خارج شده اند، خارج نشده باشند!

۱۹) لقد جاءکم رسول من انفسنا عزیز علیہ ما عنتنا حریص علینا بالمؤمنین رؤوف رحیم؛ بی گمان برایتان پیامبری از (میان) ما به راستی آمد (که) رنج هایمان بر او بسی ناگوار و گران است. بر (هدایت) ما حریص و نسبت به مؤمنان، دلسوز و رحمت گر بر و یوگان است. و پر واضح است «کم» در این جا مرسل الیهم است: کسانی که رسول به سوی آنان فرستاده شده است، و «نا» رسول است. پس آیا گروهی از آلهه و خدایان بوده اند که یکی از آنان به جانب مردم برانگیخته شده است؟ یا اینکه خدا از خودش «نا» را جمع صفت های کمالی و جمالی خویش تعبیر کرده است؟ یعنی پیامبر از جنس و ذات خدای متعال است؟! اینها آتش های نوزده گانه آنان است که برافروختند تا بدان وسیله قرآن را بسوزانند؛ ولی رسوا شدند. برخی از آنها از چرندیات بعضی از کسانی است که تظاهر به شیعه بودن می کنند، ولی شنیع و رسوا هستند. روایات اسرائیلی را نقل و یا تصدیق می کنند، به گونه ای که گویا قرآن است که نازل شده است تا با آن فضل آل محمد را ثابت کنند؛ و اما محمد ص را او فقط رسول و فرستاده ای است که

همه قرآن به اشاره و برخی از آیات آن به صراحت می‌گویند که قرآن هرگز تحریف نشده و نخواهد شد؛ ولی تعصب طایفه‌ای و نژادی به افراد طایفه‌ای نژادپرست اجازه نمی‌دهد که به قرآن رجوع کنند، به گونه‌ای که شخص معتقد به تحریف قرآن، به یک آیه به گونه دگرگون استدلال می‌کند؛ زیرا در بررسی روایات و دهها روایت‌گر آن‌ها فرو می‌رود و فرصت رجوع به قرآن را ندارد.^۱ و ممکن است [مقصود بعضی از روایات تحریف که در نقصان یا زیادی لفظ صراحت ندارند] تحریف معنوی باشد؛ یعنی معنای آیات به معنای دیگری تبدیل و تفسیر می‌شود و این منظور ما از تحریف، از آغاز نزول قرآن است:

﴿...يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ...﴾^۲؛

... کلمات (وحي) را از جاهای خود بر می‌گردانند ...

﴿...يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ...﴾^۳؛

... و کلمات را از جاهای خود دگرگون می‌گردانند ...

بسوی مردم آمده تا فقط مسأله مهم ولایت را برای خدایان تبلیغ کند! به تحقیق، کوشش‌ها و دسیسه‌های یهود و مسیحی در میان مسلمانان جاهل اعم از سنی و شیعه، مشتریان و مزدورانی پیدا کرده تا آبروی قرآن را ببرند؛ ولی ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (حجر ۹/۱۵)؛ بی‌گمان ما (این) یادآوری [قرآن] را به تدریج نازل کردیم و بی‌چون ما برای آن - به راستی - نگهبانیم. ﴿...وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ (فصلت ۴۱-۴۲-۴۱)؛ ... و به راستی آن کتابی است عزیز: چیره (علیه معارضان) * از پیش رویش و از پشت (سر)ش، باطل سویش نیاید؛ فرو فرستاده‌ای پیاپی از حکیمی بسی ستوده است.

۱. مثلاً محدث نوری آیه ذکر را در نامه دستنویس خودش نوشته: «انا انزلنا الذکر و انا له حافظون» سپس می‌گوید: «انزال» دلیل بر این نیست که نازل شده، کتاب است، بلکه انزال درباره رسول به کار رفته است، همانند: «انزلنا الیکم ذکرا رسولا»؛ با وجود اینکه آیه (نَزَّلْنَا) ضبط شده است، ولی او «انزلنا الیکم» نقل می‌کند. پس باید در آیه ذکر دقت کند تا بداند مقصود از ذکر در این آیه، پیامبر است و در آیه حفظ، قرآن است؛ ولی حاجی بسیار دور از حق و غافل بوده است.

۲. نساء ۴/۶۴.

۳. مائده ۵/۴۱.

چنان‌که نامۀ امام باقر علیه السلام به سعد الخیر شاهد به این منظور است:

و كان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه و حرفوا حدوده، فهم يروونه و لا يرعونه، و الجهال يعجبهم حفظهم للرواية، و العلماء يحزنهم تركهم للرعاية^۱؛

... حرف‌های کتاب خدا را می‌آوردند و حدود آن را تحریف می‌کردند. پس آنان، آن را روایت می‌کردند، ولی در آن دقت نمی‌کردند. جاهلان از حفظ روایت شادمان و علما از ترک دقت در آن محزون می‌شدند.

چنان‌که تأویل مصطلح آیات - که تفسیر آن‌ها برخلاف ظاهر مستقر آن‌هاست - نیز تحریف و تفسیر به رأی است.

پس تحریف در لغت، تغییر و انتقال چیزی از صورتی به صورت دیگر است و شامل جابه‌جا کردن لفظ، تغییر معنایی، نیز ترکیبی را کنار گذاشتن و ترکیب دیگری به جای آن نهادن می‌شود؛ دربارهٔ تحریف معنوی قرآن، معناهای صریح و ظاهر که در قرآن و روایات به آن اعتراض و تهدید شده را داریم، ولی تحریف لفظی و غیر آن را نمی‌پذیریم؛ زیرا قرآن و حدیث آن را تکذیب می‌کنند.

در حفظ و سالم ماندن قرآن، صیانت و حفظ سنت محمدی صلی الله علیه و آله و بقیۀ کتاب‌های آسمانی از تحریف و نفوذ مطالب غیر الهی نهفته است؛ زیرا قرآن به کتاب‌های پیشین مهمن و چیره و ناظر است و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت بزرگوارش علیهم السلام فرموده‌اند که قرآن ثقل اکبر است؛ چنان‌که سنت ثقل اصغر است. از این جهت روایات آن بزرگواران بر قرآن عرضه می‌شود تا روایت خائن و دروغین از روایت سالم، و روایت ضعیف از قوی مشخص شود و تحریف قرآن که کتاب تمامی زمان‌هاست، ضایع شدن همهٔ رسالت‌های خدایی، به خصوص رسالت قرآن و از بین رفتن حجت بالغ و رسای الهی از میان جهانیان است:

۱. اصول کافی.

﴿وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۱؛

و ما (این) کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند، برایشان توضیح دهی، حال آن‌که برای مردمی که ایمان می‌آورند، هدایت و رحمتی (جاودانه) است.

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ ...﴾^۲؛

هان ای اهل کتاب! پیامبر (بسیار برجسته) ما به‌راستی سویی شما آمده است که بسیاری از چیزهایی از کتاب (آسمانی خود) را که پوشیده می‌داشته‌اید برای شما بیان می‌کند و از بسیاری (هم در بیان و حیاتی ویژه‌اش) چشم‌پوشی می‌نماید. بی‌گمان برایتان از جانب پروردگار (تان) نور و کتابی روشن‌گر آمده است. * خدا هر کس را که خشنودیش را پیروی کند، به‌وسیله آن (کتاب) به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود ...

و این قرآن در طول قرن‌های طولانی اسلامی، تواتر درازدامن و روشن، به‌گونه خورشید میانه روز را داشته و دارد و تحریف قرآن سخن یاوه‌ای است، همانند مگسی که می‌خواهد با دو بالش چهره خورشید را بپوشاند و آن را به کسوف وا دارد.

پس هر چیزی از روایت یا نسخه‌های قرآنی در لفظ، معنی، ترتیب و قرائت باید به نسخه متواتر و متداول قرآن که مستقل نوشته و چاپ شده است یا در کتاب‌های تفسیری آمده است، عرضه شود؛ نسخه‌ای که با آن موافق بود، پذیرفته شود و مخالف پذیرفته نشود؛ به‌خصوص قرائت‌هایی که معانی را تغییر می‌دهد.

۱. نحل ۱۶/۶۴.

۲. مانند ۱۶/۵-۱۵.

به زودی در این تفسیر خواهید دید که سخن گناه‌آلود تحریف قرآن، سخن یاوه و جعل جاهلان یا مغرضان و دشمنان دین اسلام، همانند اسرائیلیان و مسیحیان در لابه‌لای روایات ماست تا چهره قرآن را آلوده و تاریک کند؛ چنان‌که کتاب‌های آسمانی پیشین را چنین کردند و قرآن، خود با واژه‌ها و معناهایش این سخن گناه‌بار را از ساحت خویش می‌زداید؛ چنان‌که آفتاب آمد دلیل آفتاب. آن آفتاب معنوی خدا در آسمان معنویت‌ها و معرفت‌ها، همانند خورشید مادی در میانه روز می‌درخشد. قرآن دلیل و مدلول است؛ ولی خودش بی‌نیاز از هر دلیلی است، بار خدایا، مگر برای کسی که با قرآن زندگی نکرده و دلش از نور روشن و روشن‌گر آن بهره‌نجمسته باشد و باید او را آگاه ساخت و به سوی قرآن راهنمایی کرد تا از راهنمایی‌های آن بهره‌گیرد و آن را دلیل خود قرار دهد و با هدایتش هدایت شود.

از نشانه‌های آیه و دلیل بودن قرآن، نام‌گذاری جمله‌های آن به آیه است؛ زیرا جمله‌های قرآن، خود به خود دلیل و برهان بر الهی بودن خود هستند و چنان‌که معجزه‌های [محسوس] رسالت‌ها، آیات بوده‌اند، همه آیات قرآن مجید نیز آیه هستند و آیات قرآن جاودان‌اند.

تفسیر مأثور به وسیله آیات

بسیاری از روایات تفسیری مفاهیم قرآن را تفسیر نمی‌کنند؛ همانا مصادیق و افراد، روشن، مخفی یا مورد اختلاف را تفسیر می‌کنند، بدون اینکه آیه‌های قرآن را در خودشان منحصر کنند. زیرا آیات این انحصار را نمی‌پذیرند؛ پس تفسیر ﴿نَبَأٌ عَظِيمٌ﴾^۱ و صراط مستقیم به علی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از باب مصداق، مورد اختلاف است و اگر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مصداقی از صراط مستقیم نبود، بلکه معنای آن بود، پس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شبانه‌روز در نمازهایش درخواست هدایت به صراط علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را می‌فرمود؛ گویا که او عالی‌تر از

پیامبر ﷺ بوده است و تفسیر رزق در ﴿...وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾^۱ - از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند - به «مما علمناهم یشون» - از علم‌هایی که داده‌ایم انتشار می‌دهند - ، بیان مصداق مخفی برای مفهوم وسیع و گسترده رزق است که شامل علم می‌شود و بنابراین فراگیری آن به علم دین، بهتر و سزاوارتر است.

این‌ها بیدارباش‌هایی از جانب کسانی است که قرآن در خانه ایشان نازل شده است، که اکتفای به معنای محدود و کوتاه از طرف مردم برخلاف مقصود قرآن است و این‌گونه معنا کردن محدود و فکری بسته باعث می‌شود که آیات خدا متشابه شود؛ اما هر قدر دایره فهم گسترده گردد، تشابه آیات قرآن زدوده می‌شود و باید سخن امام رضا علیه السلام را در معنای متشابه تکرار کنیم که فرمود: «آیاتی است که معانی آن‌ها بر ناآگاهان به آن‌ها ناشناخته است.»^۲

۱. انفال ۳/۸.

۲. نمی‌فرماید علمش بر غیر معصوم مشتبه است؛ بلکه بر هرکس که متشابه را شناسد، مشتبه است و بر هرکس که شناخت - گرچه معصوم نباشد - مشتبه نیست. (م)

شان نزولها

شان نزول آیه‌های قرآن، گرچه گاهی زمینه را برای فهمیدن معانی آیات، مساعد و آماده می‌کند، ولی شرط فراگیری معانی قرآن نیست و معانی آیات را به خود اختصاص نمی‌دهد؛ زیرا اگر هر آیه از قرآن به جایگاه نزولش محدود و تفسیر شود، یعنی مرگش فرا رسیده و مرگ تک تک آیه‌های قرآن یعنی مرگ همه قرآن؛ همانا شان نزول، توجیه‌گر موقت برای نزول آن‌هاست و با هر حادثه مشابه و جایگاه جدید و مشابه، با فرودگاهش سازگار است و حکم آن را بیان و معنایش را تفسیر می‌کند. آیه‌ها در دلالت بر معناهایشان استقلال دارند؛ چه شان نزول آن‌ها شناخته شود و چه نشود و همانا دلالت آیات را رعایت قرینه‌های نزدیک به آیات کامل می‌کنند؛ چه آن قرینه پیش از نزول آیات باشد و چه پس از نزول و چه همراه آیه‌ها آمده باشد. نیز قرینه‌های بعید از شان نزول آیات، اگر نظیر و مشابه فرودگاه آیات باشند، بازهم دلالت آیات را کامل می‌کنند؛ اما شان نزول در تفسیر آیات جایگاه اصلی را ندارند و همانا شان اصلی در تفسیر آیه‌ها، شان و منزلت خود آیات است:

و لو ان الآیة إذا نزلت فی قوم ثم مات أولئك القوم ماتت الآیة لما بقی من القرآن شیء و لكن القرآن یجری اوله علی آخره ما دامت السماوات و الأرض و لكل قوم آیة یتلونها هم منها من خیر او شر^۱

و اگر بر فرض محال، آیه درباره قومی نازل شود و پس از آن، آن قوم بمیرند و آن آیه هم بمیرد، از قرآن چیزی باقی نمی‌ماند، ولی قرآن اولش بر آخرش کشیده می‌شود (همدیگر را تفسیر می‌کنند) و تا آسمان‌ها و زمین هست، قرآن هم ادامه دارد و برای هر قومی آیه‌ای است که خیر یا شر را برای آنان بیان می‌کند و آنان پیروی می‌کنند.

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۱؛ از محمدبن خالد حجاج کرخی، از برخی اصحابش - به گونه مرفوع -، از خنیمه نقل

کرده که ابو جعفر علیه السلام فرمود: «...»

ظاهر و باطن قرآن

ظاهر قرآن همان معنای مطابقی صریح لفظ برحسب قانون ادب لفظی است و اگر صریح هم نباشد، با دقت استقرار پیدا می‌کند و باطن قرآن، اشاره، لطائف و حقایق قرآن است و این‌ها مراحل چهارگانه قرآن هستند که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام از پدرش علی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده است:

«إن كتاب الله على أربعة أشياء، على العبارة والإشارة واللطائف والحقائق، فالعبارة للعوام والإشارة للخواص واللطائف للأولياء والحقائق للأنبياء»:

کتاب خدا بر چهار مرحله است: ۱. عبارت ۲. اشاره ۳. لطائف ۴. حقایق. عبارت برای همگان، اشاره برای ویژگان، لطائف برای اولیای خدا و حقایق برای پیامبران است.

شاید «حقایق» همان تأویل‌ها، مصدرها و نتیجه‌ها باشد؛ چنانکه پیرامون آیه تأویل خواهد آمد. پس «عبارت» بیان‌کننده معنای ظاهر لفظ آیه است، نه اینکه عبارت فقط لفظ باشد و اگر عبارت تنها لفظ بود، مرحله دوم در روایت، معنای لفظ می‌بود نه اشاره، درحالی‌که امام عَلَيْهِ السَّلَام مرحله دوم را اشاره قرار داده که پس از معناست. عبارت‌ها راهنما به «اشاره»‌ها و اشاره‌ها به «لطافت»‌ها و لطافت‌ها راهنمای به حقایق آیات هستند و این حقایق، ویژه اهل وحی، اهل بیت رسالت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است. پس معانی باطنی قرآن، سلسله اشاره‌ها، پس از آن لطافت‌ها و سپس حقایق هستند که از معانی ظاهری آیات سرچشمه گرفته‌اند، البته برای کسی که خدا سینه‌اش را به وسیله قرآن گسترش داده است، دل او با قرآن و قرآن با دل او زیسته و با وحی قرآن رفیق و همراه همیشگی شده است.^۱

۱. فیض کاشانی (غف) در مقدمه پنجم از تفسیرش می‌گوید: هرکس بپندارد که قرآن معنایی جز معنای ظاهری ندارد، این شخص از اندازه شخصیت خودش خبر می‌دهد و در دعوت به قرآن اشتباه می‌کند. قرآن، اخبار و آثار، دلالت دارند که معناهای قرآن، وسیع، گسترده، بالغ و رسا هستند. خدای بزرگ فرموده است: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ﴾

پس اشارات، چیزی جز مفاهیم برگرفته از معنای وسیع عبارت‌ها برای کسی که خدا به او شرح صدر داده نیست و لطائف هم از این اشارات گرفته شده است. این‌ها هر کدام در جایی پشت سرهم هستند. هرکس در قرآن تدبّر و تفکّر کند و سینه‌اش را فراخ گرداند، عبارت، پس از آن اشاره، سپس لطافت، وانگهی تا اندازه‌ای حقیقت آیهای قرآنی را در می‌یابد.

پرهیز مفسر از به‌کاربردن قیاس در قرآن

مفسّر باید از به‌کاربردن قیاس در قرآن پرهیز کند: من نصب نفسه للقیاس لم یزل دهره فی التباس و من دان الله بالرأی لم یزل دهره فی ارتماس؛^۱

عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد ۲۴/۴۷)؛ آیا پس آیات قرآن را با نگرشی جامع (درست) نمی‌اندیشند؟ یا (مگر) بر دل‌هایی قفل‌هایشان نهاده شده است؟ و فرمود: «... مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ ...» ﴿نساء، ۸۳/۴﴾؛ ... کسانی از میانشان درمی‌یابند که آن را عالمانه ژرف‌کاوی می‌کنند ... و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «القرآن ذلول ذو وجوه فاحملوه علی احسن الوجوه؛ قرآن، بسیار تحمل‌پذیر و دارای چهره‌های فراوان است، پس آن را به بهترین چهره‌اش حمل کنید.» سپس مرحوم فیض گفته است: «حق این است که گفته شود هرکس مخلصانه در برابر خدای تبارک و تعالی و پیامبر ﷺ و ائمه: تسلیم باشد و علمش را از آنان بگیرد و از آثارشان پیروی کند و به برخی از اسرار ایشان آگاهی یابد، به رسوخ در علم و طمأنینه در معرفت و شناخت دست می‌یابد و در دلش چشمه‌ای گشوده شود و علم به حقایق امور بر دلش هجوم آورد و آن دل، با روح یقین، مباشر و همراه شود و دلش در برابر چیزی که مترفین و سرمایه‌سالاران مفسد از آن گریزان هستند، ملایم شود و با چیزی که مردم ناآگاه از آن ترس دارند، مأنوس شود و روحش در دنیاست، اما وابسته به جایگاه اعلی - خدا و بهشت - زندگی کند. پس او می‌تواند بعضی مطالب عجیب و غریب قرآن را استنباط و از آن‌ها استفاده کند و این از کرم خدا دور و از سخاوت او عجیب نیست. پس سعادت در انحصار گروه و جماعت ویژه‌ای از مردم نیست و هرکس می‌تواند به سعادت برسد؛ چنان‌که برخی اصحاب، همانند سلمان فارسی، به جایگاهی رسیدند که پیامبر فرمود: «سلمان منا اهل البیت؛ سلمان از ما اهل بیت است.»

۱. قرب الأسناد از هارون بن مسلم آورده که گفت: مسعدة بن صدقه گفت که جعفر بن محمد رضی الله عنه از پدرش رضی الله عنه، از علی رضی الله عنه نقل کرد که فرمود: «...»

؛ هرکس خودش را برای قیاس آماده سازد، پیوسته روزگارش در اشتباه خواهد بود و هرکس خودش را با رأی و پیش‌داوری به خدا نزدیک سازد، پیوسته روزگارش غرق در اشتباه خواهد بود.

و «مائلا عن المنهاج، طاعنا في الاعوجاج، ضالا عن السبيل، قائلا غير الجميل»^۱

منحرف از راه درست، فروغلطیده در کثری، گم‌شده از راه و گوینده سخن نازیباست.

و در روایت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آمده است:

إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْنَاً وَلِلْبَطْنِ ظَهْرًا وَ لَيْسَ شَيْءٌ أْبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْهُ، إِنَّ الْآيَةَ لَتَنْزِلُ أَوْلَهَا فِي شَيْءٍ وَ أَوْسَطُهَا فِي شَيْءٍ وَ آخِرُهَا فِي شَيْءٍ وَ هُوَ كَلَامٌ مُتَّصِلٌ يَنْصَرَفُ عَلَيَّ وَ جَوْهٌ؛^۲

به‌درستی که برای قرآن بطن است و برای آن بطن، ظهری است و باطن هر چیزی دور از دسترس عقل مردمان نیست؛ اول آیه درباره چیزی، وسط آن درباره چیزی و آخرش درباره چیز دیگری نازل شده است، باین‌حال آن آیه کلام متصل و کلماتش به‌هم پیوسته و مرتبط هستند که بر چهره‌هایی منصرف می‌شوند.

و در روایت از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمده است:

إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنَاً وَ لِبَطْنِهِ بَطْنَاً إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ؛

قرآن ظاهر و باطن دارد و باطن آن هفت تاست.

و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

۱. مستدرک از امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام نقل می‌کند.

۲. عیاشی از جابر، از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده که فرمود: «یا جابر! ...»

هي ادنی ما للإمام ان یفتی علی سبعة وجوه- ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾

تفسیر و فتوای بهتر این است که در آن همه هفت باطن جمع باشد، نه اینکه فقط براساس یک وجه فتوا داده شود یا آیه براساس همان یک وجه تفسیر گردد... سپس فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۱؛ این عطای ماست، پس منت بگذار (از آن) بسیار نگهداری کن.

و در روایت امام باقر علیه السلام آمده است:

إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْنَ وَ لَبَطْنَ بَطْنَا وَ ظَهْرًا وَ لَلظَّهْرِ ظَهْرًا؛^۲

بی شک قرآن باطنی دارد و آن باطن هم باطنی دارد، و ظاهری دارد و آن ظاهر هم ظاهری دارد.

این گونه به مراتب باطن ها اشاره فرموده است که نخستین ظاهر، ظاهر اولین باطن است و باطن اول، ظاهر برای باطن دوم و باطن دوم، ظاهر برای باطن سوم و همین طور تا به هفت تا برسند. پس هر باطنی برای باطن پس از خودش ظاهر است و برای باطن پیش از خودش باطن. زنجیره آگهی ها و خاطرات پشت سرهم که از سرچشمه نص و ظاهر قرآن می جوشند و در روایت علوی علیه السلام آمده است:

به درستی که خدای بلند مرتبه، به جهت گستردگی مهر و رحمتش به خلق خویش و علمش به اینکه باطل گرایان در کلامش تغییر ایجاد خواهند کرد، کلامش را به سه قسم تقسیم کرد؛ قسم اول را همگان، از عالم و جاهل می شناسند و به آن دست می یازند، قسم دوم را کسی می فهمد که ذهنش صاف و حسش لطیف باشد و تشخیصش را تصحیح کرده باشد و این کسی است که خدا به او شرح صدر داده است و قسم سوم را

۱. ص ۳۹/۳۸؛ عیاشی از حماد بن عثمان نقل کرد که به ابی عبدالله علیه السلام گفتم: روایات مختلفی منسوب به شما به ما

می رسد. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ...»

۲. تفسیر برهان و نورالثقلین.

جز خدا و پیامبران و راسخان در علم نمی‌شناسند و خدا این قسم را قرار داد تا باطل‌گرایان نتوانند به آن دست یازند تا ادعا نکنند که وارث علم کتاب از رسول خدا هستند...^۱

رها کردن آیه قرآن از تنگنای شأن نزول آن، باطن اول آن است^۲ و آن‌گاه که خدا می‌فرماید: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا...﴾ امتحان حضرت ابراهیم^۳ و منصب امامت

^۳ - مثل کسانی که (علم و عمل) تورات برعهده آنان گذارده شد، سپس (با کوتاهی - کردن‌شان) آن را بر دوش‌هاشان نگرفتند، هم‌چون مَثَلِ خری است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد... - این فقط اصحاب تورات را مورد حمله قرار نمی‌دهد، بلکه به طریق - اولی پیروان قرآن را نیز توبیخ می‌کند که چرا شما که قرآن را پذیرفتید به آن عمل نمی‌کنید. پس مثل «الذین حملوا القرآن ثم لم یحملوها» همانند ﴿الذین حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا﴾ است، بلکه قرآن‌پذیرانی که به آن عمل نمی‌کنند گمراه‌تر از اصحاب نام برده تورات هستند؛ چه آن‌که قرآن مهم‌تر از تورات و بردوش کشیدن آن سنگین‌تر از بردوش کشیدن تورات است.

۱. همان ؛ ان الله جل ذكره لسعة رحمته و رأفته بخلقه و علمه بما يحدثه المبطلون من تغيير كلامه قسم كلامه ثلاثة أقسام، فجعل قسما منه يعرفه العالم والجاهل، و قسما لا يعرفه إلا من صفى ذهنه و لطف حسه و صح تمییزه ممن شرح الله صدره للإسلام، و قسما لا يعرفه إلا الله و أنبياءه و الراسخون في العلم، و انما فعل ذلك لئلا يدعي أهل الباطل من المستولين على ميراث رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) من علم الكتاب ما لم يجعله الله لهم، و يقودهم الاضطرار إلى الايتمار لمن ولاه أمرهم...

۲. و از بطن اول کسانی هستند که اعمال‌شان همانند اعمال مکلفانی است که این آیه در شأن آنان نازل شده است. چنان که حمران بن اعین از امام باقر (ع) روایت می‌کند که فرمود:

«ظهر القرآن للذين نزل فيهم و بطنه الذي عملوا بمثل اعمالهم ؛ ظاهر قرآن کسانی هستند که قرآن در میان آنان نازل شده و بطن آن کسانی هستند که کرداری همانند کردار ایشان انجام می‌دهند.» (تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۰).

۳. جمعه ۵/۶۲.

بنابراین بسیاری از ما مسلمانان که قرآن را پذیرفته‌ایم، ولی یا دانش و معارف آن را فرا نمی‌گیریم یا اگر فرا گرفته‌ایم به آن‌ها عمل نمی‌کنیم، از درازگوش گمراه‌تریم. پس اگر معنای آیات قرآن از سطح محدود عوام آزاد شود، این باطن دوم قرآن خواهد بود و اگر به‌وسیله آیات هم‌خانواده، معنای آیه گسترده‌تر و ژرف‌تر شود، این بطن سوم خواهد بود و پس از این مرحله، آزاد کردن آیه از قرینه‌ها و وابسته‌های غیر اصلی باطن چهارم خواهد بود و همین‌طور تا بطن‌های دیگر و در تمام مراحل ظاهرها و باطن‌ها باید دلالت لفظی قرآن به‌عنوان سرمنشاء همه این‌ها مراعات شود و مورد دقت قرار گیرد و حجت و دلیل‌های قرآنی و علم کتاب، وسیله تحریر و گسترش معناها آیات قرار گیرد و سنت که پرتو علم کتاب است، در حاشیه قرآن بررسی شود. افزون بر این‌ها، در همه این مراتب، هواهای علمی و عقلی کنار گذاشته شود تا از تفسیر به رأی قرآن دور بمانیم. و همانا قرآن را فقط با قرآن و در پرتو آن با سنت تفسیر کنیم و این سخن که قرآن کتاب هدایت برای مردم است و همه آیات آن برای مردم روشن است، پس نیازی به تأمل بیشتر برای فهمیدن باطن‌های آن نیست، سخن متینی نیست؛ چنان‌که در روایات گذشته یادآوری شد و آیات تفقه،^۱ تدبیر،^۲ تفکر،^۳ تعقل،^۴ تذکر،^۵ علم^۶ و شعور^۷ به آن تصریح کرده است.

۱. «... أَنْظُرْ كَيْفَ نَصَرَفَ الْآيَاتِ لِعَالَمِهِمْ يَفْقَهُونَ» (انعام ۶۵/۶)؛ ... بنگر (که) چگونه آیات (خود) را گوناگون باز (و ممتاز) بیان می‌کنیم، شاید آنان دریابند. «... قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ» (انعام ۹۸/۶)؛ ... بی‌تردید، ما آیات (خود) را برای مردمی که با بررسی درست می‌فهمند، (به روشنی بیان و) جداسازی کردیم.

۲. «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْقَالُهَا» (محمّد ۲۴/۴۷)؛

آیا پس آیات قرآن را با نگرشی جامع (درست) نمی‌اندیشند؟ یا (مگر) بر دل‌هایی قفل‌هایشان نهاده شده است؟ {أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ} (مؤمنون ۶۸/۲۳)؛ آیا پس (از این) در این سخن نیندیشیدند، یا چیزی برای آنان آمده که برای پدران نخستین‌شان نیامده؟ {كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ} (ص ۲۹/۳۸)؛ کتابی که آن را سوی تو نازل کردیم، مبارک است، تا آیاتش را بیندیشند و برای اینکه خردمندان ویژه (بدان) پند گیرند.

۱. ﴿... كَذَلِكَ يبينُ اللهُ لَكُمْ الآياتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾ (بقره ۲۱۹/۲)؛ ... این گونه خدا آیات (خود) را برایتان روشن می‌گرداند، شاید شما بیندیشید. ﴿... فَأَفْضُصَ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (اعراف ۱۷۶/۷)؛ ... پس این داستان‌ها را (برایشان) برخوان، شاید آنان بیندیشند. ﴿... كَذَلِكَ نَقْصِلُ الآياتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (یونس ۲۴/۱۰)؛ ... این گونه نشانه‌ها(ی خود) را برای مردمی که اندیشه می‌کنند، به روشنی جداسازی می‌کنیم. ﴿وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رِوَاسِي وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجِينَ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (رعد ۳/۱۳)؛ و اوست کسی که زمین را گسترانید و در آن کوه‌های بلند فرو رفته در زمین (و) سر در آسمان و رودهای نهاد و از هر گونه میوه‌ای در آن نر و ماده قرار داد، حال آنکه روز را به شب می‌پوشاند. به‌راستی در این (امور) برای مردمی که تفکر می‌کنند نشانه‌هایی است. ﴿... فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل ۶۹/۱۶)؛ ... در آن برای مردمان درمانی (فراوان) است. در این (جریان زنبوران) برای گروهی که اندیشه می‌کنند، بی‌گمان نشانه‌ای همواره بزرگ است. ﴿... وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (حشر ۲۱/۵۹)؛ ... و این مثل‌ها را برای مردمان می‌زنیم، شاید آنان بیندیشند.
۲. ﴿كَذَلِكَ يبينُ اللهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (بقره ۲۴۲/۲)؛ بدین گونه خدا آیات خود را برایتان بیان می‌کند، شاید شما خردورزی کنید. ﴿... قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الآياتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (آل‌عمران ۱۱۸/۳)؛ ... به راستی ما همه نشانه‌ها(ی ربّانی) را برایتان بیان کردیم، اگر خردورزی می‌کرده‌اید. ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (یوسف ۲/۱۲)؛ ما بی‌گمان آن را قرآنی روشن بیان نازل کردیم، شاید شما (آن را) دریابید. ﴿... كَذَلِكَ يبينُ اللهُ لَكُمْ الآياتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (نور ۶۱/۲۴)؛ ... خدا آیات (خود) را این گونه برای شما بیان می‌کند، شاید خردورزی کنید.
۳. ﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ (نحل ۱۷/۱۶)؛ پس آیا کسی که می‌آفریند، چون کسی است که نمی‌آفریند؟ آیا پس (از این نشانه‌ها حقایقی را) به یاد نمی‌آورید؟ ﴿سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ (نور ۱/۲۴)؛ (این) سوره‌ای است (که) آن را نازل و (بر مکلفان) حتمی گردانیدیم و در آن آیاتی روشن فرو فرستادیم، شاید شما به‌خوبی یاد آورید. ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ (ذاریات ۴۹/۵۱)؛ و از هر چیزی دو گونه [جفت یکدیگر] آفریدیم، شاید شما یاد کنید. ﴿وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾ (حاقه ۴۲/۶۹)؛ و نه گفتار کاهنی است. (چه) کم است آنچه متذکر می‌شوید.
۴. ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾ (عنکبوت ۴۳/۲۹)؛ و این‌ها مثل‌هاست (که) برای مردمان می‌زنیم و جز دانایان آن‌ها را در نیابند. ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنْتَزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (رعد ۱۹/۱۳)؛ آیا پس کسی که می‌داند آنچه از جانب پروردگارت سویت نازل شده است،

بله! قرآن بیان، بیان روشن و هدایت برای مردم است به شرط آن که در آن تفقه، تدبّر، تفکّر و تعقل کنند و دانش ترجمه، تفسیر و تأویل قرآن را با باریک بینی بیاموزند و تعلیم دهند؛ اما اگر لغت را عمیق بیاموزند، ولی به همه معنای قرآن احاطه علمی پیدا نکنند، قرآن برای آنان بیان و هدایت نخواهد بود؛ زیرا این ترجمه است و بین ترجمه و تفسیر فرق است.

مفهوم ترجمه، تفسیر و تأویل

گاهی قرآن از زبانی به زبان دیگر ترجمه می‌شود؛ یعنی معنای ساده و تحت‌اللفظی آن، که هر عرب کوچه بازاری می‌فهمد، به زبان یا زبان‌های دیگر انتقال می‌یابد. گاهی قرآن تفسیر می‌شود تا پرده از چهره معنای آن برداشته شود؛ چه آن که معنای آیات قرآن گوناگون و بر روی هم هستند که هر فرد آگاه به زبان عربی هم آن‌ها را نمی‌فهمد و گاهی آیه‌ای که معنای روشنی دارد، آیه دیگری را که مجمل است، تفسیر می‌کند؛ یعنی پرده اجمال را از چهره آن می‌زداید^۱ و قرآن معنای سختی که قابلیت تفسیر و دستیابی به آن معناها نباشد، ندارد و نیز در قرآن پرده‌ای ناشی شده از کوتاهی فهم و درک صاحب قرآن

(تنها همان تمامی) حقیقت است، مانند کسی است که کوردل است؟ تنها خردمندانند که (حق را) به‌خوبی یاد می‌کنند. ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (ص ۲۹/۳۸)؛ کتابی که آن را سوی تو نازل کردیم مبارک است تا آیاتش را ببیندیشند و برای اینکه خردمندان و بزرگان (بدان) پند گیرند.

۱. آیاتی است که تهدیدات بسیاری علیه کسانی دربردارد که در قرآن، شعور و باریک بینی ندارند: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ (بقره ۱۲/۲)؛ هان که آنان خودشان افسادکنندگانند، ولیکن باریک بینی نمی‌کنند. ﴿... وَمَا يَضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ (آل عمران ۶۹/۳)؛ ... حال آنکه جز خودشان (کسی) را گمراه نمی‌کنند و باریک بینی نمی‌نمایند. ﴿... وَإِنْ يَهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ (انعام ۲۶/۶)؛ ... و جز خویشان را به هلاکت نمی‌افکنند و باریک بینی نمی‌کنند. ﴿... وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ (انعام ۱۲۳/۶)؛ ... و آنان جز به خودشان نیرنگ نمی‌زنند و باریک بینی نمی‌کنند.

۲. پس همانند ﴿أَقِمْوَا الصَّلَاةَ﴾ بر تعداد نمازها و زمان‌های آن‌ها دلالت نمی‌کند و همانا بیان‌گر آن‌ها، آیه‌های مفصل نماز است.

بر چهره آیات آن کشیده نشده است^۱ و با تقصیر و تعمد، آیات کتابش را با چهره‌ای پوشیده نیافریده است.^۲ ساحت قرآن از ثالوث (مثلث شوم) مشکل بودن فهم معانی آیاتش و قصور و یا تقصیر در دلالت آن‌ها به دور است؛ زیرا آفریدگار^۳ آن خدای سبحان است که ساحت او از هر کاستی و عیبی پاک و منزّه است و او کتابی را نازل نمی‌کند که مردم نفهمند یا با بخل، حسد و تقصیر مردم را به اشتباه و انمی‌دارد و قصور و جهالت نیز زینده او نیست.

تأویل در قرآن به معنای ارجاع معنای آیه به مأخذ و مصدر یا نتیجه آن معناست و در همه قرآن غیر از این - دو ارجاع - نیامده است. با وجود اینکه برخی با پیش فرض دلالت عقلی، علمی، حسی و غیر آن گفته‌اند که تأویل، تفسیر آیه برخلاف نص و ظاهر آن است.

پس ترجمه به لفظ برمی‌گردد و تأویل ویژه معناست و تفسیر شامل هر دو است و معنایی که تفسیر شامل آن می‌شود، عالی است که جز بلندگرایان عالی فهم به آن دست نیازند و لفظی که تفسیر شامل آن می‌شود، به گونه‌ای روشن است که نیاز به تفسیر مفصل و طولانی ندارد.

۱. قصور و کوتاهی در دلالت، ناشی از کوتاهی متکلم در بیان مراد خویش است و در ساحت خدا قصور وجود ندارد.

۲. تقصیر در دلالت، در جایی است که متکلم می‌تواند مرادش را با لفظ مناسب بیان کند، ولی به عمد عبارت سخت می‌آورد که مردم نفهمند و خدا از این کاستی بری است.

۳. کتاب خدا حادث است. (م)

سورة الفاتحة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١﴾ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٢﴾ مَلِكِ يَوْمِ
الدِّينِ ﴿٣﴾ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٤﴾ أَهْدِنَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِيمَ ﴿٥﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ
وَلَا الضَّالِّينَ ﴿٦﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان. * هر ستایش، ویژه خدا - پروردگار جهانیان - است. * (خدای) رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان. * مالک روز بروز طاعت. * تنها تو را می‌پرستیم و تنها تو را (به) کمک می‌طلبیم. * ما را (به) راه راست هدایت فرما * راه کسانی که بر (سر و سامان) شان نعمت فروریختی، نه (راه) غضب‌شدگان و نه (راه) گمراهان.

تفسیر سوره حمد

سوره آغازین قرآن مجید

سوره آغازین که قرآن به گاه نزول و نگارش با آن آغاز شده است، نمودار ﴿...وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱ - ... جداسازی کتاب (ربّانی) است (که) در آن شک مستندی نیست (و) از سوی پروردگار جهانیان است - است که خدا با نزول آن بر رسول بزرگ خویش منت بی بدیل گذارد؛ چه آن که سوره حمد را در برابر - و مستقل از - قرآن بزرگ قرار داد:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾^۲؛

و به راستی و درستی، تو را به تأکید، هفت (آیه) از مثنایی [سوره فاتحه] و (نیز) قرآن بزرگ را دادیم.^۳

۱. یونس ۳۷/۱۰.

۲. حجر ۸۷/۱۵.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۱؛ با نسبت به امام حسن عسگری علیه السلام، به گونه ای پیوست از پدرش، از پدر بزرگانش، از علی علیه السلام نقل است که فرمود: شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: «ان الله عز و جل قال: یا محمدا! ولقد آتیناک سبعا من المثنای والقُرآن العظیم، فأفرد الامتنان علی بفاتحة الكتاب وجعلها بازاء القرآن العظیم و ان فاتحة الكتاب اشرف ما فی کنوز العرش، و ان الله عز و جل خص محمدا صلی الله علیه و آله و شرفه بها و لم یشارك معه فیها أحدا من انبیائه ما خلا سلیمان فانه أعطاه منها (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ)؛

به راستی و درستی خدای بلند مرتبه فرمود: "ای محمدا! به تو هفت (آیه) از مثنایی [سوره فاتحه] و (نیز) قرآن بزرگ را دادیم." پس خدا با فرستادن «فاتحة الكتاب» بر من، منت بی بدیل گذارد و آن را در برابر قرآن بزرگ قرار داد و

ما در سوره حمد، هماهنگی زیبا و شگفت‌انگیز در عده و اندازه و در عده و چگونگی، بین کتاب نوشتاری (قرآن) و کتاب آفرینش (آفریدگان) می‌یابیم. تعداد آیه‌های سوره و نیز نام‌های آن هفت است؛ چنان‌که آسمان‌ها هفت، زمین‌ها هفت، روزگاران هفته هفت و طواف دور خانه خدا و سعی - بین صفا و مروه هفت دور است. به سبب آن هفت آیه،

درهای هفت‌گانه جهنم بسته می‌شود^۱؛ چنان‌که در صحراي منا شیطان‌ها را با هفت ریگ هدف قرار داده و از خود می‌رانیم؛ چرا که شیطان‌ها هفت‌گونه هستند.^۲

هم‌چنین با آیات هفت‌گانه درهای هفت‌گانه جهنم بسته می‌شود و درهای هشت‌گانه بهشت گشوده می‌گردد.^۱

بی‌شک فاتحه‌الکتاب ارزشمندترین گنج‌های عرش خداست و با آن سوره، جایگاه ویژه و برتری به محمد ﷺ - نسبت به پیامبران و اولیاء - بخشید و در این گزینش ویژه، هیچ‌یک از پیامبران را شریک و هم‌تراز او قرار نداد، جز سلیمان که به او «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» - یکی از مثنائی هفت‌گانه - را عطا فرمود (و بحار، ج ۹۹، ص ۲۲۷). و در درالمنثور، ج ۱، ص ۲، واحدی در اسباب النزول و ثعلبی در تفسیرش، از علیؑ نقل کرده که فرمود: «نزلت الفاتحة بمكة من كنز من كنوز العرش؛ فاتحة الكتاب که گنجی از گنج‌های خداست، در مکه نازل شده است.»

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۱۷۵؛ روایت شده که جبرئیل به پیامبر ﷺ عرض کرد: «یا محمد! كنت أخشى العذاب على أمتك فلما نزلت الفاتحة أمنت، قال ﷺ: لم يا جبرئیل! قال: لان الله تعالى قال: ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ * لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ ﴿ (حجر ۴۴/۱۵-۴۳) و آیاتها سبع فمن قرأها صارت كل آية طبقا على باب من أبواب جهنم فتمر أمتك عليها سالمين؛ ای محمد! من پیوسته از عذابی که در کمین امت تو بود می‌ترسیدم، تا اینکه سوره فاتحه نازل شد، آن‌گاه آرام گرفتم.

پیامبر ﷺ به جبرئیل فرمود: چرا؟! جواب داد: چون خدای متعال فرموده است: ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ * لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ ﴿ (حجر ۴۴/۱۵-۴۳)؛ و همواره وعده‌گاه همگی آنان بی‌چون دوزخ است. برای آن هفت در است و از هر دری بخشی معین از آن آنان است. و آیه‌های سوره حمد، هفت است. هرکس آن‌ها را بخواند، ۲. شیطان‌های هفت‌گانه از این قرارند: ۱. نیرنگ‌باز و ابلیس صفت ۲. گاو صفت و خورنده ۳. پلنگ صفت و درنده خو ۴. نیرنگ‌باز و خورنده ۵. نیرنگ‌باز و درنده خو ۶. خورنده و درنده خو ۷. نیرنگ‌باز، ابلیس صفت، گاو صفت، خورنده، پلنگ صفت و درنده خو.

نام‌های سوره حمد

۱. «فاتحة الكتاب»: ^۲ زیرا قرآن در فروفرستاده شدن و نگارش با این سوره آغاز شده است. آغازی زیبا و دل‌انگیز به‌گونه‌ای که این سوره درهایی از علوم قرآن را کوتاه و مختصر به روی ما می‌گشاید و آغازگر درهای علوم قرآن بزرگ نیز هست. به سبب این سوره درهای گنجینه‌های اسرار، نهانی‌ها و رموز کتاب خدا گشوده می‌شود؛ چرا که این سوره، کلیدهای گنجینه‌های لطیف خداست.

۲ و ۳. «ام القرآن» و «ام الكتاب»: ^۳ مادر و ریشه برای تبیین و جداسازی آیات محکم و متشابه قرآن است، به طوری که آیات محکم قرآن بزرگ، مادر و آیات متشابه فرزندان

۱. درب‌های هشت‌گانه بهشت از این قرارند: ۱. درب معرفت که خدا در نماز با آن به بزرگی ستوده می‌شود ۲. درب یاد خدا با ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ ۳. درب تشکر از خدا با حمد و ستایش او ۴. درب امید توسط در رحمت رحمانی (همگانی) و رحیمی (ویژه) خدا ۵. درب ترس از روز قیامت ۶. درب خلوص در پرستش خدا و درخواست کمک از او که نتیجه شناخت ربوبیت پروردگار است ۷. درب دعا و زاری در درخواست هدایت ۸. درب راهیابی به راه اهل نعمت.

۲. روایات متواتر این نام را بر قرآن نهاده‌اند.

۳. در درالمنثور از پیامبر ﷺ نقل شده است: «سوره حمد مادر قرآن و مادر کتاب است.» و در همان مدرک هست که بخاری و دارمی در سنن خود و ابوداود، ترمذی، ابن‌منذر، ابن‌ابی‌حاتم و ابن‌مردویه در تفسیرهایشان از ابی‌هریره آورده‌اند که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) مادر قرآن و مادر کتاب و سبع‌المثنی است.» و از طریق اهل‌بیت: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹؛ از امام صادق ع روایت کرده که حضرت فرموده است: «اسم الله الأعظم مقطع في أم الكتاب؛ اسم اعظم خدا در ام‌الکتاب تجزیه شده است.» و از عبدالملک بن عمر از امام صادق ع نقل شده که فرمود: «ان إبليس رن أربع رنات .. و حين نزل ام الكتاب و ... إبليس چهار بار ناله و فریاد کشید... و یک بار هنگامی بود که سوره حمد نازل شد.» و در دعوات راوندی از موسی بن جعفر ع نقل شده که فرمود: «سمع بعض آبائي رجلا يقرء ام القرآن فقال: شكر و اجر؛ یکی از پدر من شنید که مردی ام‌القرآن را می‌خواند، پس فرمود: "خدا از او تشکر خواهد کرد و به او پاداش خواهد داد."» (بحار ج ۹۲ ص ۲۶۱). و مانند این

آن‌هایند. هم‌چنین همهٔ آیه‌های قرآن بزرگ، فرزندان این مادر هستند؛ زیرا هر ریشه و اصل و هر کانون پناهگاه و محوری، مادر است. قرآن بزرگ چهار اصل ربوبیت خدا، نبوت، معاد و احکام و موضوعات مفصل براساس مبدأ و معاد را به‌گونهٔ گسترده دربردارد که ام‌القرآن به‌گونه‌ای کوتاه، مختصر و حکیمانه آن‌ها را در خود جای داده است و از آنجا که «ام» به‌معنای پرچم لشکر آمده، پس سورهٔ فاتحه پرچم لشکریان سوره‌ها و آیه‌های قرآن و هیبت و شوکت برای سربازان خود (سوره‌های قرآن) است و به‌حق، ام‌القرآن پرچم و طلایهٔ درخشان قرآن است؛ زیرا قرآن را می‌شناساند و نمایان‌گر آن است!

۴. «اساس القرآن»: زیرا شالودهٔ جداسازی‌های قرآن بزرگ، کوتاه، زیبا و روشن در آن پایه‌ریزی شده^۱ و قرآن بزرگ سورهٔ حمد را پایهٔ جداسازی‌هایش قرار داده است.

۵. «کافی»: کافی و بی‌نیازگر از غیر خویش است و چیز دیگری نمی‌تواند جای آن را بگیرد و از آن بی‌نیاز کند.^۲ سورهٔ حمد از دو بُعد لفظ و معنا، از غیر خودش کافی است؛

حدیث را محمد بن احمد بن یحیی به سندی از جعفر بن محمد رضی الله عنهما از پدرش رضی الله عنه نقل کرده است. (تهذیب الأحکام، ج ۸، ص ۱۹۰). و شیخ طوسی در تفسیر تبیان، ج ۱، ص ۲۲؛ از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که حضرت از سورهٔ حمد به «ام‌القرآن» یاد فرموده است. و قرطبی در جامع الأحکام القرآن، از ترمذی و او از ابی‌بن‌کعب نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ما أنزل الله في التوراة ولا في الإنجيل مثل أم القرآن؛ خداوند همانند ام‌القرآن را در تورات و انجیل نازل نکرده است.»

۱. درالمنثور، ج ۱، ص ۲؛ ثعلبی از شعبی آورده است: مردی از درد خاصه نزد او شکایت کرد و او پاسخ داد که به ریشه و اساس قرآن رجوع کن. سؤال کرد: «اساس قرآن چیست؟» جواب داد: «فاتحة الكتاب.»
۲. همان؛ ثعلبی از عقیف بن سالم روایت کرده است که او گفت: از عبدالله بن یحیی بن ابی‌کثیر از قرائت فاتحة الكتاب در پشت سر امام جماعت سؤال کردم، او گفت: «آیا منظورت سورهٔ کافیه است؟» پرسیدم: «کافیه چیست؟» گفت: «سورهٔ فاتحه، آیا نمی‌دانی که فاتحة الكتاب - سورهٔ حمد - از غیر خودش کفایت می‌کند ولی غیر آن، از آن بی‌نیاز نمی‌کند.»

چنان‌که در دو رکعت اول و دوم نمازها، از همه واژگان قرآن بزرگ بی‌نیاز می‌کند، ولی همه آن‌ها جای آن را نمی‌گیرند و نیز در بُعد معنا با عبارات‌های کوتاه و مختصرش همه وحی سرشار (قرآن بزرگ) را دربردارد و در معراج نماز و به‌گاه سخن گفتن مکلف با خدای خویش، او را از همه آیات ذکر حکیم بی‌نیاز می‌کند؛ چرا که خدا آن را برای این‌گونه سخن‌سرایی ساخته و پرداخته است.

۶. «حمد»: این سوره والاترین ستایش‌های پروردگار جهانیان و بهترین ستایش ستایش‌گران را بر دوش می‌کشد. ستایش‌غایب ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ و پس از آن کرنش در حضور ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ و آن ستایش در هر دو چهره‌اش ستایش است، گرچه تعبیر و جایگاه‌اش گوناگون است، ولی هر دو عبارت، شایسته و نیکوست و چون این سوره با حمد آغاز گردیده، به همین نام، نام‌گذاری شده است.

۷. «سبع المثانی»: ^۱ به فرموده قرآن بزرگ، این سوره از هفت دوتایی (سبع من المثانی) تشکیل شده است:

و ابونعیم و دیلمی از ابی‌درداء روایت کرده‌اند که او گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «فاتحة الكتاب، کافی از چیزی است که هیچ قسمتی از قرآن بزرگ از آن کافی نیست.» و دارقطنی و حاکم از عباد بن صامت روایت کرده‌اند که او گفت:

«پیامبر ﷺ فرمود: «ام القرآن جایگزین غیر از خودش می‌شود، ولی چیز دیگری جای آن را نمی‌گیرد.»

۱. درالمشور، ج ۴، ص ۱۰۵؛ دارمی و ابن‌مردویه از ابی‌بن‌کعب آورده‌اند که او گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «فاتحة الكتاب هي السبع المثاني؛ فاتحة الكتاب، همان سبع المثانی است.» و در همان مدرک، ج ۱، ص ۳؛ دارقطنی به‌گونه صحیح و بی‌هقی در سنن، از ابی‌هریره نقل کرده‌اند که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «إذا قرأتم الحمد فاقروا: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) - إنها ام القرآن و أم الكتاب و السبع المثاني و (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) إحدى آياتها؛ سورة حمد را این‌گونه بخوانید: - (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) - این سوره مادر قرآن و مادر کتاب و سبع المثانی است و (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) یکی از آیات آن است.» و همانند این روایت را از پیامبر ﷺ بخاری و دارمی در مسند و ابن‌جریر و طبرانی در الأوسط و بیهقی، بخاری، نسائی، ابن‌حبان، ابوعبید، ابن‌خزیمه، ابودر هروی، عبدالله بن‌احمد بن حنبل در زوائد المسند، ابن‌ضریس در فضائل القرآن، در کتاب‌های مسند خودشان نقل کرده‌اند.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾^۱

و به راستی و درستی تو را هفت (آیه) از مثنایی [سوره فاتحه] و (نیز) قرآن بزرگ دادیم.

گرچه همه قرآن دوتایی (مثنایی) است:

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا...﴾^۲

خدا زیباترین حدیث (وحیانی) را (به صورت) کتابی متشابه (که آیاتش همانند با یکدیگرند) نازل کرده ...

ولی صفت (سَبْعًا) در کنار ﴿الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ در آیه مزبور نمایانگر این است که ﴿الْمَثَانِي﴾ در آن آیه صفت ویژه سوره حمد است؛ چنانکه در فاتحه الكتاب، هفت دوتایی (سبع المثنایی) را به عیان می بینیم و می خوانیم، هفت مثنایی و زوج

همچنین علی رضی الله عنه و عمر نیز این روایت را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند. اما آنچه را که ابن عباس در برخی روایاتش و سعیدبن جبیر - بدون اینکه به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دهد - نقل کرده اند که مقصود از سبع المثنایی، هفت سوره طولانی (بقره، آل عمران، نساء، مانده، انعام، اعراف و یونس) است، حقیقت ندارد؛ چون با روایت متواتر پیامبر صلی الله علیه و آله مخالف است؛ زیرا آن حدیث، فاتحه الكتاب را سبع المثنایی نامیده است و فاتحه الكتاب پیش از همه سوره های مکی و مدنی - از جمله سوره های طولانی هفت گانه - نازل شده است و این سوره ها هیچ یک از معانی مثنایی را در خود ندارند، مگر این که همه قرآن مثنایی باشد: (... كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي...)؛ ... (به صورت) کتابی متشابه کتابی متشابه (که آیاتش همانند با یکدیگرند) (زمر ۲۳/۳۹) و مثنایی را مقید و منحصر به «هفت» نگردانیم و از طریق اهل بیت: در عیاشی، ج ۱، ص ۲۲؛ از محمدبن مسلم روایت شده است که گفت: از ابا عبدالله رضی الله عنه درباره آیه ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ (حجر ۸۷/۱۵)؛ و به راستی و درستی، تو را به تأکید، هفت (آیه) از مثنایی / سوره فاتحه] و (نیز) قرآن بزرگ را دادیم سؤال کردم. حضرت فرمود: « فاتحه الكتاب یثنی فیها القول؛ منظور، فاتحه الكتاب است که سخن تشبیه شده است.» و مانند این روایت از محمدبن مسلم و از سدی، از کسی که از امام علی رضی الله عنه شنیده، نقل گردیده است.

۱. حجر ۸۷/۱۵.

۲. زمر ۲۳/۳۹.

هماهنگ و هم‌پیوند و مرتبط باهم آن را تشکیل داده است. «مثنائی» جمع مثنیّه یا مثنی است و آن تشبیه است و همانند هر جمعی حداقل سه مصداق دارد؛ لذا در اینجا به گفته قرآن هفت مصداق دارد:

۱. سوره حمد دو نزول داشته است: نزول آغازین آن در عهد مکی است و اولین سوره‌ای است^۱ که در آن عهد نازل شده است. این سوره دومین بار در عهد مدنی و هنگام تغییر قبله نازل شده و این گونه مثنی در قرآن، غیر از سوره حمد یافت نمی‌شود!

۲. مثنی (دوتایی) در سرآغاز قرآن بودن است: زیرا تألیف و نگارش قرآن با آن آغاز شده و در تنزیل، به‌عنوان نخستین سوره نازل شده است. این مثنی نیز ویژه حمد است!

۳. مثنی در نمازهاست: هم در دو رکعت نمازهای واجب و هم در دو رکعت نمازهای مستحب تکرار می‌شود،^۲ مگر در نماز یک‌رکعتی «وتر» پس از نیمه شب و پس از نماز «شفع».

۱. پس از پنج آیه نخست سوره علق، اولین سوره و مجموعه به‌شکل سوره، سوره حمد بوده است. (م)

۲. درالمشور، ج ۶، ص ۱۰۴؛ بیهقی در شعب‌الایمان از ابن عباس درباره آیه آورده است: ام‌القرآن در هر نماز دوبار می‌آید و تکرار می‌شود. ابن جریر و ابن‌ضریس از قتاده در مورد آیه آورده‌اند: فاتحة‌الکتاب در هر نماز مکتوب و واجب و در هر نماز تطوع و مستحب تکرار می‌شود. ابن‌ضریس از ابی‌صالح همانند آن روایت را نقل کرده است. در تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹؛ از یونس بن عبدالرحمن به‌گونه مرفوع آمده است که از ابی‌عبدالله ع درباره این آیه سؤال کردم، فرمود: «هی سوره الحمد و انما سمیت المثنائی لأنها تثنی فی الرکعتین؛ این سوره، حمد است و همانا مثنائی نامیده شده، چون در دو رکعت نمازها دو بار ذکر می‌شود.» و از محمد بن مسلم از ابی‌عبدالله ع روایت است که فرمود: «هی فاتحة‌الکتاب یثنی فیہ القول؛ آن فاتحة‌الکتاب است، چون سخن در آنجا دوتایی است.»

۴. در همه نمازها به جز «وتیره عشاء»، با غیر خودش جفت و دوگانه می شود.

۵. مثنی در تأویل است: چرا که سوره حمد به طور اجمال همه قرآن را دربر داشته و به آن اشاره می کند و قرآن بزرگ به تفصیل سوره حمد را در برداشته و به آن اشاره می کند.

۶. مثنی در جهت گیری معنوی - نه لفظی - است: نیمی از آیات هفت گانه سوره حمد، سپاس خدا و نیم دیگرش بخشش و عطای اوست.

۷. مثنی در تشکیل و چینش آیات آن است: هریک از آیه های هفت گانه این سوره از دو بخش تشکیل و به دو بخش تقسیم شده است: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ - ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ - ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ - ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ - ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ - ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ - ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾.

دوتایی های هفت گانه در هفت دوتایی (مثانی سبع در سبع مثانی) که ام الكتاب در تدوین و نگارش است، با کتاب هفت گانه تکوینی زمانی، مکانی و عبادتی هماهنگ است؛ همانند هفت روز هفته که نمودار زمان است و هفت زمین و هفت آسمان که سمبل مکان اند و هفت دور طواف به گرد خانه خدا و هفت دور هروله بین صفا و مروه که نمایش گر عبادت اند؛ چنان که مراتب آفرینش انسان هفت مرحله است:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۱

۱. بی گمان، انسان را به راستی از عصاره‌ای، از گلی آفریدیم؛ ۲. سپس او را (به صورت) نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم؛ ۳. سپس نطفه را (به صورت) علقه‌ای [آویزکی] درآوردیم؛ ۴. پس علقه را (به صورت) گوشتکی لهیده آفریدیم؛ ۵. و آن گاه (هم) آن گوشتک لهیده را استخوان‌هایی آفریدیم؛ ۶. پس (از آن) استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم؛ ۷. (و) سپس آن (جنین) را آفریده‌ای دگر [روح] ایجاد نمودیم؛ پس خدا بسی مبارک (و) بهترین آفرینندگان است.

و نیز تعداد مراتب باطنی انسان هفت است: ۱. روح ۲. فطرت ۳. عقل ۴. صدر ۵. قلب ۶. لُب ۷. فؤاد. هم‌چنین اعمال ظاهری و ملموس نماز، هفت عمل است: ۱. قیام ۲. رکوع ۳. برخاستن از رکوع ۴. سجده اول ۵. برخاستن از آن ۶. سجده دوم ۷. نشستن برای تشهد و سلام. نیت، کار دل است، نه کار جوارح و سبع‌المثانی و به سان روح در جسم این هفت عمل ظاهری است و به منزله روح انسان است.

نیز شیطنتها و شیطان‌ها و درهای جحیم (جهنم) هفت است که توسط سبع‌المثانی مسدود می‌شود! «سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، همانند سوره فاتحه‌الکتاب نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور و نه در فرقان نازل نشده است»،^۲

۱. مؤمنون ۱۴/۲۳-۱۲.

۲. درالمشور، ج ۱، ص ۴؛ گروهی روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ نزد ابی بن کعب رفت و به او فرمود: «ای ابی!» و او در حال نماز بود. ابی متوجه پیامبر ﷺ شد، ولی جواب حضرت را نداد و به نمازش ادامه داد و به سرعت آن را به پایان رسانید، آن‌گاه رو به سوی پیامبر ﷺ کرد و گفت: «سلام بر تو ای رسول خدا ﷺ.» پیامبر ﷺ فرمود: «در نماز چگونه قرائت را به‌جامی آوری؟» ابی فاتحه‌الکتاب را قرائت کرد، پس از آن پیامبر ﷺ فرمود: «و الذي نفس محمد بيده ما أنزل في التوراة و لا في الإنجيل و لا في الزبور و لا في الفرقان مثلها.»

پس «هرکس فاتحة الكتاب را بخواند، گویا تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانده است»^۱؛ از این روی «ابلیس چهاربار ناله جان‌گداز از نای جان برکشید: ۱. هنگامی که فاتحة الكتاب نازل شد ۲. هنگامی که از درگاه خدا رانده شد و مورد لعن پروردگار قرار گرفت ۳. زمانی که به زمین هبوط کرد ۴. زمانی که حضرت محمد ﷺ مبعوث شد.^۲

پس به تحقیق سورة فاتحة الكتاب در کنار و در ردیف پیامبر خدا قرار گرفته، همان طور که در ردیف قرآن بزرگ ایستاده است؛ چه آن که پیامبر ﷺ قرآن است و قرآن اوست و سورة حمد تصویری مجمل از آن دو است و آن دو، تصویر مفصل و کامل از سورة حمد هستند.

حمد؛ اولین سورة نازله

سورة حمد اولین سوره‌ای است که بر پیامبر ﷺ نازل شده و سرآغاز کتاب نازل شده و ریشه آن و نیز آغاز تألیف آن است. پیش از سورة حمد تنها پنج آیه از سورة علق نازل شده بود و نه سورة کامل و آن نازل شده‌های آغازین، از سورة حمد چیزی جز ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ را بر دوش نمی‌کشند.^۳ بر پیامبر ﷺ وحی آمد: ﴿اقْرَأْ﴾ - بخوان -

۱. همان، ج ۱، ص ۵؛ ابو عبید در فضائل از حسن آورده است که پیامبر ﷺ فرمود: «من قرأ فاتحة الكتاب فكأنما قرأ

التوراة والإنجيل والزبور والفرقان.»

۲. همان: وکیع در تفسیرش، ابن ابیاری در مصاحف، ابوشیخ در العظمة و ابونعیم در الحلیة از مجاهد آورده‌اند که

گفت: «رنّ ابلیس أربعا حين نزلت فاتحة الكتاب و حين لعن و حين هبط إلى الأرض و حين بعث محمد ﷺ و از

طریق اهل بیت علیهم السلام در تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۱؛ از ابی‌عبدالله علیه السلام همانند این روایت نقل شده و عیاشی همانند

این روایت را در تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰؛ آورده است.

۳. قمی در تفسیرش درباره سخن خدای بزرگ، (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ ...) گفته است که خدا فرمود: «اقْرَأْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

الرحیم» و در اسباب النزول واحدی نیشابوری، از ابن عباس آمده است که گفت: «اولین نازل شده به پیامبر ﷺ

و او پیش از آن چیزی نخوانده بود. به حضرت وحی شد: ﴿بِسْمِ رَبِّكَ﴾ - به نام پروردگارت - بخوان. به حضرت آموخت که قرائت وحی خدا را با نام خدا، «اللَّهُ» آغاز کند؛ چه آن‌که با ارزش‌ترین و گرامی‌ترین نام‌های خدا، اللَّهُ است، پس ﴿بِسْمِ رَبِّكَ﴾ همان ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ و ﴿الَّذِي خَلَقَ﴾ همان ﴿الرَّحْمَنِ﴾ است؛ زیرا آفرینش فراگیرترین رحمت‌ها و بخشایش‌هاست و فراگیرتر از ﴿الرَّحْمَنِ﴾ یافت نمی‌شود و منظور از ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾ - انسان را از علق [میلیون آویزه منی] آفرید - رحمت رحیمیه و ویژه خداست و ویژه‌تر از آن، ﴿الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ - کریم‌ترین است کسی که با قلم آموزش داد - است؛ وانگهی ویژه‌ترین و بیژگان ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ - آنچه را که انسان نمی‌دانست به او آموزش داد - رحمت‌های رحیمیه پروردگار است؛ زیرا فراگیر همه وحی‌ها و رسالت‌های پیشین است.

پس آغاز وحی، اشاره‌ای آشکارا، هم‌سان تصریح به ارزشمندترین و والاترین آیه از کتاب خدا، یعنی ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ است؛ زیرا این آیه سرآغاز و سرفصل همه کارهای مهم و ارزشمند است و قرآن خود پیشاپیش تمامی کارهای خطیر و ارزشمند است.

به تحقیق، پیامبر ﷺ پس از دریافت نخستین وحی خدا، همراه علیؑ و خدیجهؑ نماز گزارد و سوره حمد را نیز قرائت فرمود؛ زیرا «هیچ نمازی شکل نمی‌گیرد، مگر با قرائت فاتحه کتاب.»^۱

توسط جبرئیل این بوده است که جبرئیل به پیامبر ﷺ گفت: "ای محمد! به خدا پناه ببر و بگو (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)".

۱. درالمنثور، ج ۱، ص ۲؛ ابن‌ابی‌شیبیه در مصنف، ابو نعیم و بیهقی هر دو در دلائل النبوة و واحدی و ثعلبی از ابی‌میسره عمرو بن شریب نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ به خدیجه ۳ فرمود: «هنگامی که من تنها شدم ندایی را شنیدم و به خدا

نزول دوبارهٔ سورهٔ حمد

روایتی که بیان‌گر نزول سورهٔ حمد در مدینه است، گویای نزول و بارش دومین آن هنگام گردش قبله است و نخستین آن در مکه بوده و آیهٔ سبع‌المثانی مکی است، گرچه در مدینه هم نازل شده است. قرآن محکم و مختصر، پس از حدود پنجاه شب از آغاز وحی، در شب قدر بر قلب پیامبر ﷺ نازل شد. پس قرآن بزرگ پس از سورهٔ حمد تا سوره مائده، تفصیل، تبیین و گسترش همان قرآن محکم است که در شب قدر نازل شده بود. ستایش خدا که بهره‌ای از قرآن محکم را برای ما به ارمغان آورد و به پیامبر ﷺ در شب قدر نصیب ویژه‌ای بخشید؛ ولی محکمی که نصیب پیامبر ﷺ شد کجا و محکمی که بهرهٔ ما شد کجا؟

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه‌ای از قرآن

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بارزش‌ترین آیه‌های سبع‌المثانی است؛ همان‌طور که سورهٔ حمد برترین سورهٔ قرآن است؛ گرچه دیدگاه‌ها پیرامون اینکه آیا «بسمله» جزء

سوگند ترسیم که گرفتار شده باشم.» خدیجه گفت: «پناه بر خدا، خدا تو را گرفتار نمی‌کند؛ زیرا به خدا سوگند که تو امانت را بازمی‌گردانی و صلوة‌رحم انجام می‌دهی و راست می‌گویی. تا بدان‌جا که فرمود: «از پشت سرم صدایی شنیدم که می‌گفت: ای محمد، ای محمد و من با سرعت حرکت کردم و دور شدم. پس ورقه گفت: «هنگامی که بر تو فرود آمد، چنین مکن، بلکه همان‌جا توقف کن و آنچه را که می‌گویدی، بشنو. آن‌گاه نزد من بیا و برابم بازگو کن.» سپس هنگامی که او تنها شد، ندا آمد که ای محمد! بگو (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) تا رسید به (وَلَا الضَّالِّينَ) پس از آن به نزد ورقه رفت و رخداد را برای او نقل کرد. ورقه گفت: «بشارت! بشارت! من گواهی می‌دهم، تو همان کسی هستی که پسر مریم مژدهٔ او را داده بود. تو دارای ناموسی همانند ناموس او هستی. و تو پیام‌آور خدایی.»

سوره حمد و قرآن - به جز سوره برائت - هست یا نه گوناگون است و به ده نظر می‌رسد^۱ که نه مورد آن ناقص و ناسازگار با کتاب و سنت است.

پس از این که «بسمله» بدون اختلاف بین مفسران آیه‌ای از سوره نمل می‌باشد، این تأکید را می‌کند که «بسمله» هر جای قرآن که باشد، آیه‌ای قرآنی است. چگونه ممکن است، یک جمله در یک جای قرآن آیه قرآن باشد و در جای دیگر قرآن آیه آن نباشد. شهادت قرآن و روایات متواتر که سوره حمد «سبعاً من المثنی» است، «بسمله» را آیه‌ای از این سوره قرآن قرار می‌دهد، وگرنه سوره حمد «ست من المثانی» بود.

پس آشکارا نمایان است که «بسمله» یک آیه از سوره حمد است، گرچه در سوره‌های دیگر این گونه نباشد و چون در همه جایگاه‌های قرآن شأن آن یکی است، پس در همه جا آیه‌ای از قرآن است و از اینکه حدّ فاصل بین سوره‌ها از هم‌دیگر را بنماید، این نمایش، آن را از آیه بودن بیرون نمی‌کند. سوره برائت تنها سوره‌ای است که با «بسمله» آغاز نگردیده است و هیچ جای شگفتی نیست که آیه‌ای تکراری حدّ فاصل بین سوره‌ها شود و آغاز سوره‌ای و پایان سوره‌ای دیگر بدان شناخته شود. چگونه ممکن است جمله‌ای در قرآن بیاید، ولی جزئی از قرآن نباشد، گرچه جداکننده سوره‌ها باشد؛ زیرا می‌توان با

۱. دیدگاه‌های ده‌گانه: ۱. در هیچ سوره‌ای آیه نیست ۲. در هر سوره‌ای آیه است، به جز سوره برائت ۳. فقط در سوره حمد آیه‌ای از آن است ۴. تنها بخشی از یکی از آیات سوره حمد است ۵. آیه مستقل است و به‌عنوان سرفصل سوره‌ها و حدّفاصل بین آن‌ها نازل شده است ۶. می‌سزد که آیه‌ای از سوره حمد باشد و می‌شود که نباشد؛ به‌جهت اینکه نزول آن با دو وصف، تکرار شده است ۷. در همه سوره‌ها بخشی از آیه است ۸. در فاتحه‌الکتاب یک آیه کامل و در دیگر سوره‌ها بخشی از یک آیه است، به‌جز سوره برائت ۹. در فاتحه‌الکتاب جزئی و بخشی از یک آیه است و در دیگر سوره‌ها - به‌جز برائت - یک آیه کامل است ۱۰. در هر جای قرآن که باشد، یک آیه کامل و مستقل است. چنان‌که می‌بینی، غیر از دیدگاه اول، همه دیدگاه‌ها پذیرفته‌اند که «بسمله» آیه است، گرچه دیدگاه‌ها در جهات دیگر با یکدیگر اختلاف دارند؛ اما نظریه اول هیچ‌گونه حجتی ندارد؛ چنان‌که اگر بگوییم «بسمله» بخشی از یک آیه به-شمار می‌آید، بی‌ارزش است و حجت ندارد، مگر در ضمن سوره نمل.

روشی دیگر بین سوره‌ها جدایی ایجاد کرد. آیا بودن جمله‌ای همچون یک آیه در همه سوره‌ها به جز سوره براءت، دخل و تصرف در قرآن نیست؟

آغاز قرائت با «بسمله»

به تحقیق در آغاز وحی، به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور رسید که قرائت را با ﴿بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ﴾ آغاز کند: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ﴾ چنان‌که پیوسته به حضرت دستور می‌رسید که «بسمله» را در نماز بخواند:

﴿وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾^۱

و نام پروردگارش را یاد کرد، پس نماز گزارد.

نماز بدون تکبیر یا بدون ﴿بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ﴾ همانند ورود به خانه بدون نسبت، ارتباط و اجازه از صاحب‌خانه است؛^۲ وانگهی در همه گستره قرآن، همه سرآغازها با نام خداست:

۱. اعلیٰ ۱۵/۸۷.

۲. درالمشور، ج ۱، ص ۷؛ ابن‌ابی‌حاتم، طبرانی، دارقطنی و بیهقی در سنن، از بریده نقل کرده‌اند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «از مسجد بیرون نمی‌روم تا اینکه تو را از آیه‌ای - یا سوره‌ای - که پس از سلیمان به غیر از من نازل نشده، آگاه سازم.» پس راه افتاد و من هم به دنبال حضرت تا به در مسجد رسید و یکی از پاهایش را از درگاه مسجد بیرون گذاشت و پای دیگرش در مسجد بود. من با خود به فکر فرورفتم و زمزمه می‌کردم که حضرت رویش را به‌جانب من گردانید و فرمود: «چگونه و با چه چیزی از قرآن نماز را آغاز می‌کنی؟» گفتم: «با بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.» فرمود: «درست است» و به بیرون تشریف برد. دارقطنی از ابن‌عمر نقل کرده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «کان جبرئیل إذا جاء بالوحي أول ما يلقي عليّ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ؛ هرگاه جبرئیل وحی را می‌آورد، اولین چیزی که برابم می‌آورد، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بود.»

﴿وَأذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبْتَئِلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا﴾^۱

و نام پروردگار خود را یاد کن و فراسویش (آن‌گونه) انقطاعی یاب که (دیگران را نیز سویش) منقطع سازی.

«بسمله»، ارزشمندترین آیه قرآن

آیا بهترین آیه قرآن از قرآن نیست؟ زیرا «بسمله» مادر قرآن است و به صورت مختصر و کوتاه بیان‌گر مجموعه مفاهیم و معارف سوره حمد و قرآن بزرگ است و آن دو، بیان‌گر «بسمله» به گونه گسترده هستند، گرچه بین تفصیل و تبیین سوره حمد و قرآن بزرگ تفاوت بسیار است و چون «بسمله» ارزشمندترین آیه در ذکر حکیم است،^۲ می‌بایست

۱. مزمل ۸/۷۳.

۲. تفسیر برهان، از تفسیر عیاشی، از ابی حمزه، از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «سرقوا أكرم آية في كتاب الله، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ شریف‌ترین آیه کتاب خدا، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را به سرقت بردند.» و از حسن بن -خرزاد، از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمود: «إذا أم الرجل القوم جاء الشيطان الذي هو قريب الإمام فيقول: هل ذكر الله؟ يعني: هل قرأ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؟ فان قال: نعم هرب منه، وإن قال: لا ركب عنق الإمام و دلی رجليه في صدره فلم يزل الشيطان إمام القوم حتى يفرغوا من صلاتهم؛ هرگاه مردی امام جماعت گروهی شود، شیطانی که نزدیک امام است می‌آید و به او می‌گوید: آیا نام خدا برده شد؟ یعنی آیا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» خوانده شد؟ پس اگر بگوید آری، شیطان از او فرار می‌کند و اگر بگوید نه، بر گردن امام جماعت سوار می‌شود و پاهایش را بر سینه او آویزان می‌کند و او را رها نمی‌کند، تا آن که نماز جماعت به پایان برسد.» و از عیسی بن عبدالله، از پدرش، از پدر بزرگش، از علی علیه السلام به او رسیده که گفت: «گروهی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را کنار نهاده‌اند.» فرمود: «هي آية من كتاب الله أنساهم إياها الشيطان؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آیه‌ای از قرآن است که شیطان آن را از یادشان برده است.» و از اسماعیل بن مهران نقل شده که ابوالحسن رضا علیه السلام فرمود: «ان بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أقرب الى اسم الله الأعظم من سواد العين الى بياضها؛ به‌درستی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به اسم اعظم خدا نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی آن است» می‌گویم: سیاهی چشم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، «الله» است؛ زیرا میان سفیدی آن قرار دارد. و از خالد بن مختار آمده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «ما لهم قاتلهم الله

در ارزشمندترین عبادت و پرستش که نماز است، ذکر شده و نمودار شود. پس باید در حرکت، آرامش و سکون بنده خدا، اسم و علامت خدا باشد و آغاز سخنان و اندیشه‌ها و کارهایش با ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ و پایان آن‌ها نیز با ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ صورت گیرد و به‌گاه به‌پاخاستن، ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ و به‌گاه خوابیدن، ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ و به‌هنگام بستن نطفه، ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ و زمان مرگ، ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ باشد. باید با تمام وجود و پیکرش نشان و علامتی راهگشا به‌سوی خدا باشد، ثنا و ستایش خدا را اعلان و آشکار سازد و با صدای بلند نام خدا را انتشار دهد، همان‌گونه که همه هستی نام و نشان و علامت خداست. آنان را چه شده بود که برترین آیه کتاب خدا را کنار نهادند. در آغاز آن را نهانی و کم‌رنگ بیان کردند، سپس آن را وانهادند، درحالی‌که براساس برهان‌های برگشت‌ناپذیر کتاب و سنت، آیه است^۱، آیه‌ای که در نماز واجب و جهری که قرائت بلند

عمدوا الى اعظم آية في كتاب الله فزعموا انها بدعة إذا أظهروها و هي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ خدا آنان را بکشد. آنان را چه می‌شود که به بزرگ‌ترین آیه قرآن پرداختند و گمان بردند که اگر آن آیه را آشکار کنند، بدعت گذاشته‌اند و آن آیه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ است.»

۱. در تفسیر ثعلبی، شافعی، از مسلم بن جریح، از ابن‌ابی‌ملیکه، از ام‌سلمه روایت کرده که او گفت: «پیامبر ﷺ فاتحة‌الکتاب را خواند و و هریک از بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و شش آیه دیگر را یک آیه مستقل شمرد.» در‌المنتور، دارقطنی به‌گونه صحیح روایت کرده و بی‌هقی در سنن از ابی‌هریره نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «هنگام خواندن سوره حمد، ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ را بخوانید؛ زیرا مادر قرآن و مادر کتاب و سبع‌مثنی است و بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ یکی از آیات سوره حمد است» و در همان مدرک، دارقطنی و بی‌هقی در سنن با سند صحیح از عبدخیر آورده‌اند که از علیؓ از «سبع‌مثنی» سؤال شد، امامؓ فرمود: «آن سوره (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) است.» گفته شد: «همانا شش آیه است؟» پاسخ فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هم آیه است.» و در همان مدرک آمده که طبرانی در الأوسط، ابن‌مردویه در تفسیر و بی‌هقی از ابی‌هریره روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) هفت آیه است و ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ یکی از آن آیه‌هاست و این سوره، سبع-مثنی و فاتحة‌الکتاب است.» می‌گویم: از همانند این روایات برمی‌آید که سوره فاتحة‌الکتاب به (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

و آشکار دارد، واجب است بلند و آشکار خوانده شود و در نمازهای با قرائت نهان، راجح و مستحب است که بلند خوانده شود و پدیدار گردد. پس هر کس «بسمله» را نخواند، با توجه به کتاب و سنت در این زمینه، نمازش باطل است و پذیرفته نمی‌شود. گرچه روی گردانان از این حکم به آن به دیده تردید می‌نگرند و به راحتی آن را نمی‌پذیرند. پس هر کس که به قرآن ایمان آورده و باور دارد که تحریف نشده است، باید باور کند و بپذیرد که «بسمله» جزء قرآن است.

الْعَالَمِينَ) تعبیر شده است. این تعبیر، «بسمله» را از آغاز آن سوره استثناء و جدا نمی‌کند، بلکه این تعبیر، تعریف سوره به اولین آیه غیر مشترک در این سوره است و نیز به جهت اینکه نام سوره، حمد است. و دارقطنی و بیهقی از ابی هریره آورده‌اند که پیامبر ﷺ هنگام اقامه نماز به جماعت، نماز را با بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ آغاز می‌فرمود. ابوعبید و ابن سعد در طبقات و ابن ابی شیبیه، احمد، ابوداود، ابن خزیمه و ابن انباری در مصاحف و حاکم به گونه صحیح و خطیب و ابن عبدالبر در کتاب المسأله، از ام سلمه روایت کرده‌اند: «پیامبر ﷺ سوره حمد را این گونه می‌خواند: (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ... اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ...)؛ آیه‌های آن را جدای از هم می‌خواند و اعراب را می‌شمرد و بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ را آیه‌ای از سوره حمد می‌دانست.» و ثعلبی از ابی هریره آورده است که گفت: «در مسجد نزد پیامبر ﷺ بودم که مردی وارد شد و شروع به خواندن نماز کرد. اعوذ بالله گفت و پس از آن گفت: (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ) پیامبر ﷺ شنید و فرمود: «ای مرد! آیا به دلخواه خود نماز را قطع کردی؟ آیا نمی‌دانی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ جزء سوره حمد است. هر کس «بسمله» را ترک کند، آیه‌ای را ترک گفته است و هر کس آیه‌ای را در نماز نخواند، نمازش فاسد و باطل می‌شود.» و ثعلبی از طلحه بن عبید مثل این روایت را آورده است و شافعی در أم و دارقطنی و حاکم به گونه صحیح و بیهقی از معاویه روایت کرده که وارد مدینه شد و نماز را بدون «بسمله» خواند و هنگام خم شدن، نشستن و برخاستن تکبیر نگفت. پس از اینکه نمازش را تمام کرد، مهاجر و انصار به او گفتند: «آیا از نماز دزدیدی؟ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ چه شد؟» چون پس از آن نماز خواند، هم در سوره حمد و هم در سوره پس از آن، ﴿بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ﴾ خواند و هنگام رفتن به سجده تکبیر گفت. بیهقی از زهری روایت کرده که سنت در نماز این است که ﴿بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ﴾ خوانده شود و اولین کسی که «بسمله» را آهسته و آرام خواند، عمرو بن سعید بن عاص در مدینه بود و او مردی بسیار باحیا بود!

اجماع بر آیه بودن «بسمله»

هر کس که به سنت حضرت محمد ﷺ ایمان می آورد، می بایست از آن پیروی کند و از آن الگو بگیرد؛ چنان که امامان اهل بیت علیهم السلام و خلفای سه گانه، اصل ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾، شافعی آشکارا خواندن آن، احمد بن حنبل آیه بودن آن و ابوحنیفه اصل قرائت آن را پذیرفته اند. گروهی دیگر از اصحاب و تابعین^۱ «بسمله» را، چه آشکارا و بلند و چه کوتاه و آهسته خوانده شود، آیه ای از آیات قرآن دانسته و همه آنان آیه بودن آن را پذیرفته اند.^۲

۱. همانند ابن عباس، عمار، اسحاق، ابوثور، ابو عبید، ابوهریره، ابن عمر، عایشه، ام سلمه، نعمان بن بشیر، حکم بن عمیر،

انس، بریده و همه کسانی که از بریده روایت پیامبر ﷺ را نقل کرده اند و از ائمه اهل بیت: روایت کرده اند.

۲. آنان روایت پیامبر ﷺ را از علی بن ابی طالب علی السلام، عمار، ابوهریره، انس و ابن عمر نقل کرده اند که «علی علی السلام با

ابی بکر و عمر پشت سر پیامبر ﷺ نماز می گزاردند و پیامبر ﷺ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را آشکار و بلند قرائت می فرمود.» نعمان بن بشیر گفته است که پیامبر ﷺ فرمود: «أتی جبرئیل فجهر بها؛ جبرئیل «بسمله» را از جانب

خدا برایم آورد و آشکار و بلند برایم قرائت کرد.» و حکم بن عمیر گفته است که «پیامبر ﷺ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّحِيمِ را در همه نمازها - واجب و نافله - آشکار و بلند می خواند» و از عایشه نیز نقل شده است که «پیامبر ﷺ

همواره «بسمله» را آشکار و بلند قرائت می کرد.» دارقطنی از ابی هریره نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «جبرئیل از

جانب خدا نماز را به من آموخته است. پس به پاخاست، تکبیر فرمود و بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را در هر رکعتی

آشکار و بلند قرائت فرمود.» و ثعلبی از علی بن زید بن جدعان آورده اند که «عبدالله - عبداللهها - همواره قرائت نماز را

با «بسمله» آغاز می کردند و آن را بلند و آشکار می خواندند و عبادله اینان هستند: عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر و

عبدالله بن زبیر.» بزار، دارقطنی و بیهقی در شعب الایمان از طریق ابی طفیل آورده اند که از علی بن ابی طالب علی السلام و

عمار شنیدم که می فرمود: «ان رسول الله ﷺ كان يجهر في المكتوبات بيسم الله الرحمن الرحيم في فاتحة

الكتاب؛ پیامبر ﷺ در نمازهای واجب، در فاتحة الكتاب، پیوسته «بسمله» را بلند و آشکار می خواند.» و طبرانی،

اهمیت آغاز امور با «بسمله»

حتی اگر پذیرفته شود که «بسمله» آیه مستقل قرآنی نباشد، باین حال باید این کلام دلنشین پیش از هرگونه تلاوتی، به‌ویژه تلاوت قرآن خوانده شود؛ هر امر مهم و خطیری که با ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ آغاز نمی‌شود، نافرجام و بدون دنباله است؛ چنان‌که در سنت پیامبر ﷺ آمده است.

آیا فاتحه‌الکتاب امر مهمی نیست؟ به‌ویژه در نماز که بهترین موضوع و قرارداد خدایی و ستون دین اوست و فاتحه‌الکتاب ستون قرآن است؛ بنابراین، این نماز بدون «بسمله» کاری است نافرجام و خدا از آن بیزار است. به‌دلیل اینکه فاتحه آغاز و گشایش قرآن می‌باشد، سزاوارتر است که با «بسمله» آغاز گردد؛ چه آن که فاتحه‌الکتاب آغازگر همه کتاب‌هاست. پس چگونه «بسمله» آشکارا و بلند خوانده نشود و یا به‌طورکلی ترک و حذف شود، درحالی‌که اعلان و انتشار، ثنا و ستایش خداست؛ چنان‌که ثنا و ستایش بر غیر خدا با نام‌هایشان پدیدار می‌شود:

﴿...فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا...﴾^۱؛ همان‌گونه که یادآور پدرانتانید - یا با یادی بیشتر - خدا را به یاد آورید ...

دارقطنی و حاکم از انس نقل کرده‌اند که «شنیدم پیامبر ﷺ همواره «بسمله» را آشکار و بلند می‌خواند.» دارقطنی از علی‌بن‌ابیطالب رضی الله عنه نقل کرده که «کان النبی ﷺ یجهر ب بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي السُّورَتَيْنِ جَمِيعًا؛ پیامبر ﷺ «بسمله» را پیوسته بلند و آشکار می‌خواند.» و دارقطنی از ابن‌عمر آورده که «پشت‌سر پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر نماز می‌خواندم و همه آنان «بسمله» را بلند و آشکار می‌خواندند.» دارقطنی از نعمان‌بن‌بشیر آورده که پیامبر ﷺ فرمود: «أَمَنِي جَبْرِئِيلُ رضی الله عنه عِنْدَ الْكَعْبَةِ فَجَهَرَ بِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ جبرئیل رضی الله عنه در کنار کعبه بر من فرود آمد و بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را بلند و آشکار خواند.»

۱. بقره ۲۰۰/۲.

در این آیه به چند شدت که در آن نهفته، تأکید شده است؛ شدت آشکارخوانی «بسمله»، شدت زیاد قرائت کردن آن، شدت خجسته‌جویی و برکت‌خواهی در آغاز-کردن به آن و شدت درخواست معرفت و شناخت در جایگاه بندگی خدا.

قرآن کتابی از جانب خدا به‌سوی مردم است تا از اخلاق نسناس به‌دور باشند؛ از این‌رو می‌بینیم که کتاب خدا با نام خدا آغاز و با نام مردم پایان می‌پذیرد و این اشاره است به اینکه قرآن رحمت‌های رحمانی فراگیر و رحیمی ویژه برای آدمیان، جنیان و همهٔ جهانیان را بر دوش می‌کشد. قرآن به‌هنگام فرود آمدن و نگارش با نام خدا آغاز می‌شود؛ چه آن‌که «بسمله» آغاز، پایان، نقطهٔ شروع و نقطهٔ پایان است.

شروع تلاوت قرآن با استعاذه

ما هنگام خواندن سوره‌ها یا آیه‌هایی از قرآن، باید آن‌ها را با پناه‌بردن به خدا آغاز کنیم:

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾^۱؛

پس چون قرآن بخوانی، پس از (شرّ) شیطان مطرود، از خدا همی پناه بخواه.

پس بگو: «أعوذ بالله» یا «أستعید بالله من الشیطان الرجیم».

اهمیت سوره فاتحه الكتاب

فرد مسلمان در نمازهاي واجب و مستحب، هنگامي که با خشوع و خضوع در برابر پروردگارش قرار مي‌گيرد، بارها و بارها اين سوره کوچک اما پربار را بر زبان مي‌راند و نماز، بدون اين سوره کوچک برپا نمي‌شود؛ چنان‌که روايت مستفيض از پيامبر اسلام ﷺ رسیده است:

«لا صلاة الا بفاتحة الكتاب»؛

بدون فاتحة الكتاب نمازي در کار نيست.

فاتحة الكتاب در بردارنده سرفصل‌ها و شاخص‌هاي ریشه‌اي عقايد اسلامي است و دیدگاه‌هاي درست و بي‌شائبه ديني را مطرح مي‌کند. اين سوره کلياتي از تصورات و عقايد درست و بي‌پيرايه که نمايان‌گر بخشي از حکمت‌هاي برگزیده سوره حمد است را به‌هنگام راز و نیاز در معراج نماز عرضه مي‌کند. پس هر نماز بدون حمد، باطل و همه ارتباطات جداي از آن سوره، تعطيل و پوچ و هر راه غير آن، انحراف و بي‌راهه است.

به تحقيق نماز بهترين موضوع و قرارداد است و سوره حمد در آن، بهترين موضوع و قرارداد در بهترين جایگاه. نماز ارکان و استوانه‌هاي معنوي مستحکمي را پي‌ريزي کرده است که سوره حمد استوارترين آنهاست و استوانه‌هاي قرآن براساس ديگر واجبات ظاهري بنا می‌شود.

پس اي پوينده معراج پروردگار! خودت را بشناس که کيستي، در برابر چه کسي قرار گرفته‌اي، چه مي‌خواهي، چه انجام مي‌دهي و چه مي‌گويي؟ توي به حقيقت ناچيز، گرچه با فضل و هديه خدا چيزي شده‌اي، با اين حال هر چيزي در برابر پروردگارت ناچيز است؛ چه آن‌که او بخشنده هر چيزي بر هر چيزي است و او همه‌چيز است؛ زيرا چيزي را که همه موجودات از آن منشأ و سرچشمه مي‌گيرند، به گونه‌اي بديع، بی سابقه و

بی‌بدیل آفرید!^۱ تو در حال غنا و توانمندی، فقیر و نیازمندی، پس چگونه در حال نیازمندی نیازمند نیستی؟ در حالی که او غنی و بی‌نیاز است. خودت را بشناس که کیستی، در برابر چه کسی قرار گرفته‌ای، چه می‌خواهی، چه می‌کنی و چه می‌گویی؟ باید در نمازت به جایگاه کمال الانقطاع به پروردگارت برسی، از غیر او ببری و با تمام وجود به خدا متصل شوی.^۲ و لا حول و لا قوة الا بالله؛ و هیچ حرکت و توانی به جز به اراده خدا و به دست او نیست.

۱. یعنی خدا ماده نخستین را با اراده‌ای برای اولین بار و بدون سابقه آفرید و همان را تکامل داد و تبدیل به دیگر

موجودات کرد. (م)

۲. اتصال معنوی و معرفتی، نه فیزیکی. (م)

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر همگان، رحمت‌گر بر ویژگیان.

«بسمله»، دربرگیرنده همه قرآن

آنچه در حمد نهفته است، در «بسمله» گنجانده شده است؛ چنان‌که حمد همه قرآن را دربردارد، پس «بسمله» همه قرآن است؛ بنابراین باید با تمام توان و ژرفا در آن تدبّر کنیم که حداقل اصول سه‌گانه [مبدأ، معاد و رسالت] را که از کلمات پنج‌گانه «بسمله» نمایان است، به دست آوریم.

معانی باء در بسمله

(ب) سه معنای همراهی، کمک و سرآغاز را دارد و اِسْمِ هفت مصداق دارد که حاصل ضرب آن‌ها بیست‌ویک معنا می‌شود که بیش‌تر این معانی در «بسمله» نهفته است و (بِسْمِ) متعلق به معنای سه‌گانه است؛ با ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ آغاز می‌کنیم، از او کمک می‌خواهیم و با نام او همراه می‌شویم.

معنی و موارد استعمال لفظ اِسْمِ

آیا اِسْمِ از «وسم» به معنای علامت است؟ یا از «سَمَو» به معنای بلندمرتبه‌بودن؟ لفظ اِسْمِ و معنای آن با «وسم» مناسب است؛ «او» قلب به «الف» شده است، برخلاف «سَمَو» که «و» آن قلب به «الف» نشده است و نشانه‌ایست برای مسما و ذاتی یا چیزی که به آن دلالت دارد، ولی برتر از او یا بهتر از آن نمی‌شود، مگر اینکه گفته شود حذف «الف» به‌هنگام وصل، دلیل بر اصلی‌نبودن «الف» آن است و تصغیر آن با کلمه «سمی» و جمع آن با کلمه «اسماء» دلیل بر حذف کلمه «و» از آخر آن است، وگرنه

قابل تصغیر و جمع شدن نبود و اگر «الف» آن به‌هنگام وصل، اصلی بود، حذف نمی‌شد؛ بنابراین اسم از «سمو» به‌معنای بلندمرتبگی است و برتری آن بر مسمی در دلالت - و نه در درجه - است؛ چه آن‌که اسم در معرفت و شناخت بر مسمّا پیشی می‌گیرد، گرچه مسمّا در درجه و بلندا بر آن پیشی می‌گیرد؛ و شاید بتوان گفت که با نگرش از زاویه معنا بر آن و بر معنای «وسم» و «سمو»، از هر دو مشتق باشد و با نگاه از بعد لفظی از «سمو». پس اسم، علامت و نشانه بر مدلول خویش است و بر آن برتری دلالتی و بیان‌گری دارد، نه چیرگی و برتری در رتبه و درجه و ممکن است در رتبه بالاتر، پایین‌تر یا هم‌سان مسمّا باشد.

اقسام اسم

اسم، یا لفظی است و این کم‌ترین مرتبه آن است؛ زیرا قراردادی است و یا عینی است و این در درجه عالی‌تر از لفظ است؛ مانند دلالت که راهنمایی‌اش ذاتی است، نه قراردادی. اسم عینی خدای تبارک و تعالی یا ذاتی است؛ همانند صفات ذاتی سه‌گانه خدا، یعنی حیات، علم و قدرت و یا فعلی است؛ همانند صفات فعل که از صفات ذات باری تعالی مشتق شده است و یا خلقی است همانند خلق خدا؛ چه آن‌که خلق خدا مثل و نماینده خداست که با فقر ذاتی خود دلیل بر ذات بی‌نیاز خداست، پس از نام‌های لفظی خدا، الله، رحمان و رحیم است و نام‌های ذاتی خدا، واقعیت حقیقی حیات، علم و قدرت او هستند و نام‌های فعلی خدا حقیقت صفات فعلی او. از نام‌های خلقی او همه مخلوقات و آفریدگان هستند؛ سپس نام ویژه خدا. تو بنده هستی که در برابرش قرار داری و ویژه‌تر از آن، عبادت است که نشانه‌ای از نشانه‌های اوست و ویژه‌تر از همه آن‌ها پیامبران خدا هستند و والاترین ایشان پیامبر اسلام ﷺ و امامان معصوم اهل بیت علیهم‌السلام هستند. در اسم لفظی الله آغاز و همراهی نهفته است؛ چنان‌که از علی‌الینالی روایت می‌شود:

إن العبد إذا أراد أن يقرء أو يعمل عملاً فيقول (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) - أي: بهذا الاسم أعمل هذا العمل، فكل عمل يعمل يبدأ فيه (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) فإنه مبارك له فيه؛^۱

بنده هرگاه می خواهد سخنی بگوید یا کاری انجام دهد، می گوید (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)؛ یعنی به سبب این نام، این کار را انجام می دهد. پس هر کار و کُنشی که با (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) آغاز می شود، مبارک است.

یاری جویی از «بسمله»

یاری جویی به وسیله این اسم با نوعی تأویل، همانند کمک از نامها و صفات دیگر حق - تعالی ممکن می گردد. در نامهای ذاتی و فعلی خدا، استعانت گنجانده می شود.

از امام هادی ع روایت است:

أستعين على أمورى كلها بالله الذي لا تحق العبادة إلا له؛^۲

در همه کارهایم از خدا کمک می خواهم؛ خدایی که پرستش تنها شایسته اوست.

و اما آغازگری، تا چه رسد به همراهی و مصاحبت، مناسب این نامها نیستند، گرچه ما با نامهای فعلی و ذاتی خدا، به نوعی از تأویل همراهی می کنیم؛ همانند بهره گیری از

۱. تفسیر برهان به نقل از تفسیر امام حسن عسگری ع، از امام علی ع و از محمدبن جریر طبری به اسناد از ابن عباس که

گفت: «ان اول ما نزل به جبرئیل علی محمد ص قال یا محمد قل أستعین بالسمیع العلیم من الشیطان الرجیم ثم قال: قل:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قال قال له جبرئیل: قل بسم الله یا محمد؛ اولین چیزی که جبرئیل بر محمد ص نازل کرد، این

بود که گفت: "بگو به خدای سمیع - بسی شنوا - و علیم - بسی آگاه و دانا - از شر شیطان رجیم پناه می برم، سپس بگو بِسْمِ

اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" و گفت: "ای محمد! بگو به نام خدا، بخوان به نام خدا و بایست و بنشین با یاد خدا."

۲. تفسیر امام حسن عسگری ع، از امام علی ع.

نام‌های مبارک و همایون خدایی. اسم، صفتی برای موصوف است^۱ و ما همراه صفات خدا نیستیم و با آن‌ها آغاز نمی‌کنیم؛ زیرا صفات برتر خدا، چه ذاتی و چه فعلی، همراه اویند و ما تنها برای دستیابی به خرسندی خدا از این صفات یاری می‌جوییم. در نام‌های خلقی خدا، به‌طور کلی نه همراهی، نه درخواست کمک و نه آغازگری جاری می‌شود، مگر در شکل‌های سه‌گانه همراهی در پرستش خدا، سجود برای او و یاری‌جویی توسط این‌ها برای پیمودن مسیری که به خدا منتهی می‌شود:

﴿وَاللَّهُ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾^۲

و هر که در آسمان‌ها و زمین است - خواه و ناخواه - با سایه‌هاشان، بامدادان و شامگاهان، تنها برای خدا سجده (و خضوع) می‌کنند.

و در ذات و سرشت تو (ی) مکلف که نامی از نام‌های خلقی خدا هستی، هر سه معنای (ب) (همراهی، کمک و آغازگری) نهفته است. در پرستش خدا و کارهای دیگر خودم را همراهی می‌کنم، پس باید آن را از هوا رها کنم؛ زیرا سرشت مکلف نشانه‌ای از نشانه‌های خداست. نیز در پرستش خدا و برای دریافت رضایت خدا از خودم آغاز می‌کنم و در کار خیر می‌سزد که از خود شروع کنیم، پس از آن به دیگران پردازیم:

﴿... قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا ...﴾^۳؛

... خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن مردم و سنگ است نگهدارید...

۱. ابن‌بابویه به سند از ابن‌سنان که گفت: از ابی‌الحسن رضا ع از اسم سؤال کردم که اسم چیست؟ فرمود: «صفة»

لموصوف؛ صفتی برای موصوفی است.»

۲. رعد ۱۳/۱۵.

۳. تحریم ۶۶/۶.

سپس برای جلب رضایت خدا، در پرستش او و هر کاری که باعث رضایت او می‌گردد، عبادت او را آغاز و آن را همراهی می‌کنم و از آن در هر حالی و کرداری کمک می‌خواهم؛ چه آن‌که رضایت خدا بر هر رضایتی مقدم و برتر است:

﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾^۱

و با شکیبایی و نماز (در راه خدا) یاری جوید و به راستی این (کار) بی‌گمان (باری) بزرگ است، مگر بر دل‌باختگان (به خدا).

و چنانکه از امام رضا علیه السلام روایت شده است:

أسم على نفسي سمة من سمات الله وهي العبادة والسمة هي العلامة^۲

اسم بر من، نشانه‌ای از نشانه‌های خداست. نشانه‌ای از نشانه‌های خدا بر خود می‌نهم که همان پرستش خدا باشد و داغ یعنی نشانه.

سپس در پرستش خدا از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او به‌عنوان راهنمای راه خدا آغاز می‌کنم؛ چون ایشان راه‌ها و راهنمایی‌ها به سوی خدا هستند و در راه‌پیمایی به‌جانب پروردگار از ایشان کمک می‌گیرم و آنان را همراهی می‌کنم و همراهی با یک پیامبر به معنای همراهی جسمانی در دنیا نیست، بلکه همراهی با رسالت او و الگو گرفتن از سنت وی و پیروی از شریعت و پذیرش دعوت اوست؛ همانا که می‌گویند: نحن أسماء الله الحسنى؛

ما نام‌های نیک خدا هستیم.

و خدا سخنان‌شان را تصدیق می‌فرماید:

۱. بقره ۴۵/۲.

۲. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۴؛ از ابن بابویه قمی در کتاب توحید با نسبت به علی بن حسن فضال از پدرش روایت

شده است که از امام رضا علیه السلام از بِسْمِ اللّٰهِ سؤال کردم. حضرت در جواب فرمود: «...»

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱

و (خدا) همه اسم‌ها را به آدم آموخت؛ سپس ایشان را برای فرشتگان به نمایش گذاشت. پس فرمود: «اگر از راستان هستید، از نام‌های ایشان به من خبری مهم دهید.»

چنان‌که آن اسم‌ها سرشت پاک و تابناک اهل بیت رسالت محمد ﷺ هستند و ﴿ثُمَّ عَرَضَهُمْ﴾ - به دنبال آن بیان‌گر همان معناست و ضمیر (هُم) و «هو» برای خردمندان به-کار می‌رود.

پس ما در بین معناهای سه‌گانه یاری‌خواهی، همراهی و آغازگری برای هفت نام خدا قرار گرفته‌ایم، مگر چیزها و اموری که با مقام باری تعالی مناسب نباشد. پس آغاز هر کار مهم و باارزشی با نام خدا، توحید او و پذیرش یگانگی اوست و ترک آن، الحاد و نپذیرفتن خدای بی‌همتا خواهد بود. شریک‌کردن غیر خدا با نام خدا در سرآغاز کارهای مهم، بدعت و شرک‌ورزی است و موحد باید در همه این اعتقادات به گفتار آن‌ها و بر زبان جاری ساختن آن‌ها اکتفا نکند، بلکه باید افزون بر سخن، در حال‌ها و کردارها نیز خدا را به یگانگی بستاید.

از آنجایی که اسم در «بسمله» جنس است، نام ویژه و معین نیست؛ بنابراین همه این نام‌ها را در بردارد و زیربنا و مهم‌ترین این نام‌ها ﴿اللَّهُ ... الرَّحْمَنِ ... الرَّحِيمِ﴾ است. ﴿اللَّهُ﴾ - اسم لفظی خدا -، بیان‌گر ذات و صفات ذاتی و فعلی خداست و ﴿الرَّحْمَنِ﴾ نمودار صفات فعلی عام و همگانی و ﴿الرَّحِيمِ﴾ بیان صفت رحیمی و ویژه اوست و ﴿الرَّحْمَنِ﴾ و ﴿الرَّحِيمِ﴾ شامل دوبخش صفات ذاتی و فعلی می‌شود. این‌گونه، «بسمله» شامل و بیان‌گر «سبع‌المثانی» [به‌عنوان قرآن مجمل و کوتاه] و نیز قرآن بزرگ

و مفصل است! ﴿اللَّهُ ... الرَّحْمَنِ ... الرَّحِيمِ﴾ نام‌های سه‌گانه‌ای هستند که از نام‌های دیگر خدا بی‌نیاز می‌کنند، ولی دیگر نام‌ها از این‌ها بی‌نیاز نمی‌کنند و جایگزین این‌ها نمی‌شوند.

توضیح لفظ ﴿اللَّهُ﴾

پس ﴿اللَّهُ﴾ اسم برای ذات مقدّسی است که این اسم، تنها برای اوست و غیر او «إِلَه» نامیده نمی‌شود:

﴿...هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا!﴾

... آیا برای او (همتا و) همنامی می‌شناسی؟

خدایا هرگز! ﴿اللَّهُ﴾ اسم اعظم ظاهری خداست؛ همان‌گونه که «هو» اسم اعظم باطنی اوست و از ﴿اللَّهُ﴾ کلمه توحید تشکیل شده است زیرا از حرف‌های سه‌گانه ﴿اللَّهُ﴾ تألیف شده و «هُو» نیز دارای چنین ویژگی شبیه ﴿اللَّهُ﴾ است.^۲ از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت شده است:

«اللَّهُ» أعظم الأسماء من أسماء الله وهو الاسم الذي لا ينبغي ان يسمى به غير الله لم يتسم به مخلوق؛

«اللَّهُ» بزرگ‌ترین نام از نام‌های خداست و آن اسمی است که سزاوار نیست غیر خدا را به آن نام، نام‌گذاری کنیم. هیچ آفریده‌ای چنین اسمی ندارد.

۱. مریم ۶۵/۱۹.

۲. نکته ظریف و لطیف در اسم جلاله «اللَّهُ» از بین نام‌های نیک خدا این است که اگر حرفی از آن کنار گذاشته شود، باز هم دلالت کلمه بر وجود خدا و یگانگی او ادامه خواهد یافت. اگر الف و لام اول از آن برداشته شود، «إِلَه» می‌شود و اگر لام دوم آن هم برداشته شود، «هُو» بر جا می‌ماند و حرف واو در «هُو» جزء اصلی به‌شمار نمی‌آید و در «هم وهما» حذف می‌شود پس «اللَّهُ» و «هُو» دو نام ویژه خدایند.

و مشرکان گرچه بت‌ها و طاغوت‌هایشان را «آلهة» می‌نامند، ولی ﴿اللَّهِ﴾ ننمیده‌اند و نخواهند نامید؛ زیرا ﴿اللَّهِ﴾ را نماد بنیادین و اصیل الوهیت می‌دانستند و از نهادن این نام بر بت‌ها و طاغوت‌هایشان پرهیز می‌کردند.

پس همان‌گونه که ﴿اللَّهِ﴾ در ذات و صفات و کردارش یگانه است، در نام نیز بی‌همتاست و در کتاب حکیم خدا ۲۸۱۶ بار ذکر شده است. این اسم خیلی بیش‌تر از دیگر نام‌های خدا و نام‌های غیر خداست و بیشترین جایگاه را در قرآن به خود اختصاص داده است. این ارج‌گذاری به جهت گرایش بیشتر به خداست و نیز به دلیل اینکه ﴿اللَّهِ﴾ اسم برای ذات مقدسی است که همه صفات کمالِ جمالی و جلالی را داراست؛ وانگهی ﴿اللَّهِ﴾ اسم عَلَم برای ذات پاک خداست؛ زیرا ریشهٔ این نام در «الإله» است که معرفه است؛ بنابراین عَلَم ویژهٔ خداست و اصل این است که واژه عَلَم باشد و تفاوت نمی‌کند که واژه‌ای عربی یا عبری یا سریانی و جامد یا مشتق باشد. این در حالی است که دانشمندان زبان و ادبیات در این مقوله اختلاف نظر داشته و سرگردانند؛ چنان‌که فیلسوفان و عارفان در ذات مقدّس و صفات ذاتی و فعلی خدا حیرانند. به-هرحال، «الف» و «لام» در ﴿اللَّهِ﴾ اصل است نه وصل؛ لذا حذف نمی‌شود و «ال» خود، نشانهٔ تعریف است.

شاید بتوان گفت ﴿اللَّهِ﴾ از هیچ واژه‌ای مشتق نشده است؛ چنان‌که هیچ چیزی از آن مشتق نمی‌شود. و چون ﴿اللَّهِ﴾ در متن زبان عبری «یهواه» و در حاشیهٔ آن «الوه» است، احتمال می‌دهیم که ﴿اللَّهِ﴾ برگردان عربی «الوه» است یا اینکه ریشه‌ای در زبان عربی نیز دارد و بین «إله» و «ولاه» قرار می‌گیرد که هر دو برگرفته از «الوه» هستند؛ اما واژهٔ «الوهیم» که جمع «الوه» است، گاهی ریشهٔ عبرانی را به جای آن می‌نشانند، در حالی که ﴿اللَّهِ﴾ جمع بسته نمی‌شود و گاهی با آن منافات ندارد؛ هم‌چون هنگامی که «إله» به «آلهة» جمع می‌شود، گرچه ﴿اللَّهِ﴾ قابل جمع بستن نیست. پس در نتیجه «الوه» همان «إله» است که جمع آن «الوهیم» می‌شود که

در زبان عربی با «آلهة» جمع بسته می‌شود؛ اما «الله» به هیچ شکل جمع بسته نمی‌شود. نیز اصل عبرانی «الله» شاید «الوه» به معنای «إله» باشد که از نظر معنوی «یهواه» است و «الله» که نام آشکار خداست، نزدیک‌ترین نام‌های او به نام باطنی‌اش «هو» است و شاید از «هو» گرفته شده باشد؛ چنان‌که «هو» از «إله» مشتق است و ۸۰ آیه شاهد این اشتقاق است.

ریشه لغوی لفظ «الله»

ریشه لغوی «الله» بر اساس قواعد ادبیات عرب و نیز اشاره پیشین ما، در نوسان بین سه کلمه «وَلَه - آلَه - آلَه» است و به نظر می‌رسد که هر سه این کلمات با لفظ «الله» سازگارند و ریشه آن‌ها در «إله» است، پس:

۱. از «آله» به معنای پرستید، ریشه می‌گیرد؛ چه آن‌که خدا معبود حق و راستین است و دیگر خدایان [پنداری] باطل هستند.

۲. از ریشه «ألَهت» است؛ یعنی پناه بردم و آرامش گزیدم؛ چه آن‌که به سویی خدا و با یاد او آرامش و آسایش برقرار می‌شود: «...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» - ... هشدار که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد - .

۳. از ریشه «وله» گرفته شده که معنای آن سرگردانی و حیرت کامل عقل است و پویندگان راه معرفت و شناخت حق، ناگزیر از این معنا هستند؛ زیرا خردها از شناخت حقیقت او سرگردانند.

۴. از ریشه «لاه» به معنای رفعت است؛ زیرا ذات خدا، صفات و افعال او از همه هستی بالاتر و بالاتر است و پرندگان خرد و اندیشه به سویی او پرواز می‌کنند،

۵. از ریشه «اله فيه يأله الها» است؛ آن‌گاه حیران و سرگردان شود؛ زیرا خرده‌ها و اندیشه‌ها از شناخت وجود خدا حیران و سرگردانند.

۶. از ریشه «لاه یلوه» به معنای آن‌گاه که ناپیدا شود است؛ چه آن‌که خدا با حقیقت خدایی‌اش از دیدگان پنهان است و حجاب ذات او از پیشگاه دیدگان پویندگان راهش، حتی از دیدگان پرستش‌گر درجه یک و والاترین پرستنده، حضرت محمد ﷺ برداشته نمی‌شود:

یا من هو اختفي لفرط نوره الظاهر الباطن في ظهوره

ای هویدایی که از شدت تابندگی‌اش پنهان است و با همه نمایانگریش، از دیدگان پنهان است.

۷. از ریشه «آله الفصیل» است؛ آن‌گاه که بچه‌شتر با آزمندی به مادرش می‌چسبد و به او پناه می‌برد؛ زیرا بندگان خدا، گرایش سرشار به سویی او دارند و به سویی او تصرع و زاری می‌کنند.

۸. از ریشه «آله الرجل یأله» است؛ آن‌گاه که وحشت کرده و خود را گم کند؛ چرا که آفریده‌شدگان، هنگام وحشت به سویی او پناه می‌برند و از او یاری می‌جویند و تنها در نزد او تصرع می‌کنند.

هشت معنا به تعداد درهای هشت‌گانه بهشت که تمامی این‌ها تنها شایسته مقام خدای والامرتبه است و همه این‌ها در روایات متظافر به صراحت آمده است.

۱. یگانه معبود راستین

۲. دل‌ها به سویی او آرام می‌گیرد.

۳. واله و شیدایش می‌شوند.

۴. آفریده‌هایش به او دسترسی ندارند.

۵. عقل‌ها در شناخت او حیران، رها و سرگردانند.

۶. فراتر از بُرد دید آفریده‌هاست.

۷. آفریده‌ها به او آزمند هستند.

۸. یکتا پناهگاه آزمندان نالان است.

معنای ﴿الرَّحْمَنِ﴾ و ﴿الرَّحِيمِ﴾

سپس ﴿الرَّحْمَنِ﴾ در بین صفت‌ها و نام‌های نیک خدا در رتبه دوم قرار دارد؛ زیرا رحمت فراگیر تمام آفریده‌هاست، ولی شامل صفات ذاتی خدا نمی‌شود، تا چه رسد به خود ذات پاک پروردگار. ﴿اللَّهُ﴾ بیان‌گر ذات پاک خدا با دو نوع صفات ذاتی و فعلی اوست، ولی ﴿الرَّحْمَنِ﴾ ویژه صفات فعلی اوست که از صفات ذات (دانایی، توانایی و زندگانی) گرفته شده است؛ زیرا صفات فعلی خدا از نهان و درون این صفات سه‌گانه ذات سرچشمه می‌گیرند و چنان‌که ذات خدا و صفات ذات، یگانه هستند، صفات فعل خدا هم که از صفات ذات سرچشمه می‌گیرند، زاید بر ذات نیستند، بلکه با آن یگانگی دارند و تعطیل‌ناپذیرند. ﴿الرَّحِيمِ﴾ در درجه سوم از صفات و نام‌های نیک خدا قرار دارد؛ زیرا منحصر در بخشش‌های ویژه خداست و فراگیر نیست.

تفاوت ﴿الرَّحْمَنِ﴾ و ﴿الرَّحِيمِ﴾

﴿الرَّحْمَنِ﴾ و ﴿الرَّحِيمِ﴾ به معنای مبالغه در رحمت و بخشایش می‌باشند و ﴿الرَّحْمَنِ﴾ رساتر و فراگیرتر از ﴿الرَّحِيمِ﴾ است؛ زیرا حرف‌هایش بیش‌تر و معنایش فراگیرتر از معنای آن است. ﴿الرَّحِيمِ﴾ چون حرف و معنای کم‌تری دارد، لطیف‌تر و دقیق‌تر است، گرچه معنای ژرف‌تر و عمیق‌تری دارد و انعطاف‌پذیر است.

کلمه ﴿الرَّحْمَنِ﴾ به‌تنهایی یا در کنار ﴿الرَّحِيمِ﴾ و همراه آن که نقطه مقابل آن است و یا به-شکل بخشایش‌های گسترده‌ای که روشن‌گر آن است، ۵۷ بار در قرآن آمده است. درحالی‌که می‌نگریم که ﴿الرَّحِيمِ﴾ ۹۵ بار در کل قرآن وارد شده است؛ نمی‌توان کلمه ﴿الرَّحِيمِ﴾ را به-تنهایی یافت، مگر با قرینه‌ای که نشانه رساتر بودن معنای [ص ۸۵] آن نسبت به معنای ﴿الرَّحْمَنِ﴾ است و رحمت رحمانی مطلق و همگانی، همان آفرینش و هدایت است:

﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۱

گفت: «پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیزی را بدو بخشود؛ سپس (آن را) هدایت فرمود».

این هدایت گسترده‌ای است که تمامی موجودات را در بر می‌گیرد. بخشایش‌های دیگر در مقایسه با این، ویژه و رحیمی است؛ گرچه در سنجش با یکدیگر، برخی نسبت به برخی دیگر رحمانی و بعضی دیگر رحیمی هستند؛ بنابراین ﴿... رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾^۲ - پروردگارت که آفرید - نمایان‌گر رحمت و بخشایش رحمانی گسترده است و ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾^۳ - انسان را از علق [میلیون‌ها آویزه منی] آفرید - بیان‌گر بخشایش رحیمی ویژه، نسبت به همه آفریده‌هاست، ولی همین بخشش در برابر ﴿... وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^۴ - و پروردگار تو کریم‌ترین است * کسی که با قلم آموزش داد * آنچه را که انسان نمی‌دانست به او آموزش داد - رحمت رحمانی و بخشش همگانی است و این ﴿... وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ...﴾ رحمت رحیمی ویژه است؛ چنان‌که همین رحمت ویژه در برابر رحمت ایمان در انسان تعلیم‌داده‌شده، رحمانی و فراگیر است.

میان سخنان خدای تبارک و تعالی در قرآن و روایات پیامبر ﷺ و امامان اهل بیت علیهم السلام هماهنگی زیبایی در همه زمینه‌ها و در اینجا در بیان معنای رحمت رحمانی و رحیمی است؛ زیرا آنان پیوسته در پرتو نور آیات نورافکن و نورافشان گام برمی‌دارند! در روایت از ایشان آمده است: «رحمان، اسمی ویژه است که صفتی فراگیر دارد و رحیم، اسمی شامل و همگانی که صفتی ویژه دارد.»^۵ از ویژگی‌های «الرَّحْمَنِ﴾ این است که این نام با لفظ و معنی، ویژه

۱. طه ۵۰/۲۰.

۲. علق ۱/۹۶.

۳. علق ۲/۹۶.

۴. علق ۳-۵/۹۶.

۵. نورالثقلین، از امام صادق علیهما السلام؛ «فالرحمن اسم خاص بصفة عامة و الرحيم اسم عام بصفة خاصة»

خداست؛ زیرا غیر از خدا به این نام، نامیده نمی‌شود؛ چنان‌که غیر از خدا کسی یا چیزی بخشایش گسترده و دامنه‌دار ندارد، اما ﴿الرَّحِيمِ﴾ را می‌توان بر غیر خدا نیز گذارد؛ چنان‌که بخشش ویژه و محدود از غیر او نیز صادر می‌شود؛ گرچه بین بخشش ویژه از جانب خدا و غیر خدا تفاوت آشکار وجود دارد، بلکه رحمت غیر خدا با رحمت خدا قابل‌قیاس نیست. ﴿الرَّحْمَنِ﴾ ویژه دنیا است؛ زیرا آفرینش و هدایت در دنیا فراگیر است و شامل جهان پسین نمی‌شود و بازگشت در روز بازگشت، ویژه مکلفان است و غیر آنان برگشت ندارند و مورد رحمت رحیمی، مؤمنان هستند، نه غیر ایشان و ﴿الرَّحِيمِ﴾ شامل هر دو جهان - دنیا و آخرت - می‌شود، «پس رحیم لطیف‌تر از رحمان است و هر دو در کنار هم و رفیق هستند.»^۱ و گاهی ﴿الرَّحْمَنِ﴾ جهان پسین را همانند دنیا، به‌طور نسبی در بر می‌گیرد، پس:

﴿الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ اِقٌ لِلرَّحْمَنِ...﴾^۲

در آن هنگام حق فرماندهی‌لح کل، ویژه (خدای) رحمت‌گر بر آفریدگان است ...

پس خدا «رحمت‌گر بر آفریدگان در دنیا و آخرت و نیز بر ویژگان در دنیا و آخرت است»^۳. چه آن‌که تمامی مکلفان به سبب رحمت رحمانی و بخشش همگانی در روز پاداش به پا خواهند

۱. درالمنثور، ج ۱، ص ۹؛ بیهقی از ابن عباس، از پیامبر ﷺ در حدیث تقسیم حمد و ستایش بین خدا و بنده‌اش آورده است: «فاذا قال العبد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ»، قال اللّٰه: "عبدی دعانی باسمین رفیقین أحدهما ارق من الآخر فالرحیم ارق من الرحمن و كلاهما رفیقان"؛ هرگاه بنده بگوید: "بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ" خدا می‌فرماید: "بنده من، من را با دو اسم رفیق خوانده است که یکی از آن دو اسم لطیف‌تر از دیگری است؛ پس رحیم لطیف‌تر از رحمان است و هر دو با هم رفیق هستند."»

۲. فرقان ۲۵/۲۶.

۳. ابن ابی‌شبهه از عبدالرحمن بن سابط آورده است که پیامبر ﷺ با این کلمات او را می‌خواند و او را تعلیم می‌داد: «اللّٰهم فارح اللهم و كاشف الكرب و مجیب المضطر و رحمن الدنيا و الآخرة و رحیمهما ارحمني رحمة تغنيني بها

خاست؛ چنان که در آغاز آفریده شدند و مؤمنان در روز واپسین با رحمت رحیمی و ویژه خدا پذیرایی می‌شوند. چون رحمت دنیا مناسب‌تر از آخرت است، همان‌گونه که رحمت ویژه مناسب‌تر از آخرت نسبت به دنیا است، پس «رحمان، رحمان دنیا و رحیم، رحیم آخرت است.»^۱

﴿...وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ...﴾^۲

... و رحمت همه‌چیز را فرا گرفته است، پس به‌زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند ... می‌نویسم.

پس رحمت گسترده، رحمت رحمانی است که فراگیر هر چیزی است و رحمت نوشته‌شده - واجب - رحمت رحیمی است که ویژه مؤمنان پرواپیشه است و عبارت «الرحمن بجمع خلق و الرحیم بالمؤمنین خاصة؛ رحمان برای همه آفریدگان و رحیم ویژه مؤمنان»^۳ تنها برای بیان مصداقی ویژه برای ﴿الرَّحِيمِ﴾ از میان مصداق‌های گوناگون آن است، وگرنه صفت رحیمی، کافری را که در راه هدایت است نیز شامل می‌شود؛ چنان‌که آیاتی از قرآن به این تصریح و آیات دیگری اشاره دارند که همان‌گونه فراگیر، پیش‌تازان و مخلصین و متوسطان را نیز شامل می‌شود. آنان با اختلاف درجات ایمانی، مؤمن‌اند و در ایمانشان پابرجا هستند:

﴿...بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۴؛

... نسبت به مؤمنان، دلسوز و رحمت‌گر بر ویژگیان است.

عن رحمة من سواك؛ ای گشاینده اندوه و آسان‌کننده سختی‌ها و پاسخ‌گوی سراسیمه‌گان و رحمان و رحیم دنیا و آخرت! به من بخشش. بخشش که مرا از بخشایش غیر تویی نیاز گرداند.»

۱. مجمع البیان، طبرسی، از ابی سعید خدری از پیامبر ﷺ: «...»

۲. اعراف ۱۵۶/۷.

۳. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۴؛ محمدبن یعقوب از عبدالله بن سنان نقل کرده که از ابی عبدالله ع از تفسیر بِسْمِ اللّٰهِ

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ پرسیدم. فرمود: «...»

۴. توبه ۱۲۸/۹.

وانگهی رحمت، رقت و مهربانی برای آفریدگان است، نه برای آفریدگار؛ زیرا او «رحیم لا یوصف بالرقّة؛ رحیمی است که به رقت، توصیف و آراسته نمی‌شود»؛^۱ چون که:

«ان الرحمة ما يحدث لنا منها شفقة، و منها وجود، و ان رحمة الله ثوابه لخلقه، و الرحمة من العباد شينان أحدهما يحدث في القلب الرأفة و الرقة لما يرى بالمرحوم من الضر و الحاجة و ضروب البلاء، و الآخر ما يحدث منا بعد الرأفة و اللطف على المرحوم، و المعرفة بما نزل به، و قد يقول القائل: أنظر إلى رحمة فلان، و إنما يريد الفعل الذي حدث عن الرقة التي في قلب فلان، و إنما يضاف إلى الله عز و جل من فعل ما حدث عنا من هذه الأشياء، و أما المعنى الذي في القلب فهو منفي عن الله كما وصف عن نفسه، فهو «رحيم لا رحمة رقة»؛^۲

رحمت برای ما مهربانی به ارمغان می‌آورد و هستی می‌بخشد و رحمت خدا پاداش او به آفریده‌اش است و رحمت به بندگان دو چیز است؛ یکی اینکه در دل، محبت می‌آفریند و ضرر، نیاز و بلاها را می‌زداید و رحمت دیگر رحمتی است که پس از محبت ما به مرحوم فرو می‌بارد. گاهی گوینده‌ای می‌گوید: «به رحمت فلانی بنگر» و مقصودش کاری است. پس ترحم و رقت قلبی از او صادر می‌شود، ولی این به خدا نسبت داده نمی‌شود؛ همانا اعمالی به خدا نسبت داده می‌شود که از ما صادر نمی‌گردد؛ بنابراین معنای در قلب همانند رقت، محبت قلبی در بخشایش خدا نیست و به خدا نسبت داده نمی‌شود؛ چنان‌که خدا خودش را توصیف کرده است، پس او «رحیم است نه صاحب رحمت رقت و نرمش دل».

۱. نهج البلاغه.

۲. کتاب الاهلیجیه، از امام صادق (ع).

تشابه صفات خدا با خلق

پس ﴿الرَّحْمَنُ﴾ و ﴿الرَّحِيمُ﴾، همانند «سمیع» و «بصیر» - و امثال این‌ها از صفات متشابه (شبهت اسم خلق با اسم خالق) هستند و لازم است به جهت اشتراک در لفظ و اختلاف معانی، خدا را از صفات حدوثنی و مادی منزّه گردانی؛ چون خدای متعال «از آفریده‌هایش کاملاً جداست و آفریده‌هایش نیز کاملاً جدا از او هستند»؛^۱ چنان‌که با «محدود شدن آنان محدود نمی‌شود.» پس رحمت و بخشایش رحمانی و رحیمی او بخشاینده‌گی صرف و خالص است، بدون هیچ رقت و ملاطفت قلبی یا غیر آن؛ چون خدا هیچ شکلی را نمی‌پذیرد و دگرگون نمی‌شود و رقت قلب درباره وجود او بی‌معنا و مفهوم است؛ زیرا قلب و اعضای دیگر ندارد. پس باید صفات خدا را آن‌چنان‌که شایسته ذات اوست، توصیف و تبیین کرد.

﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ﴾^۲؛

خدا منزّه است از آنچه (به غلط و نارسایی) توصیف می‌کنند. * به جز بندگان اخلاص شده (ی از سوی خدا که او را به حقیقت توصیف می‌کنند).

و آن‌گاه که آغاز با نام خدا باشد، انسان مسلمان اصول و پایه‌های نخستین زندگی‌اش را بر پایه توحید ترسیم می‌کند و همگانی بودن بخشایش، چه رحمانی و چه رحیمی، برنامه دوم زندگی او را تنظیم می‌کند؛ زیرا مسلمان در تمامی مراحل زندگی‌اش با خدا پیوند شناختی - معرفتی دارد و به او وابسته است و همواره زیر سایه او به سر می‌برد.

۱. هیچ‌گونه وجه اشتراک بین خالق و مخلوق وجود ندارد، حتی در کلمه «وجود». برخلاف گفته فلاسفه که بنابر اصالت وجود، او را در وجود با مخلوقات مشترک می‌دانند، می‌توان گفت نسبت وجود به خدا و مخلوقاتش، مشترک لفظی است و نه کتاب‌الاهلیجیه، از امام صادق علیه السلام.

۱. هیچ‌گونه وجه اشتراک بین خالق و مخلوق وجود ندارد، حتی در کلمه «وجود». برخلاف گفته فلاسفه که بنابر اصالت وجود، او را در وجود با مخلوقات مشترک می‌دانند، می‌توان گفت نسبت وجود به خدا و مخلوقاتش، مشترک لفظی است و نه معنوی. (مترجم)

۲. صافات ۱۶۰/۳۷-۱۵۹.

اصول نهفته در «بسمله»

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ به صورت فشرده اصول سه‌گانه‌ای را در خود نهفته دارد که فاتحه‌الکتاب آن‌ها را به طور مختصر و قرآن بزرگ آن‌ها را مفصل بیان می‌کند. ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ بیان‌گر این است که ما به خدا نیازمندیم و هماهنگی و همگامی در پرستش او ضرورت دارد و باید از راهنمایی پیامبرش و امور دیگری که در چارچوب زوایای سه‌گانه، معانی حرف ﴿بِ﴾ و نام‌های هفت‌گانه قرار دارد، بهره‌گیریم؛

چنانکه ﴿اللَّهُ﴾ نشانه بر یگانگی خداست؛ زیرا خدا موجود غیر محدود است و موجود غیر-محدود، وجود محض و با مجموعه بی‌نهایت‌هایی از کمالات وجود است که تعدادشان محال است و لازمه تعدد، یافتن برخی از چیزهایی است که دیگری فاقد آن است و این نقص و محدودیت است.

﴿الرَّحْمَنِ﴾ ما را به بخشایش گسترده و مهربانی دامن‌دار خدا راهنمایی می‌کند و مقتضای آن ﴿...أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۱ - ... آفرینش هر چیزی را بدو بخشود؛ سپس (آن را) هدایت فرمود - است؛ همان‌گونه که اشیاء و موجودات، دارای مراتب هستند، هدایت آن‌ها نیز چنین است و چون انسان دارای نیکوترین قوام و اسکلت روحی و جسمی است، هدایت او بالاترین هدایت است و بالاترین مرتبه را دارد. ﴿الرَّحِيمِ﴾ این‌گونه بخشایش ویژه را برای انسان می‌طلبد و مقتضای نخست آن، راهنمایی معصوم، به‌واسطه پیامبری معصوم که رسالت و پیام خدا را بر دوش می‌کشد، است و مقتضای دوم آن ضرورت وجود معاد است:

﴿...لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ﴾^۲

... تا هر کسی به (موجب) آنچه می‌کوشد، جزا یابد.

۱. طه ۵۰/۲۰.

۲. طه ۱۵/۲۰.

و اگر معاد نبود، هدایت که بخشایش بزرگ است، تبدیل به رنج و زحمت می‌شد. چگونه ممکن است خدای دانای توانای دادگر رحیم داوری عادلانه میان بندگان را کنار گذارد؟ بنابراین چون ما پاداش مناسب اعمالمان را در دنیا نمی‌بینیم آن پاداش باید آن در سرای واپسین باشد:

﴿فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَاللَّيْلُ﴾^۱

پس آن سرا و این سرا تنها از آن خداست.

و این بود فشرده‌ای از معارف بلند و پر بار از مبدأ و معاد و بین آن دو که در نهان «بسمله» نهفته است.

علت سه‌گانه بودن نام خدا

شاید یکی از انگیزه‌های سه‌گانه بودن نام‌های خدا، یعنی ﴿اللَّهُ ... الرَّحْمَنُ ... الرَّحِيمُ﴾ این باشد که بتواند مجموعه بندگان را دربرگیرد:

﴿...فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِنِ اللَّهُ...﴾^۲

... پس برخی از بندگان ما بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه‌رو و برخی (هم) از آنان در تمامی کارهای نیک به فرمان خدا (در میان همگان) پیشگامانند....

پس خدا برای پیمتازان به‌سوی جنابش ﴿اللَّهُ﴾ است؛ چه آن‌که ایشان او را به‌جهت شایستگی‌اش و خدابودنش می‌پرستند و این‌گونه پرستش، پرستش آزادگان است. خدا برای میانه‌روان ﴿الرَّحِيمُ﴾ است؛ چون ایشان او را می‌پرستند، به‌جهت آزمندی برای به‌دست آوردن بهشت و پاداش یا به‌جهت هراس از جهنم که پیامد ناشی از کردارشان است و نسبت به دیگر

۱. نجم ۲۵/۵۳.

۲. فاطر ۳۲/۳۵.

بندگان که ظالم هستند، ﴿الرَّحْمَنُ﴾ است؛ چه این ظالمان در قیامت مورد بخشش قرار گرفته باشند و چه اینکه هم‌چنان در آخرت مورد خشم خدا باشند، همه اینان با رحمت رحمانی خدا در دنیا بخشوده هستند.

تعلیم پرستش خدا در سوره حمد

سوره حمد از «بسمله» تا ﴿الصَّالِّينَ﴾ سخن ما مکلفان است که خدا آن را به ما تعلیم داده است تا با این واژگان در معراج نماز با او سخن بگوییم؛ زیرا خدا در هیچ امری از آموزش درخواست کمک نمی‌کند، آغاز نمی‌کند و باز همراه نیست:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱

هنگامی که چیزی را اراده فرماید، کارش این بس که می‌گوید: «شو»، پس (بی‌درنگ) می‌شود.

زیرا خدا کسی یا چیزی را نمی‌پرستد و از کسی یا چیزی درخواست کمک نمی‌کند و همانا او معبود است و پرستیده می‌شود و غیر او - همه - از وی کمک می‌گیرند و از کسی درخواست هدایت به سوی صراط مستقیم نمی‌کند، گرچه خودش را با جمله ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ می‌ستاید، ولی همین هم درس و آموزش است.

پس باید همه اموری که خرسندی خدا در آن‌هاست، با ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ آغاز کرد؛ زیرا او ﴿اللَّهُ﴾ است و نیز ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾، زیرا او ﴿الرَّحْمَنُ﴾ - رحمتگر بر آفریدگان - است و نیز ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾، چون ﴿الرَّحِيمُ﴾ - رحمتگر بر ویژگیان - است و چون سخن به اینجا رسید، پس باید بسراییم: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

اهمیت حمد خدا

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۲﴾

هر ستایش (شایسته‌ای) ویژه خدا - پروردگار جهانیان - است.

حمد به خدا در والارزشی پس از «بسمله» است. نخست، نام خدا بیشترین ارزش را دارد و پس از آن حمد به خداست؛ زیرا هر امر مهم و خطیری پس از «بسمله» با حمد خدا آغاز می‌شود:

«كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يَبْدَأْ فِيهِ بِحَمْدِ اللَّهِ فَهُوَ أَقْطَعُ»^۱

هر امر مهمی که با حمد خدا آغاز نگردد، بی‌ادامه خواهد ماند.

حمد و تسبیح مخصوص خدا

کلمه ﴿الْحَمْدُ﴾ جنس فراگیر هر حمدی از هر ستایش‌گری است؛ زیرا همه حمد‌ها ویژه پروردگار است و غیر او نصیبی از آن ندارد؛ چه آن‌که خدا ﴿اللَّهُ ... الرَّحْمَنُ ... الرَّحِيمُ﴾ و ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ * مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ است و غیر او این چنین نیست، پس:

﴿...لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۲

... در دنیا و آخرت تنها سپاس از آن اوست و فرمان، تنها برای اوست و تنها سویی او باز گرداننده می‌شوید.

حمد و ستایش به خدا در دنیا، نخستین درخواست پس از «بسمله» و در روز واپسین، پسین درخواست بهشتیان است:

۱. حدیث مستفیض در حمد و بسمله، از رسول ﷺ و امامان: از آل رسول ﷺ.

۲. قصص ۷۰/۲۸.

﴿... وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱

... و پایان بخش نیایش آنان این است که: «ستایش ویژه پروردگار جهانیان است.»

ستایش بدین سان، بهترین ستایش خدای تبارک و تعالی در قالب بهترین صفت‌هایی است که خدا به نزدیک‌ترین بندگانش (مخلصین) خویش تعلیم داده است:

﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ...﴾^۲

بگو ستایش ویژه خداست ...

کامل‌تر، پربارتر و گویاتر از آن:

﴿... فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۳

... پس او را - درحالی که دین (خود) را برای وی بی‌آلایش گردانیده‌اید - بخوانید. سپاس (ها همه) ویژه خدا، پروردگار جهانیان است.

تعبیر ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ همراه با ربوبیت‌های ویژه خدا در ۳۲ جای قرآن ذکر شده است تا بیان‌گر پرورش‌گری پروردگار در صحنه‌های گوناگون و نمایان‌گر ربوبیت رب و دود در زمینه‌های بی‌شمار آفرینش و تدبیر باشد و نقطه جامع آن ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ است.

دلایل حصر حمد برای خدا

آیاتی چند در قرآن، بیان‌گر علت‌های پنج‌گانه برای ویژه‌بودن حمد و ستایش در شأن خداست. پس ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾:

۱. یونس ۱۰/۱۰.

۲. اسراء ۱۱۱/۱۷. [ص ۹۰ فانها بنفس الصیغه تذکر] در سورة انعام ۴۵/۶، یونس ۱۰/۱۰، صافات ۱۸۲/۳۷، زمر

۷۵/۳۹ و غافر ۶۵/۴۰.

۳. غافر ۶۵/۴۰.

۱. چون که ﴿اللَّهُ﴾ است: ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ...﴾^۱ - و بگو: «هر ستایش (شایسته) برای خداست که نه فرزندی برگرفته و نه برای او در جهان داری شریکی بوده... - الرَّحْمَنُ ... الرَّحِيمُ

۲. و چون که ﴿الرَّحْمَنُ﴾ است: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ...﴾^۲ - (تمامی) ستایش‌ها خدایی را سزااست که آسمان‌ها و زمین را آفرید... -

۳. و چون که ﴿الرَّحِيمُ﴾ است: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا﴾^۳ - هر ستایش (شایسته) خدا را سزااست که (این) کتاب [قرآن] را بر بنده (ی ویژه) اش فرو فرستاد و برایش (هیچ‌گونه) کژی ننهاد -

۴. و چون که ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ است؛ همان‌گونه که در پنج آیه به غیر از سوره فاتحه ذکر شده است: ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾^۴ - پس با ستایش پروردگارت (او را) تقدیس کن و از سجده‌کنندگان باش -

۵. و چون که ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ است: ﴿... الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَبِيًّا مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾^۵ - ... سپاس خدایی را که وعده‌اش را برایمان راست گردانید و سرزمین (بهشت) را به ما میراث داد. از هر جای آن که بخواهیم جای می‌گیریم، پس چه نیک است پاداش عمل‌کنندگان -

۱. اسراء ۱۱۷/۱۱۷.

۲. انعام ۱/۶.

۳. کهف ۱/۱۸.

۴. حجر ۹۸/۱۵.

۵. زمر ۷۴/۳۹.

این اصول پنج‌گانه پایه‌های ربوبیت مطلق خدا هستند که با ﴿اللَّهُ﴾ آغاز می‌شوند و به ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ پایان می‌یابند و حدفاصل شان ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ - الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ است. چه آهنگی زیبا بین قرآن محکم و مختصر «حمد» و قرآن مفصل، از آیات سوره حمد نمایان است. به‌گونه‌ای که به مکلف باور و اطمینان می‌دهد که «سع المثنائی» نمودار و چهره کوچکی از قرآن بزرگ است. و ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ «آغاز شکر» است و در بهترین جایگاه آن قرار دارد^۱

و ﴿آغاز و پایان شکر﴾ است^۲ و بر قلّه همه نعمت‌هایی است که شکر بر آن‌ها لازم است و آن را نمی‌توان ارزش‌گذاری کرد^۳ و آن «کمال عقل در ثناگویی پروردگار است.»^۱

۱. درالمثنور، ج ۱، ص ۱۱؛ گروهی از ارباب و صاحبان سنن، از عبدالله بن عمرو بن عاص، از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده‌اند: «...»

۲. تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۲۸۴؛ از پیامبر ﷺ روایت کرده است: «ان ابراهیم الخلیل ۷ سأل ربه و قال: یا رب! ما جزاء من حمدك؟ فقال: الحمد لله، فالحمد لله فاتحة الشکر و خاتمه؛ ابراهیم خلیل ۷ از پروردگارش سؤال کرد: "ای پروردگار، پاداش کسی که تو را ستایش می‌کند چیست؟" خدا فرمود: "الحمد لله؛ چه آنکه الحمد لله آغاز و پایان سپاس است.»

۳. درالمثنور، ج ۱، ص ۱۲؛ گروهی از انس روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «ما أنعم الله علی عبده نعمة فقال: الحمد لله الا كان الذي اعطى أفضل مما اخذه؛ حمد و ثنای خدا پس از هر نعمتی، افضل و برتر از آن نعمت است.»

و در تفسیر فخر رازی از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمود: «إذا أنعم الله علی عبده نعمة فيقول العبد «الْحَمْدُ لِلَّهِ» فيقول الله تعالى: انظروا الی عبدی أعطيته ما لا قدر له فأعطاني ما لا قيمة له؛ هنگامی که خدا نعمتی را به بنده‌اش عطا می‌کند و بنده، خدا را می‌ستاید و ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ می‌گوید، خدا می‌فرماید: "به بنده‌ام بنگرید که به او نعمتی محدود بخشیدم و او هم چیزی به من بخشید که قیمتی برای آن نمی‌توان تعیین کرد." می‌گویم: و این نهایت بخشایش خداست و از جمله چیزهایی که اندازه‌ای ندارد، آموختن حمد از جانب خدا به ماست و نیز توفیق به این که او را ستایش کنیم و آن‌گاه مقدر کرد که ستایش او قیمتی ندارد.

همان طور که «لام» در ﴿الْحَمْدُ﴾ بیانگر اختصاص ستایش‌ها به خدای بزرگ است، «لام» در ﴿لِلَّهِ﴾ نیز ستایش را ویژه خدا قرار می‌دهد و غیر او را به دور می‌افکند؛ زیرا ﴿اللَّهُ﴾ بدون لام «اله» می‌شود و همه خدایان - حق و باطل - را فرامی‌گیرد.

گستره و زمینه‌های حمد خدا بر ستایش‌گر خدا لازم است که با فطرت، خرد، صدر، قلب، لب (عقل یا دل ورزیده)، فؤاد (دل افروخته با نور معرفت) و با همه اعضای درونی و بیرونی‌اش خدا را ستایش کند؛ همه وجودش حمد خدا گردد و در این ستایش همه‌جانبه، میان گفتار و کردارش هماهنگی برقرار سازد و از نفاق پرهیزد. پس بر ماست که با ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ زندگی کنیم و دیگران را نیز به چنین زیستن تشویق و وادار سازیم، به گونه‌ای که این منت با پندار، گفتار و کردار ما درهم آمیخته شود تا اینکه ما و همه هستی، از تندر و آذرخش، همه‌باهم و هماهنگ باهم ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ شویم:

﴿وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ...﴾^۲

۱. تفسیر فخر رازی از علی ۷ روایت کرده است که او فرمود: «خلق الله العقل من نور مکنون مخزون من سابق علمه فجعل العلم نفسه والفهم روحه، والزهد رأسه والحياة يمينه والحكمة لسانه والخير سمعه والرأفة قلبه والرحمة همه والصبر بطنه ثم قيل له تكلم فقال: الحمد لله الذي ليس له ند ولا ضد ولا مثل ولا عدل الذي ذل كل شيء لعزته فقال الرب: وعزتي وجلالي ما خلقت خلقا أعز علي منك؛ خدا عقل را از نور نهانی و ذخیره شده خویش آفرید، آن‌گاه دانش را پیکر و فهم را روح آن قرار داد و زهد را سر آن و شرم را دست و حکمت را زبان و نیکی را گوش و مهربانی را قلب و بخشایش را تلاش و عزم، همت، صبر و استقامت را اندرون آن قرار داد، آن‌گاه به او گفت: "سخن بگو"، پس این چنین گفت: "ستایش ویژه خدای است که همتایی ندارد و نظر و جایگزینی برای او نیست و همه موجودات در برابر عظمت او خوارند." پس خدا فرمود: "به عزت و جلالم سوگند که موجودی گرامی‌تر از تو نیافریدم."

۲. رعد ۱۳/۱۳.

رعد، به حمد او تنزیه (اش) می‌کند و فرشتگان جملگی از بیمش تسبیح گویند.

... و همه موجودات:

﴿... وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...﴾^۱

... و هیچ چیزی نیست، مگر اینکه (خدا را) با ستایش او تسبیح می‌نماید، ولی شما تسبیحشان را نمی‌توانید بفهمید ...

همراهی حمد و تسبیح خدا

از شرایط معنوی لازم حمد این است که ستایش با تسبیح و به پاکی یادکردن خدا همراه شود؛ یعنی خدا را به سبب حمدش تسبیح گوئیم؛ زیرا حمد، ستایش همراه با اثبات صفات خداست. اگر حمد همراه تسبیح نشود، صفات خدا با صفات غیر او مشتبه می‌گردد؛ برای مثال اگر علم را به خدا نسبت دهیم، ممکن است به برخی از ذهن‌ها برسد که علم خدا همانند علم بنده خدا زاید بر ذات و اکتسابی است؛ چنان‌که اگر تسبیح همراه حمد نشود، تعدادی از صفات سلبی به خدا نسبت داده می‌شود و چیزی، اسم و صفتی برایش اثبات نمی‌شود، ولی اگر هر دو همراه هم باشند و خدا به وسیله حمدش تسبیح شود، صفات و اسماء، در شأن او به او نسبت داده می‌شود. از حمد خدا به سبب علم، حیات و قدرتش، نفی جهل و مرگ و عجز به دست می‌آید. خدا موجود است، یعنی مرده نیست، نه اینکه زندگی او همانند زنده بودن ما باشد و عالم است یعنی جاهل نیست، نه اینکه علم او همانند علم ما باشد و خدا قدرت دارد، یعنی عاجز نیست، نه اینکه قدرت او همانند قدرت ما باشد:

﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ﴾^۲؛

خدا منزّه است از آنچه (به غلط و نارسایی) توصیف می‌کنند. * به جز بندگان اخلاص شده (ی) از سوی خدا که او را به حقیقت توصیف می‌کنند).

۱. اسراء ۴۴/۱۷.

۲. صافات ۱۶۰/۳۷-۱۵۹.

و از این روی در قرآن، خدا را یا خود، یا بندگان معصوم و مخلص او ستایش کرده‌اند؛ از- جمله بندگان برگزیده خدا که مأمور شده او را ستایش کند، نوح عَلَيْهِ السَّلَام است: ﴿... فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۱ ... بگو ستایش خدایی را (سزا)ست که ما را از (چنگ) گروه ظالمان رها کند.

و ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَيَّ الْكِبَرَ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ...﴾^۲؛ تمامی سپاس‌ها خدای راست که با وجود سالخوردگی (ام) اسماعیل و اسحاق را به من بخشود. ...

و محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ...﴾^۳؛ و بگو: «تمام ستایش‌ها برای خداست ...»

و داود و سلیمان عَلَيْهِمَا السَّلَام: ﴿... وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ...﴾^۴؛ ... و آن دو گفتند: «تمام ستایش‌ها در انحصار خدایی است که ...»

و بهشتیان نیز می‌گویند؛ آن‌گاه که از یاوه‌سرایی و لغزش در گفتار به‌دورند: ﴿... وَأَخِرُّ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۵؛ ... و پایان‌بخش نیایش آنان این است که: «ستایش ویژه پروردگار جهانیان است.»

هرگاه در سوره حمد یا در جاها و حالت‌های دیگر به ما دستور می‌رسد که خدا را ستایش کنیم، پس باید حمد او را با تسبیحش همراه کنیم تا بتوانیم خدا را آن‌گونه که بندگان برگزیده‌اش (مخلصین) ستایش و توصیف می‌کنند، توصیف و پرستش کنیم:

۱. مؤمنون ۲۳/۲۸.

۲. ابراهیم ۱۴/۳۹.

۳. نمل ۲۷/۹۳.

۴. نمل ۲۷/۱۵.

۵. یونس ۱۰/۱۰.

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱؛

و نیکوترین نام‌ها ویژه خداست. پس او را با آن‌ها بخوانید و کسانی را که در مورد نام‌های او به ژرفای کژی می‌گیرند رها کنید. زود باشد (که) به (سزای) آنچه انجام می‌داده‌اند کیفر خواهند یافت.

ربوبیت خدا بر هستی

به‌طور کلی حمد، یعنی ستایش زیبا بر ذات و صفات و افعال ﴿اللَّهِ﴾؛ پس ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ ستایش ذات و صفات ذاتی خداست. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ حمد و ستایش صفات فعلی اوست. پس او: ﴿... أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾^۲ - ... کسی است که آفرینش هر چیزی را بدو بخشود؛ سپس (آن را) هدایت فرمود - ؛ چنان‌که نام‌های او زیباست: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا...﴾^۳ - و نیکوترین نام‌ها ویژه خداست، پس او را با آن‌ها بخوانید ... - ؛ همان‌گونه که ذاتش، زیباترین ذات‌هاست و چون سرچشمه تمامی زیبایی‌ها و کمالات در آفریده‌ها خداست، همه‌ی ستایش‌ها نیز ویژه اوست؛ همانند دریافت لطیف و دقیق درونی (شعور) که دل مؤمن به‌هنگام یاد خدا سرشار می‌شود و این شعور معنوی درونی در هر گامی، لحظه‌ای، اشاره‌ای، جایگاهی و هر آغاز و انجامی، به‌سان استوانه‌های محکم و پایدار، همراه با فرد خدا باور و مؤمن است. پس باید ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ همانند ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ در جایگاه شایسته قرار گیرد و آن جایگاه شایسته، هر کار و هر شروع مهم و هرگونه کردار سزاوار و حلال است، وگرنه ستایش خدا و آغاز کارها با نام او در جایگاه‌های ناشایست، درخواست آمرزش از خدا را به‌دنبال ندارد.

۱. اعراف ۱۸۰/۷.

۲. طه ۵۰/۲۰.

۳. اعراف ۱۸۰/۷.

﴿رَبِّ﴾ صاحب حکیم که سازندگی و پرورش شایسته و دامنهداری را برعهده دارد، ولی برخی صاحبان به جهت نادانی، ناتوانی، حسد، بخل و غیر آن، توانایی تدبیر امور را ندارند. برخی مدیران اندیشه و تدبیر دارند، ولی صاحب موجودات نیستند تا موجودات را آن گونه که دوست دارند و بایسته است، بسازند و پرورش دهند. این و آن، مطلق تدبیر و ملک - محدود - است، ولی خدا تدبیر و ملک و ربوبیت مطلق و فراگیر دارد، نه محدود و هیچ بازدارنده‌ای نمی‌تواند شیرازهٔ ربوبیت‌اش را درهم‌فروریزد. ربوبیت خدا همانند ربوبیت آفرینش، بدون حکم‌فرما یا اقتدار بدون آفرینش نیست:

﴿...أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۱

... هان (که عالم) خلق و امر (خلقت) از آن اوست. فرخنده است خدا، پروردگار جهانیان.

ربوبیت آفرینش و خلق خدا همهٔ آفریدگان را فرامی‌گیرد که مخلوق و آفریدهٔ اول، بدیع و آغازین (لا من شیء) آفریده شده است؛ نه از چیزی و نه از عدم گرفته شده است، بلکه از ارادهٔ خدا تراویده و خلق شده‌اند. هم‌چنین ربوبیت تدبیر که هدایت و راهنمایی همهٔ آفریده‌هاست:

﴿...رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۲

... پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیزی را بدو بخشود؛ سپس (آن را) هدایت فرمود.

که شامل جامدات و اجسام، گیاهان و رویدنی‌ها، حیوانات، فرشتگان، انسان، جن و هر موجودی که خدا به‌گونهٔ تکوینی و غریزی یا تشریحی و یا به شکل دیگری آن‌ها را راهنمایی کرده و در بستر هدایتشان قرار داده است، می‌شود.

پس ربوبیت همگان برای همهٔ جهانیان، ساختار راستین در برابر هرچ‌ومرج است که برای غیر خدا، زمینه‌های ربوبیت‌های ناراستین را روا می‌شمارد، اما آیات قرآن و برهان‌های عقلی،

۱. اعراف ۵۴/۷.

۲. طه ۵۰/۲۰.

این هرج و مرج و «ربوبیت‌های گوناگون» را باطل می‌شمرد و ربوبیت را ویژه خدا می‌داند و همهٔ ربوبیت‌ها را به او نسبت می‌دهد. این همان نقطهٔ جدایی میان نظام ربوبیت در برابر هرج و مرج است که هرگونه عیب، آلائش، تاریکی و وسوسه‌ای را از چهرل توحید خدا می‌زداید. این ربوبیت با این مسئله که خدا در بعد خالقیت و آفریدگاری، «یگانه» باشد و در بعد ربوبیت و تدبیر امر آفریدگان شریک داشته باشد، سازگار نیست؛ زیرا این، غزل کناره‌گیری خدا از صحنهٔ زندگی آفریده‌هاست. پس ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ صاحب و آفریدگار جهانیان و روزی‌رسان به آنان از راه‌های شناخته‌شده و راه‌های ناشناخته است، پس رزق تقسیم‌شده و معین به همهٔ آدمیان می‌رسد و کردار و شیوهٔ زندگی ایشان در دنیا هیچ‌گونه اثری در تقسیم روزی ندارد. پروا پیشگی پروا پیشه باعث افزایش آن نمی‌شود و هرزگی گناهکار نیز از مقدار آن نمی‌کاهد و با اینکه بین آن دو پرده‌ای قرار گرفته است، او جویای آن است.^۱

معنای ﴿الْعَالَمِينَ﴾

و ﴿الْعَالَمِينَ﴾ همهٔ آفریدگان را فرا می‌گیرد و یا جمع «عالم» از «العالم»، به معنای نشانه است، یا از «علم» به معنای معرفت است؛ همهٔ عالم نشانه و آیت آفریدگار خود است و همهٔ آن‌ها پروردگار خویش را می‌شناسند و او را با حمدش تسبیح و تنزیه می‌کنند.

﴿الْعَالَمِينَ﴾ جمع سالم است و از معانی شاذ و دور از ذهن در امان است و اگر مقصود از آن تمامی آفریدگان باشد، پس به کاربردن صیغهٔ جمع عاقلان، ﴿الْعَالَمِينَ﴾ از باب برتری دادن خردمندان بر سایر موجودات است و از این جهت است که کلمهٔ ﴿الْعَالَمِينَ﴾ را به کار برده و نه «عوالم». اگر مقصود از ﴿الْعَالَمِينَ﴾ تنها خردمندان باشد، نیاز به قرینه و گواه دارد؛ چنان که در اینجا و در ۷۳ جایگاه قرآن این چنین است، مگر در جایی که خردمندان ویژگی یافته باشند

۱. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، به نقل از امام علی علیه السلام.

مانند ذکر قرآن: ﴿... إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ﴾^۱ -... این جز یادواره‌ای برای جهانیان نیست - ، همانند پیامبر ﷺ: ﴿... إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾^۲ -... این (قرآن و پیامبران) جز یادواره‌ای برای جهانیان نیست - و بخشش و رحمت رسالت: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۳ - و ما تو را جز رحمتی برای تمام جهانیان (در مثلث زمان) نفرستادیم - و بیم‌رسان آنان: ﴿... لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۴ -... تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد - .

چه آن‌که قرآن و رسول با رسالت و بیم‌رسانی‌اش ویژه خردمندان مکلف است و جمیع جهانیان را فرامی‌گیرد و چون فرشتگان به رسالت قرآن مکلف نیستند و فقط گروهی از آنان فرستادگانی از سوی خدا به‌جانب پیامبر ﷺ هستند و آنان به‌جهت اینکه شهوت جنسی ندارند، تکلیف جنسی هم ندارند و در قرآن حتی اشاره‌ای یافت نمی‌شود که فرشتگان در برابر دستورهای آن، تکلیف و وظیفه‌ای بر دوش داشته باشند، به‌جز در امور عقلی و دیگر اینکه کم‌ترین تعدادی که جمع را تشکیل می‌دهد، سه‌تاست، پس باید افزون بر جهان انسان و جن، حداقل دنیای سومی یا بیش‌تر باشد تا بشود آن‌ها را ﴿الْعَالَمِينَ﴾ نام نهاد و در یکی از آیات سوره شوری به این معنی اشاره شده است:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلِيٌّ جَمْعُهُمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ﴾^۵

۱. انعام ۹۰/۶.

۲. یوسف ۱۰۴/۱۲.

۳. انبیاء ۱۰۷/۲۱.

۴. فرقان ۱/۲۵.

۵. شوری ۲۹/۴۲.

و از نشانه‌های (ربوبیت) اوست آفرینش آسمان‌ها و زمین و آنچه از جنندگان در آن دو پراکند و او هرگاه می‌خواهد بر گردآوردن (عاقلان) شان بسی تواناست.

و چون جنبنده‌های باشعور در آسمان‌ها وجود دارد، ضمیر ﴿هِمْ﴾ به آن‌ها بازمی‌گردد و آن جنبنده‌های باشعور آسمان فرشته‌ها نیستند؛ زیرا ﴿هِمْ﴾ به آنان بر نمی‌گردد و میان آنان و فرشتگان هم‌نشینی نیست و نیز مشمول کلمه ﴿دَابَّةً﴾ نیستند. پس آن ﴿دَابَّةً﴾ گروه سومی از عاقلان مکلف هستند که مشمول ﴿الْعَالَمِينَ﴾ هستند. در سرتاسر قرآن «عالم» مفرد یافت نمی‌شود، بلکه ﴿الْعَالَمِينَ﴾ آمده است که شامل همهٔ آفریده‌ها یا آفریده‌های مکلف می‌شود. پس مراد ﴿الْعَالَمِينَ﴾ تمامی گروه‌های مکلف در همهٔ ابعاد زمانی و مکانی بدون هیچ‌گونه استثناء است.

برترین پرورش یافته

به‌طور طبیعی بهترین ربوبیت‌ها ویژهٔ برترین آفریدگان، یعنی انسان است که با نیکوترین روش‌ها شکل گرفته است. پس شریعت انسان، شریعت و ره‌توشهٔ همهٔ مکلفان است؛ چنان‌که پیامبر انسان، پیام‌آور برای همهٔ جهانیان است، گرچه برخی از آنان، همانند جن در مرتبهٔ پایین‌تری از انسان قرار داشته باشند که تا هم‌اکنون ناشناخته مانده‌اند، ولی همگان مکلف به یک تکلیف هستند. سپس ارزشمندترین و نیکوترین پرورش‌یافته از میان انسان‌ها که بیشترین بهترین بهره را از ربوبیت پروردگار برده است، حضرت محمد ﷺ است؛ زیرا ایشان پرستش‌کننده و بندهٔ درجه یک خداست:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾^۱

۱. زخرف ۴۳ / ۸۱. اولیت زمانی نیست؛ زیرا پیامبر ﷺ از همگان زودتر به دنیا نیامده است، بلکه اولیت رتبه‌ای است.

درجه‌اش، بالاتر و بالاتر است. (م)

بگو: «اگر برای رحمان فرزندی بود، پس من نخستین پرستندگام.»

و این همان ربوبیت یگانه و منحصر به فردی است که تنها سزاوار ذات پاکِ خداست و دور از هرگونه ضعف و حدّی است که با ابرهائی متراکم گمان‌ها، تردیدها، افسانه‌های دروغین و پندارهای پوچ و بی‌اساس - که آمیزه‌ای از حق و کابوس‌های دروغین است - ، ساخته و پرداخته شده است. پس هرگاه حق به‌شکل باطل نمایان شود و باطل به‌شکل حق جلوه کند، در اینجاست که شیطان بر یاران و همراهانش چیره می‌شود و تنها آنان که نشانه و برکتی از جانب خدا یافته‌اند، رهایی می‌یابند. بشر با ابرهائی انبوهی که او را دربرگرفته بود، بی‌قرار و ناآرام در گمراهی به‌سر می‌برد و آن‌گاه اسلام درخشید. او را از تاریکی‌ها به‌سوی روشنایی و راه پیروز و ستوده راهبری کرد و او را از تاریکی فلسفه‌ها و بدعت‌هایی که در آن فرورفته بود، با نور قرآن متین و پیام‌آور به‌جانب نور حق روشن‌گر نجات داد.

﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ۳﴾

(خدای) رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

فلسفه تکرار ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ در سوره

آیا به نظر تو این دو صفت با فاصله یک آیه تا «بسمله» تکرار شده‌اند؟ آری در ظاهر این گونه است اما در حقیقت خیر! چرا که ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ به عنوان آیه مستقل و بهترین آیه و به منزله جداکننده سوره‌ها در اول هر سوره تکرار شده است و این گونه نیست که بخواهد جای آیات را در همه سوره‌های قرآن بگیرد، پس آن دو رحمت - الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ - به عنوان آیه مستقل در بدنه سوره حمد، - هم چنان که در قسمتی از «بسمله» است - تأکیدی بر این نشانه روشن ربوبی در هر سخن و جایگاهی است و برای تثبیت پایه‌های ارتباط همیشگی بین پروردگار و پرورش‌یافتگان اوست؛ ارتباطی که بر استوانه‌های اطمینان و آرامش دل و علاقه و دوستی بنیاد گردیده است.

ممکن است در ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ مقصود از ﴿الرَّحْمَنُ﴾ رحمت فراگیر در دنیا و مقصود از ﴿الرَّحِيمُ﴾ نیز رحمت ویژه در دنیا باشد و در ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾، ﴿الرَّحْمَنُ﴾ به معنای رحمت شامل در آخرت و ﴿الرَّحِيمُ﴾ نیز به معنای رحمت ویژه در آخرت، و یا در «بسمله» هر دو صفت رحمت برای دنیا و آخرت باشند و در «حمد له» برای روز پسین؛ چنان که در ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ به این معنی اشاره می‌کند و حتی اگر بپذیریم هر دو صفت در هر آیه تکرار شده‌اند، در تکرار، عنایتی و لطافتی نهفته است که در یک‌بار گفتن نیست؛ زیرا پروردگار جهانیان، همانند رب النوع المپ در افسانه یونان باستان نیست که از دست پروردگان خودش به عنوان ظرف یک‌بار مصرف سوء استفاده کند و سپس آن‌ها را دشمنانه به دور افکند و حتی اگر مورد خشم باشند، رحمت خدا پیش از غضبش به سراغ ایشان می‌رود؛

زیرا رتبه بخشش پیش از خشم او قرار دارد و بندگان مستحق عذاب خویش را کمتر از حقشان عذاب می‌کند و این مقدار مجازات برای این است که اگر هیچ عذاب و مجازاتی برای ظالمان نباشد، ظلم است در حق صالحان و درستکاران که در دنیا درست زیسته و نابکاران و ظالمان به آنان ظلم کرده‌اند، آن‌گاه در بهشت، ستمگران در کنارشان قرار گیرند؛ زیرا بیم‌رسانی برای کنار-گذاردن کردار ناپسند است و بیم توخالی و بدون عذاب و مجازات واقعی، نیرنگ و پوشاندن واقعیت.

قرائت صحیح: ﴿مَالِكِ﴾ یا «مَلِكِ»؟

﴿مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ ۴﴾؛ مالک روز بروز طاعت

بی شک ﴿مَالِكِ﴾ در کتابت قرآن تواتر بلا معارض دارد و در همه نسخه‌ها به همین تعبیر نوشته شده است. آیا قرائت «مَلِكِ» همانند ﴿مَالِكِ﴾ صحیح است یا نه؟ در این زمینه دو روایت متعارض و ناسازگار با هم از پیامبر ﷺ نقل شده است. استمراری که از این تعبیر به دست می‌آید، قرائت «مَلِكِ» را نفی می‌کند و روایت دیگر می‌گوید: «کان یقرأ ملک؛ پیوسته ملک قرائت می‌فرموده است» و استمرار به دست آمده از این تعبیر، قرائت ﴿مَالِكِ﴾ را نفی و باطل می‌کند. وجود سه نفر راوی در طریق نقل آن دو روایت، بر درگیری و ناسازگاری آن دو می‌افزاید و به هنگام عرض آن‌ها بر قرآن، ﴿مَالِكِ﴾ می‌ماند و «مَلِكِ» می‌رود؛ زیرا قرآن همین را تصدیق می‌کند. همانند این دو روایت متعارض، دو روایت دیگر هم از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است.^۱

۱. گروهی از صاحبان کتاب‌های سنتن، از ام سلمه، سعید بن مسیب، براء بن عازب، زهری و ابی هریره از پیامبر ۹ روایت کرده‌اند که «حضرت پیوسته «مَلِكِ» بدون الف قرائت می‌فرمودند»؛ چنان‌که همین گروه از انس و سالم از پدرش، زهری، ابن شهاب، ابی هریره و ابن مسعود از پیامبر ۹ نقل کرده‌اند که «پیوسته (مَالِكِ) با الف قرائت می‌فرمود.» (درالمنثور، ج ۱، ص ۱۴ - ۱۳). انس، ابوهریره و زهری در نقل آن دو روایت مشترک هستند، پس تعارض در آن دو روایت از این سه نفر در دو ناحیه - متن و سند - است، گرچه درباره دیگر روایات، تعارض در یک جهت - متن - است. ام سلمه، سعید بن مسیب و براء بن عازب به اتفاق، «مَلِكِ» روایت کرده‌اند و سالم از پدرش و ابن شهاب و ابن مسعود، (مَالِكِ) و ممکن است بین آن دو نوع روایت جمع کرد که ناقل روایت «مَلِكِ» گمان کرده است که (مَالِكِ) به جهت اماله در قرائت، «مَلِكِ» خوانده می‌شود؛ از این رو «مَلِكِ» روایت کرده است. از طریق اصحاب ما - شیعه - عیاشی در تفسیرش، از محمد بن علی حلبی، از ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که «حضرت پیوسته

و این سخن که بین ﴿مَالِكٍ﴾ و «مَلِك» مخیر هستیم و حق داریم هر یک از آن دورا انتخاب کنیم، نه با دو روایت و نه با دو قرائت گوناگون سازگار نیست و با قرآن نیز مخالف است و افزون بر این‌ها، سنت با قرآن مخالفت نمی‌کند، پس چگونه سنت در همانند این مسأله عام‌البلوی که همگان همیشه با آن سر و کار دارند، به سبب این روایت گرفتار به تعارض ثابت می‌گردد؟

برتری قرائت ﴿مَالِكٍ﴾ بر مَلِك

حتی اگر آیه با هر دو قرائت نازل شده بود، باز هم قرائت ﴿مَالِكٍ﴾ یقین بود؛ زیرا قرائت «مَلِك» در قرآن (سوره حمد) وجود ندارد. قرآن قرائت ﴿مَالِكٍ﴾ را برگزیده و روایت «مَلِك» را تأیید نمی‌کند. پس دیدگاه استوارتر، صحیح بودن قرائت ﴿مَالِكٍ﴾ است. بلکه دیدگاه قوی و استوار، انحصار قرائت در ﴿مَالِكٍ﴾ است و «مَلِك» قرائت نشده است. چگونه قرآن متواتر با روایت غیر متواتر، حتی با روایت متواتر به دورافکننده و ترک می‌شود؟ بارخدا یا! مگر اینکه روایت متواتری باشد که در انتخاب میان دو قرائت، هم‌ردیف و هم‌صدا با قرآن باشد و در اینجا تنها یک قرائت داریم که «مَلِك» را برگزیده و می‌گوید که پیامبر ﷺ یا نواده ایشان امام صادق ع همواره «مَلِك» قرائت می‌کردند؛ بنابراین، «مَلِك» ضعیف، می‌خواهد ﴿مَالِكٍ﴾ قوی را از صحنه خارج سازد. ﴿مَالِكٍ﴾ در همه قرآن، فقط در اینجا و در ﴿... مَالِكِ الْمَلِكِ...﴾^۱ ذکر شده است و ﴿مَلِكٍ﴾ در ۵ جایگاه آمده است:

(مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) قرائت می‌فرمود. از داود بن فرقد، از ابی‌عبدالله ع روایت شده که «شنیدم نوبت‌های بی‌شمار «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» قرائت می‌فرمود. عاصم، کسایی، خلف و یعقوب، (مَالِكِ) و دیگران «مَلِكِ» قرائت کرده‌اند. این روایات متعارض در متن و سند به قرآن عرضه می‌شوند و قرآن، متواتر (مَالِكِ) را تصدیق می‌کند.

۱. آل‌عمران ۲۶/۳.

﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ...﴾^۱ ؛ پس والاتر است خدا؛ فرمانرواي تمام حق (و حقيقت) ...

﴿...الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ...﴾^۲ ؛ ... تنها او پادشاهي بس مقدس ... است.

﴿مَلِكِ النَّاسِ﴾^۳ ؛ (به) مالک و حاکم (بر) مردم

و ﴿مَلِكِ﴾ براي تأييد مَلِكِ در ۲۴ جایگاه آمده است و از مجموع ۲۹ جایگاه ﴿مَلِكِ﴾، در چهار جایگاه همراه با ﴿يَوْمِ الدِّينِ﴾ آمده است:

• ﴿...قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ...﴾^۴ ؛ ... سخنش (تمامي) حق است. روزي که در صور (با صدایي جانکاه و جان افزا) دمیده شود، فرمانروايي تنها از آن اوست ...

• ﴿...لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾^۵ ؛ ... امروز فرمانروايي از آن کیست؟ از خدای یکتاي قهار.

• ﴿الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ...﴾^۶ ؛ تمامی فرماندهي (حق) در چنان روزي از آن خداست، میان شان فرمان مي دهد. ...

• ﴿الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ...﴾^۷ ؛ در آن هنگام، حق فرماندهي کل، ویژه (خدای) رحمت گر بر آفریدگان است ...

۱. طه ۱۱۴/۲۰؛ مؤمنون ۱۱۶/۲۳.

۲. حشر ۲۳/۵۹، جمعه ۱/۶۲.

۳. ناس ۲/۱۱۴.

۴. انعام ۷۳/۶.

۵. غافر ۱۶/۴۰.

۶. حج ۵۶/۲۲.

۷. فرقان ۲۶/۲۵.

آیا فراوانی کلمه ﴿مَلِكٌ﴾ و همراهی آن با ﴿يَوْمَ الدِّينِ﴾ باعث برتری قرائت «مَلِكٌ» در سوره فاتحه‌الکتاب است؟ یا حداقل می‌تواند جایگزین ﴿مَالِكٌ﴾ گردد؟ هرگز! زیرا «مَلِكٌ» در غیر قرآن ممتاز و برتر است و اما، هیچ‌گونه برتری در صدور قرآن استوار و ثابت وجود ندارد که یکی از دو سخن برتر باشد و دیگری برکنار شود و همراهی ﴿مَلِكٌ﴾ با ﴿يَوْمَ الدِّينِ﴾ به معنای کنارزدن ﴿مَالِكٌ﴾ نیست؛ زیرا ﴿مَلِكٌ﴾ و «مَلِكٌ» باهم و هم‌زمان در خدا موجودند؛ گرچه در غیر خدا، رابطه آنان عموم‌من‌وجه است. «مَلِكٌ» در روز جزا و حکمرانی در آن بر کسانی که آنجا گرد می‌آیند، در آیات دیگری نیز یافت می‌شود. به گونه‌ای که:

- هم‌چون مثلثی شکل گرفته از دنیا، برزخ و آخرت می‌شود: ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۱؛ در نشست‌گاهی راستین نزد شاهنشاهی توانمندند.
- همه ملکیت‌ها و مالکیت‌ها را دربرمی‌گیرد: ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾^۲؛ روزی را که هیچ‌کس برای کسی هیچ اختیاری ندارد و در آن روز فرمان تنها از خداست.
- جمیع سلطه‌ها و حکومت‌ها برای اوست: ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۳؛ و کسانی (را) که به جای او می‌خوانند (و می‌پرستند، آنان) اختیار شفاعت (شان) را ندارند، مگر آن کسانی که آگاهانه به حق گواهی دادند.

۱. قمر ۵۴/۵۵.

۲. انفطار ۸۲/۱۹.

۳. زخرف ۴۳/۸۶.

• ﴿فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ

النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تَكْذِبُونَ﴾^۱؛ پس امروز شما برای یکدیگر سود و زبانی ندارید و به کسانی که ستم کرده‌اند می‌گوییم: «بچشید عذاب آتشی را که بدان (حق را) دروغ می‌شمرده‌اید»

• ﴿رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا﴾^۲؛ پروردگار

آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن‌دو است. رحمت‌گر بر آفریدگان. ایشان اختیار خطایی از او ندارند.

وانگهی «ملک» و «مُلک» امانت‌های غیر حقیقی و اعتباری هستند که در بعضی زمان‌ها و مکان‌ها به برخی انسان‌ها می‌رسد و از نظر زمان، جاودان و از بعد مکان، مطلق و نامشخص نیستند، بلکه مشروط و معین‌اند؛ زیرا «مَلِک» گاهی «ملک» دارد و گاهی ندارد و «مالک» زمانی «مَلِک» می‌شود و در برهه‌ای از آن بی‌بهره است و بسیار کم اتفاق می‌افتد که «ملک» و «مُلک» هم‌زمان در یک فرد گرد آیند؛ ولی خدا در همه زمان‌های سه‌گانه گذشته، حال و آینده و در همه مکان‌ها، هم «مالک» و هم «مَلِک» است. «ملک» و «مُلک» حقیقی همیشه و همه‌جا از آن خداست. پس همه گستره هستی و ژرفای آن دارایی خداست؛ چه آن‌که:

﴿...بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ...﴾^۳

... ملکوت (و واقعیت کلی) هر چیزی در دست (علم و قدرت و رحمت) اوست ...

و این «مَلَكُوتُ» حقیقت و شالوده «ملک» و «مُلک» است و دلالت «ملک» بر قدرت و توانایی مطلق، ژرف‌تر از «مُلک» است، گرچه آن‌دو بدون هیچ‌گونه ستیزی باهم، همراه هستند؛ زیرا «مالک»، بندگان را در اختیار خود می‌گیرد و بر آنان چیره می‌شود و آنان هیچ‌گونه حق

۱. سبأ ۴/۴۲.

۲. انبیاء ۲۱/۳۷.

۳. یس ۳۶/۸۳.

گزینش ندارند و «مَلِک» نیز بر رعیت و زیردستانش چیره است و آنان می‌توانند حقوق‌شان را از او درخواست کنند. برای اینکه هرگونه حق گزینش از بندگان در روز قیامت گرفته شود، خدا فرموده است: ﴿مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ﴾، نه «مَلِکِ یوم الدین»، گرچه این دو برای خدا یکسانند؛ زیرا بندگان در جایگاه پست از رعیت‌ها قرار دارند و ﴿مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ﴾ به‌طور مطلق همه «مالک»‌ها را با «مَلِک»‌شان و «مَلِک‌ها» را با «مَلِک»‌شان در چهارچوب مالکیت خود قرار می‌دهد؛ چون او «مالک» زمان، مکان و هر آن‌چه در آن دو هست، می‌باشد.

﴿مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ﴾ به‌طور کلی و فراگیر، صاحب هر «مالک»‌ی با «مَلِک»‌ش و هر «مَلِک»‌ی با «مَلِک»‌ش می‌شود، ولی گاهی در کنار «مَلِک»، «مالک»‌ها و صاحبان «مَلِک» هستند. پس نگرش عمومی در تصور از «مالک» و «مَلِک» این است که «مالک» مطلق از «مَلِک» مطلق، تواناتر و حکومتش گسترده‌تر است؛ گرچه هر دو «مالک» و «مَلِک» در خدا یکسانند؛ چرا که او، هم «مَلِک» و هم «مالک» است؛ اما «سبع المثانی» که مادر قرآن است، در این زمینه تعبیر مادرانه و اساسی و شایسته دارد و ﴿مَالِکِ﴾ را به‌منزلهٔ مادر «مَلِک» می‌داند یا تعبیرهایی دیگر همانند ﴿الدِّینِ﴾ که دربرگیرندهٔ همه چیزهایی است که به‌گونه‌ای با قیامت پیوند می‌خورد و ﴿الدِّینِ﴾ آشکارترین و روشن‌ترین نشانه‌های روز قیامت و پایهٔ تمامی ویژگی‌های آن روز است. پس خدا «مالک» آفریده‌ها و پادشاه همهٔ آن‌هاست. «مَلِک» و «مَلِک» او فراگیر زمان، مکان و هرآنچه در آن دو ظرف است می‌شود..

اشکال بر قرائت ﴿مَالِکِ﴾

در این زمینه سخنی سخیف و نابخردانه بر برخی زبان‌ها جاری است که ﴿مَالِکِ﴾ با روز جزا سازگار نیست؛ زیرا او «مالک» نمی‌شود؛ بلکه دربرگیرندهٔ آفریده‌هایی است که در چهارچوب زمان مطرح می‌شوند! و نمی‌تواند آفرینندهٔ زمان را شامل شود. اگر او «مالک» زمان

است، به کدامین دلیل در آن برهه از زمان، ویژه ﴿يَوْمَ الدِّينِ﴾ می‌شود، درحالی‌که او آفریدگار روز دنیا و جزاست؟ چنان‌که ﴿مَالِكِ﴾ روز دنیا و ﴿يَوْمَ الدِّينِ﴾ است.

پاسخ

درحقیقت هیچ‌گونه ویژگی وجود ندارد و تنها برتری، یادآوری روز جزاست. زیرا آن آیه، ویژه بیم‌دادن از روز جزاست و او در کنار مالکیت ویژه‌اش، آمادگی بیش‌تری خواسته و به تصدیق-کنندگان روز جزا هشدار می‌دهد و از آنجا که مالکیت او در دنیا با مالکیت اعتباری و امانتی، همراه و هم‌نشین است و این مالکیت در روز جزا از اهل آن روز دور است؛ چنین فرموده است:

﴿...لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾^۱

... امروز فرمانروایی از آن کیست؟ از آن خدای یکتای قهار

و اگر می‌فرمود «مُلک روزها»، محدودیت و بیم‌دانی وجود نمی‌داشت؛ زیرا حاکمان و توانمندان در دو دنیا نسبت به کردارشان مختارند. اگر آنان در روز جزا نیز از چنین قدرت و مالکیتی برخوردار باشند، حق هیچ صاحب‌حقی به او نخواهد رسید! اما ﴿مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ﴾، مالکیت روز جزا را در انحصار خدا قرار داده است و غیر آن را در بر نمی‌گیرد. اگر مالکیت اعتباری در دنیا به جهت آزمایش و امتحان به امانت پرداخته شده است، این آزمون و اختیار در جهان واپسین وجود نخواهد داشت. مالکیت راستین خدا همانند ربوبیت او در روز جزا برای ما هویدا خواهد شد و روشنی آن برای ما باورکنندگان روز جزا فزونی خواهد یافت؛ بنابراین، از آنچه گفته شد، روشن می‌شود که ﴿مَالِكِ﴾ در اینجا، ویژه ﴿يَوْمَ الدِّينِ﴾ است.

معنای ﴿الدِّينِ﴾

﴿الدِّينِ﴾ در لغت به معنای اطاعت، پیروی، مذهب و شریعت است که به عنوان شریعت پیروی و پیروی از شریعت در ۴۷ جای قرآن یاد شده است؛ گرچه به معنای جزا و کیفر در ۱۵ نقطه از قرآن آمده است، ولی پاداش بر پیروی شریعت و عصیان از آن، عبارت است از ظهور حقیقت و ملکوت طاعت و عصیان. پس طاعت و پیروی از شریعت دو روز دارد: ۱. روز تکلیف و دستور به انجام آن و آن در دنیا است ۲. روز ظهور حقیقت و ملکوتش:

﴿...هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱

... آیا جز آنچه می کرده اید سزا داده می شوید؟

پس دین پیروی از شریعت است؛ چنان که ظهور آن پاداش در آخرت و روز پسین و ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾، دومی را بیان می کند، گرچه روز دنیا را هم در بر می گیرد و چون ظهور حقیقت طاعت، پاداش در روز پسین است، ﴿يَوْمِ الدِّينِ﴾ نامیده می شود؛ چنان که مالکیت خدا در روز جزا بروز بیش تری دارد تا روز دنیا. در اینجا طاعت به ﴿يَوْمِ الدِّينِ﴾ اختصاص پیدا کرده است؛ چنان که روزهای خدا: ﴿...وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ...﴾^۲ - ... و روزهای (ویژه) خدا را به آنان یادآوری کن ... - روزگارانی است که در آن شریعت خدا و حکم و اطاعت از او نمایان می شود؛ همانند روز رجعت، روز مرگ و روز قیامت. و روز دولت حضرت مهدی علیه السلام نیز روزگارانی است؛ چه آن که در آن روز، همانند دیگر روزهای خدایی شریعت خدا به صحنه می آید و در جامعه پیاده می شود؛ چنان که پیش از روز مهدی علیه السلام - به گونه محدود و حاشیه ای - روزگارانی خدایی نمایان خواهد شد که به اندازه بروز طاعت و شریعت خدا در آن ها، روزگارانی، خدایی خواهند بود.

۱. نمل ۹۰/۲۷.

۲. ابراهیم ۵/۱۴.

تأثیر اعتقاد به مالکیت خدا در روز جزا

مالکیت خدا در روز جزا ضابطه‌ای استوار و پابرجا با اثرگذاری شگفت‌انگیز در زندگی تکلیف است؛ اما شماری از مردم، خدا، آفرینندگی او و توحیدش را می‌پذیرند، ولی روز جزا را باور نمی‌کنند. آنان کسانی هستند که زندگی را پوچ دانسته و بی‌بندوباری را پیشه خود می‌سازند؛ چون ترسی از روز حساب به دل ندارند یا روز جزا را باور دارند، ولی «ملک» و «ملک» را تا آن روز با ارزش می‌دانند و امیدوارند که در آن روز مشمول بخشایش و رهایی کامل یا تخفیف کیفر حکم‌رواترین حکم‌فرمایان گردند و چون خدا - نه غیر او - ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ است، مالک روزش و کسانی که در آن می‌زی‌اند و هرآنچه از حساب، ثواب، عقاب با توبه، شفاعت، بخشش و بخشاینندگی در آن است، هیچ‌گونه زمینه‌ای برای آرزوهای واهی، ورشکسته، بی‌ارزش و بی‌پایه در باب حساب و جزای روز قیامت باقی نمی‌ماند:

- ﴿...وَالْأَمْرُ يُؤَمَّرُ لِلَّهِ﴾^۱ ؛ ...در آن روز، فرمان تنها از خداست...
- ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾^۲ ؛ بی‌گمان بازگشت آنان تنها سوی ماست. سپس حسابشان بی‌امان تنها بر ماست.
- ﴿الْمَلِكُ يُؤَمِّرُ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ...﴾^۳ ؛ در آن هنگام حق فرماندهی کل، ویژه (خدای) رحمتگر بر آفریدگان است ...

۱. انفطار ۱۹/۸۲.

۲. غاشیه ۲۶/۸۸-۲۵.

۳. فرقان ۲۶/۲۵.

مصادیق ﴿يَوْمِ الدِّينِ﴾

ممکن است ﴿يَوْمِ الدِّينِ﴾ شامل روزهای سه‌گانه دنیا، برزخ و آخرت شود و دولت مهدی عج لحظه‌ای و برهه‌ای از ساعت‌ها و برهه‌های روز دین باشد؛ همان‌گونه که نوار مرزی روز قیامت و مرز آن است.

معنای ﴿يَوْمِ﴾

و ﴿يَوْمِ﴾ در اینجا به معنای مطلق زمان است - نه زمان مطلق - که برای بهشتیان بی‌پایان و برای جهنمیان محدود است.

﴿الدِّينِ﴾ جامع‌ترین نشانه روز جزا

چون ﴿الدِّينِ﴾ روشن‌ترین و جامع‌ترین نشانه‌های روز جزاست، «سبع المثانی» به اجمال و اختصار به همه نشانه‌ها پرداخته است و قرآن بزرگ به‌گونگی مشروح آن را بیان می‌کند. پس قیامت با ویران‌کردن‌ها، آبادکردن‌ها، حساب‌ها و دیگر نشانه‌ها و نام‌هایش در ﴿الدِّينِ﴾ نهفته است؛ زیرا «دین» بروز طاعت و فرمان‌بری و خلاف آن نافرمانی است. پس دین، پایه و اساس و طاعت است و عصیان و مانند آن، فروع، شاخه‌ها و آثار آن هستند. به تحقیق ده‌ها آیه، دلالت بر انعکاس و بازتاب کارها در روز جزا دارد و این بازتاب، جزا و مکافات است و دین حق، میزان و وسیله سنجش سبک و سنگینی میزان است:

﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ...﴾^۱

و در آن روز میزان و سنجش اعمال (خود، تمامی) حق است ...

۱. اعراف ۸/۷.

بنابراین، قیامت روز میزان شریعت، میزان کتاب شریعت، ظهور ملکوت و حقیقت طاعت و معصیت است. پس ﴿الدِّین﴾ در حقیقت کیفی هم‌هنگ و مناسب است. این‌سان، آیه‌های هفت‌گانه حمد، نمونه‌های اساسی مختصر از تفصیل کتابی بزرگ هستند که بی‌شک و شائبه از جانب خدا آمده است.

کیفیت پرستش خدا

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

تنها تو را می پرستیم و تنها تو را (به) کمک می طلبیم.

عبادت برای معبود، یعنی قراردادن معبود در جایگاه پرستش که بنده با بنده‌ها، با همه نیروها و توسط تمامی اعضاء و جوارح و نیروهای درونی معبود را پرستش می کند و این پرستش با نهایت فروتنی و خودشکنی و به دور از همه خودبینی‌ها و خودخواهی‌ها و تکبرها انجام می گیرد.

درجات پرستش

پرستش دارای درجاتی است؛ چنان که تکبر رتبه‌های پست و فرودین دارد. بنده‌ای که اختیارش به دست دیگری است، گاهی مالک بخشی از وجود خودش می شود و بخش دیگر وجودش در اختیار مالکانی است و این مطلق بنده است. گاهی بعضی مملوک شریکانی گوناگون و مخالف هم است؛ این بنده، بنده مطلق است، گرچه بنده یک فرد نیست، بلکه در اختیار شریکانی گوناگون و ناسازگار باهم است و گاهی فردی مملوک یک فرد و یک صاحب است و با این حال از هواهای نفسانی یا عقلانی، چند نفر دیگر هم پیروی می کند. این ثالوث (پرستش سه گانه منحوس) از ژرفای معنای ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ بیرون است؛ چه آن که پرستش در آیه، پرستش خالص خداست که پرورش دهنده جهانیان است که از پرستش و بندگی او چیزی نصیب غیر خدا نمی شود یا در راه غیر او به کار نمی رود. این گونه پرستش در جوهر و نهاد خویش با استکبار و بزرگ منشی منافات دارد:

﴿...إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۱؛ ... در حقیقت، کسانی که از

پرستش کبر می ورزند، به زودی در دوزخ به خواری در آیند.

چنان که اخلاص در این پرستش با شرک‌ورزی سازگار نیست: ﴿...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۱؛ ... پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد، باید کاری شایسته کند و هیچ کس را در پرستش پروردگارش (با او) شریک نسازد.

چنان که به طریق اولی این پرستش با شرک‌ورزی در آن سازگار نیست: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ...﴾^۲؛ و پروردگارت مقرر کرد که جز او را مپرستید ...

به تحقیق معبود حق «الله» است که بندگانی غیر از تو نیز دارد: ﴿إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا﴾^۳؛ هیچ کس در آسمان‌ها و زمین نیست، جز اینکه در حالت بندگی نزد (خدای) رحمان آینده است. همواره بی‌گمان آنان را احاطه و شماره‌ای ممتاز کرده است.

ولی تو معبودی به حق غیر از او نمی‌یابی که تو را به گونه‌ای پرورش دهد که گویا بنده دیگری غیر از تو ندارد، ولی تو به گونه‌ای او را می‌پرستی - اگر بپرستی - که گویا اربابانی غیر از او داری! و تو ناگزیر معبودی خواهی داشت؛ معبود حق یا باطل؛ چون به او نیازمندی و این سخن که پرستش در برابر هر معبودی ذلت است و انسان، هر که باشد عزیز است، پس باید پرستش را رها کند، سخنی پوچ و بیهوده است و خدا از آن بیزار؛ زیرا پرستش غیر خدا ذلت، ستم و تجاوز به کرامت انسان است، ولی پرستش در برابر خدا عزت، عدالت و فضلی است که به انسان برمی‌گردد و نصیب او می‌شود و هیچ موجود خردمند یا باشعوری از پرستش و بندگی - چه به-حق و راستین و چه دروغین - بی‌نیاز نیست.

۱. کهف ۱۱۰/۱۸.

۲. اسراء ۲۳/۱۷.

۳. مریم ۹۴-۹۳/۱۹.

انواع معبود

در هستی دو گونه معبود می‌توان یافت: ۱. معبود حق ۲. معبود باطل. معبود باطل پرستش نفس و هواست و معبود حق پرستش «الله» براساس هدایت. پرستش غیر خدا نتیجه پرستیدن هواست:

﴿...فِيضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...﴾^۱

... و از هوای (نفس) پیروی مکن که از راه خدا گمراهت کند ...

نماد پرستندگان انسان است؛ هر انسانی، حتی انسانی که ادعای خدایی می‌کند، خود معبود و یا معبودهایی از بت‌ها دارد، گرچه برای انسان‌های مستضعف طاغوت باشد و انسان حداقل خود و هوایش را می‌پرستد:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾^۲

پس آیا دیدی کسی را که معبودش را هوای نفس‌اش برگرفته ...

بهرمندی انسان از پرستش خدا

خدا از پرستش‌های ما بهره نمی‌برد. این ما هستیم که از پرستش خدا بهره معنوی می‌بریم؛ زیرا عبادت، اتصال معرفتی و عرفانی با بی‌نهایت است و نیز بهره مادی و جسمانی می‌بریم؛ چه آن‌که پرستش، ما را به پروا پیشگی راهنمایی می‌کند و از طغیان باز می‌دارد:

• ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾^۱

۱. ص ۲۶/۳۸.

۲. جائیه ۲۳/۴۵.

و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا بپرستند. از آنان هیچ روزی نمی‌خواهم و نمی‌خواهم که مرا خوراک دهند. همواره خداست که خود بسی روزی‌دهنده نیرومند استوار است.

• ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۲

هان ای مردمان! پروردگارتان را که شما و کسانی پیش از شما را آفرید، بپرستید؛ شاید شما تقوا پیشه کنید.

انواع پرستش‌کنندگان

شماری از مردم فقط خدای یگانه را می‌پرستند، گرچه در این پرستش درجات گوناگون دارند و بعضی برای خدا در پرستش شریک و انباز قرار می‌دهند و گروهی به جای آن که تنها او را بپرستند، فقط غیر او را می‌پرستند:

﴿...إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۳

... به‌راستی شرک همواره ستمی بزرگ است.

تا چه رسد که پرستش به غیر خدا تخصیص یابد! پرستش براساس عدالت و حکمت، نقطه تقاطع آزادی مطلق از تمامی پرستش‌ها و پرستش غیر خدا از طاغوت‌ها، بت‌ها، نظام‌ها، ساختارهای حکومتی، خیالات، عادت‌ها و رؤیاهاست. پس مردم یا پرستش‌گران غیر خدا و یا مدعیان رهایی از همه پرستش‌ها، حتی پرستش خدا - به‌جهت زیاده‌روی یا کوتاهی در پرستش - هستند. رهایی از هرگونه پرستش ناممکن است؛ زیرا آنان شهوت‌ها و خواسته‌های دیگران - هم - چون طاغوت‌ها - را پرستیده و آن‌گاه داعیه رهایی از همه پرستش‌ها و بندگی‌ها را دارند و این گروه بی‌خردترین و کم‌بارترین مردمان هستند. پرستش پروردگار هستی‌بخش باعث افتخار

۱. ذاریات ۵۱/۵۶-۵۷.

۲. بقره ۲/۲۱.

۳. لقمان ۳۱/۱۳.

است؛ زیرا موجب بالندگی شخصیت پرستنده می‌شود و زمانی که هم‌گنایی برای خدا یا غیر او را می‌پرستند، از کیان و مرتبت خود سقوط کرده و به پست‌ترین مراتب سقوط می‌کنند و رو به انحطاط و پستی می‌گذارند.

معنای ﴿نَعْبُدُ﴾

﴿نَعْبُدُ﴾ ممکن است از «العبودة» یا «العبادة» مشتق شده باشد. پس اگر از «العبودة» سرچشمه بگیرد، به معنای خشنودی و خرسندی بدون ستیزه‌جویی، صبر بدون شکایت، باور بدون شبهه، گواه بدون بازگشت و پیوستن بدون گسستن است و اگر از «العبادة» گرفته شده باشد، نماز بدون غفلت، روزه‌های بدون غیبت از مردم، صدقه بدون منت، حج بدون ریا، جهاد بدون سمعه (به گوش دیگران رساندن)، ذکر بدون خستگی و تنبلی و همه عبادت‌ها و پرستش‌های بدون هرگونه ریا، سمعه و آفت است. پس ﴿نَعْبُدُ﴾ با تعبیر مطلق - بدون قید از یکی از آن دو سرچشمه - شامل «العبودة» و «العبادة» می‌شود؛ چنان‌که هریک از این دو درجات دارند و اگر هر درجه‌ای از آن‌ها انجام نگیرد، جای آن را پستی می‌گیرد.

حضور همه‌جانبه انسان در نماز

و در اینجا با ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ انتقال از ستودن غایب، به پرستش و یاری گرفتن از حاضر است؛ زیرا شناخت نخستین که شرط پرستش است، به طبع، غایب است و آن‌گاه، انتقال به‌جانب حضور معبود شناخته‌شده‌ای است که خود را شناسانده، ما را به‌جانب خود کشانده و ادار به شناخت خود توسط گام‌های گذشته، یعنی از ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ تا ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ کرده است. تو پیش از نماز از خدا گسسته و به زندگی و جاذبه‌هایش پیوسته‌ای و آن‌گاه که تکبیر گفتی، یعنی خدا بزرگ‌تر از آن است که توصیف گردد و کبریا، عظمت، جلال و جبروت از آن اوست؛ از غیر او گسسته به خدا می‌پیوندي و به‌جهت آماده‌سازی زمینه حضور در معراج نماز باید گام‌های پیشین، قبل از ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ...﴾ برداشته شود و چون با «بسمله» تا ﴿مَالِكِ يَوْمِ

الدِّينِ ﴿ اصول شناخت و اصول دین برایت کامل شد، در این هنگام به تو اجازه داده می‌شود صاحب معراج را مورد خطاب قرار دهی و بگویی ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾. پیش از این در غیبتی که مطلق حضور بود، به‌سر می‌بردی و هم‌اکنون در حضور مطلق هستی. پس: «پروردگارت را به گونه‌ای پرستش کن که گویا او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند.» ژرفای ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ شکافتن حجاب‌ها و پرده‌های تاریک و روشن است و این میدانی گسترده برای آویختن به جایگاه ﴿أَوْ أَدْنَى﴾^۱ - یا نزدیک‌تر از آن - پس از «دنی» است. پس نزدیک شدن با شناخت سرشار از پروردگار و پرستش کامل، همانند قاب قوسین، یعنی بین پرستنده و الله «هیچ‌کس قرار ندارد... سپس، «تدلّی» یعنی پرستش‌گر از خودش خالی و فارغ گردد، گویی که غیر خودش را به‌کنارگذارده است و غیر حجاب ذات مقدّس پروردگار که لازمه الوهیت و خدایی اوست، باقی نمی‌ماند:

بینی و بینک انی ینازعنی فارفع بلطفک انی من البین

بین خودم و تو، با خودم در ستیزم. پس خدایا به لطف و کرمت این خودیت را از میان بردار.

خدای بلندمرتبه همراه هر موجودی حاضر است، به او می‌نگرد، مراقب بر اوست و از او به او نزدیک‌تر است:

﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۲

من به او از رگ گردنش نزدیک‌ترم

البته نزدیکی علمی و قدرتی و نه ذاتی، زمانی و مکانی (فیزیکی)؛ زیرا این امور، دوری از خداست، نه نزدیکی به او و با کرامت خدا نیز سازگار نیست. پس تو باید در ذهنت و در دانش و عملت، در نهان و آشکارت و با اندام و کالبدت در نزد او حاضر باشی؛ چرا که از خودت به

۱. نجم ۹/۵۳: {فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى}؛ پس (فاصله‌اش) به‌قدر (اتصال) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر از آن بود.

۲. ق ۱۶/۵۰.

خودت نزدیک تر است، تا چه رسد به غیر تو. از خویشتن خود، از درون برای کمال حضور بگذر و از همه شخصیت ها و وابستگی های ت در برابر خدا کناره بگیر تا با او باشی و در قریب قرار گیری. آیا آن گونه که در نزد خود حاضری و به خود می پردازی، نزد او نیز حاضر می شوی؟ یا - حداقل - آن گونه که نزد فردی گرمی و عزیز از دوستانت حاضری و او را می بینی و یا نزدیک تر از آن، او تو را می بیند، نزد خدا نیز این گونه قرار می گیری؟ آه! ... وای بر ما که چقدر از این چهارچوب در نمازمان دوریم، بلکه حتی در نمازمان هر گمشده ای غیر از خدا را می جویم. آیا ما از زنان شهر و واکنش آنان در برابر حضور یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ ضعیف تر هستیم:

﴿...فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ...﴾^۱

... پس چون (زنان) او را دیدند، وی را بس شگرف یافتند و (از شدت هیجان) دست های خود را (به جای میوه ها) همی بریدند ...

در حالی که یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ بنده ای از بندگان خدا بود، از جمال حضور او از خود بی خود شدند و دست های شان را بریدند، ولی ما در حدّ و مرز دوری از خدا در نمازمان سستی می ورزیم. پس به کدام سو می گریزیم؟ پس باید نمازگزار در معراجش حضور همه جانبه و تمام عیار، بدون هیچ گونه غیبتی در نزد پروردگارش داشته باشد؛ زیرا همه به سوی او می روند و حساب به عهده او و پرورش دهنده همگان است.

دلیل مقدم شدن ﴿إِيَّاكَ﴾ بر ﴿نَعْبُدُ﴾ و ﴿نَسْتَعِينُ﴾

﴿إِيَّاكَ﴾ بر ﴿نَعْبُدُ﴾ و ﴿نَسْتَعِينُ﴾ مقدم شده تا در خدا و برای خدا و ویژه بودن درخواست کمک از خدا را بنمایاند: تو را می پرستیم نه غیر تو را و از تو کمک می خواهیم نه از غیر تو. در ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ تعبیر و نمادی شایسته از ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾^۲ است و پیشی گرفتن ﴿إِيَّاكَ﴾ برای این است که خدا با تمام موازین و معیارها بر تو و پرستش تو مقدم است. تو که هستی که

۱. یوسف ۳۱/۱۲.

۲. صافات ۳۵/۳۷.

بر پروردگارت پیشی بگیری؟ چنین حقی را حتی در حال عبادت نداری و عبادت تو هم چیزی نیست که تو را در محضر خدا بر او مقدم بدارد.

مقصود از جمع بودن ﴿نَعْبُدُ﴾ و ﴿نَسْتَعِينُ﴾

و ﴿نَعْبُدُ... نَسْتَعِينُ﴾ جمع است، ولی نه جمع تعظیم برای فرد؛ زیرا جایگاه، جایگاه فروتنی و کرنش و اظهار ذلت است و ابراز خودت در برابر پروردگارت به عنوان فرد، بی جاست، تا چه رسد که در قالب جمع قرار گیری. بلکه این جمع تنها بیانگر اموری چندگونه بین مستحب و واجب است و تمامی آن‌ها در فقه معرفت واجب و ضروری هستند. پس برای آن که توسط این ادعا که پرستش تو ویژه خداست، در نمازت مرتکب دروغ‌گویی نشوی، خودت را در میان همه عبادت‌گران همانند فرشتگان، جن و همه مردمان، پیشتازان نزدیک به خدا و «اصحاب یمین» ادغام کن، تا ادعایت در ویژه بودن عبادت برای خدا راست باشد؛ چه آن که «مخلصین» در ادعای این ویژگی راستگو هستند. پس من غیر مخلص از جانب آنان می‌گویم و نقل می‌کنم، گویا سخنگوی ایشان هستم - گرچه خودم اهل این ادعا نیستم - و امید است که در مسیر ایشان سیر کنم و همراه‌شان باشم:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾^۱

و کسانی که از خدا و پیامبرش اطاعت کنند، ایشان با کسانی هستند که خدا بر (سر و سامان)شان نعمت فرود آورده، از پیامبران بزرگ و راستان و شهیدان و شایستگان و آنان چه نیکو همدمان‌اند.

پس ای خدای بزرگ که از مخلصین عبادت حقیقی را می‌پذیری! از من ذلیل و فرودین تهیدست، این پرستش مخلوط با عبادت مخلصین را بپذیر. سپس خودمان را در میان همه جهانیان که با اختیار یا اکراه خدا را می‌پرستند، ادغام می‌کنیم:

﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾^۱

هیچ کس در آسمان‌ها و زمین نیست، جز اینکه در حالت بندگی نزد (خدای) رحمان آینده است.

و هستی، محراب گسترده‌ای است که همه موجودات در آن با زبان گویا و یا نارسا پروردگارشان را پرستش می‌کنند و چون نماز جماعت بهتر است یا همچون اصل به‌پاداشتن‌اش واجب، پس ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ زبان حال همه نمازگزاران است و حتی اگر به‌تنهایی به نماز بایستیم، باز هم فرشتگان و همه هستی با ما در نماز همراهی می‌کنند و حتی اگر در ادعای انحصار عبادت برای خدا راستگو باشیم، بر ماست که خودمان را در میان گروه پرستش‌گران مخفی بداریم تا از خودپرستی، ریا، غرور و خودنمایی به‌دور باشیم. پس نه من ارزش جلوه‌نمایش و ابراز وجود در برابر پروردگارم را دارم و نه عبادتم ارزش تقدیم به محضر او را دارد و ﴿نَعْبُدُ﴾، ﴿نَسْتَعِينُ﴾ و ﴿اهْدِنَا﴾ زاویه‌های سه‌گانه برای زدایش شخصیت در امر حضور حضرت پروردگار هستند. عبادت و پرستش مطلق، طاعت مطلق را می‌طلبد و رابطه بین عبادت و طاعت، عموم و خصوص مطلق است. هر عبادت و پرستش طاعت هست، ولی هر طاعتی عبادت نیست؛ مگر طاعتی که به شرک آشکار و نهان آلوده نباشد.

دلیل حصر عبادت برای خدا

چرا همه انواع عبادت‌ها ویژه خداست؟ چون که او ﴿اللَّهُ - الرَّحْمَنُ - الرَّحِيمُ - رَبِّ الْعَالَمِينَ - مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ و هریک از این‌ها برهان کامل، قاطع و برنده بر ضرورت این ویژگی است. پس او ﴿اللَّهُ﴾ است در مثلث زمان (گذشته، حال و آینده) و پیش از زمان و پس از آن سرمندی و جاودانه (ازلی و ابدی) است و بالاتر و هم‌تا ندارد. کمال مطلقی است که سر منشأ هر کمال و هر وجود کاملی است:

﴿...فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ﴾^۱

... پس بعد از خدا و نشانه‌هایش به کدام حدیث [تازه‌ای] خواهند گروید؟

پس به کدام تازه‌ای بعد از خدا و نشانه‌هایش می‌گروند؟

﴿فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ﴾^۲؛ پس به کجا می‌روید؟

و او ﴿الرَّحْمَنَ﴾ است، نه غیر از او. پیش از این که تو را بیافریند و پس از آفرینش تو یگانه بخشایش‌گر فراگیر بر همه کس و همه چیز او بوده است، ﴿فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ﴾:

﴿أَنْفَكَ آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ﴾^۳

آیا به گزاف و انحراف خدایانی (دروغین) را جز خدا (راستین) می‌خواهید؟!

او ﴿الرَّحِيمَ﴾ است، نسبت به کسانی که سزاوار رحمت و ویژه اویند و ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ است. در آفرینش و تدبیر امور پروردگاری جز او وجود ندارد، پس چه کسی جز او را پرستیم؟ و او ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ است و غیر او کسی این ویژگی را ندارد. پس چگونه غیر او را پرستیم، در حالی که بازگشت همه به سوی اوست و ارزیابی اعمال همگان نیز با اوست؟ پس پرستش به-جهت عشق و علاقه به کمال مطلق است؛ او خداست، پس جز او کسی را پرستش نکن و اگر پرستش تو برای درخواست ریزش و سرازیر شدن رحمت‌های همگانی و ویژه خداست، مدار، محور و سر منشأ ریزش همه رحمت‌ها خداست، پس تنها او را پرستش کن. تنها، یگانه رحمت‌گر را پرستش کن؛ برای تشکر از رحمت‌هایی که عنایت کرده و برای درخواست رحمت‌های بیش‌تر و ادامه آن‌ها و به جهت احترام از سوی تو (بی) نیازمند به جانب خدای بی‌نیاز و اگر پرستش تو به جهت جایگاه ربوبیت پروردگار است، پس جز او را پرستش نکن؛ زیرا تنها او ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ است. اگر پرستش تو برای طمع، امیدواری در ثواب یا ترس از عقاب است،

۱. جائیه ۶/۴۵.

۲. تکریر ۲۶/۸۱.

۳. صافات ۸۶/۳۷.

پس غیر او را پرستش نکن؛ چه آن‌که - فقط - او ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ است. پس مثلث پرستش آزاد، پاداش‌خواهی و ترس از عذاب و ویژه خداست و از غیر او جداست. پس چگونه او را می‌پرستی؟ و:

﴿...أَمَرَ أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ...﴾^۱

... فرمان جز برای خدا نیست (که) فرمان داده جز او را نپرستید...

در شریعت توحید، پرستش خدا با حضور دل، توجه و ادراک واجب است: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ و «کسی که بیندارد که با توصیف پرستش می‌کند، نه با آگاهی و علم، پس به غایب حواله کرده است» و پرستش کسی که نه در حضور و خدمت اوست و نه او را می‌شناسد، مگر به خاطر نعمت‌های او که اگر نعمتی نمی‌بود، پرستشی هم در کار نبود! و ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ با غیبت سازگار نیست. خدا حاضر است و از تو به تو نزدیک‌تر است، پس باید در نزد او حضور علمی و ادراکی غیر محیط داشته باشی. اگر پرستش تو با صفت فعلی باشد، این حواله‌کردن بر غایب است و بسیارند کسانی که غایب را می‌پرستند «و کسی که بیندارد صفت و موصوف را می‌پرستد، پس توحید را باطل ساخته؛ چه آن‌که صفت غیر از موصوف است» و این صفت فعلی است نه صفت ذاتی؛ زیرا صفت ذاتی مانند صفت فعل به اعتبار صفت ذات، زائد بر ذات است و این دوری از توحید خالص و ناب و گرایش به شرک محض است؛ زیرا دومی شرک در ذات و پرستش است که ذات با صفات ذات، به گونه‌ای پرستش شود که گویا زاید بر ذات است و اولی شرک در پرستش است که خدا چون که ﴿الرَّحْمَنِ - الرَّحِيمِ - رَبِّ الْعَالَمِينَ - مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ است، پرستیده شود؛ زیرا این عبادت تاجران و بندگان است نه عبادت آزادگان؛ چه آن‌که آزادگان خدا را می‌پرستند؛ زیرا خداست (خدا را برای خدا می‌پرستند)؛ گرچه هر سه گونه پرستش - آزادگان، تاجران و بردگان - صحیح و پذیرفته است، مگر در شرک ذات. پس پرستش صحیح، پرستش ذات است، چه فقط برای ذات باشد، یا برای ذات و صفات به خاطر ذات. اما اگر ذات و صفات

۱. یوسف ۴۰/۱۲.

ذات یا صفات فعلی و یا صفات بما هی صفات (صفت بدون ذات) پرستش شوند و یا صفات در پرستش، اصل و ذات فرع قرار گیرد، همه این‌ها ابطال توحید است و این یا شرک به خدا و یا الحاد به اوست «و کسی بیندارد که موصوف را به صفت اضافه می‌کند، پس بزرگ را کوچک شمرده است»؛^۱ زیرا صفات را اصل و ذات را فرع بر آن‌ها قرار می‌دهد و این‌گونه پرستش ذات و صفات، شرکی است که نحس‌تر و شوم‌تر از تسویه و اعتدال بین آن دو است. اگر در پرستش، صفات، اصل باشند و ذات فرع، این لغزش به الحاد است و اگر ذات پرستش شود، ولی به خاطر صفات به ذات خدا پرستیده شود، این گرایش از عبادت آزادگان به عبادت بندگان و تاجران است:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...﴾^۲

... قدر (الوهیت و ربوبیت) خدا را چنان‌که شایسته اوست، به حق نشناختند ...

درجات عبادت

عبادت درجاتی دارد: ۱. به جهت ترس از عذاب خدا و این، پرستش بردگان است و این‌گونه پرستش‌گران بسیارند ۲. عبادت به خاطر طمع و چشم‌داشت در پاداش خدا و این پرستش تاجران و مزدخواهان است و اینان کم‌تر از گروه اول‌اند^۳ ۳. پرستش خدا به خاطر این که خداست و اینان بسیار کم‌اند؛ چنان‌که از مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده است که فرمود:

۱. این را برادران اهل سنت از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند و مطالبی که در فاصله دو کلام امام صادق علیه السلام آمده است، از ماست.

۲. انعام ۹۱/۶.

۳. در کافی محمدبن یعقوب به اسناد از ابی عبدالله علیه السلام آمده است: «ان العباد ثلاثة قوم عبدوا الله عز وجل خوفا فتلك عبادة العبيد و قوم عبدوا الله طلب الثواب فتلك عبادة الاجراء و قوم عبدوا الله حبا فتلك عبادة الأحرار و هي أفضل العبادة؛ بندگان خدا سه گروه‌اند؛ گروهی خدا را برای ترس از آتش می‌پرستند، پس این پرستش بردگان است و

ما عبدتك خوفا من نارك ولا طمعا في جنتك ولكن وجدتك أهلا للعبادة فعبدتك؛^۱

خدایا تو را به جهت ترس از آتش نپرستیدم و برای طمع بهشت تو را عبادت نکردم، ولی تو را اهل و سزاوار پرستش یافتم، پس پرستیدم.

و همه این مراتب در ژرفای ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ در سایه کلمات پیشین نهفته است. پس ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ چون که تو ﴿اللَّهِ﴾ هستی. پس تو اهل و سزاوار پرستشی:

لا نريد منك غيرك، لا نعبدك بال عوض و البديل كما يعبدك الجاهلون بك المغيبون عنك؛^۲

از تو غیر تو را نمی‌خواهیم و تو را به خاطر عوض و بدل (پاداش) نمی‌پرستیم؛ چنان‌که جاهلان دور از تو می‌پرستند.

و فقط تو را می‌پرستیم، چون که تو ﴿الرَّحْمَنَ - الرَّحِيمَ - رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ هستی و نه به جهت طمع و دلبستگی در رحمت و ربوبیت تو و تو را می‌پرستیم، زیرا تو ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ هستی، به جهت چشم‌داشت در اجر و مزدت یا به خاطر ترس از آتش تو و این ضعیف‌ترین و سست‌ترین نوع پرستش است و هر یک از این درجه‌های سه‌گانه عبادت، باز هم دارای مراتب هستند؛ چنان‌که پرستش غیر خدا درکات و مراتب پست دارد و چنان‌که ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ براساس آن پنج پایه ﴿اللَّهِ - الرَّحْمَنَ - الرَّحِيمَ - رَبِّ الْعَالَمِينَ - مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ و به جهت آن‌هاست، ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ مبتنی بر آن‌هاست؛ زیرا این - پرستش انحصاری خدا -، کمال و اوج حمد است و چنان‌که پرستش خدایی - به‌عنوان خدایی - ویژه پروردگار است؛ هم‌چنین پرستش فرمان‌بری و پرستش کرداری و گفتاری ویژه اوست، پس این سخن که اگر خدا و فلان شخص نبودند من

گروهی خدا را برای درخواست مزد می‌پرستند و این پرستش مزد بگیران است و گروهی خدا را می‌پرستند به جهت-

اینکه او را دوست دارند، پس این پرستش آزادگان است و این بهتر است.»

۱. مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۰۱.

۲. تحف العقول؛ از امام صادق علیه السلام.

موفق نمی‌شدم، شرک‌ورزی در سخن است و سجده و رکوع برای احترام غیر خدا شرک در انجام احترام است و پیروی مطلق از غیر خدا شرک در طاعت خداست، گرچه خدا فرمود:

﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...﴾^۱

هر که از پیامبر فرمان برد، بی‌گمان از خدا فرمان برده ...

ولی پیروی از رسول در حقیقت پیروی از خداست.

دلیل مقدم شدن ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ بر ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

و چرا ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ بر ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ مقدم شده است؟ در حالی که درخواست کمک لازمه عبادت است؛ چون کسی که به خودش وا گذاشته شده باشد، با وجود مشکلات فراوان بین او و پروردگارش نمی‌تواند پروردگارش را پرستش کند؟ شاید برای بسیج نیروها و به‌کارگیری امکانات و توانایی‌ها برای پرستش خدا: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾، سپس تکمیل آن‌ها به وسیله ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾. پس عبادت کار پرستش‌کننده است که به کمک خدا انجام می‌گیرد؛ از تو حرکت و از خدا برکت. در امور اختیاری نباید کارها را به خدا واگذار کرد و این تقدیم - عبادت بر استعانت -، تشویق بر سعی و تلاش، سپس درخواست کمک در کمال، کارآمدی و ثمربخشی آن است؛ چنان‌که استعانت شامل عبادت و غیر آن میشود و ذکر عام پس از خاص برای این است که همه افراد خاص و غیر آن را دربرمی‌گیرد. پس فقط از خدا کمک می‌خواهیم: ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ در پرستش ویژه او: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ و هر کار و سخنی مورد رضایت خدا باشد و سپس عبادت در زمینه‌های ذکر، نماز و حج؛ چون که عبادت همه حرکت‌های زندگی و سکناات را فرامی‌گیرد، پس باید همه حرکات و سکناات زندگی برای خدا و اتصال به حق باشد، تا همه آن‌ها تبدیل به عبادت خدا شود؛ چون پرستش‌گران به‌تنهایی یا دسته‌جمعی به‌جهت ضعف نفس و وضعی که

در برابر مشکل آفرینی‌های شیاطین دارند، نمی‌توانند در عبادت خدا خلوصی داشته باشند و برای پروا از عصیان و گناه خدا، توانی جز دستگیری و کمک و عصمت از جانب ﴿اللَّهِ﴾ نیست.

بنابراین بر ما لازم است در پرستش خدا: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ از خدا درخواست کمک کنیم؛ چنان‌که در غیر عبادت چنین می‌کنیم. درخواست کمک تکوینی و تشریحی در چگونگی پرستش، تا در پرستش حق به راه مستقیم هدایت گردیم و در انجام و تحقق به حق عبادت خالص هدایت‌شده و به مطلوب برسیم. اگر کمک تشریحی و تکوینی خدا نباشد، پرستش خالص در شأن خدا تحقق پیدا نخواهد کرد. پس ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ بر پیروی و پرستش تو «و بر پیش‌گیری از شرارت‌های دشمنان و دورافکندن کید و مکرشان و قرارگرفتن در جایی که ما را بدان فرمان داده‌ای»^۱ و ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ درخواست افزایش توفیق خدا [ص ۱۱۴] و عبادت خدا و طلب ادامه نعمت‌ها و یاری خداست^۲ و بهترین چیزی است که بندگان به سبب آن نیازهایشان را درخواست می‌کنند.^۳

دلیل انتخاب ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ به جای «بک نستعین»

چرا به جای ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ - تنها تو را به کمک می‌طلبیم - از «بک نستعین» - به تو یاری می‌جویی - استفاده نشده است؟ زیرا بین این دو تفاوت هست و قرآن به صراحت اولی را برگزیده است؛ برای اینکه می‌توان در راه خدا، به جانب خدا، با اذن خدا و از غیر خدا کمک خواست. پس مستعان فقط خداست، ولی مستعان به - وسیله یاری رسانی - در راه خدا و به جانب خدا، خداست و نیز کسی که خدا به او اذن دهد که کمک کند؛ چون دنیا خائل سبب‌هاست، گرچه

۱. تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام؛ به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله: «... و علی دفع شرور أعدانک و رد مکائدھم و المقام علی ما

أمرتنا به...».

۲. من لایحضره الفقیه، از عدل الشرایع؟؛ از امام رضا علیه السلام.

۳. مجمع البیان؛ از رسول خدا صلی الله علیه و آله.

گاهی خدا، سببها و دست‌آویزها را می‌برد؛ هم‌چون رسالت‌ها، کرامت‌ها و توجه ویژه نسبت به کسی که او را دوست می‌دارد یا از او خرسند و شادمان است. پس در توحید استعانت به خدا، کمک‌گرفتن از غیر خدا ممنوع است، اما توحید در استعانت خدا ما را راهنمایی می‌کند تا به اذن او از غیر او یاری بجوییم. پس هم‌چنان که حمد و ثنا مخصوص خداست و عبادت تنها برای اوست، هم‌چنین مستعان و مرکز یاری‌رسانی و درخواست کمک، خداست و نه غیر و ما گرچه غیر خدا را ستایش کنیم یا از او کمک بخواهیم، ولی نمی‌توانیم و حق نداریم که غیر خدا را بپرستیم؛ زیرا:

﴿... أَمْرًا لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ...﴾^۱

... فرمان داده جز او را نپرستید ...

پس ﴿نَسْتَعِينُ﴾ - کمک می‌طلبیم - به سبب راهنمایی که چگونه خدا را بپرستیم:

﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...﴾^۲

هر که از پیامبر فرمان برد، بی‌گمان از خدا فرمان برده ...

و ﴿نَسْتَعِينُ﴾ - کمک می‌طلبیم - توسط استغفار پیامبر ﷺ و از ایشان می‌خواهیم که از خدا

بخواهد، گناهان ما را بپوشاند و ببخشد:

﴿... فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوْ جَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۳

۱. یوسف ۴۰/۱۲.

۲. نساء ۸۰/۴.

۳. نساء ۶۴/۴.

... و اگر آنان چون به خود ستم کردند، پیش تو آیند، پس از خدا پوشش و آمرزش بخواهند و پیامبر (نیز) برای آنان (از خدا) پوشش بخواهد، همواره خدا را بسی برگشت‌کننده (بر خودهاشان و) رحمت‌گر بر ویژگیان می‌یافتند.

چنان‌که ﴿نَسْتَعِينُ﴾ - کمک می‌طلبیم - به سبب دعا و شفاعت پیامبر و به اذن خدا و از خدا یاری می‌طلبیم:

﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾^۱

آنان دارای شفاعت نیستند، جز آن‌کس که نزد (خدای) رحمان پیمانی برگرفته است.

و یا توسط پیامبر ﷺ و اهل بیت معصومش عليهم السلام از خدا در برطرف کردن آزارها و رنج‌ها و دیگر نیازمندی‌ها درخواست کمک داریم؛ چه آن‌که ایشان وسیله‌هایی ارزشمند و با کرامت و برخوردار از اذن خدا برای شفاعت بندگان خدا در نزد او هستند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۲؛

هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا کنید و سوی او از (آن) وسیله (ای که خشنود است) جستجو کنید و در راهش جهاد نمایید، شاید رستگار شوید.

وسيله‌ای که با پروا پیشگی و جهاد همراه است و مستقل از آن‌دو نیست؛ زیرا آن وسیله را خدا برای جلب رضایت خویش قرار داده است و از این روی دستور فرموده است همراه تقوا و جهاد در راه خدا باشد. پس ما حق نداریم در راه خدا و به سوی او، به هر چیزی و هر وسیله‌ای توسل بجویم و نیز حق نداریم به کسی و یا چیزی در کنار خدا و در عرض او استقلال و اصالت قائل باشیم؛ بنابراین یاری‌رسان تنها خدای بی‌همتا است و غیر او می‌تواند به اذن او و به جانب او و در راه او کمک کند و در همین‌گونه موارد که یاری‌رسان غیر خداست، باز هم روی سؤال ما به جانب خداست و از او درخواست کمک می‌کنیم؛ زیرا هرگونه اعانات و کمک‌ها،

۱. مریم ۸۷/۱۹.

۲. مانند ۳۵/۵.

با واسطه یا بی واسطه، از خداست و به او برمی گردد و کسی یا چیزی که واسطه کمک رسانی تکوینی یا تشریحی است، باید به اذن خدا انتخاب شود؛ چنان که ذوالقرنین در ساخت و ساز سد - تفلیس - از ستم دیدگان یاری جست:

﴿قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا﴾^۱

گفت: «آنچه پروردگارم به من در آن تمکن داده (از کمک مالی شما) بهتر است. (تنها) مرا با نیرویی (جسمانی) یاری کنید تا میان شما و آنان سدی آهنین قرار دهم.»

بنابراین همه یاری جویی های ایمانی به اذن خدا یاری جویی از خداست و یاری خواهی های غیر ایمانی، یا شرک و یا الحاد به خداست. پس توسل به بت های گوناگون یا پرستش آن ها، برای آن که پرستش گران را به خدا نزدیک سازند و یا آثاری را به بار آورند، از سوی خدا ممنوع است؛ زیرا شرک یا الحاد به خداست؛ چنان که توسل به سنگ ها و درختان و مثل آن ها از جامدات، گیاهان، حیوان، انسان یا فرشته و یا جن و غیر آن، اگر وسایل به سوی خدا باشند، توسل و چنگ آویزی به آن ها شرک است و اگر مستقل از خدا باشند و در برابر خدا قرار گیرند، الحاد است.

پس ما در راه خدا با یکدیگر همکاری می کنیم: ﴿...وَتَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانَ...﴾^۲ - ... در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه - تأخیر اندازنده از خیر - و در دشمنی همکاری نکنید ... - و توسط عبادت خدا، از خدا درخواست کمک می کنیم: ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...﴾^۳ - و با شکیبایی و نماز (در راه خدا) یاری جوید ... - و توسط پیام آوران خدا و همه هدایت گران به جانب حق برای شناخت رضایت های حق کمک

۱. کهف ۹۵/۱۸.

۲. مانده ۲/۵.

۳. بقره ۴۵/۲.

می‌طلبیم و همه این‌ها کمک از خداست: ﴿...وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ﴾^۱ - ... و پروردگاران (همان) رحمت‌گر بر آفریدگان است، (که) بر آن چه (خلاف حقیقت) توصیف می‌کنید، مورد درخواست یاری (یاوران حق) است - .

شرط جواز درخواست کمک از غیر خدا

ضابطه و قانون کلی در درخواست کمک به سبب غیر خدا، در راه خدا، و به جانب خدا در امور عادی که عبادتی نیست، این است که به وسیلهٔ وحی، اذن ویژه یا فراگیر رسیده باشد. پس نبودن اذن دلیل بر پیش‌گیری است؛ زیرا مقام کمک‌کردن ویژهٔ خداست تا چه رسد که از جانب او و منعی از درخواست کمک از کسی و یا چیزی رسیده باشد. همکاری و درخواست کمک در همهٔ امور و شغل‌های زندگی بخش مباح، از مصادیق استعانت مأذون است و استعانت در امور غیر مباح، اگر باعث شرک به خدا گردد، نارواست و اگر در کنار خدا و در عرض او و مستقل از او قرار گیرد، الحاد است.

درخواست هدایت

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۶

ما را (به) راه راست هدایت فرما.

﴿الصِّرَاطَ﴾ یا «السرّاط»

آیا «السرّاط» صحیح است؛ چنان‌که در برخی قرائت‌های شاذ و خلاف قاعده آمده است؟ هرگز! گرچه معنای آن با ﴿الصِّرَاطَ﴾ یکی است. نص متواتر ﴿الصِّرَاطَ﴾ است، گرچه ریشه لغوی ﴿الصِّرَاطَ﴾ سرط الطعام (بلعیدن غذا) است.^۱

۱. انبیاء ۱۱۲/۲۱.

معنای صراط

﴿الصِّرَاطُ﴾ در اینجا به معنای دین است؛ زیرا به جانب نیک‌شماری پاداش و پیش‌گیری از عقاب می‌کشاند و راهی است هدف‌دار، روشی پیش‌تاز و بیانی پر بار که سرانجام به مقصود می‌رساند.

درخواست هدایت، بهترین دعا

﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ بهترین دعا و درخواست در جای‌جای «سبع‌المثانی» به‌عنوان قلب نماز است و نماز هم ژرفای عبادت‌هاست. پس ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ بهترین دعاست که در بهترین جایگاه (سبع‌المثانی) و در بهترین موضوع (نماز) قرار دارد؛ چه آن‌که دعا پس از گام‌های معرفتی، پرستشی و درخواست کمک است و چون دعا مغز و مخ عبادت است، پس باید در مخ و مغز - جای مهم - عبادت باشد. آن دعایی است که از آن هیچ بنده خدا، حتی پیش‌تازترین پیش‌تازان و نزدیک‌ترین نزدیکان خدا، حضرت محمد ﷺ و خاندان پاکش علیهم‌السلام از آن بی‌نیاز نیستند، تا چه رسد به دیگر مخلصان (معصومان) و مخلصان (بندگان خوب ولی غیر معصوم) و همه بندگان خدا.

درخواست هدایت، چهارمین گام در سوره حمد

چون جایگاه دعا نزدیک‌ترین حالت‌های نزدیکی به خداست، دعای هدایت، قلّه و اوج دعاست که چهارمین گام در سوره حمد قرار گرفته است؛ گام نخست شناخت با تعبیر غایب در ﴿بِسْمِ اللَّهِ...﴾ تا ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ است، گام دوم عبادت خالص با تعبیر حاضر ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾

۱. در درالمنثور، ج ۱، ص ۱۴؛ از عبدالله بن کثیر و ابن عباس «السرائط» با سند آمده و در اسانید از ابن عباس «الصِّرَاطُ»

آمده است؛ چنان‌که حاکم و ذهبی آن را از ابوهریره نقل کرده اند که پیامبر ﷺ آن را به‌عنوان صحیحیه روایت

کرده‌اند که او گفت: «پیامبر خدا ﷺ این‌گونه خواند: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾».

است، گام سوم کمک‌خواهی خالصانه ﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ است و آن‌گاه که گام‌های سه‌گانه را کامل کردیم و به قلّه مقصود رسیدیم، برای تثبیت هدایت به‌جانب خدا که تا هم‌اکنون داریم و نیز افزایش آن، در گام چهارم می‌گوییم: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ که هدایت با محبت، زبان خوش، رفتار مؤدبانه، دور از خشونت، تندی، خودخواهی و استکبار است، حتی نسبت به مستکبرترین مستکبران، فرعون:

﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾^۱

پس برایش سخنی نرم بگوئید، شاید تذکر یابد یا بهراسد.

انواع هدایت و مراتب آن

هدایت بر سه نوع است: ۱. هدایت با رحمت همگانی که ﴿الرَّحْمَنُ﴾ بر آن دلالت دارد ۲. با رحمت ویژه که ﴿الرَّحِيمُ﴾ بر آن رهنماست ۳. هدایت ویژه‌تر که ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ بر آن دلالت می‌کند. آفریدگان در هر یک از این هدایت‌ها، براساس درجات تکامل‌شان، در درجات و مراحل گوناگون قرار دارند.

مراتب هدایت

هدایت هشت مرتبه دارد:

۱. هدایت تکوینی رحمانی: ﴿...رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۲ - ... پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیزی را بدو بخشود؛ سپس (آن را) هدایت فرمود - و چون درجات آفریدگان

۱. طه ۴۴/۲۰.

۲. طه ۵۰/۲۰.

گونگون است، هدایت تکوینی رحمانی در آن‌ها نیز چنین است و این‌گونه هدایت لازمه آفریده است، چه بخواهد و چه نخواهد و این هدایت نیز همانند همه قوانین مادی حاکم بر جهان و پدیده‌های آن، همانند شیمی، فیزیک، فیزیولوژی، گیاهی، حیوانی و انسانی تکوینی و استثناء‌ناپذیر است و سرتاسر جهان و پدیده‌های آن از این هدایت برخوردارند و با آن نمی‌ستیزند و آن را پشت سر نمی‌گذارند؛ زیرا ربوبیت خدا پابرجا و مستقیم است و هیچ‌گونه کژی در آن راه ندارد: ﴿...إِنَّ رَبِّيَ عَلَيَّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱ - ... به راستی پروردگارم بر راهی بسی راست (و راهوار) محیط و استوار است - .

۲. هدایت تکوینی رحیمی؛ همانند هدایت عقل و فطرت: ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾^۲ - و هر دو راه (خیر و شر) را در بلندای نمانان‌شان بدو نمودیم؟ - و این دو هدایت را همه مکلفان از فرشتگان، جن و انسان‌ها تا طایفه دیگری که آن‌ها را نمی‌شناسیم، دارا هستند و ما با آیه ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ در نماز از خدا روشنی فطرت و فزونی عقل را درخواست می‌کنیم تا اینکه به راه راست هدایت شویم.

۳. هدایت تشریحی؛ همانند هر شریعت خدایی: ﴿...هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ...﴾^۳ - ... حال آن‌که برای مردم راهبرد، و (متضمن) دلایلی آشکار از هدایت و (میزان) تشخیص حق از باطل است ... - . مراحل ۲ و ۳ از هدایت، به اندازه استعداد هر مکلف در اختیار اوست و - گرنه مکلف نماز نمی‌گذارد تا اینکه درخواست هدایت کند؛ بنابراین دعا برای بهره‌مندی از چنین هدایتی به معنای درخواست ادامه آن و افزایش نور و فرقان است تا اینکه شریعت را بیش‌تر و بهتر بشناسیم و به آن عمل کنیم.

۱. هود ۵۶/۱۱.

۲. بلد ۱۰/۹۰.

۳. بقره ۱۸۵/۲.

۴. هدایت رحمت رحیمی تکوینی که درخواست توفیق برای پذیرش هدایت است: ﴿فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ﴾^۱ - گروهی را هدایت کرد و گروهی (دیگر) گمراهی بر آنان حق (و ثابت) است؛ زیرا آنان شیاطین را به جای خدا، اولیا (ی خود) گرفته‌اند و می‌پندارند که همواره راه‌یافتگانند - . این هم همانند هدایت تشریحی است که همه مکلفان نمازگزار از آن برخوردارند و گرنه به جانب نماز رهنمون نمی‌شدند.

۵. درخواست توفیق برای افزودن بر ایمان و عمل صالح، پس از هدایت و راهیابی به شریعت خدا: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ...﴾^۲ - کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کردند، بی‌گمان پروردگارشان به (پاس) ایمانشان آنان را هدایت می‌کند ... - و ﴿...قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۳ - ... بی‌گمان برای‌تان از جانب پروردگار (تان) نور و کتابی روشن‌گر آمده است. خدا هرکس را که خشنودیش را پیروی کند، به وسیله آن (کتاب) به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود و به اذن خویش، آنان را از تاریکی‌ها سوی روشنایی برون می‌برد و به راهی راست رهبری‌شان می‌کند - و این بهترین دعاها و ارزشمندترین درخواست‌هاست؛ زیرا محتوا و ژرفای آن ارزشمندترین هدایت‌ها و هدیه‌هاست.

۶. درخواست توفیق برای ادامه هدایت به دست آمده و تثبیت آن: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَىٰ اللَّهُ فَبِهِدَاهِهِمْ...﴾^۴ - اینانند کسانی که خدا هدایت (شان) کرده. پس به راه راهوارشان اقتدا کن ... ؛

۱. اعراف ۳۰/۷.

۲. یونس ۹/۱۰.

۳. مائده ۱۵-۱۶/۵.

۴. انعام ۹۰/۶.

چنان‌که عصمت و پافشاری بر هدایت در صراط مستقیم از همین باب است: ﴿وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا﴾^۱ - و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم، همانا بی‌چون نزدیک بود کمی سوی آنان متمایل شوی - ﴿وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا﴾^۲ - و همانا اگر بخواهیم، بی‌گمان آنچه را به‌سوی تو وحی کردیم، بی‌چون (از یادت) می‌بریم؛ سپس برای (حفظ) آن، علیه ما، برای خود کارسازی نمی‌یابی - .

۷. درخواست هدایت بیش‌تر و بهتر در صراط مستقیم: ﴿... وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۳ - ... بگو: «پروردگارا! بر دانشم بیفزای.» - چه‌آن‌که حضرت محمد ﷺ که از «سفیران بر صراط مستقیم»^۴ بود، شب و روز از خدا هدایت بر صراط مستقیم را می‌خواست، تا چه رسد به کسانی که پایین‌تر از او در هدایت هستند.

۸. هدایت به بهشت جهان پسین که از رهگذر بهشت دنیای کنونی که سپر پیش‌گیرنده از هر گمراهی در دنیا و آخرت است، به دست می‌آید: ﴿... وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ...﴾^۵ - ... و گفتند: «ستایش خدای را که ما را به این (راه) هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی‌نمود ما خود هرگز راه نمی‌یافتیم ... - و بهشت واپسین دنیا دو بهشت است که دومین و بهترین

۱. اسراء ۱۷/۷۴.

۲. اسراء ۱۷/۸۶.

۳. طه ۲۰/۱۱۴.

۴. یس ۳۶-۳؛ ﴿لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ همواره از (جمله) پیامبرانی بر راهی راست چیره و استواری.

۵. اعراف ۷/۴۳.

آن‌ها بهشت معرفت است و: ﴿...وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ...﴾^۱ - ... و خوشنودی‌ای از (سوی) خدا بزرگ‌تر (از این باغ‌ها و سراها) است... - .

پس درهای بهشت برین هشت در است که با گشایش هفت در از آن‌ها درهای هفت‌گانه جهنم بسته می‌شود و آغازین درب بهشت، درب هدایت فطرت است که با هوای عقل و نفس نیالوده است و هفتمین آن‌ها برای بندگان برگزیده و پیشتاز خداست و بین آن‌دو حدفاصل‌هایی است و هرکس نصیبي از عملکرد خویش خواهد داشت؛ چه آن‌که خدا به کسی ظلم روا نمی‌دارد و ارمغان‌های خدا بر اساس لیاقت‌هاست و راه‌های به‌سوی خدا به تعداد آفریده‌هاست و همگان نیازمند به هدایت به صراط مستقیم هستند و کسی از آن بی‌نیاز نیست.

درخواست ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾، نه «إِلَى - عَلَيَّ - ل صراط مستقیم»

چرا ما از خدا ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ را می‌خواهیم، نه هدایت «إِلَى صراط مستقیم» یا «عَلَيَّ صراط مستقیم» و نه «لصراط مستقیم»؟ چه آن‌که هدایت «إِلَى صراط مستقیم» شامل هدایت «عَلَيَّ صراط مستقیم» نمی‌شود؛ زیرا «عَلَيَّ صراط مستقیم» یعنی تسلط بر راه راست و «إِلَى صراط مستقیم» یعنی راهی به‌سوی آن و پیامبر ﷺ «عَلَيَّ صراط مستقیم» بود و «إِلَى صراط مستقیم»؛ گرچه در آغاز «إِلَى صراط مستقیم» بوده است:

﴿قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا...﴾^۲

بگو: «پروردگارم مرا همواره به راهی راست هدایت کرده؛ دینی پایدار و بهادار و پای‌برجا کننده...»

پس در آغاز، «الیه» - به سوی راه مستقیم - بود، سپس «علیه» - بر راه مستقیم - شده است. پس چگونه بفرااید «اهدنا الی و یا علی الصراط المستقیم» - ما را به‌سوی یا بر راه راست راهنمایی فرما - ؟ وانگهی هدایت «عَلَيَّ» ویژه ویرگان است و هدایت «ل» برای حدفاصل بین

۱. توبه ۷۲/۹.

۲. انعام ۱۶۱/۶.

«إِلِيَّ» و «عَلِيَّ» است؛ چون دعای هدایت در نماز، با هدایت راه مستقیم، همه نمازگزاران را فرا می‌گیرد، ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ مناسب است؛ چه آن‌که این شامل هر سه نوع هدایت «إِلِيَّ»، «عَلِيَّ» و «لِ» - می‌شود! پس هدایت صراط مستقیم سه ضلع دارد و هر ضلعي درجاتي دارد و چون دعای هدایت خواهی عام و فراگیر است، پس باید همه جویندگان هدایت را شامل شود، حتی کسی را که بر صراط مستقیم است و یا خود صراط مستقیم است؛ زیرا به سوي صراط مستقیم راهنمایی می‌کند:

﴿...وَأِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

... و به راستی تو همواره سوي راهی راست هدایت می‌کنی.

بنابراین اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ هدایت «إِلِيَّ» و «لِ» و «عَلِيَّ» می‌شود و عالی‌ترین هدایت برای پیامبر اسلام ﷺ و خاندان معصومش عليه السلام است که - فعلاً - بر صراط مستقیم هستند. [ص ۱۲۱]

دلیل جمع ﴿أَهْدِنَا﴾

جمع در ﴿أَهْدِنَا﴾ همانند جمع در ﴿نَعْبُدُ﴾ و ﴿نَسْتَعِينُ﴾ در هدایت خواهی همه خداپرستان و کمک‌خواهان از خدا در درجات سه‌گانه - پایین‌تر از تو، بالاتر از تو و هم‌سان تو - را در- برمی‌گیرد و خدا منزّه است از اینکه درخواست بالاتر از تو را نشنود و آنان را به حال خودشان رها کند و این از آداب اساسی دعاست که همه ما خوبان و بدان در سایه پرچم دعا گرد آییم، تا طالحان از دعا بهره ببرند و صالحان به ما بهره رسانند؛ چنان‌که خدا ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ فرموده و نه «إِلِيَّ صِرَاطَ مُسْتَقِيمٍ» یا «عَلِيَّ صِرَاطَ مُسْتَقِيمٍ» و این اشاره بر این دارد که خودمان را در راه راست جا بزنیم تا رفته‌رفته به راه راست تبدیل شویم یا حداقل، هدایت‌مان را در هر درجه‌ای که هست تثبیت کنیم.

۱. شورا ۵۲/۴۲.

درخواست هدایت ارشادي از پروردگار

ما از خدا هدایت ارشادي و نشان دادن راه و هدایت ایصال به مطلوب (رساندن به مقصود) را که تا هم اکنون به آن دست نیافتیم جویاییم و نیز تثبیت و محکم شدن هدایت مان را خواهیم که آن بخش از هدایت مان که به آن دست یافته ایم را به گونه ای استحکام بخشد که عقب گرد نکنیم و پس از آن ما را در دو زمینه راهنمایی به مقصود و رسیدن به آن به پیش ببرد.

ابعاد چهارگانه هدایت

بنابراین هدایت ما قلمرو و ابعاد چهارگانه دارد:

۱. راهیابی و نجات از گمراهی
۲. تثبیت این هدایت
۳. ادامه دادن راه هدایت و افزودن بر آن
۴. رسیدن به سرمنزل مقصود.

مفهوم ﴿الصِّرَاطِ﴾

﴿الصِّرَاطِ﴾ همانند «السراط» از «سراط الطعام»، به معنای به آسانی بلعیدن و فروبردن طعام در حلق و معده است، به گونه ای که هیچ چیز از آن باقی نماند. پس ﴿الصِّرَاطِ﴾ راهی هموار و آسان است که رهپویان آن را می بلعد و راهنمایی می کند و رسیدن او را به سرمنزل سعادت تضمین می کند.

لفظ ﴿صِرَاطِ﴾ در قرآن

﴿صِرَاطِ﴾ در سرتاسر قرآن ۴۵ بار ذکر شده است و در همه آن ها، یا کلمه ﴿مُسْتَقِيمِ﴾ و یا واژه ای که هم معنای آن است، صفت آن قرار گرفته است؛ همانند: ﴿صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾^۱ - راه

۱. ابراهیم ۱/۱۴.

راستای (آن) عزیز ارجمند ستوده - ، ﴿إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ﴾^۱ - سوی راه (خدای) بسی مورد سپاس - ، ﴿سَوَاءَ الصِّرَاطِ﴾^۲ - میانه راه راست - ، ﴿صِرَاطًا سَوِيًّا﴾^۳ - راهی راست (بدون فراط و تفریط) - ؛ واژگانی که بیان گر وجود راه غیر مستقیم و غیر آسان، همانند ﴿صِرَاطِ الْجَحِيمِ﴾ - راه مستقیم جهنم - است که با ﴿صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ می ستیزد:

﴿اِحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ﴾^۴

کسانی را که ستم کرده اند و هم ردیفان شان و آنچه را می پرستیده اند، غیر از خدا گرد آورید و سوی راه مستقیم جهنم رهبری شان کنید!

و این راه کسانی است که مورد غضب و خشم خدایند و به دنبال آن راه گمراهان است، پس راه خشم گرفته شدگان به سوی شیطان و پس از آن به طرف ﴿الْجَحِيمِ﴾ و آتش که آنان را بدون هیچ گونه ترحمی می بلعد؛ سپس گمراهان را، راه امتحانی گمراه گر می بلعد و مهلت ارشاد و هدایت به آنان نمی دهد. پس ایشان از زیان کارترین جهنمیان خواهند بود:

﴿...بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۵

۱. حج ۲۴/۲۲.

۲. ص ۲۲/۳۸.

۳. مریم ۴۳/۱۹.

۴. صافات ۲۲-۲۶/۳۷.

۵. کهف ۱۰۴/۱۸-۱۰۳.

... زیان‌کارترین مردم ... کسانی که کوشش‌شان در (ژرفای) زندگی گم گشته، حال آن‌که می‌پندارند کاری خوب انجام می‌دهند.

پس صراط به سه قسم تقسیم شده است: ۱. راه هدایت که ما آن را می‌جوئیم ۲. راه مغضوبان و خشم‌گرفته‌شدگان از طرف خدا ۳. راه گمراهان.

راه در قرآن

راه در قرآن سه تعبیر دارد: ۱. طریق ۲. سبیل ۳. صراط. «صراط» روشن‌تر و آشکارتر از «طریق» و «سبیل» است و مستقیم و ویژه برخورداران از نعمت خداست.

مفهوم طریق

«طریق» راهی است که بر آن گام نهاده شده و پیموده می‌شود؛ چه راست و یا بلند و نفس‌گیر و یا پست باشد. بنابراین برای برخی از افراد، «طریق» راهی به جانب بهشت است: ﴿...يَهْدِي إِلَيَّ الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱ - ... سوی حق و سوی راهی راست راهبری می‌کند - و برای برخی، راه به سوی آتش است: ﴿إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا...﴾^۲ - مگر راه جهنم؛ حال آن‌که در آن جاودانند ... ؛ وانگهی، گاهی «طریق»، راه باطنی همانند راه جهنم و بهشت و ناپیداست و گاهی راهی ظاهری است: ﴿...فَأَضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا...﴾^۳ - ... پس راهی خشک در دریا برایشان (با عصایت) برزن ... - .

۱. احقاف ۴۶/۳۰.

۲. نساء ۴/۱۶۹.

۳. طه ۲۰/۷۷.

مفهوم سبیل

«سبیل» راهی است سراشیب که برای پویندگان آن آماده شده است و این ویژه‌تر از «طریق» است و بیشتر در راه غیرظاهری به کار می‌رود و برای راه‌پیمایان، پیمودن آن آسان‌تر است، ولی با اینکه سراشیب است، گاهی به آسانی به سرمنزل مقصود می‌رساند و گاهی به-سختی و گاهی نمی‌رساند؛ از این روی، گاهی همانند «طریق» جمع می‌آید، نه مفرد و یک «طریق» و یک «سبیل» مستقیم است و آن زمانی است که «سبیل»، همانند «طریق» مفرد بیاید که در این صورت به معنای راه راست خواهد بود:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ...﴾^۱

و این که به راستی این راه بس راست من است. پس آن را پیروی کنید و راه‌ها (ی دیگر) را - که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد - پیروی نکنید...

مفهوم راه سلامت

برخی از «سُبُل» (راه‌ها) راه‌های سلامت است و برخی نیست و صراط مستقیم به جانب حق، سلامت است و بس و نه غیر:

﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲

۱. انعام ۱۵۳/۶.

۲. مانند ۱۶/۵.

خدا هر کس را که خشنودیش را پیروی کند، به وسیله آن (کتاب) به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود و به اذن خویش آنان را از تاریکی‌ها سوی روشنایی برون می‌برد و به راهی راست رهبری‌شان می‌کند.

راه‌های سلامت، مراتب و درجاتی دارند؛ تنها یکی از آن‌ها هیچ‌گونه ظلمت و تاریکی ندارد که خدا بندگان خویش را از تاریکی‌ها بیرون می‌برد و به همین تنها راه روشن و دور از تاریکی رهنمون می‌گردد، گرچه همین راه نیز بر حسب رتبه‌های پیمانندگان بر آن درجات و مراتب دارد. پس بین نقطه عبودیت تا ربوبیت، ﴿صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ است که از لابه‌لای راه‌های سلامت می‌گذرد؛ چنان‌که این ﴿صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ از میان همه «سبیل‌ها» و «طریق‌ها» می‌گذرد. نمود دارد و خط مستقیمی است از لابه‌لای همه خط‌های گوناگون پیچیده یا شکسته و بریده که کژی و چرخشی ندارد و خدا از پسین عبارت‌های همگن یا متصل به آن‌ها می‌گذرد.

درجات صراط مستقیم عالی‌ترین صراط

صراط مستقیم درجات و مراتب دارد که عالی‌ترین آن‌ها «صراط رب» است:

﴿إِنَّ رَبِّيَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

... به راستی پروردگارم بر راهی بس راست (و راهوار) محیط و استوار است.

صراط ویژه ربوبیت او که هیچ‌کس با او در آن شریک و انباز نیست و نه در آن شرک می‌ورزد. بنابراین، نه ما و نه بهترین بنده خدا، پیامبر اسلام ﷺ این را از خدا نمی‌خواهیم؛ چنان‌که صراط هدایت تکوینی رحمانی نخستین را از خدا درخواست نمی‌کنیم؛ زیرا آن لازمه و همراه هر آفریده‌ای در هر حالی است، ولی این راه کجا و آن راه کجا؟

پست‌ترین صراط

پست‌ترین مرحله صراط مستقیم «چهره انسانی است که راهی به سوی هر خیری است و پلي است که بین بهشت و جهنم کشیده شده است.»^۱ زمینه مناسب به‌عنوان شایسته‌ترین وسیله برای درخواست راه مستقیم، «صراط مستقیم» است، ولی این زمینه برای هر انسانی، در هر جایی که باشد، هست، گرچه فطرتش تیره شده و عقلش فروهسته باشد. این انسان از خدا می‌خواهد که او را به چهره انسانی هدایت و ارشاد کند تا بدین سبب به راه راست هدایت شود و چون چهره انسانی درجات هفتگانه (روح، فطرت، عقل، صدر، قلب، لب و فؤاد) دارد، پس باید مورد دعا و مطلوب، همه این‌ها، یکی پس از دیگری باشد تا در این سفر پیچیده و دشوار و مدرسه ارزشمند به یاری‌اش آیند تا او بتواند به شناخت پروردگارش و پس از آن به پرستش او دست یازد؛ چه آن‌که بدون شناخت پروردگار نمی‌توان او را پرستید.

صراط میانه، صراط عبودیت

بین فرازترین و فرودترین مراحل صراط مستقیم، راه‌های دیگری همانند صراط و راه پرستش وجود دارد:

﴿إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^۲

همواره خدا پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را پرستید؛ این است راهی بس راهوار و راست.

و این راه از آغاز تا پایان حرکت بنده به سوی خدا، به‌عنوان مرکب، ابزار و هدف همراه اوست که بنده به وسیله آن در محضر پروردگارش که همان راه راست است، حاضر می‌شود.

۱. تفسیر صافی؛ از امام صادق (ع)؛ «الصورة الإنسانية التي هي الطريق إلى كل خير و الجسر الممدود بين الجنة و

النار»

۲. آل‌عمران ۵۱/۳.

عصمت؛ راه رسیدن به صراط هدایت

صراط مستقیم، آویختن به خدا و درخواستِ عصمت از حق تبارک و تعالی است:

﴿... وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

... و هر کس به (وسیله) خدا (از هرگونه خطا) عصمت و بازداري جوید و راه خدا را پوید، بی چون به راهی راست هدایت شده است.

هیچ گونه عصمتی در این کوچ گاه و راهپیمایی بدون درخواست عصمت از خدا وجود ندارد و ترک این درخواست، یعنی جدایی از رشته محکم خدا و جز به عصمت شناخت خدا و پرستش او نباید آویخت؛ چنان که اعتصام و ایمان به خدا، وسیله پیمایش عالی ترین راه راست است:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا﴾^۲

پس اما کسانی که به خدا گرویدند و به (یاری) او با کوشش و کاوش، نگهبانی (برای خود و دیگران) یافتند، به زودی خدا آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش در آورد و ایشان را سوي خود، به راهی راست هدایت کند.

پس درخواستِ عصمت از خدا، بدون ایمان به او، همانند ایمان بدون آویختن به خدا بی معناست؛ چنان که این ها همراه همیشگی شناخت و پرستش خدایند، وگرنه یا پدیدار نخواهند شد و یا ادامه نخواهند یافت.

هدایت در پرتو قرآن و رسول ﷺ

هیچ هدایتی به دست نمی آیند، مگر در پرتو هدایت قرآن:

۱. آل عمران ۱۰۱/۳.

۲. نساء ۱۷۵/۴.

﴿... قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

... بی گمان برایتان از جانب پروردگار (تان) نور و کتابی روشن گر آمده است. خدا هر کس را که خشنودیش را پیروی کند، به وسیله آن (کتاب) به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود و به اذن خویش، آنان را از تاریکی‌ها سوی روشنایی برون می‌برد و به راهی راست رهبریشان می‌کند.

زیرا قرآن نزدیک‌ترین راه روشن معصوم از جانب خدا به جانب خداست و به ما آموزش می‌دهد که چگونه به خدا ایمان بیاوریم، از او درخواست عصمت کنیم، او را بشناسیم و پرستیم. قرآن هر اشتباه و خطا در راه شناخت و پرستش خدا را می‌شناساند و خداجویان را از آن برحذر می‌دارد. و هیچ هدایتی نیست، مگر در پرتو پیامبر قرآن ﷺ:

﴿... وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲

... و به راستی تو همواره سوی راهی راست هدایت می‌کنی.

چون پیامبر ﷺ هم چون قرآن، بیانی از سوی خداست که قرآن را بیان و تفسیر می‌کند و سخنش قسمت‌هایی از قرآن را که برای همگان روشن نیست، روشن می‌کند. پس پیامبر ﷺ نیز همانند قرآن، صراط مستقیم است و هر دو، مکلفان را به صراط مستقیم هدایت می‌کنند. تسلیم در برابر خدا توسط پرستش خالص و توحید او با پرستش ناب، صراط مستقیم است که از رهگذر آن‌ها در پرتو ارشاد قرآن و پیامبر قرآن ﷺ به چهرهٔ انسانی، پرستش خدا، ایمان و اعتصام به او دست یازیم:

۱. مانده ۱۶/۵-۱۵.

۲. شورا ۴۲/۵۲.

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ * وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ﴾^۱

پس کسی را که خدا بخواهد هدایتش کند، سینه‌اش را برای اسلام می‌گشاید و هرکس را که بخواهد گمراهش کند، سینه‌اش را سخت تنگ می‌گرداند؛ (چنانکه) گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود. این‌گونه خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند، می‌نهد. * و این راه راست پروردگار توست. ما آیات (خود) را برای گروهی که (حقیقت را) به-خوبی به-یاد می‌آورند، جداسازی (و بیان) نموده‌ایم.

﴿قُلْ إِنِّي هِدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۲

بگو: «پروردگام مرا همواره به راهی راست هدایت کرده؛ دینی پایدار و بهادر و پای‌برجاکننده، آیین ابراهیم؛ حال‌آن‌که (او) رویگردان از باطل بوده و از مشرکان نبوده است.»

پس پیامبر ﷺ و قرآن هدف نیستند؛ همانا وسیله‌ها و ره‌توشه‌هایند که راه‌پیما را به صراط مستقیم، یعنی اسلام توحیدی و توحید اسلامی رهنمون می‌شوند؛ چنان‌که چهره انسانی، زمینه و مرکب راهوار در این مسیر است و رهروان را درجات گوناگون است. پس پیامبر اسلام ﷺ که راهنمای به صراط مستقیم است، خود «علی صراط مستقیم» است؛ بنابراین پیامبر ﷺ برای خودش از خدا هدایت «الی صراط مستقیم» نمی‌خواهد، بلکه در گام نخست از خدا تثبیت بر راه راست «عصمت» را می‌خواهد؛ وانگهی افزایش آن را از خدا درخواست می‌کند و برای پایین‌تر از خودش، هدایت به‌سوی راه راست را از خدا مسألت می‌فرماید. پس پیامبر ﷺ برای خود و دیگران دعای هدایتی سه‌ضلعی دارد که در این آیه نهفته است:

﴿رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾^۳

۱. انعام ۱۲۶/۶-۱۲۵.

۲. انعام ۱۶۱/۶.

۳. آل‌عمران ۸/۳.

(می‌گویند): «پروردگاران! پس از آن‌که ما را هدایت کردی، دل‌هایمان را منحرف مگردان و از جانب ویژه خود برایمان رحمتی ببخشای؛ همانا تویی تو بسی بخشایش‌گر.»

تثبیت و افزایش هدایت

در بعد تثبیت و افزایش هدایت «الی صراط مستقیم» و «علی صراط مستقیم»، چنان‌که روایات در تفسیر این آیه آمده است: «درخواست ارشاد به دین خدا و آویختن به ریسمان خدا و طلب افزایش به شناخت خدای شکست‌ناپذیر و بزرگ و عظمت او»^۱ و «و توفیقت را که به ما در روزهای گذشته مرحمت فرمودی تا تو را اطاعت کردیم، در روزهای آینده از عمرمان نیز ادامه بده تا در آن‌ها از تو پیروی کنیم و آن حدی است میانگین برتری جویی و تقصیر که استوارست و به باطل گرایش پیدا نمی‌کند.»^۲ و «ما را به همراهی راهی هدایت کن که به محبت تو می‌کشاند و به دین تو می‌رساند و از پیروی هواهایمان بازمی‌دارد که دلبستگی به آن‌ها و پیروی از آن‌ها ما را هلاک می‌کند.»^۳

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۵۱؛ از ابن‌بابویه در کتاب الفقیه؛ از امام صادق علیه السلام؛ «استرشاد لدینه و اعتصام بحبله و استزاده فی المعرفة لربه عز و جل و کبریا و عظمته.»

۲. همان؛ از امام امیرالمؤمنین علیه السلام؛ «أدم لنا توفیقك الذي به أطعناك فيما مضى من أيامنا حتى نطیعك كذلك في مستقبل أعمارنا.. و هو ما قصر عن العلو و ارتفع عن التقصیر فاستقام فلم يعدل الی شیء من الباطل.»

۳. همان؛ از امام رضا علیه السلام؛ «أرشدنا للزوم الطريق المؤدی الی محبتك و المبلغ دینك و المانع من ان نتبع أهواءنا فنعطب او نأخذ بآرأنا فنهلك.»

مطلوب‌های هفت‌گانه در قلب «سبع‌المثانی»

پیامبر ﷺ همه معناها و مقصودها را از ﴿اِهْدِنَا﴾ اراده می‌کند تا برای غیر خودش، اصل هدایت را که نداشته به‌دست‌آورد و آن را تثبیت کند و برای خودش ادامه عصمت و تکامل و ترقی شناخت خدا را درخواست می‌کند و ما نیز همراه پیامبر ﷺ برای خودمان و برای پایین‌تر از خودمان، هفت چیز از خدا می‌خواهیم: ۱. چهره انسانی ۲. پرستش خدا ۳. ایمان آویختن و درخواست عصمت از خدا ۴. کتاب خدا ۵. پیامبر خدا ﷺ ۶. تسلیم در برابر خدا ۷. توحید خدا. این هفت درخواست در قلب «سبع‌المثانی» که همه آن‌ها در ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ است، نهفته است. هریک از این‌ها درجاتی دارند و هرکدام مکلفانی که از آن‌ها پیروی می‌کنند و به‌طورکلی هیچ‌کس از جهانیان از آن‌ها بی‌نیاز نیستند، حتی اولین پرستش‌کننده خدا در درجه، پیامبر ﷺ؛ زیرا ادامه هدایت خویش و تکامل آن را و برای دیگران جبران کاستی‌های آنان را از صراط مستقیم درخواست می‌کند، گرچه این اصول و مفاهیم هفت‌گانه از اصل صراط بین درجات سه‌گانه قرار گرفته‌اند؛ همانند پرستش خالص برای خدا، تسلیم در برابر او، توحید خالص و شناخت او، و از ابزار دستیابی به آن، که همان حرکت به‌سوی راه راست است، هم-چون ایمان، تمسک و توسل به خدا و پرستش او در پرتو قرآن، به‌وسیله پیامبر قرآن ﷺ و یک زمینه مناسب برای چهره راستین انسانی است که زادوتوشه برای ره‌پوی راه خداست. پس چگونه راه خدا بدون هیچ وسیله ارزشمندی پیموده می‌شود؟ پرستش، مناسب‌ترین وسیله برای دستیابی به هدف است؛ زیرا هدف، شناخت و رسیدن به منزلت والاست و عبودیت لازمه همیشگی پیمودن این راه مهم است. پس هر مقدار پرستش افزایش پیدا کند، شناخت افزوده می‌شود و هر اندازه شناخت افزایش پیدا کند، پرستش افزایش پیدا می‌کند. پس اسلام توحیدی و توحید اسلامی به سبب شناخت و پرستش عالی مقصد نهایی‌اند و غیر از این‌ها، یا زمینه یا وسیله‌اند.

نتیجه‌گیری

اسلام کامل، پرستش کامل و توحید تام، شناخت تام است. ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ هدف نخستین را به نمایش می‌گذارد و ﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ وسیلهٔ دوم را و بنده با فطرت و عقل بسی سالم، زمینهٔ سوم را ترسیم می‌کند؛ چه آن‌که این هدف و ابزار را می‌پذیرد و چون نص ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ شامل راه‌های سه‌گانه با معناهای هفت‌گانه‌هاش «به»، «الیه» و «ایاه» می‌شود، پس دعا و درخواست توسط آن کامل می‌شود و به زیبایی بیان می‌شود. جمع سه‌ضلعی اعتراف در قالب جمع در ﴿نَعْبُدُ وَ... نَسْتَعِينُ﴾ و دعا برای جمع در ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾، را پایهٔ ایمان اجتماعی که فراگیر بودن اسلام و اجتماعی بودن آن است، حتی در نمازش به نمایش می‌گذارد؛ چه آن‌که در نماز، ضمن اتصال - نماز - با خدا، بندگان خدا را نیز باهم پیوند می‌دهد.

راه هدایت شدگان

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ۝۷﴾

راه کسانی که بر (سر و سامان) شان نعمت فروریختی. نه (راه) غضب شدگان و نه (راه) گمراهان.

((نِعْمَةٌ))

((نِعْمَةٌ)) حالت نیکوی حسی و روحی است و در همه قرآن ۳۴ بار ذکر شده است و ((نِعْمَةٌ))

حالت پست تبدیل نعمت خدا به کفر است:

﴿وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * وَنِعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ ۝۱﴾

و کشتزارهایی و جایگاهی گرامی * و نعمتی نعمت وار که از آن با بی بندوباری و خوشحالی برخوردار بودند.

﴿وَذَرْبِ الْمَكْدِيبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهْلُهُمْ قَلِيلًا ۝۲﴾

و مرا با تکذیب کنندگان نعمت وار و اگر دار و اندکی مهلتشان ده.

آیا «سراط من أنعمت عليهم غير المغضوب عليهم و غير الضالين» صحیح است؟ چنان که در برخی قرائت‌های شاذ آمده است.^۳ به یقین نه؛ چون با نص متواتر در قرآن مخالف است، گرچه معنای هر دو عبارت یکی و یا لفظ و عبارت صحیح باشد، درحالی که صحیح نیست.

۱. دخان ۲۷/۴۴-۲۶.

۲. مزمل ۱۱/۷۳.

۳. درالمثنو، ۱۵؛ به سندی از عمر بن خطاب آمده است که پیوسته «سراط من أنعمت عليهم غير المغضوب عليهم و غير الضالين» می خوانده است و از عبدالله بن زبیر، همانند آن، مگر در «سراط» روایت شده است؛ چنان که از عکرمة و اسود همانند آن روایت شده است. در نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۴؛ ج ۱۰۶ تفسیر قمی [صفحه ۱۲۸] پدرم از حماد، از حریر، از ابی عبدالله (ع) روایت کرده است که ایشان «سراط من أنعمت عليهم غير المغضوب عليهم و غير الضالين» خوانده است و فرمود: «المغضوب عليهم النصاب و الضالين اليهود و النصارى؛ مغضوب عليهم

صراطی توام با یک اثبات و دو سلب

چون صراط بین دو نقطه پرستش و ربوبیت، گاهی مستقیم است و گاهی غیر مستقیم، راه پیمایی به جانب خدا را از راه خدا جدا می‌کند یا او را در آن به زحمتی طاقت فرسا وامی‌دارد و یا آن، بین دو نقطه عبودیت و شیطنت است و آن، «صراط جحیم» است؛ از این روی دو آیه اینجا با یک اثبات و دو سلب شناخته می‌شوند. اثبات استقامت راه پیمای را به عهده می‌گیرد و سلب اول، او را در برابر «صراط شیطان» به استقامت وا می‌دارد و سلب دوم، حدفاصل میان آن دو راه است؛ یعنی به سویی خدا گرایش با شناخت دارد و نه تمایلی به گمراهی؛ ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ میان این دو راه سردرگم است و نه این و نه آن را می‌پذیرد. پس همانا مورد درخواست و دعا در اینجا، ﴿صِرَاطَ﴾ کسانی است که از نعمت‌های خدا برخوردارند، نه راه کسانی که خدا بر آنان خشم گرفته است؛ کسانی که نعمت خدا را می‌شناسند، سپس آن را منکر می‌شوند: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا...﴾^۱

و حال آن‌که (از عمق) جان‌های‌شان به آن (نشانه‌های ربّانی) یقین داشتند، از روی ظلم و تکبر آن‌ها را انکار (و انکار) کردند ...

حق را می‌شناسند، سپس از آن فرار می‌کنند؛ گویا آن را نمی‌شناسند و یا آن را باطل می‌دانند و نیز نه راه کسانی که با قصور و تقصیر از راه حق، گمراه و جدا شده‌اند و به آن راه نیافتند. و چون هدایت یک امر روحی است و راه مستقیم حق، به حق و ژرفای آن می‌رساند و نعمت‌های دنیا شامل ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ و ﴿الضَّالِّينَ﴾ می‌شود، بنابراین ﴿أَنعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ به معنای قله و

ناصبی‌ها و گمراهان یهود و نصارا هستند.» از ابن‌ابی‌عمیر، از ابن‌اذینه، از ابی‌عبدالله (ع) آمده است که عبارت چنین خوانده می‌شود: «غیر المغضوب علیهم و غیر الضالین».

اوج نعمت روحی است و چون نعمت در اینجا به نعمت خاص مقید نشده است، شامل هر نعمت روحی و معنوی مطلق می‌شود؛ از چهره انسانی به عنوان پل و سکوی پرش به جانب هر نعمتی گرفته تا ایمان و اعتصام به خدا در همراهی پرستش صالح و باارزش و تسلیم در برابر خدا و توحید او در پرتو کتاب شریعت و سنت رسول شریعت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ارزش مندترین نمونه‌های پیشتاز برای برخورداران از نعمت‌های خدا با درجات و رتبه‌های گوناگون‌شان، پیامبران، صدیقین، شهیدان و صالحان هستند:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ... وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا وَإِذًا لَا تَتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا وَلَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا﴾^۱

پس نه، (چنان نیست) به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، تا آن‌که تو را در آنچه میان‌شان مایهٔ مشاجره است، به داوری برگمارند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هاشان احساس تنگی (و تردید) نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند ... و اگر آنان آنچه را بدان پند داده می‌شوند، به‌کار می‌بستند، بی‌گمان برایشان بهتر و در ثبات (قدم)‌شان مؤثرتر بود. و در آن هنگام (ما هم) از نزد خویش، بی‌چون پاداشی بزرگ به آنان می‌دادیم. و به‌راستی آنان را به راهی بسی راست هدایت می‌کردیم و کسانی که از خدا و پیامبرش اطاعت کنند، ایشان با کسانی هستند که خدا بر (سر و سامان)‌شان نعمت فرود آورده؛ از پیامبران بزرگ و راستان و شهیدان و شایستگان و آنان چه نیکو همدمان‌اند. این فضیلت از خداست و خدا در دانایی بسنده است.

پیامبر در جایگاه برخوردارترین مُنعم

بلندترین جایگاه در میان برخورداران نعمت‌های خدا، ویژهٔ حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و هر- کس که از خدا و پیامبر پیروی کند، همراه و در خط نعمت‌یافتگان خدا خواهد بود، گرچه درجات‌شان گوناگون باشد؛ چنان‌که ایشان (اصحاب نعمت‌ها) درجات گوناگون دارند که

۱. نساء ۷۰/۴-۶۵.

عالي‌ترین‌شان پیامبران و پایین‌ترین‌شان صالحان‌اند و صدیقین و شهیدان بینابین هستند و همه ایشان با پیروان‌شان زیر سایهٔ پر بارِ رسول اعظم اسلامي ﷺ زندگی می‌کنند و ایشان با همه عظمتی که دارد، شب و روز در نمازهایش دعا می‌کند: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾! چگونه رسول اسلام ﷺ راه راست و اسوهٔ طلایه‌داران راه راست و برخورداران از نعمت‌های در طول زمان و عرض مکان نباشند، در حالی که نبوت‌ها و کتاب‌های‌شان در گروی ایمان‌شان به رسول اعظم اسلام ﷺ و یاری اوست و خدا از ایشان میثاق فطری و شفاهی گرفته است که به آخرین رسالت‌های که عظماست، - چه آن‌که اولین دانشگاه در دست اوست - ایمان بیاورند و با بشارت‌ها زمینهٔ تشریف‌فرمایی و تبلیغ رسالت او را آماده سازند:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾

و چون خدا از تمامی پیامبران برجسته (پی صاحب کتاب) پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد، - در حالی که آنچه را با شماست تصدیق‌کننده است - بی‌چون و بی‌گمان به او ایمان بیاورید، و به راستی و درستی یاریش کنید. (آن‌گاه) فرمود: «آیا اقرار کردید و بر این (جریان پیمان) بار گرانم را برگرفتید؟» گفتند: «آری،» اقرار (پایدار) کردیم.» فرمود: «پس گواه باشید و من با شما از گواهانم.»

پیامبران اصحاب نعمت

در بررسی حکیمانانه در ذکر حکیم (قرآن) نام تعدادی از پیامبران را از میان اصحاب نعمت می‌بینیم؛ همانند زکریا علیه السلام، یحیی علیه السلام، عیسی علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، اسحاق علیه السلام، یعقوب علیه السلام، موسی علیه السلام، اسماعیل علیه السلام و ادريس علیه السلام :

﴿...إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا * وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا * أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرَوْا سُجَّدًا وَبُكِيًّا﴾^۱

... او بسی راست (کار و) پیامبری برجسته بود. * و (ما) او را به جایی بلند [معراج] بالا بردیم. * ایشان کسانی از پیامبران برجسته اند - که خدا بر ایشان نعمت ارزانی داشت - از دودمان آدم و از کسانی که با نوح (در کشتی) سوار (شان) کردیم و (نیز) از دودمان ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که (آنان را) هدایت نمودیم و برگزیدیم؛ هنگامی که آیات (خدای) رحمان بر ایشان خوانده شود، سجده کنان و گریان به خاک فرو افتند.

و شاید مقصود از ﴿وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا﴾ - و از کسانی که (آنان را) هدایت نمودیم و برگزیدیم - پیامبران که نامی از ایشان به میان نیامده و نیز راستان، شهیدان و صالحان باشند؛ نعمت بر پیامبران و نظایر ایشان از معصومان، همانند صدیقین؛ نعمت عصمت با درجات گوناگونشان؛ چه آن که ایشان بر راه راست هستند و به سویی آن راهنمایی می کنند. مقصود از همراهی در اینجا، برای کسی که از خدا و رسول پیروی می کند، همراهی در اصل راه است؛ به ویژه که صراط مستقیم به جانب خدا یکی است، گرچه راه های فرعی به سویی خدا به تعداد افراد آفریدگان است و صراط مستقیم، راه برگزیده و هدف رسالت های خدا و کتاب های اوست که رسول خدا ﷺ آن را بر دوش می کشند، بر آن مسلط هستند و دیگران را به سویی آن راهنمایی می کنند. بنابراین اگر رسول ﷺ نبود، قرآنی نبود، اسلام توحیدی و توحید اسلامی وجود نداشت، نه چهره انسانی پدیدار می شد و نه آویختن کامل به دامن خدا ممکن می شد و نه پرستش صالح انجام می گرفت. پس پیامبر ﷺ ترسیم و تجسم صراط مستقیم است؛ چنان که خلاصه و فشرده شخصیت او و هم سان او که به دست خودش پرورش یافته، علی عليه السلام و فرزندان معصومش عليهم السلام پس از او، هر کدام صراط مستقیم هستند؛ چنان که در روایات متظافر آمده است و گرچه پیامبران و پس از ایشان صدیقین بر صراط مستقیم هستند، ولی هر کدام از این صنف ها، درجاتی دارند:

۱. مریم ۵۸/۱۹-۵۶.

﴿... وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾

... و برتر از هر صاحب‌دانشی، دانشوری است.

و امت اسلامی که هدایت به صراط صدیقین را از خدا می‌خواهند، در حقیقت صراط خاتم پیامبران، محمد ﷺ را می‌خواهند؛ چنان‌که پیامبران صراط او را می‌طلبند و به او ایمان می‌آورند، پیش از آن‌که او به رسالت مبعوث شود، پس ایشان به این جمال اشاره می‌کنند و بشارت می‌دهند؛ از این روی می‌بینیم که صراط مطلوب برای ما در نمازهای مان، صراط محمد ﷺ و اهل بیت  است؛ چنان‌که این را هر دو فریق شیعه و سنی روایت می‌کنند و یا «صراط علی » به‌عنوان دومین فرد و مصداق این راه است و چنان‌که امامان معصوم  دیگر مصادیق آن هستند؛ آچرا که راه ایشان، راه محمد ﷺ است و پیامبر ﷺ برای خودش بالاتر از آن

۱. یوسف ۷۶/۱۲.

۱. ثعلبی در الکشف و البیان درباره این آیه آورده است: مسلم بن حیان گفت، شنیدم که ابوبریده می‌گفت: «صراط محمد و آلش.» و در تفسیر وکیع بن جراح، از سفیان ثوری، از سدی، از اسباط و مجاهد، از عبدالله بن عباس درباره آیه گفت: «ای بندگان خدا! ما را به دوستی محمد و اهل بیت او راهنمایی کنید.» حموی در فرائد السمطين، از اصبح بن نباته، از علی  درباره این سخن خدا (إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصَّٰرِطِ لَنَّاكُوتُونَ) (مؤمنون ۷۴/۲۳)؛ و بی‌چون کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از (این) راه (راست)، سخت منحرفند، فرمود: «الصراط ولایتنا اهل البیت؛ صراط، ولایت ما اهل بیت است.» ابن عدی و دیلمی در الصواعق، ص ۱۱۱، از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: «أثبتکم علی الصراط أشدکم حبا لأهل بیتی؛ پایدارترین شما بر صراط کسی است که اهل-بیت مرا بیشتر دوست داشته باشد.» شیخ الاسلام حموی در فوائد المسطين در حدیثی از امام جعفر صادق  روایت کرده است: «نحن خیرة باللّه و نحن الطریق الواضح و الصراط المستقیم الی اللّه؛ ما بندگان برگزیده خدا و راه روشن و صراط مستقیم به سوی خداییم.» ابوسعید در شرف النبوة، از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرمود: «أنا و أهل بیتی شجرة فی الجنة و أغصانها فی الدنیا فمن تمسک بنا اتخذ الی ربه سیلا؛ من و اهل بیتم درختی در بهشت هستیم و شاخه‌هایش در دنیا است؛ پس کسی که به ما بپیوندد راهی به پروردگارش برگزیده است.» (ذخایر العقی، ص ۱۶) و همانند این را حافظ حسکانی در شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۷؛ به سندی متصل از ابی‌بریده و به سندی دیگر از ابن عباس آورده است و در سند سومی گفته که پیامبر ﷺ به علی بن ابی طالب  فرمود: «أنت الطریق

الواضح و أنت الصراط المستقیم و أنت یعسوب الدین؛ تویی طریق روشن و تویی صراط مستقیم و تویی صاحب دین.» و به سند چهارمی از جابر بن عبدالله که گفت، پیامبر ﷺ فرمود: «ان الله جعل عليا و زوجته و أبناءه حجج الله على خلقه و هم أبواب العلم في أمي من اهتدي بهم هدي إلى صراط مستقیم؛ خدا علی و همسرش و پسرانش را دلیل‌ها بر آفریدگانش قرار داده است و آنان در میان امت من درهای علم هستند. هر کس از ایشان راهنمایی و الگو بگیرد به صراط مستقیم راه یافته است.» و از طریق اهل بیت در عیون الاخبار، ص ۳۶-۳۵، به اسناد از سرور پرستش‌گران، علی بن حسین عليه السلام آمده است که فرمود: «لیس بین الله و بین حجتة حجاب و لا لله دون حجتة ستر نحن أبواب الله و نحن الصراط المستقیم و نحن عیبة علمه و نحن تراجمة وحیه و نحن أركان توحیده و نحن موضع سره؛ بین خدا و حجتش حجاب وجود ندارد و برای خدا جز حجتش نیست. ما درهای خدا و صراط مستقیم او، و ترجمان وحی او، و ارکان توحید او، و جایگاه سر او هستیم.» و در همان مدرک از جعفر بن محمد عليه السلام در (صراط اللدین أنعمت علیهم) نقل شده است: «یعنی محمدا و ذریته؛ مقصود، محمدا و ذریه او هستند.» و در امالی صدوق، ص ۱۷۳؛ از پیامبر عليه السلام نقل شده است: «من سره أن یجوز علی الصراط کالریح العاصف و یلج الجنة بغير حساب فلیتول ولی و وصیی و صاحبی و خلیفتی علی امتی علی بن ابی طالب، و من سره أن یلج النار فلیترک ولا یتبه فوعزة ربی جل جلاله إنه لباب الذی لا یؤتی إلا منه و إنه الصراط المستقیم و إنه الذی یسأل الله عن ولا یتبه یوم القیامة؛ هر کس پای می‌نشارد که همانند تندباد بر صراط قرار گیرد و بی حساب وارد بهشت شود، پس از ولی و وصی و دوست من و جانشین من بر امت من، علی بن ابی طالب پیروی کند و هر کس دوست دارد که وارد آتش شود، پس ولایت او را نپذیرد و پند و اندرز پروردگار بزرگم این است که علی دری است که فقط باید از آن وارد شد و او صراط مستقیم است و او کسی است که از ولایتش در روز قیامت سؤال می‌شود.» و ابن شهر آشوب، در المناقب، ج ۳، ص ۷۲؛ از ابراهیم ثقفی، به اسناد از ابی‌برزّه اسلمی گفت که پیامبر خدا عليه السلام درباره آیه (و أن هذا صراطي مستقیماً فاتبعوه...) (انعام ۵۳/۶)؛ و اینکه بهراستی این راه بس راست من است، پس آن را پیروی کنید... فرمود: «سألت الله أن يجعلها لعلی فعل؛ از خدا آن را برای علی درخواست کردم، پس حاجتم را برآورد.» و همانند آن را مجلسی در بحار، ج ۳۵، ص ۳۶۴؛ و سید بحرانی در غایة المرام، ج ۱، ص ۲۴۷؛ از کتاب الروضة از ابن‌فارس روایت کرده است و محمد بن حسن صفار به اسناد از ابن‌حمزه ثمالی درباره آیه گذشته روایت کرده است که پیامبر ۶ فرمود: «هو و الله علی هو و الله میزان و الصراط؛ به خدا سوگند آن علی است. به خدا سوگند او میزان و صراط است.» (غایة المرام، ج ۱، ص ۲۴۶). و از جابر بن عبدالله روایت شده است که پیامبر عليه السلام در نزد اصحابش با دستش به علی اشاره کرد و فرمود: «هذا صراط مستقیم فاتبعوه؛ این صراط مستقیم است، پس، از او

را می خواهد و از خدا می خواهد که او و دیگران را در راهی که قرار دارند، ثابت قدم نگاه دارد؛ گرچه دیگران از او فاصله دارند و پایین تر هستند. پس:

• ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾^۱

و برای هر یک (از مکلفان) از آنچه انجام داده اند، درجاتی است و پروردگارت از آنچه می کنند، غافل نیست.

• ﴿هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾^۲

ایشان نزد خدا درجاتی هستند و خدا به آن چه می کنند بیناست.

• ﴿...تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾^۳

... (و ما) هرکس را بخواهیم (به) درجاتی فرا می بریم. همواره پروردگارت حکیمی بس داناست.

مغضوبین چه کسانی اند؟

﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ همه کسانی هستند که خدا بر آنان خشم گرفته است. گروه خاصی هستند و تفسیر آنان به یهود^۴ تفسیر مصداقی و فردی است.

پیروی کنید.) (ج ۲، ص ۴۳۵). و در تفسیر عیاشی، ص ۳۸۴؛ از سعد، از ابی جعفر عنه السلام درباره آیه روایت شده است: «آل محمد الصراط الذي دل عليه؛ آل محمد صراطی است که به آن دلالت می کند.» و دهها روایت از این گونه که شیعه و سنی از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصومش: نقل کرده اند.

۱. انعام ۱۳۲/۶.

۲. آل عمران ۱۶۳/۳.

۳. انعام ۸۳/۶.

۴. چنان که از پیامبر صلی الله علیه و آله در تعدادی از روایات که عبدالرزاق، احمد و ابن مردویه در مسند و بیهقی در شعب و عبدبن-حمید، ابن جریر و بغوی در معجم الصحابة و ابن منذر و ابوشیخ از عبدالله شفیق، از ابوذر روایت کرده اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هم اليهود؛ آنان یهود هستند.» چنان که آن را سفیان بن عیینة در تفسیر و سعید بن منصور، از

یهود؛ مثال مصداقی مغضوبین

روشن‌ترین و نحس‌ترین مصداق موردخشم خدا، یهود است. نه این که تمامی آنان مغضوب باشند. برخی از یهود مغضوب خدا نیستند، گرچه مسلمان نیستند؛ همانند تسلیم‌شدگان در برابر حق، گرچه از گمراهان باشند و یا از مقصّرین که عناد ندارند و حق را تکذیب نمی‌کنند؛ چنان‌که از میان غیر یهود، کسانی هستند که مورد غضب و خشم اویند، گرچه از مسلمانان هستند؛ زیرا:

﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾^۱

(پاداش و کیفر، هرگز) به دلخواه و آرزوی شما و نه به دلخواه و آرزوی اهل کتاب نیست. هرکس بدی کند، در برابر آن کیفر بیند و جز خدا برای خود نه سرپرستی و نه مددکاری نمی‌یابد.

بنابراین یادآوری یهود به گونه‌ای که گویا فقط آنان ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ هستند و نه غیر آن‌ها، بدین جهت است که مجموعه‌ای از یهود - و نه همه آنان - نحس‌ترین و نادان‌ترین طغیان‌گران تاریخ رسالت‌ها و رسولان هستند.^۲

اسماعیل بن ابی‌خالد، از پیامبر ﷺ روایت کرده است و آن را احمد، عبدبن حمید، ترمذی، حسن، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم و ابن حبان در صحیح، از عدی بن حاتم، از پیامبر ﷺ نقل کرده و احمد، ابوداود، ابن حبان و حاکم به گونه صحیح و طبرانی، از شریذ، از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند (درالمثنو، ج ۱، ص ۱۶).

۱. نساء ۱۲۳/۴.

۲. در نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۴، ح ۱۰۶؛ قمی، از ابی حماد، از حریر، از ابی عبداللّه ﷺ روایت کرده که فرمود: «المغضوب علیهم النصاب و الضالین الیهود و النصارى؛ مقصود از مغضوبین، ناصبیان و از ضالین، یهود و نصاری هستند.» و از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از ابی عبداللّه ﷺ روایت شده است که فرمود: «المغضوب علیهم النصاب و الضالین الشکاک الذین لا یعرفون الامام؛ مغضوب علیهم، ناصبیان و ضالین، شکاکانی هستند که امام را

برخی از مغضوبین

﴿...مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ لَا جَزَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۱

... کسانی که سینه‌هاشان را به کفر گشاده کرده، پس خشم خدا بر آنان است و برای‌شان عذابی بزرگ است. * این بدین سبب است که اینان بی‌گمان زندگی دنیا را بر آخرت - از روی محبت - برگزیدند و این که خدا گروه کافران را هرگز هدایت نمی‌کند. * اینانند کسانی که خدا بر دل‌ها و گوش‌ها و دیدگان‌شان مهر نهاده و ایشان، (هم) اینان غافل‌اند. ناگزیر اینان در آخرت، (هم) ایشان همواره زیان‌کارانند.

و گروهی از آنان کسانی هستند که پس از اتمام حجت و روشن شدن راه، در خدا و حقانیت او به جدال و ستیز می‌پردازند:

﴿وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُحِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾^۱

نمی‌شناسند.» و در الفقیه، در روایتی که آن را فضل، از العلل، از امام رضا علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمود: «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» استعاذة من ان يكون من المعاندین الكافرين المستخفين به و بأمره و نهيه «و الضالین» اعتصام من ان يكون من الذين ضلوا عن سبيله من غير معرفة و هم يحسبون انهم يحسنون صنعا؛ (غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ) درخواست پناه به خداست از اینکه درخواست‌کننده از کافران اهل عناد باشد که خدا و امر و نهی او را سبک می‌شمارند و ضالین، آویختن به خدا و پناه‌بردن به او از این است که از زمره کسانی باشند که بدون معرفت و شناخت از راه خدا گمراه شده‌اند و می‌پندارند که کار نیکو انجام می‌دهند.» و در احتجاج طبرسی با اسناد پیشین که از ابی‌حسن عسکری علیه السلام به ما رسیده این است که ابی‌حسن رضا علیه السلام فرمود: «ان من تجاوز بأمریر المؤمنین علیه السلام العبودية فهو من المغضوب عليهم و من الضالین؛ هر کس پرستش خدا را به علی علیه السلام هم برساند، او از مغضوب علیهم و ضالین خواهد بود.»

۱. نحل ۱۰۹/۱۶-۱۰۶.

و کسانی که در (بارۀ) خدا - پس از آن که دعوتش پذیرفته شد - به مجادله و ستیز برخیزند، حجتشان پیش پروردگارشان باطل و ناچیز است و خشمی (از خدا) بر ایشان بوده و برایشان عذابی سخت است.

و جمعی از آنان تکذیب‌گران آیات خدا هستند:

﴿قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتَجَادِلُونِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ

وَأَبَاؤُكُمْ...﴾^۲؛ گفت: «به راستی پلیدی و خشمی (سخت) از پروردگارتان بر سر (و سامان)تان واقع شده. آیا درباره نام‌هایی که خودتان و پدرانتان (با آنها بت‌هایتان را) نامیده‌اید، ... با من مجادله می‌کنید؟ ...»

و طائفه‌ای طغیان‌گران در رزق خدایند:

﴿كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ

غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ﴾^۳

(و گفتیم) از خوراکی‌های پاکیزه‌ای که روزی‌تان دادیم، بخورید و در آن طغیان نکنید که خشم من بر شما فرود آید. و هر-کس خشم من بر او فرود آید، بی‌چون سقوط کرده است.

این مجازات سرکشی در روزی خداست! پس حال و روز کسانی که از خدا روی برتافته‌اند و سرکشی کرده‌اند، بدتر خواهد بود و بعضی از ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ فراریان از جبهه و جهاد در راه خدایند:

﴿وَمَنْ يُؤَلِّمْ يَوْمئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ

وَمَا وَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾^۴

۱. شوری ۱۶/۴۲.

۲. اعراف ۷۱/۷.

۳. طه ۸۱/۲۰.

۴. انفال ۱۶/۸.

و هرکس در آن هنگام (و هنگامه) به آنان پشت کند - مگر آن که (هدفش) کناره‌گیری برای جنگی یا پیوستن به جمعی (دیگر از هم‌زمانش) باشد - همواره به خشم خدا برگشته (و گرفتار شده) و چه بد سرانجامی است.

و کسانی از مؤمنان را برای ایمان‌شان، به عمد می‌کشند:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِدًا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾^۱

و هرکس به عمد مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است، حال آن‌که در آن ماندگار خواهد بود و خدا بر او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است.

پس ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ با رتبه‌های گوناگون‌شان، کسانی هستند که سینه‌خویش را به‌روی کفر گشوده‌اند، یا در رزق خدا و بر خدا سرکشی کرده‌اند، یا آیات خدا را تکذیب کرده‌اند، یا درباره‌ی خدا به جدال و ستیز پرداخته‌اند - از هر طایفه‌ای که باشند - و یا از ملحدین، مشرکین و اهل کتاب (یهود، نصرانی مسلمان) باشند، گرچه مراحل غضب بر آنان گوناگون است؛ چه آن‌که غضب بر آنان هم‌اندازه‌ی فساد و عملکرد فاسد ایشان است.

به‌جهت اینکه غیر یهودیان گرفتار آرزوهای دور و دراز و دروغین نشوند، خدا حساب یهودیان خوب و بد را از هم جدا کرده است، به یهودیان خوب، کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، همانند دیگر مکلفان خوب، امان فراگیر بخشیده و یهودیان بد را ذلیل و مسکین کرده و مورد غضب خویش قرار داده است؛ چون:

﴿...وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا

وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۱

... و (داغ) خواری و ناداری بر آنان زده شد و به (سوی) خشمی از خدا برگشتند. این بدین سبب بود که آنان همانا به نشانه‌های خدا کفر می‌ورزیده‌اند و پیامبران را به ناحق می‌کشته‌اند؛ این بدان روی بود که سرکشی نموده و تجاوز می‌کرده‌اند. * بی‌گمان کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و نصرائیان و صابئان [التقاطیان] - هرکس (از آنان و سایر موحدان) به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و کار شایسته (ی ایمان) کند، - پس برایشان اجرشان نزد پروردگارشان است و نه بیمی بر آن‌هاست و نه آنان اندوهناک خواهند شد.

چنان‌که در آیه دیگری می‌بینیم:

﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ^۲

هرکجا - با پیگیری (تان) - یافت شوند، مُهر خواری و بی‌مقداری بر (سر و سامان)شان زده شده، مگر به وسیلهٔ ریسمانی از خدا و ریسمانی از مردم. و مُهر (و مهار) گداصفتی بر آنان زده شد، (و) این بدین سبب بود که به آیات خدا همی کفر می‌ورزیده‌ان و پیامبران را به ناحق می‌کشته‌اند. (نیز) این (عقوبت) به سزای آن بود که نافرمانی و تجاوز می‌کرده‌اند.

زیرا بلافاصله پس از این آیه، آیه امان برای اهل ایمان می‌آید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبْتِ النَّبِيِّ وَقَالُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوا بِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ^۳

۱. بقره ۶۲/۲-۶۱.

۲. آل عمران ۱۱۲/۳.

۳. آل عمران ۱۱۵/۳-۱۱۳.

(آنان) یکسان نیستند؛ از (میان) اهل کتاب، گروهی ایستا و راستایند (که) آیات الهی را در دل شب می‌خوانند، درحالی‌که سر به سجده می‌نهند. * به خدا و روز پایانی ایمان می‌آورند و به کار معروف [پسندیده] فرمان می‌دهند و از کار منکر [ناپسند] بازمی‌دارند و در کارهای نیک شتاب می‌کنند و آنان از شایستگانند. * هر کار نیکی انجام دهند، هرگز درباره آن ناسپاسی نبینند و خدا به (حال) تقواییشان داناست.

بله. اهل کتاب با ایمان و عمل صالح، با اهل کتاب بدون ایمان و عمل صالح هم‌سان نیستند؛ زیرا ملاک غضب، تخلف از شریعت خداست و هرکس از اهل کتاب که ایمان و عمل صالح نداشته باشد، مورد غضب و خشم خدا قرار می‌گیرد و چون یهود از همه طایفه‌ها بیش‌تر طغیان دارند و نشانه‌های خدا را تکذیب می‌کنند، از این روی می‌بینی که آیات غضب پیاپی علیه آنان، بیش‌تر از همگنانشان است؛ گویا فقط آنان ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ هستند و نه غیر آنان.

﴿الضَّالِّينَ﴾ چه کسانی هستند؟

﴿الضَّالِّينَ﴾، میانگین خشم‌گرفته‌شدگان و هدایت‌شدگان هستند که با تصور یا تقصیر، از راه مستقیم کناره گرفته، از چهره انسانی و توحید و آخرت دور شده و به بی‌راهه رفته‌اند:

﴿وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ﴾^۱

و بی‌چون کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از (این) راه (راست) سخت منحرفند.

از صراط پرستش که سیمای انسانی کامل است و آن دو را توحید اسلامی و اسلام توحیدی و اعتصام به خدا، در پرتو قرآن محمد ﷺ و محمد ﷺ قرآن گرد هم می‌آورد. به عبارت کوتاه، همانا هرکسی که از راه راست جدا شده از گمراهان است، یا مستضعف کوه‌اندیش است که راه را گم کرده و ره به جایی نمی‌برد: ﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا﴾^۲

۱. مؤمنون ۷۴/۲۳.

۲. نساء ۹۹/۴-۹۸.

مگر مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که چاره‌جویی نتوانند و راهی (نیز) نیابند. پس ایشان، امید است خدا از آنان درگذرد و خدا همواره خطابخش و پوشنده بوده است.

و یا مستضعفی که مقصر است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا^۱﴾

بی‌گمان کسانی که بر خود ستمکارند، (هنگامی که) فرشتگان جان‌شان را گرفتند، (به آنان) گفتند: «در چه (حال) بودید؟» پاسخ دادند: «ما در زمین از مستضعفان بودیم.» گفتند: «مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟» پس آنان جایگاه‌شان دوزخ است و (دوزخ) چه بد بازگشتگاهی است.

و یا مستکبری که دشمن حق است و از سردمداران گمراهی است که هم راه را گم کرده و هم گمراه‌گر و جداکننده از صراط است که از خشم گرفته‌شدگان است:

﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكذِبِينَ الضَّالِّينَ * فَنُزِّلْ مِنْ حَمِيمٍ * وَتَصْلِيَةً جَحِيمٍ^۲﴾

و اما اگر از تکذیب‌کنندگان گمراه بوده‌اند، * پس (برای‌شان) مهمان‌خانه‌هایی از مایعی جوشان است * و (نیز) افروختن آتشی فروزان.

و مراحل گوناگون گمراهی در بین فرقه‌های نصارا پیدا می‌شود، به‌گونه‌ای که از این نظر در میان دیگر اقوام و ملت‌ها بی‌نظیر هستند. از این روی در روایتی ﴿الضَّالِّينَ﴾ به‌عنوان گمراه‌ترین گمراهان به آنان تفسیر شده است و ﴿الضَّالِّينَ﴾ بر خشم‌گرفته‌شدگان استیلا دارد؛ زیرا شامل آنان و غیر آنان می‌شود و گاهی دیگر راه‌های پیچیده و دشوار را نیز دربرمی‌گیرد، ولی صراط مستقیم سالم‌ترین راه به‌سوی خداست، گرچه درجات دارد و هر درجه پایین‌تر، نسبت به درجه بالاتر گمراهی است:

۱. نساء ۹۷/۴.

۲. واقعه ۹۲/۵۶-۹۴.

﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾^۱

و تو را سرگشته‌ای یافت، پس هدایت کرد.

﴿الضَّالِّينَ﴾ گمراهان قاصر یا مقصر

مقصود از ﴿الضَّالِّينَ﴾ گمراهی قاصرانه و یا مقصرانه است؟ زیرا گمراهی که به جست‌وجوی صراط است و به‌جانب صراط گام برمی‌دارد، گمراهی او همانند شک مقدّس، مقدّس است؛ چون که روبه‌یقین می‌رود و اسلامش روبه‌سوی ایمان دارد. این انسان نه نفاق می‌ورزد و نه ایمان دارد؛ بلکه دین او اسلام به‌جانب ایمان است:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...﴾^۲

بادیه‌نشینان گفتند: «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاوردید، لیکن بگویید اسلام آوردیم.» و هنوز در دل‌هایتان ایمان داخل نشده است ...

و اما گمراهی که خودش یا قصور و یا تقصیر بر هدایت را می‌بیند، درحقیقت گمراهی است که به هدایت و راهیابی او امیدی نیست.

چون دعاکننده در نماز در بیش‌تر زمان‌ها بر صراط مستقیم نیست، پس از آن جدا و گمراه است، ولی رونده به‌سوی راه راست و جست‌وجوگر آن است و ﴿ضَالًّا﴾ که قسیم و ضد ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ باشد، نیست؛ گرچه نسبت به کسی که بر صراط مستقیم است، گمراه به حساب می‌آید. پس راه‌پیمایان چهار گروه می‌باشند: ۱. مؤمنی که بر راه راست قرار نگرفته است، بلکه به‌سوی آن گام برمی‌دارد ۲. کسی که بر صراط مستقیم است و روی آن گام برمی‌دارد. ۳. ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ خشم‌گرفته‌شدگانی که مؤمن نیستند و به دنبال ایمان هم نیستند و از آن

۱. ضحی ۷/۹۳

۲. حجرات ۱۴/۴۹

روي برمي تابند ۴. گمراهاني كه ﴿صِرَاطٌ﴾ را گم کرده و راه به سوي آن را هم گم کرده‌اند، پس، از آن کناره گرفته‌اند. گروه‌هاي اول و دوم از نمازگزاران راه‌یافته هستند و گروه‌هاي سوم و چهارم، با علم یا ناداني، از راه کناره‌گرفته‌اند. مؤمناني كه ايمانشان روپوش ظلم نپوشیده، در راه‌هاي سلام در امن و امان هستند و ره‌پويان به‌سوي صراط مستقيم:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾^۱

كساني كه ايمان آورده و ايمان خود را به ستم نيالودند، ايشان براي‌شان آرامش است و (هم) اينان راه‌یافتگانند.

گرچه شرکي پنهان یا ستمي در کردار، در آنان نفوذ کرده باشد:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۲

و بیشترشان به خدا ايمان نمی‌آورند، مگر آن‌که هم چنان مشرکانند.

نگاهی دوباره به «سبع‌المثاني»

به‌تحقیق، ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ شامل سه نام از نام‌هاي خداست و این‌ها مهم‌ترین نام‌هاي خدا هستند و «سبع‌المثاني» به‌طورکلي شامل پنج نام اساسي و ریشه‌اي مي‌شود كه آن‌ها راهنما بر مبدء و معاد و حدفاصل مبدء و معاد هستند و اگر براي خدا نامي بهتر از این‌ها بود، خدا آن‌ها را در ام‌القرآن یادآور مي‌شد. سپس این‌ها با ترتیب اهميتي كه دارند، عبارتند از: ﴿اللَّهُ، الرَّحْمَنُ، الرَّحِيمُ، رَبِّ الْعَالَمِينَ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾. پس قرائت سوره حمد، قرائت قرآن بزرگ است؛ چنانكه از امام رضا عليه السلام سؤال شد: چرا بايد مكلفان در نماز حمد را قرائت كنند؟ پاسخ فرمودند: «تا قرآن مهجور و دورافتاده، ضایع و نابود نشود و از یادها نرفته و به فراموشي سپرده نشود.» و باز هم از ايشان پرسیده شد: چرا آغاز هر قرائتي سوره حمد است، نه ديگر

۱. انعام ۸۲/۶.

۲. يوسف ۱۰۶/۱۲.

سوره‌ها؟ پاسخ فرمودند: «زیرا هر خیر و حکمتی که در قرآن بزرگ هست در سوره حمد نهفته است»؛ چه آن‌که ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ شکر از خداست که بر بندگانش واجب کرده و شکر عملی بنده در برابر خیري است که خدا به او داده است. ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ستایش خدا و به عظمت یاد کردن او و اعتراف به این است که او یگانه آفریدگار مالک و صاحب جهان است. ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ یادآوری مهربانی خدا و درخواست آن و یادآوری نعمت‌های او بر بندگانش است. ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ اعتراف به برانگیختن در روز قیامت، حساب و مجازات در آن و اثبات حاکمیت جهان پسین همانند دنیا برای اوست. ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ گرایش و نزدیکی به خدای بزرگ، خلوص در کارها و ویژه‌گردانی کردارها برای اوست. ﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ درخواست افزایش توفیق از جانب خدا برای پرستش و ادامه دریافت نعمت‌های باری تعالی است. ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ طلب ارشاد از پروردگار، آویختن به ریسمان او، درخواست افزودن به شناخت خدا و بزرگی اوست. ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ گرایش در سخن، تأکید در سخن، گرایش و یادآوری نعمت‌های پیشین خدا بر بندگانش و گرایش به دریافت همانند این نعمت‌هاست. ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ پناه‌خواهی از خدا در برابر کافران معاند است که خدا و امر و نهی او را سبک می‌شمارند. ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ چسبیدن به دامن کبریائی خدا به جهت قرار نگرفتن در ردیف گمراهان است؛ کسانی که بدون شناخت از راه خدا جدا شدند و می‌پندارند که کار نیکو انجام می‌دهند پس در حمد همه خیرها و حکمت‌های دنیا و آخرت نهفته است و هیچ چیزی این‌گونه نیست.^۱

و اینک می‌پردازیم به نقل حدیث قدسی پیرامون تفسیر سوره حمد که امام حسن عسکری علیه السلام، از پدرش علی بن محمد علیه السلام، از محمد بن علی علیه السلام، از علی بن موسی علیه السلام، از جعفر بن محمد علیه السلام، از محمد بن علی علیه السلام، از علی بن حسین، از حسین بن علی علیه السلام، از امیرالمؤمنین علی علیه السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که خدای بزرگ فرمود:

۱. عیون اخبار رضا علیه السلام و علل الشرایع به اسناد از فضل بن شاذان، از امام رضا علیه السلام.

فاتحة الكتاب را بين خودم و بندهام تقسیم کردم؛ نمي براي من و نمي از آن بندهام. درخواست هاي بندهام براي اوست، هرگاه بندهام بگويد: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾، خدای بزرگ مي فرمايد: «بندهام به اسم من آغاز کرد، و سزاوار است امور او را انجام دهم و در همه حالت ها نیک بخت و نیک فرجام اش گردانم.» و آن گاه که بگويد: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾، خدای بزرگ مي فرمايد: «بندهام مرا ستود و دانست نعمت هاي او از نزد من است و من همه بلاها و آسيب ها را از او دور کردم.» و هرگاه بگويد: ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾، خدای بزرگ مي فرمايد: «از نعمت هاي دنيا بهره فراوان به او دادم از نعمت هاي آن جهان نیز بر آن ها خواهم افزود.» و هرگاه بندهام بگويد: ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾، خدای بزرگ مي فرمايد: «شاهد باشيد، چنان که او اعتراف کرد که من مالک روز پسین هستم، به يقين حساب او را در روز حساب آسان خواهم ساخت و از گناهانش گذشت خواهم کرد.» پس هرگاه بگويد: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾، خدای بزرگ مي فرمايد: «بندهام راست گفتم. تنها مرا مي پرستد. شاهد باشيد، به يقين آن مقدار ثواب به او به جهت عبادتش خواهم داد که مخالفان عبادت او به حالش غبطه خورند.» و هرگاه بگويد: ﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾؛ خدای بزرگ مي فرمايد: «بندهام تنها از من کمک خواست و تنها به من پناه برد. شاهد باشيد که به تحقيق او را در سختي ها کمک خواهم کرد.» و هرگاه بگويد: ﴿هُدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾، خدای بزرگ مي فرمايد: «اين درخواست حق بنده من است و من پاسخ خواسته هاي او را خواهم داد و آنچه را که بدان اميدوار است به او خواهم داد و او را از ترس و واهمه در امان نگاه خواهم داشت.»^۱

۱. اين را شيخ طائفه، طوسی در امالی و شيخ اجل، صدوق در عيون، از محمدبن قاسم مفسر استرآبادی آورده که گفت: يوسف بن محمد بن زياد و علی بن محمد بن يسار، از پدراشان، از امام حسن عسگری عليه السلام از ... روايت کرده اند: «قال الله عز وجل: قَسَمْتُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِ فَنَصَفَهَا لِي وَنَصَفَهَا لِعَبْدِي وَ لِعَبْدِي مَا سَأَلَ، إِذَا قَالَ الْعَبْدُ {بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ} قَالَ اللَّهُ جَل جَلالَهُ: بَدَأَ عَبْدِي بِاسْمِي وَ حَقَّ عَلَيَّ أَنْ أَتَمَّ لَهُ أُمُورَهُ وَ أُبَارِكُ لَهُ فِي أحوالِهِ - فَإِذَا قَالَ: {الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ} قَالَ اللَّهُ جَل جَلالَهُ: حَمَدَنِي عَبْدِي وَ عِلْمُ أَنْ النِّعْمَ الَّتِي لَهُ مِنْ عِنْدِي وَ أَنَّ الْبَلَايَا الَّتِي دَفَعْتُ عَنْهُ فَبَطُولِي، أَشْهَدُكُمْ أَنِّي أَضَيْفُ لَهُ إِلَى نِعْمِ الدُّنْيَا نِعْمَ الْآخِرَةِ وَ أَدْفَعُ عَنْهُ الْبَلَايَا الْآخِرَةَ كَمَا دَفَعْتُ عَنْهُ الْبَلَايَا الدُّنْيَا، فَإِذَا قَالَ: {الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ} قَالَ اللَّهُ جَل جَلالَهُ: شَهِدَ لِي عَبْدِي أَنِّي الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، أَشْهَدُكُمْ لِأَوْفَرَنْ مِنْ نِعْمَتِي حِظَّهُ وَ لِأَجْزَلَنْ مِنْ عَطَائِي نَصِيبَهُ، فَإِذَا قَالَ: {مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ} قَالَ اللَّهُ جَل جَلالَهُ: أَشْهَدُكُمْ كَمَا اعْتَرَفَ أَنِّي أَنَا مَالِكُ يَوْمِ الدِّينِ لِأَسْهَلَنْ يَوْمَ الْحِسَابِ حِسَابَهُ وَ لِأَتَجَاوِزَنْ عَنْ سَيِّئَاتِهِ فَإِذَا قَالَ: {إِيَّاكَ نَعْبُدُ} قَالَ اللَّهُ عز وجل: صَدَقَ عَبْدِي، إِيَّايَ يَعْبُدُ، أَشْهَدُكُمْ لِأَتَيْبَنَّهُ عَلَى عِبَادَتِهِ ثَوَابًا يَغْبِطُهُ كُلُّ مَنْ خَالَفَهُ فِي عِبَادَتِهِ لِي، فَإِذَا قَالَ: {وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ} قَالَ اللَّهُ عز وجل: بِي اسْتَعَانَ عَبْدِي وَ التَّجَأَ إِلَيَّ أَشْهَدُكُمْ لِأَعِيْنَنَّهُ فِي شِدَائِهِ وَ

بنابراین «سبع المثاني» سيمای کوتاه نوراني از گونه و عكس العمل خدا با بنده اش و از چگونگي كردار بنده در برابر خداست كه مجموعه اي از راهبردها و رهنمودهاي محكم و قابل- فهم قرآن بزرگ و نيز مجموعه نيازهاي معرفتي و عملي بنده را در برابر پروردگار جهانيان دربر- دارد و اشاره بسيار روشن به اصول سه گانه ديني، مبداء، معاد و حدفاصل آنها از نبوتها و قانون گذاريها دارد. مقايسه بين سخنان و واژگان ما مسلمانان در نمازهاي مان و حرفهاي مسيحيان، مقابله و مقايسه بين روشني و تاريخي است؛ ميان ادبي نيكو، برتر و دل افروز با اهانتی آشكار و نابخشودني. در انجيل متي، فصل ۱۳-۹؛ حرفهاي نمازي مسيحيان آمده است؛ پس چه خوب است كه ميان واژگان ما و واژگان آنان در نماز، مقايسه و داوري برقرار سازيم:

آنها مي گويند:

ما مي گوييم:

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان و بر پدر ما کسی است که در آسمانهاست. نامت
ویژگان (۱) را مقدس مي انگارم (۹)

هر ستایش ویژه خدا - پروردگار جهانيان - فرمانت جاري و اراده ات برقرار. همان گونه که
است (۲) در آسمان برقرار است، در زمين نيز اين گونه
باد (۱۰)

(خدای) رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان نان ما، ما را بسنده است. امروز ما را نان بده
(۳) (۱۱)

لاآخذن بيده يوم نوابته، فاذا قال: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾... قال الله عز وجل: هذا لعبدي ولعبدي ما سأل، فقد

استجبت لعبدي و أعطيته ما أمل، و آمنته مما منه و جل»

مالک روز بُروز طاعت (۴)

و ما را در بوته آزمایش قرار مده. ما را از شرّ شیطان
رهایی بخش؛ زیرا قدرت و ملک از آنِ توست و
توانایی و عظمت نیز به تو تعلق دارد تا آخرین روز.
آمین. (۱۳)

تنها تو را می‌پرستیم و تنها تو را (به) کمک گناهان ما را بیامرز، همان‌گونه که ما گناهان
می‌طلبیم (۵) گناهکاران را می‌بخشیم (۱۲)

ما را (به) راه راست هدایت فرما (۶)

راه کسانی که بر (سر و سامان)شان نعمت
فروریختی - نه (راه) غضب‌شدگان و نه (راه)
گمراهان (۷)

آیا خدای متعال «پدر آنان» است؟ و تصریح متواتر در انجیل «آب»: براساس لغت یونانی
یعنی خالق و آفریدگار! [صفحه ۱۴۲] آیا او فقط در آسمان‌هاست و زمین خالی از اوست؟ دو
غلط در یک آیه! وانگهی موعود در «اراده‌ات برقرار باد» کیست؟ آیا این خواست و مشیت تا
هم‌اکنون به زمین نیامده است؟ پس حضرت مسیح علیه السلام در زمین چه می‌گفت؟ آیا خواست خدا
را در شریعت خدا برای اهل زمین پیاده نمی‌کرد؟ پس چه کسی مشیت و خواست خدا را به
زمین نازل می‌کند؟! غلط‌ها پشت سرهم و تاریکی‌ها بر روی هم! نماز برحسب انجیل فقط
برای خدا خوانده می‌شود: انجیل مت، فص ۴، آیه ۱۰؛ در برابر انجیل تث، فصل ۶، آیه ۱۳ و
فصل ۱۰، آیه ۲۰؛ در انجیل مت آمده است: «لازم است فقط پروردگارت را سجده کنی و تنها
او را پرستش کنی.» این‌گونه آیه‌های انجیلی در واجب کردن سجده‌ها کم است، ولی انجیل تث
فقط وجوب نماز را یادآوری می‌کند. براساس کتاب مقدس، زمان‌های قرار داده شده برای نماز
سه زمان است. در انجیل مز، فصل ۵۵، آیه‌های ۱۶ و ۱۷ و انجیل دا، فصل ۶، آیه ۱۰ ذکر شده

است: «اما من به سوي خدا فریاد مي‌زنم و پروردگار من را شب و صبح و ظهر رها مي‌کند. به او شکایت مي‌برم و در نزد او نوحه‌سرایی مي‌کنم. پس صدای من را مي‌شنود.» و در انجیل دا آمده است:

«هنگامي که دانیال آگاه شد ... سه‌بار در روز بر زمین زانو زد و نمازگزارد و در برابر خدا قرار گرفته و او را ستود؛ چنان‌که پیش از آن چنین مي‌کرد.»

مسائل فقهی سوره حمد

آیا در نماز، خواندن ترجمه نماز جایز است؟ در این زمینه چند قول است؛ قوی‌ترین آن‌ها این است که جایز نیست، مگر برای کسی که نمی‌تواند آن را به عربی بخواند و زمینه اقتدا به کسی که درست می‌خواند و نیز کسی که او را از بیرون نماز کمک کند و بخواند و این نمازگزار از قرائت او پیروی کند، وجود ندارد. پس هر چیزی را که نمی‌توان همه‌اش را دریافت، همه آن نباید ترک گردد؛ چه آن‌که ترجمه حمد غیر از حمد است و به ما دستور رسیده که در نماز حمد بخوانیم و پیامبر اسلام ﷺ فرمود:

صلوا كما رأيتموني أصلي؛

آن‌گونه که دیدید من نماز می‌خوانم، شما هم بخوانید.

و اگر ترجمه به جای قرائت جایز بود، پیامبر ﷺ گاهی می‌خواند تا دلیل بر جواز آن باشد.^۱ آیا خواندن سوره حمد در نماز برای کسی که پشت سر امام نماز می‌خواند، واجب است یا خیر؟ قول حق این است که واجب نیست. چون که پیش‌نماز براساس روایات متواتر از طرف او می‌خواند، گرچه در نمازهای اخفاتی که در آن‌ها حمد و سوره آرام خوانده می‌شود، جایز است که مأموم سوره حمد را بخواند و نیز در نمازهای جهریه که حمد و سوره در آن‌ها بلند خوانده

۱. و این اجماعی است که در نزد ما محقق است و در کلام گروهی همانند الناصریات و الخلاف و الذکری

[ص ۱۴۵] در حدّ استفاضه نقل شده است.

می‌شود، اگر صدای امام را در حال خواندن حمد و سوره نشنود، جایز است که بخواند، بلکه احوط این است که در این صورت آن را بخواند^۱ و هرگاه صدای خواندن حمد امام شنیده شود، خواندن حمد برای مأموم حرام است؛ زیرا گوش دادن واجب است؛ چنان‌که خدا فرمود:

﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۲

و هنگامی که قرآن خوانده شود، گوش بدان فرا دارید و (خود و دیگران را) خاموش کنید، شاید مورد رحمت قرار گیرید.

و درست‌ترین مصداق‌های آن، خواندن حمد و سوره در نماز است. آیا خواندن حمد و سوره از روی قرآن و نوشته در نماز جایز است؟ ظاهر، جواز است؛ به‌ویژه برای کسی که آن را حفظ نکرده است یا هنگام خواندن آن اشتباه می‌کند و در صورت وجود دو روایت متعارض باهم که یکی می‌گوید جایز است و دیگری می‌گوید جایز نیست، اگر روایتی که می‌گوید جایز هست ترجیح نداشته باشد، هر دو سقوط می‌کنند. در نتیجه از روی نوشته خواندن حمد و سوره جایز است.^۳

آیا پس از ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾، آمین گفتن جایز است؟ و بنابراین که حرام باشد، آیا با گفتن آن نماز باطل می‌شود؟ چند قول وجود دارد که قوی‌ترین آن‌ها بطلان است.^۴

۱. نظر نوشته‌شده استاد در این باب این است که باید ذکر گفته شود و چه بهتر آنکه حمد باشد. (م)

۲. اعراف ۲۰۴/۷.

۳. جامع احادیث الشیعة، ج ۵، ص ۱۸۷؛ به اسناد از حسن بن زیاد صیقلی که گفت: به ابی‌عبدالله علیه السلام گفتم: «نظر شما درباره کسی که از روی نوشته می‌خواند چیست؟» فرمود: «لا بأس بذلك؛ اشکالی ندارد.» و روایتی که قرب الاسناد از علی بن جعفر علیه السلام از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است با آن معارضه می‌کند که گفت: از او درباره مرد و زنی که قرآن را پیش روی باز می‌کنند و به آن نگاه می‌کنند و می‌خوانند و نماز می‌گذارند، سؤال کردم؛ جواب فرمود: «لا یعتد بتلك الصلاة؛ چنین نمازی ارزش ندارد.»

۴. در خلاف، ج ۱، ص ۱۰۴؛ آمده است: گفتن «آمین» نماز را قطع می‌کند، چه آرام گفته شود یا بلند و چه در آخر حمد یا پیش از آن گفته شود و چه امام بگوید یا مأموم، در هر حال نماز باطل می‌شود. و ابو حامد اسفراینی گفته

برادران ما [اهل سنت] از پیامبر ﷺ به گونه متظافر روایت کرده‌اند که گفتن آمین، یا واجب است و یا مستحب. براساس نقل و ادعای آنان، برخی از روایات دلالت بر وجوب دارد و برخی دیگر بر استحباب.^۱ و اصحاب ما [شیعه] از امامان معصوم علیهم‌السلام نقل کرده‌اند که در نماز نباید «آمین» گفته شود^۲ جز روایتی شاذ از اصحاب که گفتن آن را تجویز می‌کند و مقتضای تعارض

است: «اگر امام در قرائت سوره حمد بر مأمومین پیشی گرفته باشد، جایز نیست که آنان آمین بگویند و اگر بگویند، باید قرائت حمد را دوباره بخوانند.» و این را برخی از یاران شافعی گفته‌اند؛ اما درباره گفتن آن پس از سوره حمد، شافعی و اصحابش گفته‌اند که هرگاه امام از فاتحة‌الکتاب فارغ شد، مستحب است آمین را با صدای بلند بگوید و عطاء هم همین را برگزیده است و احمد، اسحاق، ابوبکر، از اسحاق بن خزیمه و ابوبکر بن منذر و داود نیز همین را گفته‌اند. ابوحنیفه و سفیان گفته‌اند: «امام مخفیانه بگوید.» و از مالک دو روایت نقل شده است؛ یکی از آن دو همانند ابوحنیفه است و دومی این است که هرگز آمین نگویید؛ اما مأموم؛ شافعی در الحدید گفته است: «به گونه‌ای آمین بگوید که خودش بشنود» و در القدیم آمده است: «بلند بگوید» و اصحاب شافعی اختلاف کرده‌اند. برخی از آنان در مسئله دو قول دارند و بعضی از آنان گفته‌اند: «اگر صف‌های نمازگزاران کم و نزدیک هم باشند، به گونه‌ای که صدای امام را بشنوند، مستحب است آرام بگویند و اگر صف‌ها زیاد باشند و صدای امام بر بسیاری از نمازگزاران نرسد، مستحب است بلند بگویند تا کسانی که پشت سر او هستند، بشنوند.» احمد، اسحاق، ابو ثور و عطاء گفته‌اند: «بلند گفتن مستحب است» و ابوحنیفه و سفیان ثوری گفته‌اند: «بلند گفتن مستحب نیست.» و دلیل ما اجماع فرقه است. آنان در اینکه آمین، نماز را باطل می‌کند، اختلاف ندارند و نیز اختلاف ندارند که اگر آن گفته نشود، هرکس آن را نگوید، نمازش صحیح است و از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمود: «ان هذه الصلاة لا يصلح فيها شيء من كلام الآدميين و قول آمین من كلام الآدميين؛ در نماز جایز نیست که چیزی از کلام آدمیان باشد و آمین از سخن آدمیان است.»

۱. در درالمنثور، ج ۱، ص ۱۷؛ قرائت آمین و یا دستور به آن، از گروهی از میسره، وائل بن حجر حضرمی، علی رضی الله عنه،

ابوموسی اشعری، و ابی هریره، عایشه، ابن عباس، معاذ بن جبل و انس، از پیامبر ﷺ نقل شده است.

۲. در جامع احادیث الشیعه، ج ۵، ص ۱۱۲؛ در باب جایز نبودن گفتن آمین، از محمد حلبی روایت شده که گفت از

ابی عبدالله رضی الله عنه سؤال کردم: «هرگاه از فاتحة‌الکتاب فارغ شدم، آمین بگویم؟» فرمود: «نه.» و روایت حسنه جمیل

از امام صادق رضی الله عنه همانند این روایت است و روایت صحیح جمیل با این روایت حسنه اش معارض است که گفته

است، از ابی‌عبدالله علیه السلام از گفتن آمین پس از فاتحه‌الکتاب پرسیدم، فرمود: «چه زیباست. با صدای آرام بگو». از معاویة بن وهب روایت شده است که گفت به ابی‌عبدالله علیه السلام گفتم: «آیا هنگامی که امام جماعت (غَیْرِ الْمَعْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ) را گفت، آمین بگویم؟» فرمود: «آنان یهود و نصاری هستند» و جواب مستقیم سؤال را نفرمودند. و الجعفریات با نسبت دادن به علی علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لا تزال امتی علی شریعة من دینها حسنة جميلة ما لم يتخطوا القبلة باقدامهم و ما لم یصرخوا ینصرفوا قیاما کفعل اهل کتاب و ما لم تکن لهم ضجة؟؟؟ آمین؛ پیروان من همواره بر شریعت نیکو و شایسته‌ای که بدان گرویده‌اند، پایدار خواهند ماند، تا زمانی که گام‌هایشان را از جانب قبله منحرف نگردانند و هم چون اهل کتاب، در حالی که روی‌شان را به این سو و آن-سو منحرف می‌کنند، ایستاده فریاد زنند و تا هنگامی که فریاد آمین در میان آنان نباشد.» دعائم ابن حدیث را از جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش و او از پدرانش: نقل فرموده است: «لا تزال امتی بخیر و علی شریعة و ذکر مثله؛ پیروان من همواره در نیکی خواهند بود و بر شریعت و راه خیر هستند.» ریان، از امام رضا علیه السلام، از ابی‌محمد عسکری علیه السلام در روایت طولانی، خصلت‌ها و ویژگی‌هایی را که خدا به امامان معصوم و شیعیان ایشان مرحمت فرموده، برشمرده که اهل سنت در این ویژگی‌ها با ایشان به مخالفت پرداخته‌اند، تا اینکه فرمود: «الإخفات فی السورتین خلافا علی الجهر. و آمین بعد از (وَلَا الضَّالِّينَ) عوضا عن القنوت، الخبر؛ نباید حمد و سوره آشکارا خوانده شود و آمین پس از (وَلَا الضَّالِّينَ) به جای قنوت است.» و در دعائم آمده است، از اهل بیت علیهم السلام به ما خبر رسیده که فرمودند: «در هر رکعتی، پس از (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) فاتحه‌الکتاب خوانده شود.» و گفتن آمین را پس از آن، برخلاف اهل سنت تحریم کرده‌اند. جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: «همانا آن را نصرانی‌ها می‌گفتند.» در کتاب مستدرک ابوالقاسم آمده است که علی بن احمد کوفی در کتاب الاستغاثة فی بدع الثلاثة درباره اشتباهات خلیفه دوم که اهل نقل به اجماع از اهل بیت: روایت کرده‌اند: هر کس آمین بگوید، به تحقیق نمازش را فاسد کرده و بر اوست که آن را دوباره بخواند؛ زیرا آمین در نزد ایشان کلمه سریانی است که ترجمه‌اش در زبان عربی این است که «انجام بده»؛ هم چون راه کسی که دعایی را می‌خواند و بدان دعوت می‌کند، پس در پایان آن می‌گوید: خدایا انجام بده، آن گاه از او پیروی کرده و گفتند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با صدای بلند این سخن را همواره می‌گفت. روایات آنان در این باب، دروغین و دست‌ساخته است [صفحه ۱۴۶] و اهل بیت: آن گونه روایت را انکار کرده‌اند و در روایت دیگری آورده‌اند: «بر آن کس که پشت سر قرار گرفته، مستحب است (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) بگوید» و این را جمیل و فضیل از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت کرده‌اند.

در اینجا، پیشی گرفتن روایت امامان معصوم علیهم‌السلام است؛ چه آن‌که ایشان یکی از دو ثقل هستند. پس قول قوی‌تر عدم جواز گفتن «آمین» در نماز است و ظاهر، بطلان نماز با گفتن «آمین» است و روایات متعدد منسوب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در صورتی که یکی از امامان معصوم علیهم‌السلام با آن مخالفت کند، بی‌ارزش خواهد بود، تا چه رسد که امامان معصوم علیهم‌السلام به اجماع مخالفت بفرمایند؛ چون که نقل معصومان حضرت علیهم‌السلام بر هر روایت و درایه‌ای غالب است؛ چنان‌که در حدیث متواتر ثقلین آمده است؛ وانگهی روایات متواتر از جانب شیعه و سنی که دستور به قرائت حمد در دو رکعت اول و دوم می‌دهد، سخنی که می‌گوید «آمین» جزء سوره حمد نیست را کمک می‌کنند؛ چه آن‌که سوره حمد طبق قرآن متواتر خالی از آمین است؛ بنابراین «آمین» کلامی است که جزء نماز نیست. نه جزء واجب و نه مستحب. پس نماز با گفتن آن حداقل حرام است و این سخن که دعای هدایت در قلب «سبع‌المثانی» که قلب نماز است و بهترین دعاست و «آمین» گفتن پس از دعا از سنت است و در اینجا سزاوارتر است و به ما دستور رسیده که در نماز دعا بخوانیم و «آمین» دعای پس از دعاست، پس اگر مستحب نباشد، حداقل جایز است، سخن مردودی است؛ زیرا اجتهاد برخلاف نص، دلیل شرعی لفظی است و روایتی را که به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت داده می‌شود، چون عترت معصومین علیهم‌السلام مخالف آن هستند، نمی‌پذیریم. این یک قاعده فراگیر پذیرفته شده است که دو روایت متعارض منسوب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به کتاب خدا، وانگهی به سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و به عترت علیهم‌السلام که حاملان سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند، عرضه می‌شود تا روایت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ثابت شود؛ چه آن روایت را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت دهند یا ندهند؛ زیرا آنان در هر حال فقط سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را بر دوش می‌کشند و نه از آن چیزی کم می‌کنند و نه بر آن می‌افزایند؛ چنان‌که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از خدا نقل می‌کند.

سوره بقره

نام‌گذاری سوره‌های قرآن

سوره بقره مدنی است و ۲۸۶ آیه دارد. نام‌های سوره‌های قرآنی را همانند سوره‌ها و آیه‌ها، با نزول، پیامبر ﷺ نام گذاری کرده است. پس قرآن مفصل دو وحی است: وحی تنزیل و وحی تألیف. اگر پیامبر ﷺ از دنیا می‌رفت و آیه‌های قرآن را پس از نزول روی هم انباشته رها می‌کرد و آن را تألیف نمی‌کرد، پس چگونه آن‌ها نام‌گذاری شده است؟ آیا مردمانی که آن‌ها را نوشته‌اند بر آن‌ها اسم گذارده‌اند؟ این هرج و مرج خواهد بود. ممکن نیست در طول تاریخ در آن نام‌ها اختلاف پیش نیاید و آن‌ها گوناگون نشوند. پس وحی جمع‌آوری و تألیف قرآن، همانند نزول محکم و مفصل آن از جانب خداست؛ چنان‌که آیه جمع^۱ بیان‌گر این مدعاست.

گروه بسیاری نام‌گذاری این سوره را از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند^۲ و این گزارش از جمله تأییدهاست که این سوره را همانند سوره‌های دیگر، پیامبر ﷺ تألیف کرده است، نه مؤمنان.

۱. آیه، جمع این سخن پروردگار است: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ (قیامت ۱۷/۷۵)؛ ... همانا گردآوریش: جمع و تالیفش) و خواندنش (پس از گردآوریش) تنها بر عهده ماست! ر.ک. الفرقان، ج ۲۹، ص ۲۸۰؛ در آنجا بحث موضوعی پیرامون جمع قرآن انجام گرفته است.

۲. گروهی از حفاظ و ارباب سنن، از ابی‌امامه باهلی برآورده‌اند: نواس بن سمان، بریده، ابن عباس، ابوذر هروی، محمد بن نصر، عبدالواحد بن اعین، ابن مسعود، ابی هریره، ابی درداء، عبدالله بن مفضل، ابن مسعود، سهل بن سهل ساعدی، حسن، معقل بن یاسر، سید بن حضیر، صلصال بن دلهمس، عروه و عایشه، همگی از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند: «أنها سورة البقرة؛ این سوره، سوره بقره است.» و انس، ابوسعید خدری و ربیعہ حرشی از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند:

نگارش سوره حمد در آغاز کتاب خدا درخشش نخستین و لطیف آن است و نگاردن سوره بقره پس از آن که از نزولات آغازین دوران مدنی است، اشاره لطیف به جایگاه دولت اسلامی دارد؛ گویا آن سرآغاز اسلام است؛ چنان که تاریخ اسلام با آغاز دوران مدنی آغاز شد و گویا دوران مکی دوران اسلامی نیست، با اینکه دوران مکه ریشه دوران های اسلامی است.

« لا تقولوا سورة البقرة و آل عمران بل السورة التي يذكر فيها البقرة؛ نگویند سوره بقره و آل عمران، بلکه آن سوره ای است که بقره در آن ذکر شده است. » و از طریق امامان اهل بیت : ابوبصیر آن را از امام صادق عليه السلام، از علی بن حسین عليه السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده و معانی الاخبار آن را به سفیان ثوری، از امام صادق عليه السلام نسبت داده است.

سورة البقرة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْم ﴿۱﴾ ذٰلِكَ الْكِتٰبُ لَا رَيْبَ فِیْهِ هُدًى

لِّلْمُتَّقِیْنَ ﴿۲﴾ الَّذِیْنَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیْمُونَ

الصَّلٰوةَ وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ یُنْفِقُونَ ﴿۳﴾ وَالَّذِیْنَ

یُؤْمِنُونَ بِمَا اُنزِلَ اِلَیْكَ وَمَا اُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ

وَبِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ ﴿۴﴾ اُولٰٓئِكَ عَلٰی هُدًى

مِّنْ رَّبِّهِمْ ۗ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۵﴾

الم (۱) ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

الم * این همان کتاب است (که) در (حقانیت) آن هیچ شک مستندی نیست (و) رهنمودی است برای تقوایندگان. * کسانی که به غیب (و حیانی) ایمان می‌آورند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند. * و کسانی که به آنچه سویی تو فرود آمده و آنچه پیش از تو فرود آمده، ایمان می‌آورند و (هم) آنان (اند که) به آخرت یقین می‌آورند. * ایشان بر هدایتی از (سویی) پروردگارشان (استوار)ند و ایشان، (هم) اینان رستگارکنندگان (خود و دیگران)اند.

فلسفه حروف مقطعه

﴿الم﴾

نظرتان درباره این حروف مقطعه که در آغاز برخی سوره‌های قرآن آمده است، چیست؟

۱. آیا نام‌های آن سوره‌ها هستند؟ درحالی که فقط در ۲۸ سوره که یک‌چهارم قرآن است، آمده‌اند. پس چرا سه‌چهارم قرآن به این اسم‌ها نام‌گذاری نشده‌اند؟ هم‌چنین بسیاری از سوره‌ها که این حروف را در اول خود دارند با نام‌هایی ویژه نام‌گذاری شده‌اند.^۱ وانگهی باید نام‌ها با معنای ویژه خود صاحبانشان را بنمایانند، درحالی که معنای آن‌ها به‌جز در نزد اهل آن شناخته شده نیست.

۱. به‌جز پنج سوره «طه»، «یس»، «ص»، «ق» و «ن».

۲. آیا این حروف آگاهی‌ها هستند که آیات بر بلندای اعجاز رسیده، از همین حروف ترکیب شده‌اند؟ پس چرا آیاتی که در سرآغاز بعثت نازل شده‌اند، مانند آیه‌های حمد، علق، مزمل و مدثر با آن آگاهی‌ها شروع نشده‌اند، در حالی که سوره و آیه‌های آغازین به آن‌ها سزاوارترند و چرا از ۸۶ سوره مکی، ۲۵ سوره از این حروف دارند، ولی ۶ سوره دیگر ندارند؟ و از ۲۸ سوره مدنی، این حروف را در ۳ سوره می‌بینیم. پس روی هم رفته، این حروف در ۲۸ سوره از ۱۱۴ سوره قرآنی آمده‌اند.^۱ این معنا برای این حروف در نزد شنوندگان توضیح واضح است و سزاوار نیست که به این علت آیات قرآنی به‌شمار آمده و در آغاز برخی سوره‌ها قرار گیرند و نیز این حرف‌ها همه حروف هجا نیستند، بلکه نصف آن‌ها ^۲ که بارها و بارها تکرار شده‌اند،^۳ پس برای این اشاره آگاهی‌بخش نیامده‌اند.

۳. آیا این حروف، فواصل بین سوره‌ها هستند؟ در حالی که ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ها فاصله‌هایند؛ به‌جز سوره توبه که آن هم با نام‌های ویژه از بین سوره ممتاز است. [صفحه ۱۵۵]

۴. آیا برای ساکت کردن، جهت گوش فرادادن هستند؟ پس باید در آغاز همه سوره‌های مکی، به‌ویژه نخستین‌ها می‌آمدند و هم‌چنین در آغاز آیه‌های مهم، گرچه در وسط سوره‌ها باشند. افزون بر این‌ها، ساکت کردن با حروف نامفهوم مناسب نیست و باید کلماتی باشند که شنوندگان معنای آن‌ها را بفهمند!

-
۱. ۲۵ آیه مکی که دارای حروف هجا در آغاز خود هستند، عبارتند از: ۱. اعراف: (المص) ۲. یونس: (الر) ۳. هود: (الر) ۴. یوسف: (الر) ۵. ابراهیم: (الر) ۶. حجر: (الر) ۷. عنکبوت: (الم) ۸. مریم: (کهیعص) ۹. طه: (طه) ۱۰. شعرا: (طسم) ۱۱. قصص: (طسم) ۱۲. نمل: (طس) ۱۳. روم: (الم) ۱۴. لقمان: (الم) ۱۵. سجده: (الم) ۱۶. یس: (یس) ۱۷. ص: (ص) ۱۸. مؤمن: (حم) ۱۹. فصلت: (حم) ۲۰. دخان: (حم) ۲۱. زخرف: (حم) ۲۲. احقاف: (حم) ۲۳. جاثیه: (حم) ۲۴. ق: (ق) ۲۵. ن: (ن) و ۳ سوره مدنی که در ابتدای آن‌ها حروف هجا وجود دارد، عبارتند از: ۱. بقره: (الم) ۲. آل عمران: (الم) ۳. رعد: (الم).
۲. حروف هجا که در اول سوره، مکرر آمده‌اند: الف، ل، م، ر، ه، ی، ع، ص، ط، س، ح، ق، ن، ک و ۱۴ تای دیگر نیامده است: ب، ت، ث، ج، خ، د، ذ، ز، ش، ض، ظ، غ، ف، و.
۳. و (الم) ۶ بار، (الر) ۵ بار، (حم) ۶ بار و (طسم) ۲ بار تکرار شده‌اند. ۹ تای دیگر، هر کدام یک‌بار به‌کاررفته است: (المس)، (المص)، (کهیعص)، (طه)، (یس)، (ص)، (ق)، (ن) و (طس).

۵. آیا این حروف معنای مختصر سوره‌های خود هستند؟ پس چرا چهارپنجم سوره‌ها از آن‌ها محرومند و فقط در یک پنجم تکرار شده‌اند؟!

۶. آیا این‌ها همان معنای فرود آمده در شب قدر هستند؟ باز همان پرسش پیشین که چرا بیشتر سوره‌ها از آن‌ها محرومند؟ به‌ویژه حمد که چهره درخشان از معناهای قدری است.

۷. آیا آن‌ها به‌جای عددهای حسابی آمده‌اند و مقصود از آن‌ها عددهای حسابی است؟ دلیلی بر این معنا، به‌جز روایات اسرائیلی با روپوش اسلامی وجود ندارد!

۱. پاورقی از روایات اسرائیلی: [ص ۹۹؟۱۵۵] در معانی الاخبار صدوق، به‌اسناد محمد بن قیس، گفت که شنیدم ابوجعفر ع فرمود: «حی و ابویاسر بنی‌اخطب و فردی از یهودیان نجران به نزد پیامبر ص آمدند و گفتند: «آیا در بین نزولات وحیانی به تو، (الم) وجود دارد؟ فرمود: «بله هست.» گفتند: «آیا جبرئیل از نزد خدا آورده؟» فرمود: «بله.» گفتند: «خدا پیش از تو پیامبران را برانگیخته و ما نمی‌دانیم کسی از آنان از مدت زمان زمام‌داری خویش و از پایان عمر امتش خبر داده باشد، به‌جز تو.» ابوجعفر ع نقل فرمود: پس از آن حی بن‌اخطب روی به یاران خود کرد و گفت: «الف، ا، لام، ۳۰ و میم، ۴۰ هستند و این شد ۷۱ سال. شگفتا! مدت زمام‌داری خود و پایان کار امتش را که ۷۱ سال است در دین داخل می‌کند؟» پس روی کرد به پیامبر خدا ص و گفت: «ای محمد، آیا باز هم هست؟» فرمود: «بله.» گفت: «بیاور.» فرمود: «(المص)» ابن‌اخطب گفت: «این سنگین‌تر و طولانی‌تر است؛ الف، ا، لام، ۳۰، میم، ۴۰ و صاد ۹۰ هستند و جمع آن‌ها ۱۹۱ است.» سپس به پیامبر ص گفت: «باز هم هست؟» فرمود: «بله.» گفت: «بیاور.» پیامبر ص فرمود: «(الر)» ابن‌اخطب گفت: «این سنگین‌تر و طولانی‌تر است؛ الف، ا، لام، ۳۰ و را ۲۰۰ هستند و به پیامبر ص گفت: «آیا باز هم داری؟» فرمود: «بله.» گفت: «بیاور» پیامبر ص فرمود: «(المز)» گفت: «این سنگین‌تر و طولانی‌تر است؛ الف، ا، لام، ۳۰، میم، ۴۰ و را ۲۰۰ هستند و گفت: «آیا باز هم هست؟» فرمود: «بله.» گفتند: «دربارۀ تو به اشتباه افتادیم. نمی‌دانیم چه چیزی به تو داده شده است. سپس بلند شدند و رفتند. پس ابویاسر برادر حی بن‌اخطب به حی گفت: «تو چه می‌دانی! شاید برای محمد بیشتر از این هاست.» پس ابوجعفر ع فرمود: این آیات درباره آن‌ها نازل شده است: (... مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ...) (آل عمران ۷/۳)؛ ... پاره‌ای از آن، آیات محکم: صریح و روشن است (که) آن‌ها مادر (و مرجع تفسیر و فهم) کتابند و (پاره‌ای) دیگر (از نظر لفظی با آیاتی دیگر) همانندند... می‌گویم: آیا پیامبر ص با غیب‌گویی، آن‌ها را به‌گونه‌ای در باب پایان کار امتش ترتیب داده و بازگو می‌کند تا مردم درباره او حیران شده و از اطرافش پراکنده شوند؟

۸. آیا این‌ها اسم اعظم پروردگارانند که قطعه‌قطعه در قرآن آمده‌اند؟ درحالی‌که اسم اعظم ظاهری خدا «اللَّهُ» و اسم اعظم باطنی‌اش «هو» است. افزون بر این‌ها، آن‌ها سلسله حرف‌هایی هستند که ترکیبشان اسم عربی نمی‌سازد، پس دلیلی هم بر مدعا یافت نمی‌شود!

۹. آیا سوگندهایی هستند که با آن‌ها خدا را یاد کنیم؟ چه کسی سوگند می‌خورد؟ آیا پیامبر ﷺ یا دیگران نیاز به سوگند دارند، ولی معنای آن‌ها را نمی‌فهمند؟ پس چگونه با آن‌ها قسم می‌خورند و پیامبر ﷺ که می‌فهمد، نیاز به سوگند ندارد؛ زیرا بدون سوگند وحی را تصدیق می‌کند.

۱۰. احتمال هم ندارد که آن حروف هیچ معنا و فایده‌ای دربر نداشته باشند؛ زیرا این لغو است و از ساحت خدا به دور است که لفظ بی‌فایده ایجاد کند.

۱۱. به‌تأکید، این حروف معناهایی دارند که در هیچ زبانی برای آن‌ها وضع نشده‌اند، پس لغت‌شناسان آن‌ها را نمی‌شناسند. همانا آن‌ها رمزهای ویژه‌ای بین خدا و پیام‌آورش هستند،^۱ و خدا آن‌ها را از میان همه قرآن همگانی، در اختصاص پیامبرش قرار داده و آن‌ها حروف برگزیده قرآن هستند؛ چنان‌که از علیؑ روایت شده است:

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۲، ص ۳؛ در خبر آمده است: برای دانشمندان سرّی است و برای جانشینان سرّی و برای انبیاء سرّی است و برای فرشتگان سرّی و برای خدا بعد از همه این‌ها سرّی است. اگر نادانان بر سرّ دانشمندان آگاه شوند، از ایشان دوری گزینند و اگر دانشمندان از سرّ جانشینان باخبر شوند، ایشان را از خود دور خواهند ساخت و اگر جانشینان از سرّ پیام‌آوران آگاه شوند، با آنان به مخالفت برخوانند خواست و اگر پیام‌آوران بر سرّ فرشتگان دست‌یازند، ایشان را متهم خواهند کرد و اگر فرشتگان بر سرّ خدا دست‌یازند، حیران و سرگردان می‌شوند. در اینجا جانشینان، همان جانشینان نام‌برده‌شده پیامبران هستند. پس چنان‌که برای فرشتگان سرّ ویژه‌ای است که پیامبران آن را نمی‌دانند، همچنین برای آنان سرّی است که فرشتگان آن را نمی‌شناسند؛ به ویژه حضرت محمد ﷺ، چه‌آنکه اسرار ویژه محمدی را غیر از خدا نمی‌شناسد و در این‌باره روایت شده که معصومؑ فرمود: «ان من العلم کهنیة المکنون لا یعلمه الا العلماء بالله فإذا نطقوا به أنکره اهل الغرة بالله؛ به تحقیق پاره‌ای از علم همانند شکلی پنهان است که غیر از علمای به‌الله آن را نمی‌دانند. پس آن‌گاه که به آن دانش سخن بگویند، اهل غرور به خدا، آن را منکر می‌شوند و نمی‌پذیرند.»

این کتاب صفوة و صفوة هذا الكتاب حروف التهجي؛
به تحقیق برای هر کتابی برگزیده است و برگزیده این کتاب حروف تهجی است.

و اینها مفاتیح کنوز القرآن؛ آن‌ها کلیدهای گنج‌های قرآنند.

گرچه برای آن‌ها برخی از فایده‌های ده‌گانه نام برده که در جنب و حاشیه این معنی است.

صاحبان سِرِّ حروف مقطّعه

غیر صاحب سِرِّ به معنی آن حروف نه راه نفوذ عادی و نه غیبی دارد. بارخدا یا، مگر آن مقدار از آن‌ها که از پیامبر ﷺ و یا امامان علیهم‌السلام از آل پیامبر ﷺ ثابت است و یا آنچه که گاهی با تأمل در جایگاهشان با قرآنی شناخته می‌شود؛ همانند برخی از آن‌ها که به بعضی از لایقان ژرف‌اندیش که در فهم مفاهیم دست‌نیافتنی لجاجت و پافشاری نمی‌کنند، مجال داده شد که با دقت و ظرافت دریافت‌شان کنند. این حروف در مثلث زمان گذشته، حال و آینده خبرهای غیبی مهمی را برای پیامبر ﷺ و امت اسلامی در خود نهفته دارند و یا حقایق علمی معرفتی ویژه برای پیامبر ﷺ و اهل بیت معصومین علیهم‌السلام با اختلاف درجاتشان در خود جای داده‌اند و حضرتشان پاره‌ای از آن‌ها را که در شان ماست - و نه همه را - بازگو می‌فرمایند؛ چون برخی از آن‌ها را دیگران بر نمی‌تابند.

مؤیدات سِرِّ بودن حروف مقطّعه

از جمله تأکیدگران بر اینکه آن حروف معناهای سِرِّ دارند، این است که بیشتر آن‌ها در سوره‌های خود، آیه مستقل^۱ و یا دو آیه هستند^۲ و کمی از آن‌ها بخشی از یک آیه‌اند.^۳ چگونه ممکن است یک آیه یا بعضی از آن هیچ معنایی نداشته باشد. این سخن بی‌معنا و بیهوده است و

۱. چنان‌که در ۲۴ سوره است.

۲. چنان‌که در (حم * عسق) (شورا ۲/۴۲-۱) است.

۳. چنان‌که در ۶ سوره است: یوسف، حجر، نمل، ص، ق و ن.

کتاب خدا از آن پاک است. از بعضی از این حروف برمی آید که پیامبران پیشین نیز از این گونه رمزهای تلگرافی از جانب خدا داشته‌اند، گرچه در کتاب‌های آسمانی ایشان نیامده باشد:

﴿حَم * عَسَق * كَذَلِكْ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱

حَم * عَسَق * این گونه، خدای عزیز و حکیم، سویی تو و سویی کسانی که پیش از تو بودند، وحی می‌کند.

﴿كَذَلِكْ﴾ اشاره به وحی ای است که جایگاه بلندمرتبه دارد و آن ﴿حَم * عَسَق﴾ است. خدا این - چنین با رمز گفتار به تو وحی می‌کند و همین گونه با پیشینیان سخن گفت؛ وحی و سخنی ویژه شما پیام‌آوران که به آن راه ندارند مگر با نقل شما.

بین این حروف با سوره‌های شان ارتباط‌هایی وجود دارد، وگرنه چرا فقط در آغاز این سوره‌ها آمده‌اند و چرا همه آن‌ها در یک سوره مستقل نیامده‌اند؟ بارخدا، مگر اینکه بعضی از معنای گذشته مانند تنبیه‌ها و ساکت کردن را داشته باشد که بر آن پافشاری نمی‌کنیم، مگر اهلش بر آن پای فشارد^۲ و باید هر کدام را در سوره خودش بررسی کرد.

در حال آن حروف بیان‌گر اهمیت ویژه سوره‌های خود نیستند؛ زیرا سوره‌های مهمی همانند حمد و توحید آن‌ها را ندارند. بار خدا، مگر اینکه سوره حمد با آیتش افزون بر دلیل بودن، رمز هم باشند و جای خالی حروف رمزی را پر کنند؛ چون که سوره حمد که «سبع المثانی» است، رونوشت کوتاه و مختصری از همه قرآن است. نیز ممکن است، خبرهایی که می‌گویند حروف هجا نام‌های خدایند که در قرآن پراکنده شده‌اند، می‌خواهند بگویند آن‌ها رمزها و سرگفتارها

۱. شورا ۳/۴۲-۱.

۲. چنان‌که در بعضی احادیث ما، مثل روایت صدوق از امام حسن عسگری ع روایتی طولانی که در آن است:

[ص ۱۵۸] «﴿الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ ای: یا محمد! هذا الكتاب الذي أنزلته إليك هو الحروف المقطعة التي

منها الف و لام و میم و هو بلغتكم و حروف هجاء کم فأتوا بمثله ان كنتم صادقین؛ (الم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ)

هست ای محمد! این کتاب که به تو نازل کردم، آن همان حروف مقطعه‌ای است که از آن‌ها الف و لام و میم است و

آن به زبان شما و به حروف هجاء شماست، پس همانند آن را بیاورید اگر راست گویانید.» [ص ۱۵۸] (تفسیر برهان،

ج ۱، ص ۵۴، حدیث ۹).

بین خدا و پیامبر هستند.^۱ در هر حال آن‌ها از بهترین‌های قرآن هستند و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کسی که حرفی از آن‌ها را بخواند، پس برای او حسنه‌ای است.»^۲ حرف از نظر لفظی، کلمه‌ای جنبی است و از نظر معنایی، معنای جانبی است؛ چون جانب کلام است. پس اگر خواندی «الف» یا «لام» یا «میم» به قصد الم، پس حرفی را نخوانده‌ای که دارای حسنه است. سایر حروف هجای قرآنی نیز این چنین است؛ چنان‌که از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است.^۳ از این سخن پیامبر برمی‌آید که مفردات حرف‌های کلمه‌ها در آیه‌های قرآن معنا دارند و این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله رمزی بودن حروف هجای قرآن را جهت‌گیری می‌کند و برای بحث از آن حرف‌ها جایگاه‌های دیگری هست که شاید در آن جایگاه‌ها از آن‌ها سخن رانندیم. سپس آن‌ها آیه‌های قرآنی هستند.^۴ پس حرف‌های آن‌ها کلمه‌هایی هستند که بر مدلول‌هایی دلالت می‌کنند و مدلول‌های آن‌ها اسرار و رمزهایی بین خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندان معصومش علیهم السلام است، گرچه برخی از آن‌ها

۱. درالمشور، ج ۱، ص ۲۲؛ از ابن مسعود گفت: «(الم) حرف‌هایی مشتق شده از حروف هجاء هستند و نام‌های خدایند.» و مانند این خبر از ابن عباس، عامر، سدی و قتاده نقل شده است و چون سند آن نه به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسد و نه به امامان معصوم، پس حجت نیست.

۲. همان؛ تاریخ بخاری آورده و ترمذی آورده و بر آن صحه گذاشته است و ابن‌ضریس، محمدبن نصر و ابن‌انباری در مصاحف آورده‌اند و حاکم آورده و بر آن صحه گذاشته است و ابن‌مردویه، ابوذر هروی در فضایل، بیهقی در شعب الایمان آورده و از عبدالله بن مسعود روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من قرء حرفا من کتاب الله فله به حسنة و الحسنه بعشر أمثالها، لا تقول: ألم حرف، و لكن الف حرف و لام حرف و میم حرف؛ کسی که حرفی از کتاب خدا را بخواند پس برای او حسنه‌ای است و این حسنه ده‌برابر آن قرانت است. نگو (الم) را حرف است؛ ولی الف، حرف و لام، حرف و میم حرف است.»

۳. درالمشور، ج ۱، ص ۲۲؛ محمدبن نصر و بیهقی در شعب الایمان آورده‌اند و سنجری از عوف مالک روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من قرء حرفا من القرآن كتب الله به حسنة. لا أقول بسم الله و لكن باء و سین و میم و لا أقول: الم و لكن الالف و اللام و المیم؛ کسی که حرفی از قرآن را بخواند، خدا برایش حسنه‌ای می‌نویسد. نمی‌گویم بسم الله، ولی می‌گویم باء، سین و میم و نمی‌گویم «الم»، ولی می‌گویم الف و لام و میم.»

۴. بهزودی در پرتو تأمل‌های بیشتر خواهیم فهمید، حروف قرآن و کلمه‌ها و آیه‌ها و سوره‌ها و نام‌ها، با ترتیب‌ها، ترکیب‌ها و جایگاه‌های ویژه‌شان، افزون‌بر دلالت لفظی، اشاره‌های نهفته‌ای دارند که تا حدی می‌شود آن‌ها را استنباط کرد و برآورد.

تک حرف باشند؛ مانند ﴿ن﴾، ﴿ق﴾ و ﴿ص﴾، تا چه رسد به بیشترها^۱ و ما در معنای آن حروف به دلیل خالص و محکم کتاب خدا و سنت ثابت و درخشان پیامبر ﷺ تمسک می‌جوئیم، نه به خبرهای واحد ارباب سنن که نمی‌توانند آیات محکم و مفصل قرآن را تفسیر کنند، تا چه رسد به کلیدها و برگزیده‌های آن!

عدم امکان تدبّر در حروف مقطّعه

رمزی بودن این حروف مانند همه تأویل‌های قرآنی با دستورهای اکید قرآن بر تدبّر در آن منافات ندارد؛ زیرا تدبّر، ویژه آیه‌های محکم و قابل فهم قرآن است، نه مسائلی هم‌چون پاره‌ای تأویل‌های آیه‌های مفصل و همه تأویل‌های حروف مقطّعه؛ چون الفاظ دلالت بر معناها تأویلی، دلالت وضعی ندارند تا زمینه تدبّر در آن‌ها پدید آید. پس بخشی از قرآن، هم تأویل دارد و هم تنزیل و این بخشی که در پرتو تنزیل، تأویل را پذیراست، مثل همه قرآن و بخشی دیگر همانند حروف مقطّعه فقط تأویل دارد و تنزیل ندارد. [صفحه ۱۶۰] منظور آیه‌هایی که دستور می‌دهد در قرآن تدبّر کنید، آسان بودن فهم قرآن است:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾^۲

و قرآن را بی‌گمان برای هشدار آسان کردیم؛ پس آیا هیچ پند گیرنده‌ای هست؟

و روشن بودن آن:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۳

ما بی‌گمان آن را قرآنی روشن بیان نازل کردیم، شاید شما (آن را) دریابید.

﴿... وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا...﴾^۴

۱. چنان‌که در نوشتن قرآن می‌بینیم و روایات هم آن را تأیید می‌کنند.

۲. قمر ۱۷/۵۴.

۳. یوسف ۲/۱۲.

۴. احقاف ۱۲/۴۶.

... و این (قرآن) کتابی است به زبانی آشکارا که تصدیق‌کننده (ی آن) است تا کسانی را که ستم کردند هشدار دهد ...

پر واضح است که در بعد دلالت و انذار، در حروف نام‌برده روشنایی دیده نمی‌شود؛ زیرا آن‌ها نه عربی هستند و نه عجمی و وضع لفظی و لغوی ندارند. همانا آن‌ها حرفند یا تک‌حرف و یا مجموعه‌ای از حروف‌ها که از آن‌ها همه الفاظ نگاشته شده است که گرچه در شکل‌شان گوناگون‌اند، ولی در مخرج صوت و صدا شبیه هم هستند. پس تدبّر در واژگان قرآن یا واجب و یا راجح است، ولی در این حروف غیرممکن است؛ زیرا در آن‌ها زمینه‌ای برای تدبّر نیست؛ بار-خدا، مگر آن مقدار که از اهلش به اثبات رسیده است یا بتوان در تأویل آن‌ها به گمانه‌زنی و پندار غیبی پرداخت.

﴿قَتَلَ الْخَرَّاصُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ﴾^۱

مرگ بر دروغ‌پردازان [؛ دروغ‌پردازان کشته شده‌اند]؛ کسانی که در ورطه (ی نادانی) سهوناکنند.

کتاب هدایتگر

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ۲﴾

این همان کتاب است (که) در (حقانیت) آن هیچ شک مستندی نیست (و) رهنمودی است برای تقوایندگان

چرا ﴿ذَلِكَ﴾ و اشاره بعید؟ درحالی که این کتاب در دمِ دستان ماست و نزدیکِ نزدیک است. ﴿الْكِتَابُ﴾ چیست؟ و چگونه ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ - در آن هیچ شک مستندی نیست - درحالی که شک داران در آن زیادند؟ و چگونه آن ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ - رهنمودی برای تقوایندگان - است؟ پس گناه غیر آنان چیست که عذاب می شوند، درحالی که در قرآن برای آنان هدایتی نیست؟ ﴿ذَلِكَ﴾ اشاره به بلندی جایگاه و دورازدسترس بودن منزلت کتاب پروردگار، هم در بُعد معنا و هم در بُعد لفظ است. با وجود اینکه از جهت نوشتار، شنیدار و تلفظ به ما نزدیک است. پس در بعد معنا به ما نزدیک می شود. اگر در آن به اندازه توانها و استعدادها تدبّر کنیم، پس آن هم از ما دور و هم به ما نزدیک است و جایگاه جمع شدن دور با نزدیک است.

﴿الْكِتَابُ﴾ شاید امّ الکتاب در نزد خدا باشد:

﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ ۱﴾

و همواره این (قرآن)، در کتاب اصلی (علم ربّانی) نزد ما بسی والا و پر حکمت و فشرده است.

پس ﴿لَا رَيْبَ﴾ تفصیل همان است که دم دست توست و یا شاید همان باشد که در شب قدر بر

پیامبر ﷺ نازل شد: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ۲﴾

ما بی گمان این (قرآن) را در شب قدر (با اجمالی فراگیر) نازل کردیم.

۱. زخرف ۴۳/۴.

۲. قدر ۹۷/۱.

نزول محکم به اختصار

﴿... كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾^۱

... (بگو:): «(این) کتابی است که آیات آن استحکام یافته، سپس از جانب حکیمی آگاه، مفصل و جداسازی شده است»

و ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ تفصیل آن است و یا شاید همانی است که در ام‌الکتاب به اجمال آمده است. همان کتابی که شکی در آن نیست و یا همانی است که پیامبران پیشین به آن بشارت داده‌اند. پس ﴿ال﴾ در ﴿الْكِتَابِ﴾ عهد ذکری است و ﴿ذَلِكَ الْكِتَابِ﴾ - این همان کتابی است - به کتابی که ذکر آن از پیش آمده که ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ - که در آن هیچ شک مستندی نیست - . و یا شاید آن همه کتاب باشد، پس آن همه کتاب و افزون بر آن است و همه آن چیزی است که خدا نوشته و بر پیامبران در طول زمان رسالت نازل کرده است و ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾. پس در پنج وجه، ﴿الْكِتَابِ﴾ خبر است برای ﴿ذَلِكَ﴾ و در ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى﴾ دو خبر بعد از خبر هستند^۲ و یا ﴿ذَلِكَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ یعنی کتاب به هر پنج معنا، شکی در آن نیست، پس ﴿ذَلِكَ الْكِتَابِ﴾ مشار و مشارالیه مبتداست و ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ خبر آن یا صفت آن است و ﴿هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾ خبر آن است.^۳

وجوه هفت گانه ﴿الْكِتَابِ﴾

۱. هود ۱/۱۱.

۲. در این چند وجه، به اشتراک (ذَلِكَ) مبتدا و (الْكِتَابِ) خبر آن است؛ سپس (لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ) دو خبر بعد از خبر و یا دو صفت هستند.

۳. این بنا بر این است که (ذَلِكَ الْكِتَابِ) همه‌اش مبتدا باشد، پس (لَا رَيْبَ فِيهِ) یا خبر است و (هُدًى لِلْمُتَّقِينَ) صفت آن است، یا خبر دوم آن است و یا (لَا رَيْبَ فِيهِ) حال است و (هُدًى لِلْمُتَّقِينَ) خبر آن. همه این‌ها صحیح است و واژگان آیه همه آن‌ها را برمی‌تابد.

۱. ﴿ذَلِكَ﴾ - آن - امّ الکتاب ۲. نازل شده در شب قدر ۳. نازل شده به اجمال در سوره حمد ۴. بشارت داده شده از پیش ۵. همه کتاب، «هیچ ریبی در هیچ یک از آنها نیست»، ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ و آنان را بدون ریب هدایت می کند، چنان که در خودش هیچ ریبی نیست ۶. ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ ۷. ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ﴾ بدون هیچ ریبی ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾.

پس وجوه هفت گانه بدون هیچ اختلاف و درگیری معنا، معانی هفت گانه است و قرآن برتاباننده چهره های بسیار است، پس آن را به بهترین چهره حمل کنید و این چهره های هفت گانه همه اش نیکوست و ادب لفظ و فریاد معنا با آنها سازگار است. پس ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ﴾ را بر همه چهره ها و معانی هفت گانه نامبرده برمی گردانیم.

رابطه کتاب و سوره حمد

چرا کتاب با ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ﴾ آغاز نشده و با سوره حمد آغاز شده است؟ آیا حمد خارج از کتاب است؟ سوره حمد «سبع المثانی» است. عدل قرآن است. آن کتابی و قرآن بزرگ کتابی است اما این کتاب کجا و آن کتاب کجا؟! سوره حمد کتاب محکم، عظیم و مفصل است، [صفحه ۱۶۳] پس ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ﴾ باید اشاره به سوره حمد نیز باشد. چگونه ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ﴾ اشاره به همه کتاب است، در حالی که کتاب مفصل هنوز کامل نشده است؟ گر چه مختصر آن کامل شده است و مختصر نازل شده قرآن بر پیامبر ﷺ در شب قدر فقط برای پیامبر ﷺ هدایت است؛ اما به جهت اختصار و نهفته بودن در ژرفای دل پیامبر ﷺ و نه بر صفحه های کتاب بیرونی، برای پروا پیشگان هدایت نیست؟

دامنه شمول ﴿ذَلِكَ﴾

﴿ذَلِكَ﴾ در زمان خودش و جایگاه خودش نازل شده و مقصود از آن کتاب مفصل است؛ یعنی هم به بخش‌های نازل شده و هم به بخش‌های نازل نشده آن اشاره دارد؛ چون همه کتاب مفصل در علم خدا بوده و به طبع همه بخش‌های آن، هرکدام در نوبت و زمان نزول خودش برای پروا پیشگان هدایت است. سپس ﴿ذَلِكَ﴾ به کتاب حاضر به شکل کنونی و بعد از نزول و تألیف اشاره می‌کند.

و یا مقصود از ﴿ذَلِكَ﴾ سوره‌های مکی قرآن است که پیش از آن نازل شده و به سوره‌های مدنی که به یقین نازل خواهد شد، اشاره ضمنی دارد و آن‌ها را به جهت یقینی بودن نزولشان به منزله نازل شده‌ها به حساب می‌آورد؛ چنان‌که قرآن و کتاب، همه‌اش قرآن و کتاب است، بعضی از آن نیز چنین است؛ حتی سوره کوتاهی از قرآن مانند کوثر. بنابراین اشکالی ندارد که ﴿ذَلِكَ﴾ افزون بر معناهای پیشین، به این بعض نظر کند؛ چه آنکه بعضی از قرآن همانند مجموعه آن نور و هدایت است؛ چنان‌که به سوره حمدی که سال‌ها پیش از آن و پیش از قرآن مفصل نازل شده نظر دارد.

مقصود از ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾

برای قرآن نام‌هایی است که بیان‌گر ویژگی‌های قرآن متین هستند: «کتاب قرآن»، «فرقان»، «مبین»، «بیان»، «تبیان»، «عظیم»، «عزیز»، «کریم»، «صراط مستقیم»، «حکم»، «ذکر»، «موعظه»، «نور»، «روح»، «مبارک»، «بصائر»، «رحمت»، «حق»، «نعمت»، «هاد»، «شفا»، «مهیمن»، «تنزیل»، «هدی»، «قیم»، «نذیر»، «حدیث»، «فصل»، «نجوم»، «حبل»، «مثنی». ^۱ پس در قرآن این ویژگی‌ها و ویژگی‌های دیگر به اختصار یا به تفصیل نهفته است. ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ نه در تفصیل بودن کتاب برای ام‌الکتاب و آنچه که در شب قدر نازل شد؛ چون آن ﴿... تَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ...﴾ ^۲ - ... (خود) جداسازی کتاب (ربّانی) است (که) در آن شک مستندی نیست ... - و نه در اینکه آن همه کتاب است؛ زیرا:

﴿... تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ ^۳

... جداسازی همه چیز است و گروهی را که ایمان می‌آورند، رهنمودی و رحمتی (بزرگ) است.

و نه اینکه تفصیل حمد است؛ چنان‌که حمد خلاصه آن است و نه در اینکه از پیش به آن بشارت داده شد، آن کتاب و بشارت‌دهنده به آن تصدیق‌گر یکدیگرند:

﴿... وَلَكِنَّ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ...﴾ ^۴

... بلکه تصدیق‌کننده آنچه از کتاب‌هایی بوده که در برابرش بوده (و پیش از آن گذشته) و جداسازی همه چیز است ...

همانند - از باب نمونه - آنچه در کتاب اشعیای پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است و نه در اینکه همه آن کتاب، وحی آسمانی است؛ چنان‌که آیه‌ها و دلیل‌های روشن آن بیان‌گر این معناست:

۱. این نام‌ها و غیر از آن‌ها را در آیه‌ها و مناسبت‌هایشان خواهید یافت.

۲. یونس ۳۷/۱۰.

۳. یوسف ۱۱۱/۱۲.

۴. یوسف ۱۱۱/۱۲.

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۱

پس آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند و اگر (برفرض محال، قرآن) از نزد غیر خدا بود همواره در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند.

﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۲

فروفرستادن تدریجی (این) کتاب [که] هیچ شکی مستند در آن نیست، - تنها - از طرف پروردگار جهانیان است.

و نیز اهل کتاب به آن شهادت می‌دهند:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ يُتْلُونَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ...﴾^۳

کسانی که کتاب (وحیانی) به آنان دادیم، حال آنکه آن را با دیده‌ی حق (نگر) می‌خوانند (و پیروی می‌کنند)، ایشان بدان [قرآن] ایمان می‌آورند ...

﴿... وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ...﴾^۴

... و بی‌گمان، کتاب‌داده‌شدگان نیک می‌دانند که این (تغییر قبله) به‌راستی از جانب پروردگارشان حق است...

و نه در ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ بودن؛ آن‌چنان‌که هدایت‌گری آن در نزد آگاهان غیرمتعصب نمایان است.

تفاوت شک و ریب

خداوند نفرمود: «لاشک فیه» - شک در آن نیست - از آن جهت که ﴿لَا رَيْبَ﴾ شکی است که دلیل دارد؛ مانند پندار امر و دستوربودن چیزی، سپس روشن گردد که چنین.^۱ [صفحه ۱۶۵]

پس برخی شک‌ها مریب است و دلیل دارد و پاره‌ای از آن‌ها مریب نیست و دلیل ندارد:

۱. نساء ۸۲/۴.

۲. سجده ۲/۳۲.

۳. بقره ۱۲۱/۲.

۴. بقره ۱۴۴/۲.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَآخْتَلَفَ فِيهِ... وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ﴾^۲

به درستی، ما به موسی همانا کتاب (آسمانی) دادیم، پس در آن اختلاف شد، ... و همواره آنان درباره آن بی چون در شکی (با) مستندی (باطل) هستید.

﴿قَالُوا يَا صَالِحُ... وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ﴾^۳

گفتند ای صالح! ... و بی چون ما از آنچه تو ما را بدان می خوانی سخت در (ژرفای) شکی مستندیم!

گرچه در ریب شان دروغ گو بودند:

﴿قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي... فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ﴾^۴

۱. مفردات القرآن، راغب اصفهانی.

۲. هود ۱۱/۱۱۰.

۳. هود ۱۱/۶۲.

۴. هود ۱۱/۶۳.

گفت: ای قوم من! آیا دیدید، اگر (در این دعوا) بر حجتی روشن از پروردگرم استوار باشم ... پس مرا جز زیان باری نمی افزایید.

نفی ریب در دعوت و کتاب دعوت

ریب باید در دعوت یا کتاب دعوت باشد، درحالی که در کتاب خدا و دعوتگران اصلی و معصوم آن ریب راه ندارد:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾^۱

در دل هاشان مرضی است، پس خدا بر مرضشان افزود و به (سزای) آنچه دروغ می گفتند، برایشان عذابی دردناک است.

و قرآن وجود ریب را در دل آنان نفی نمی کند:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۲

هرگز (نه چنان است)! بلکه آنچه مرتکب می شدند، زنگار بر دل هایشان بسته است.

﴿... وَازْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾^۳

... و دل هایشان بدون هیچ مستندی به شک افتاده؛ پس هم آنان در (ژرفای) شکشان سرگردانند.

﴿لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ...﴾^۴

پیوسته بنیانشان را که بنا کرده اند، در دل هایشان مایه شک مستندی (باطل) است ...

﴿... كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾^۵

۱. بقره ۱۰/۲.

۲. مطففین ۱۴/۸۳.

۳. توبه ۴۵/۹.

۴. توبه ۱۱۰/۹.

۵. غافر ۳۴/۴۰.

... این گونه خدا هر که را زیاده روی شُکاک بی مستند است، بی راه می گذارد.

و قرآن تحدی گرانه و هل من مبارز خواهانه، ریب و دروغ را از خودش نفی می کند:

﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱

فروفرستادن تدریجی (این) کتاب [که] هیچ شکی مستند در آن نیست، تنها از طرف پروردگار جهانیان است.

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ...﴾^۲

و اگر از آنچه بر بنده (ویژه) مان به تدریج نازل کردیم در (زرفای) شکی مستند هستید، پس اگر در گفتار و کردارتان (از) راستان هستید - سوره ای از (شخصی) همانندش [این بنده ما] و از (کتابی) همانندش [این کتاب] بیاورید ...

پس هر کس در قرآن ریب دارد، دلیل روشن بیاورد. از آغاز نزول آن تا هم اکنون، دلیل روشن دیده نشده و هر دلیلی که آورده اند، سست و رسوا بوده است. پس چرا و کجا در آن ریب باشد، درحالی که دلالت یقینی و صادقانه در آغاز آن نهفته است و عجز و ناتوانی تکذیب گران در آوردن همانند قرآن در طول نزول آن ﴿وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۳ - و گرچه (بر فرض محال) آنان (در این جریان) پشتیبان یکدیگر باشند - نمایان است، ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾.

۱. سجده ۲/۳۲.

۲. بقره ۲/۲۳.

۳. اسرا ۱۷/۸۸.

قرآن کتاب هدایت

قرآن برای همه مردم از جهت دلالت و بیان، هدایت است:

﴿... وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ...﴾^۱

... حال آن که برای مردم، راهبر و (متضمن) دلایلی آشکار از هدایت و (میزان) تشخیص حق از باطل است ...

و هدایت و موعظه‌ای است روشن بیان برای پروا‌پیشگان:

﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۲

این (قرآن) بیانی است (و حیانی) برای مردمان و رهنمون و اندرزی است برای پرهیزگاران

﴿... فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِرْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ...﴾^۳

... پس هر کس (حق را) بخواهد باید (به پروردگارش) ایمان آورد و هر که (ناحق را) بخواهد، (پس) کافر شود ...

﴿وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۴

و ما از قرآن آنچه را (که هم) او برای مؤمنان (مایه) درمان و رحمتی است، به تدریج فرومی فرستیم، (اما) ستمکاران را جز زبانی نمی افزاید.

﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا هَٰذَا بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لَّدَاٰ﴾^۵

پس تنها ما این قرآن را به زبان تو آسان (فهم) کردیم تا پرهیزگاران را نوید و گروهی سخت دل را هشدار دهی.

﴿وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۱

۱. بقره ۱۸۵/۲.

۲. آل عمران ۱۳۸/۳.

۳. کهف ۲۹/۱۸.

۴. اسراء ۸۲/۱۷.

۵. مریم ۹۷/۱۹.

و بی‌گمان (قرآن) یادواره‌ای برای پرهیزگاران است.

و چنان‌که تقوا درجات دارد، هم‌چنین هدایت در پرتو آن دارای درجات است. پس کسی که به عناد پروا پیشه نمی‌کند و با هدایت دشمنی می‌ورزد، از هدایت قرآن چیزی به دست نمی‌آورد، بلکه قرآن بر او جز خسران نمی‌افزاید و کسی که پروای قرآن پیشه کند، قرآن هم همان مقدار او را نگاهبانی می‌کند؛ پله‌پله و پایه‌پا، پله و پایی از پیروی قرآن و پله و پایی از نگاهبانی و هدایت آن را به دنبال خواهد داشت و به‌عکس؛ پس آن دو با یکدیگر همکاری دارند:

﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾^۲

و (اما) کسانی که به هدایت گراییدند، (خدا) آنان را (هر چه) بیشتر هدایت کرد و (پاداش) پرهیزگاریشان را (شایسته) هدایتشان) به آنان داد.

قرآن حامل تقوا

بخشی از تقوا، تقوای فطری و فکریست که صاحبش را از انحراف عقیدتی و فکری بازمی‌دارد و روح و روان او را نورباران می‌کند و قرآن با آیه‌های روش‌شناسی آن تقواست؛ زیرا حقیقت، طبیعت، شخصیت و ماهیت کتاب خدا هدایت برای پرواپیشگان است؛ کسانی که قفل‌های دل‌هایشان را می‌گشایند و با فطرت خدادادی خویش روی به قرآن می‌آورند و پیوسته از آن هدایت می‌جویند و از رهروی هواها و تاریکی‌ها پروا پیشه می‌کنند. آن‌گاه قرآن درب هدایت را گشوده و در قلبی که هوای خویش را رها ساخته و هدایت کتاب خدا را برگرفته می‌ریزد و او را در وادی نور، گام‌به‌گام پیش می‌برد:

﴿... قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

۱. حاقه ۴۸/۶۹.

۲. محمد ۱۷/۴۷.

بی‌گمان برایتان از جانب پروردگار (تان) نور و کتابی روشنگر آمده است. خدا هر کس را که خشنودیش را پیروی کند، به وسیله آن (کتاب) به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود و به اذن خویش آنان را از تاریکی‌ها سوی روشنایی برون می‌برد و به راهی راست رهبریشان می‌کند.

وجه مضارع آمدن افعال متقین

افعال پرواپیشگان مستقبل است: ﴿يُؤْمِنُونَ﴾، ﴿يُقِيمُونَ﴾، ﴿يُنْفِقُونَ﴾ ... ﴿يُوقِنُونَ﴾ که اشاره دارد به اینکه تقوا فراگیر است؛ از تقوای فطری پیش از ایمان و اعمال صالح گرفته تا هدایت فعلی که ایمان به قرآن و عمل صالح ایمانی در سطح‌ها و مرتبه‌های گوناگون است. پس اگر افعال تقوا ماضی می‌بود، مانند: ﴿آمَنُوا﴾، ﴿أَقَامُوا﴾ و ﴿أَنفَقُوا﴾. صفت‌های نهفته در این‌ها برای تقوای فعلی بدست آمده بعد از ایمان بوده و شامل تقوای بالقوه که زمینه برای پذیرش تقوای فعلی است نمی‌شد. پس تقوا در اینجا صفت گروه ویژه‌ای که ایمان آورده‌اند و تقوا پیشه ساخته‌اند نیست، گرچه فراگیری آن ایشان را بیشتر است. پس افعال تقوا چه زیبا استمرار دلالتی و فراگیری دارد. از آمادگی پذیرش تقوای پیش از ایمان گرفته تا تقوای بعد از ایمان. حالشان پذیرش ایمان و به‌پاداشتن نماز و پرداخت زکات است، ولی هنوز چنین نشده است، پس از ایمان چنین شده و رو به پیش و بالا می‌رود.

پس قرآن: «هدایت برای پرواپیشگانی است که تا هم‌اکنون پروای عقیدتی و عملی و فطری و فکری پیشه نساخته‌اند و هم برای پیامبر اسلام ﷺ که در اوج خدا و در چکاد برافراشته رسالت اوست؛ چنان‌که هدایت درخواست شده در قلب نماز شامل همه این درجات می‌شود.

ابعاد تقوا

سپس تقوا چنان‌که از آیتش برمی‌آید - در مراحل گوناگونش شامل تقوای فردی، یعنی اتصال بنده با خدا و تقوای اجتماعی، یعنی اتصال بندگان با همدیگر در زمینه‌های عقیدتی، اخلاقی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌شود. این گوناگون زمینه‌ها را یک ریسمان

به نام تقوا به هم پیوند می‌دهد؛ چون که دین خدا به‌گونه‌ای بی‌بدیل، همه زمین‌های زندگی بخش نظری را با نظارت و زیبایی و عملی را با سبک و روش متین خود برای هر نظام بشری در بر می‌گیرد.

پس رهبر سیاسی در دولت اسلامی افزون‌بر تقواهای نامبرده، به تقوای سیاسی نیاز بیشتری دارد؛ چنان‌که فرمانده ارتش در دفاع از بیضه اسلام، باید از همگان پروایش بیشتر باشد و وزیر فرهنگ باید از دیگران تقوای فرهنگی بیشتری داشته باشد و هم‌چنین دیگر کارگزاران پرواپیشه در نظام بالنده اسلامی؛ چه آنکه تقوا ویژه اتصال با خدا با عبادت‌های ویژه همانند روزه و نماز نیست، بلکه شامل همه اتصالات، حرکت‌ها و سکون‌های مسلمان می‌شود؛ زیرا حقیقت تقوا نگاهبانی و پذیرش آن است از هر چیزی در هر زمینه‌ای از زمینه‌ها و یا هر حالتی از حالت‌ها که در دنیا و آخرت پسندیده نیست؛ چنان‌که شامل پروای غیب و شهود و هر حقی از هر باطلی اعم از معنوی، مادی، فردی و اجتماعی می‌شود. پس انسان پروا پیشه از حق دفاع می‌کند و هر آنچه با حق ناسازگار باشد آن را می‌زداید و تقوای مطلق که تقوای بدون قصور و تقصیر در همه زمینه‌هاست در دولت و حکومت و حق خواهد بود. حکومتی که دام‌های باطل را برمی‌چیند و زمینه‌های تکامل را فراهم می‌آورد.

اگر نشود در همه زمینه‌ها پروا پیشه ساخت، تقوای کمتر رها می‌شود تا تقوای بهتر بماند؛ زیرا درگیری‌های زندگی جمع آن دو را نشاید و این تقیه نام خواهد داشت؛ چون که تقیه به معنای ترسیدن و ترک کردن نیست. همانا تقیه یعنی تقوای جنبی برای حفظ اهم در ترک مهم. بدین معنا قیام امام حسین علیه السلام و صلح امام حسن علیه السلام و قیام‌های پیامبر صلی الله علیه و آله در عهد مدنی و قیام‌های علی علیه السلام در زمان خلفاء تقیه بوده است؛ چنان‌که بپا نخواستن پیامبر صلی الله علیه و آله در عهد مکی و امام علی علیه السلام در زمان خلفاء تقیه بود؛ چون با قیام و قعود، مهم را ترک کردند تا مهم‌تر در دین را به‌پادارند. پس تقوا که حراست و نگاهبانی از دین خداست، در زمینه‌های گوناگون، متفاوت است.

سرچشمه تقوا

تقوا از غیب: غیب فطرت، عقل و قلب سرچشمه می‌گیرد و از حقیقت‌ها: حقیقت غیب خدا، غیب آخرت و غیب وحی سرازیر می‌شود. پس نماز و انفاق در راه خدا به وسیله غیب فطرت، عقل و قلب، فرایند ایمان به غیب خدا، غیب آخرت و غیب وحی است. پنج صفت که در آیات نخستین سوره بقره ذکر شده است. سه‌تای آن غیبی است: غیب خدا، غیب آخرت و غیب وحی و دوتای آن شهادت است: نماز و انفاق که از آن سه غیب برآمده‌اند.

ابعاد غیب الهی

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۳ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْآخِرَةَ هُمْ يُوقِنُونَ ۴﴾

کسانی که به غیب (عقلانی و حیوانی) ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه: (از حال و مال) روزیشان دادیم انفاق می‌کنند. * و کسانی که به آنچه سوی تو فرود آمده و آنچه پیش از تو فرود آمده ایمان می‌آورند. و (هم) ایشان‌اند (که) به آخرت (هم) آنان یقین می‌آورند.

غیب اول مطلق غیبی است که ایمان به آن واجب است و آن شامل غیب الهی می‌شود که لازمه آن غیب به سرای واپسین است و لازمه هر دوی آن غیب‌ها، غیب وحی است: آنچه بر پیامبر و پیش از پیامبر نازل شده است. و لازمه غیب‌های سه‌گانه (عبادت، نماز و رعایت حال جیره‌خواران خدا (انفاق) است. سپس ایمان به فرشتگان از فروع ایمان به غیب وحی است و وفای به عهد و صبر در بدی‌ها و ضررها و راست‌گفتاری و تصدیق آن، همه آن‌ها از نتایج ایمان به غیب‌های سه‌گانه است؛ چنان‌که ایمان به دو ضلع وحی و آخرت با استوانه ایمان به غیب الهی ارتباط دارد. این ویژگی‌های پروا پیشگان است که در پنج قالب گرد آمده‌اند؛ چنان‌که همه آن پنج تا در مطلق غیب نهفته هستند.

ایمان به غیب الهی، زیربنای تقوا

پس هر مقدار ایمان به غیب ژرف‌تر باشد ایمان شهودی موفق‌تر و ارزشمندتر خواهد بود، تا جایی که زندگی مؤمن، زندگی تقوا قرار گرفته که مرزدار حق گشته و در راه حق با جان و جانانش فداکاری می‌کند و چون ایمان به غیب الهی و روز واپسین ریشه دیگر غیب‌ها حتی غیب وحی هستند، زیربنای تقوا قرار گرفته و در لابه‌لای آن‌ها غیب‌ها و شهادت‌های واسطه‌ای هم یافت می‌شود و گاهی واسطه حذف می‌شود:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ﴾^۱

به راستی و درستی، ما به موسی و هارون فرقان [جداسازی حق را از باطل] و روشنایی و یادواره‌ای برای پرهیزگاران دادیم. (همان) کسانی که از پروردگارشان (که پنهان است) در نمان می‌هراسند، حال آن‌که از (آن) ساعت از روی عظمتش - هراسناکند.

ثمرات ایمان به غیب

چون به‌پاداشتن نماز، پابرجاترین ستون در شهادت به ایمان به غیب الهی است، همراه همان غیب، به‌عنوان زمینه پذیرش انذار و اینکه گویا آن نماز فقط از ثمرات غیب است، می‌آید:

﴿... إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَن تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾^۲ ؛ ... (تو) تنها کسانی را که از پروردگارشان در نمان می‌ترسند و نماز برپاداشتند، هشدار می‌دهی و هر کس پاکیزگی بگیرد تنها برای خود پاکیزگی برمی‌گیرد و فرجام تنها سوی خداست.

و چون پیروی از «ذکر» که رسالت‌ها و کتاب‌های آسمانی، آن را حمل می‌کنند، از مهم‌ترین لازمه‌های ایمان به غیب الهی است، به‌جهت اثرگذاری، انذار همراه غیب می‌آید:

۱. انبیاء ۴۹/۲۱-۴۸.

۲. فاطر ۱۸/۳۵.

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ...﴾^۱؛ تو تنها کسی را هشدار می دهی که این یادواره را پیروی کرد و در پنهانی از خدای رحمان در پنهان هراسید...

و بدان جهت که مهم ترین اصل در غیب، غیب الهی برای کسی است که با دل توبه گر می آید، تنها و بدون همراه می آید:

﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ مَّنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُّنِيبٍ﴾^۲؛ و بهشت برای پرهیزگاران با آرایشی (ویژه) نزدیک آورده شد، حال آن که دور (هم) نیست. (و آنان گویند: «این همان است که وعده داده می شوید برای هر (شخصی) بسیار راهوار (سوی خدا و) نگهدار (حدود خدا) است.» کسی که (خدای) رحمان را به پنهان (از مردمان و پنهانی او از آنان) هراس داشت، و با دلی پیاپی بازگشت کننده سوی خدا آمد.

پس تقوای جلوه گر در نماز و اتصال خالق و انفاق و ارتباط با خلق از ایمان به غیب الهی، سپس از غیب به سرای واپسین، وانگهی از غیب وحی سرچشمه می گیرد؛ ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾.

مفهوم ایمان

ایمان، قرارداد نفس در امنیت و اطمینان است و چون زندگی دنیا و زینت های آن تغییر پذیر و فناپذیر است. باور و اطمینان به آن ها، افزایش دلهره ها و ناآرامی هاست و اما غیب الهی و روز واپسین و وحی انسان را از ناآرامی ها در امان و اطمینان قرار می دهد:

﴿... أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۳؛ ... هشدار که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد.

﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾؛ «ایمان به چیزی که از حواس پنج گانه ظاهری آنان پنهان است و ایمان به آن ها لازم است؛ مانند برانگیختن در معاد، حساب، بهشت، آتش، توحید خدا و دیگر چیزهایی

۱. پس ۱۱/۳۶.

۲. ق ۳۱-۳۳/۵۰.

۳. رعد ۲۸/۱۳.

که آن‌ها را با مشاهده نمی‌توان شناخت و همانا با دلیل‌هایی که خدا برای شناخت آن‌ها قرار داده شناخته می‌شود.»^۱

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۵۶؛ از تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام.

عقل و حس؛ ابزار شناخت

ایمان به ناپیداهای از احساس حیوانی، از تفاوت‌های انسان از دیگر حیوان‌هاست؛ چون انسان افزون بر حس دارای عقل است که با آن چیزهایی را می‌فهمد که با حس نمی‌توان فهمید. عقل و حس در تصدیق ناپیدای از حواس با هم مشارکت و همکاری دارند؛ چنان که در علوم تجربی نیز همکاری است. پس تنها حواس در دانش به محسوس کفایت نمی‌کند و هم‌چنین تنها عقل و در تصدیق مواردی که از احساس ناپیداست، کفایت نخواهد کرد؛ مگر به مقداری اندک. پس منحصر کردن ادراکات به وسایل حسی تفریط است؛ چنان‌که منحصر کردن آن‌ها به عقل، افراط. از این روی می‌بینیم آیاتی از قرآن بیان‌گر همکاری همیشگی عقل و حس ایمان به غیب در استدلال به نشانه‌های بیرونی حسی و درونی غیرحسی به غیب است:

﴿سُرِّبَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۱

به‌زودی نشانه‌های خود را در تمامی افق‌ها (دیدگاه‌ها) و در خودشان بدیشان می‌نمایانیم تا برایشان به راستی روشن گردد که او تمامی حق است. آیا و کافی نیست که پروردگارت خود همواره بر هر چیزی بسی گواه است؟

سوفسطائیان که وجود علم را - چه عقلی و چه حسی - نمی‌پذیرند و حتی وجود خودشان را منکرند، آیا این انکار علم است یا جهل؟ اگر جهل باشد، پس خلاف آن‌که وجود داشتن آن‌هاست، علم خواهد بود! هم‌چنین دانشمندان حس عقل و دلیل عقلی را نمی‌پذیرند و در همان نپذیرفتن به دلیل عقلی استدلال می‌کنند! سپس دانشمندان عقل‌گرا تنها به دلیل‌های عقلی اعتماد می‌کنند، درحالی‌که ثمربخشی دلیل‌های عقل، به‌تنهایی - بدون کمک گرفتن از حس - جز در مواردی اندک محال است.

دیدگاه خداپاوران در ابزار شناخت

خدا باوران معتدل هستند و «امت وسط»؛ زیرا عقل و حس را گردهم می‌آورند، گر چه عقل پیشوای حس باشد؛ چنان که امام صادق ع می‌فرماید:

عقل‌ها پیشوایان قلب‌ها و قلب‌ها پیشوایان اندیشه‌ها و اندیشه‌ها پیشوایان حس‌ها و حس‌ها پیشوایان عضوهایند.

ایمان به غیب رفعتی است که انسان آن را فتح می‌کند و بدان از رتبه حیوانی حسی گذشته به درجه انسانیت که در آن با عقل و حس می‌زید، گام می‌نهد. گذری که در تصور انسان تصدیق-گر وجود حق، دیرتأثیر و دیردست‌یافتنی است؛ چنان‌که انسانیت در زندگی زمینی انسان از او دور است؛ زیرا در زندگی با وجود بی‌نهایت و رای این جهان که آن را خلق کرده و زندگی جهان و جهانیان را صالحانه تنظیم می‌کند، به سختی می‌تواند ارتباط برقرار کند.

سپس نص ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ است نه «یدرکون الغیب» و یا نه «یحیطون علماً بالغیب»؛ زیرا بخشی از غیب را هیچ‌گاه نمی‌شود شناخت؛ مانند غیب ذات خدا، صفات ذات او و صفات افعالش، مگر به وسیله نشانه‌های محسوس یا معقولش و مانند غیب وحی، مگر برای اصحاب ویژه خودش. و برخی از غیب در دنیا شناخته نمی‌شود. همانا راهی جز ایمان و تصدیق یافت نمی‌شود. گاهی نادان‌هایی هستند که عقل‌هایشان پریده و غیب شده است و در جستجویند که خدا را با وسایل حس بشناسند، درحالی‌که از شناخت حقیقت محسوس ناتوانند و گروهی دیگر می‌کوشند که به ذات خدا، سلطه علمی یا عقلی یابند: ﴿... وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾^۱ و (آنان) هیچ‌گونه احاطه‌ای به او ندارند.

پس همانا آنچه ممکن است، یقین و ایمان به وجود غیب است، آن‌گونه که هست و نه آن‌گونه که ما می‌شناسیم و یا به آن چیره می‌شویم؛ چنان‌که بسیاری از نیروهای مادی مثل اتم، نیروی جاذبه عمومی آن‌ها را با دلیل‌هایشان تصدیق می‌کنیم، بدون اینکه آن‌ها را لمس کنیم یا آن‌ها را بشناسیم. پس غیب ذات خدا سزاوارتر است به اینکه مورد احاطه بشر قرار نگیرد.

غیب‌های اصلی همان سه غیبی است که ذکر شد و غیب‌های دیگر فرع بر آنها هست که ذکر نشد؛ مانند غیب برزخ و آن از فروع روز آخر است و مانند غیب حضرت قائم مهدی عجل الله تعالی فرجه و آن از فروع وحی و نبوت است و مانند غیب رجعت در دولت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و آن فروع زندگی برزخی و اخروی است.^۲ وانگهی باور این غیب، مؤمن را به‌جانب مظهر و جلوه‌های ایمان برمی‌انگیزاند و ستون آن جلوه‌ها، نماز، قیام برای آن، خواندن نماز و اقامه آن است:

۱. البرهان، ج ۱، ص ۵۴؛ ابن‌بابویه، از جابر بن عبدالله انصاری در روایتی که در آن امامان دوازده‌گانه را ذکر کرده و از آنان حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه است، روایت کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «طوبی للصابرین فی غیبتہ. طوبی للمقیمین علی محبتهم أولئك من وصفهم الله في كتابه فقال: (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) أولئك حزب الله ألا ان حزب الله هم الغالبون؛ خوشا بر استقامت‌گران در غیبت او. خوشا به برپاخیزان بر محبت و دوستی ایشان؛ آنان کسانی هستند که خدا در قرآنش توصیف کرده است: (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ). آنان حزب خدایند. هان بدرستی که حزب خدا، آنان چیره‌گاند.»

تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۵۳؛ ابن‌بابویه، از داود بن کثیر رقی، از ابی‌عبدالله عجل الله تعالی فرجه درباره آیه روایت کرد که فرمود: «من آمن بقیام القائم انه حق؛ کسی که به قیام قائم ایمان بیاورد، او حق است.» و از یحیی بن ابی‌قاسم روایت کرد که از ابی‌عبدالله عجل الله تعالی فرجه از آیه سؤال کردم، فرمود: «و الغیب فهو الحجة الغائب عجل الله تعالی فرجه و شاهد ذلك قوله تعالی: ﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِيَلَهُ فَأَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾؛ غیب در آیه، او حضرت حجت غایب عجل الله تعالی فرجه است و شاهد آن، این سخن خداست: ﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِيَلَهُ فَأَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾ (یونس ۲۰/۱۰)؛ و می‌گویند: «چرا نشانه‌ای (رسالتی) از جانب پروردگارش بر او نازل نشده؟» بگو: «غیب فقط برای خداست، (و غیب قرآن فراترین معجزه‌هاست) پس انتظار بکشید (که) همواره من (هم) با شما از منتظرانم.»

۲. درالمشور، ج ۱، ص ۲۶؛ از انس روایت کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لیتینی قد لقیتم إخوانی فقال له رجل من أصحابه أ ولسنا إخوانك؟ قال: بلی أنتم اصحابی و إخوانی قوم یأتون من بعدی یؤمنون بی و لم یرونی ثم قرأ (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ)؛ «ای کاش برادرانم را ملاقات می‌کردم.» پس مردی به او گفت: «آیا ما برادران شما نیستیم؟» فرمود: «شما اصحاب من هستید و برادران من قومی هستند که بعد از من می‌آیند، من را ندیده‌اند، ایمان می‌آورند.» سپس این آیه ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ را خواند. و به‌همین معنا، بزاز، ابویعلی و مرهبی در فضل العلم آورده است و نیز حاکم از عمر آورده و نسبت صحت به آن داده است و حسن بن عروه در [حزبه المشهور: حزب مشهورش] و بیهقی در دلایل و اصبهانی در ترغیب، از عمر بن شعیب از پدرش، از جدش، از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است و طبرانی، از ابن-

نماز؛ تقوای عبادی

﴿وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾؛ به پاداشتن نماز تقوای در عبادت است، نه خواندن و به پاخواستن به آن جانب؛ چون آن دو طغیان بر عبادت است که انسان‌های کسل، منافق، برای خودنمایی پوسته ظاهری نماز را می‌آورند، ولی آن را به پانمی دارند:

﴿... وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱

... و چون به نماز ایستند با کسالت می‌ایستند، درحالی‌که برابر مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌کنند.

﴿... وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى...﴾^۲

... و جز با (حالت) کسالت به نماز نمی‌آیند ...

مقصود از ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾

مراد از ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ ایستادن در نماز نیست؛ چرا که همه نماز بلندشدن نیست و نه هر به-پاشدن برای اقامه نماز، اقامه و به پاداشتن نماز باشد و ستون و اصل قرار دادن آن که همه زندگی

عباس، از پیامبر ﷺ آورده و اسماعیلی در معجم، از عوف بن مالک، از پیامبر ﷺ آورده است و احمد و دارمی و بارودی و ابن قانع، همگی در معجم صحابه و بخاری در تاریخ بخاری و طبرانی و حاکم، از ابی جمعه انصاری، از پیامبر ﷺ آورده‌اند و ابی شیبه و ابن ابی عمر و احمد و حاکم از ابی عبدالرحمن جُهَنی، از پیامبر ﷺ و احمد و ابی حبان از ابی سعید خدری آورده‌اند. همه این روایات با اختلاف در عبارات‌شان، با هم در برتری دادن مؤمنینی که پیامبر ﷺ را ندیده‌اند، بر اصحابش که او را دیده‌اند، اتفاق دارند. گروهی از تویله بنت اسلم روایت می‌کنند که او گفت: نماز ظهر و عصر را در مسجد بنی حارثه خواندم. پس رو به مسجد ایلیا آوردم و دو سجده خواندیم؛ سپس خبر آمد که پیامبر ﷺ رو به بیت الحرام می‌رود و ما رو به بیت الحرام کردیم. این خبر به پیامبر ﷺ رسید، پس فرمود: «أولئك قوم آمنوا بالغيب؛ آنان گروهی هستند که به غیب ایمان آورده‌اند.»

۱. نساء ۱۴۲/۴.

۲. توبه ۵۴/۹.

فرع بر آن باشد؛ روی به خدای یگانه بی شریک آوردن، نماز خود را از نماز بندگان خدا بالا بردن و با ارزش تر کردن و پیوسته مواظب آن بودن و مراعات حرام‌ها و واجب‌ها، شرایط، اجزاء، وقت‌ها و معنویت‌های آن کردن است، به‌ویژه معنویت‌های آن؛ چه آن‌که آن‌ها اصل و اساس نمازند که فرآیند و جلوه‌های آن اتصال نمازگزار با خدا، اتصال او به وسیله خدا و خدمتگزاری او در راه خداست. به‌دیگر بیان، به‌پاداشتن نماز، درست ادا کردن واژگان و کارهای نماز، سپس گرفتار نشدن در آن‌ها و بالا رفتن و رسیدن به معناهای آن‌هاست؛ وانگهی وانماندن و نه ایستادن در واژه‌ها و معناهای نماز بلکه پرکشیدن به بالاها، بالاها را معرفتی و دیدن پروردگار بدون پرده، جز پرده الهی با نور یقین (علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین) است و این نماز، ویژه صاحب معراج صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و فرزندان معصومش عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و در پرتو و حاشیه ایشان، نمازگزاران حقیقی است. از این پس، همت می‌گمارد که به خلق خدا بپیوندد و از نعمت‌های الهی به آنان انفاق کند:

رزق الهی و جانشینی انسان

﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾؛ رزق، مال و حال از ثروت علم و عقل و فرهنگ ایمان^۱ و غیر آن انفاق می‌کنند؛ چه آن‌که همه آن‌ها روزی‌های خدایند.

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۵۳؛ ابن بابویه، از ابی بصیر، از ابو عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ در روایتی درباره آیه فرمود: «مما علمناهم ینبثون و ما علمناهم من القرآن یتلون؛ از علم‌های دادیم به مردم می‌آموزند و آنچه از قرآن به آنان تعلیم دادیم پیروی می‌کنند.» می‌گویم: این از باب تفسیر به مصداق پنهان رزق است و معنای آن نیست.

سپس از مال‌ها و همهٔ توان‌ها و امکانات که انفاق آن‌ها و یا انفاق از آن‌ها ممکن است، انفاق می‌کنند؛ چون همهٔ آن‌ها رزق خدایندا! و مردم جانشین هم‌دیگر در رزق‌های خدا، بدون استثناء، حتی در انفاق هستند. پس باید دارایان بر نیازمندان و زندگان بر آیندگان کمک و انفاق کنند:

﴿... وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ...﴾^۱

... و از آنچه شما را در (استفاده از) آن جانشین (دیگران) کرده، انفاق کنید ...

حتی انفاق مال در اینجا و در دیگر آیات انفاق، منحصر به زکات نیست، پس بی‌شک در مال غیر زکات نیز وجود دارد و این ضمانت و اتصال بین روزی‌خواران خدا با هم‌دیگر است که از نماز و اتصالشان با خدای یگانه به ارمغان دارند؛ ارمغانی که با آن درگیری، حذف فیزیکی، چنگ و دندان نشان دادن و گشت و کشتار از جامعهٔ آن رخت‌بر بسته و برادری، همکاری و محبت بر جایگاه‌های آن‌ها نشسته است. سپس ایمان به غیب خدا و برپاداشتن نماز و پرداخت انفاق کافی نیست، مگر در صورتی که با دیگر نزولات وحی از جانب خدا مرتبط شود.

دامنة ایمان مؤمنان

﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾

ایمان فراگیر به خط رسالت‌های الهی از اول تا آخر می‌آورند و بدون هیچ فرقی آن‌ها را تصدیق می‌کنند؛ گر چه عمل رسالت آخرین واجب است سپس همهٔ این‌ها کامل نمی‌شود، مگر با باور

یقین روز واپسین: ﴿وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾.

ایمان به روز واپسین

و هم در اینجا یقین به روز واپسین را ویژه پرواپیشگان قرار می‌دهد؛ زیرا آن یقین نتیجه ویژگی‌های چهارگانه پیشین است. پس کسی که ایمان به غیب خدا و وحی او می‌آورد و برای خدا نماز می‌خواند و در راه او انفاق می‌کند، ناچاراً به روز قیامت یقین و باور خواهد داشت. پس در اینجا ایمان به روز واپسین، انسان را به ایمان به وحی الهی و کردار ایمانی، همانند نماز و انفاق برمی‌انگیزد. سپس یقین به روز پسین نتیجه کردار ایمانی است. پس ایمان به روز پسین همانند ایمان به وحی در ایمان به غیب نهفته است و به شکل یقین بعد از ایمان، نتیجه عمل ایمانی پدیدار می‌شود. پس از آن هرگاه به روز پسین یقین حاصل شود، بر ایمان و عمل ایمانی افزوده می‌شود و این چنین ایمان و کردارهای پسندیده همکاری تنگاتنگ دارند تا صاحبشان را در مسیر تکامل پیش ببرند.

ابعاد تقوا

در اینجا بین ویژگی‌های پنج‌گانه پرواپیشگان همکاری می‌یابیم؛ از جمله تقوا را در تمام زاویه‌های زندگی شهود و غیب در تنهایی و اجتماع و در تمام زمینه‌ها گسترده می‌یابیم. از تقوای در محراب عبادت نماز ﴿وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ گرفته تا تقوای در محراب جنگ و کشتار:

﴿... فِي الْبُأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾^۱

... در سختی و زیان و ب‌هنگام جنگ؛ ایشانند کسانی که راست رفتند و ایشان (هم) اینان پرهیزگارانند.

﴿بَلَىٰ إِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾^۲

۱. بقره ۱۷۷/۲.

۲. آل‌عمران ۱۲۵/۳.

آری، اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید و (با همین جوش و خروش) بر شما بتازند، (همان‌گاه) پروردگارتان شما را با پنج-هزار فرشته نشان‌گذارنده یاری خواهد کرد.

تقوای در اقتصاد

﴿وَمِمَّا زَرَفْنَا لَهُمْ يَنْفِقُونَ﴾:

﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱

بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، گناهی در آنچه خورده‌اند نیست، درحالی‌که تقوا پیشه کردند و ایمان آوردند و کارهای شایسته (ی ایمان) نمودند؛ سپس تقوا پیشه کردند و ایمان آوردند؛ پس آن‌گاه پروا پیشه کردند و (در تقوا و ایمان و عمل صالحان) بهترین (راه را) انتخاب کردند. خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

﴿... وَلِيُمْلِلِ الَّذِينَ عَلَى الْحَقِّ وَلِيَتَّقِيَ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَخْسَ مِنْهُ شَيْئًا ... فَلْيُؤَدِّ الَّذِينَ أَوْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلِيَتَّقِيَ اللَّهَ رَبَّهُ...﴾^۲

... و کسی که (این) حق بر عهده اوست باید املا کند [بگوید] و او [نویسنده] (همان را) بنویسد و از خدا پروردگارش - پروا نماید ... باید امانتش را (به او) بازپس دهد، و از خدا پروردگارش - به راستی بپرهیزد ...

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۳

هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا کنید و اگر مؤمنید، آنچه را از ربا باقی مانده است واگذارید.

تقوای سیاسی

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ...﴾^۴؛

۱. مانده ۹۳/۵.

۲. بقره ۲۸۳/۲-۲۸۲.

۳. بقره ۲۷۸/۲.

۴. بقره ۲۰۶/۲.

و هنگامی که به او گفته شود: «از خدا پروا کن»، نخوت، وی را به گناه تأخیر کننده خیر می‌کشاند، پس جهنم برای او بس است ...

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ...﴾^۱

هان ای پیامبر برجسته! از خدا پروا بدار و کافران و منافقان را فرمان مدار ...

تقوای فردی و اجتماعی

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا...﴾^۲

هان ای کسانی که ایمان آوردید! خودهاتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن مردم و سنگ است نگهدارید ...

و تقوای در پایمردی و پایمردی دوجانبه و در روابط دوجانبه (رابطه‌های سیاسی و غیر سیاسی

بین مؤمنین): ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ...﴾^۳

هان ای کسانی که ایمان آوردید! صبر کنید و (هم) در صبر هماهنگی نمایید و با یکدیگر رابطه و پیوند داشته باشید و مرزها را نگهداری نمایید و از خدا پروا نمایید ...

﴿... فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ...﴾^۴

۱. احزاب ۱/۳۳

۲. تحریم ۶/۶۶

۳. آل عمران ۲۰۰/۳

۴. انفال ۱/۸

... پس، از خدا پروا بدارید و میان یکدیگر سازش دهید ...

و این چنین تقوا را در آیاتش می بینیم که شامل همه زمینه های زندگی عقیدتی و ایمانی، علمی، سیاسی، اقتصادی، جنگی، فردی و اجتماعی می شود.

برترین تقوا

از بهترین نوع تقوا این است که: «ترک کنی چیزی را که بد نیست، برای دوری جستن از چیزی که بد است»^۱ و «خدا را در تمام دلت دوست داشته باشی و با قوت و زحمت، در حدّ توان کار کنی و بر همجنس خود، تمام فرزندان آدم رحمتگر باشی و آنچه را که دوست نداری به جانب تو بیاید، پس آن را به جانب کسی مبر. پس تو به حق پروا پیشه برای خدا هستی.»^۲

۱. درالمنثور، ج ۱، ص ۲۴؛ اخرج جماعة عن عطية السعدي قال قال رسول الله ﷺ لا يبلغ العبد المؤمن ان يكون من المتقين حتى يدع ...؛ جماعتی از عطیه سعدی آورده اند که پیامبر ﷺ فرمود: «بندۀ مؤمن نمی رسد که از پرواپیشگان باشد، مگر اینکه ...»

۲. همان؛ عن سعيد بن أبي سعيد المقبري قال: بلغنا أن رجلا جاء إلى عيسى عليه السلام فقال: يا معلم الخير كيف أكون تقيا لله كما ينبغي له؟ قال: يسير من الأمر: ...؛ از سعید بن ابی سعید مقبری گفت: به ما رسید که مردی به نزد عیسی آمد. پس گفت: «ای معلم خیر، چگونه پروای خدای پیشه خود سازم که سزاوار شان خدا باشد؟» فرمود: «به سادگی که ...»

هدایت ربّانی متقین

﴿أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝۵﴾

ایشان بر هدایتی از (سوی) پروردگارشان (استوار) اند و ایشان، (هم) اینان رستگارکنندگان (خود و دیگران) اند.

آن پروا پیشگان بر هدایت از جانب پروردگار هستند پس ایشان بر هدایت چیره و مسلط هستند و راه‌های پست را زیر پا می‌گذارند ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ و با داس تقوا هر خار و مانعی را در کشتزار دنیا شکافته و از سر راه خود برمی‌دارند. پس دنیای نخستین کنونی خود را، دنیای پسین خویش می‌سازند:

﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾^۱

حال آن‌که آخرت نیکوتر و پایدارتر است.

۱. اعلیٰ ۱۷/۸۷. ﴿... فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (اعراف ۸/۷)؛ پس آنان که میزان‌های سنجش

اعمال‌شان سنگین باشد، ایشان خودشان رستگارکننده‌اند. و هی موازین التقوی ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ

... فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوَهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (اعراف ۱۵۷/۷)؛ کسانی که

فرستاده برجسته، پیامبر درس نخوانده را پیروی می‌کنند... پس کسانی که بدو ایمان آوردند و بزرگش داشتند و پاریش

کردند و نور (قرآن) را که با او نازل شده است، پیروی کردند، ایشان همان رستگارکنندگان (خود و دیگران) اند. ﴿وَ

مَنْ يُوَقِّ شَخَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (حشر ۹/۵۹)؛ و هرکس از خست نفس خود مصون ماند، ایشان

(هم) اینان (راست‌کاران و) رستگارکنندگانند. (لَكِنَّ الرَّسُولَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ أُولَئِكَ

لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (توبه ۸۸/۹)؛ ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند، با اموال و

جان‌هاشان جهاد کردند و اینانند که همه خوبی‌ها برایشان است و ایشان، (هم) اینان رستگار کننده‌اند. ﴿وَ لَتَكُنَّ

مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (آل‌عمران ۱۰۴/۳)؛ و

باید از میان شما، گروهی (مردمان را) سوی نیکی دعوت کنند و به کار معروف / شایسته / وادارند و از منکر /

ناشایسته / بازدارند و ایشان (هم) آنان رستگارکننده‌اند.

مفهوم ﴿الْمُفْلِحُونَ﴾

«إفلاح» شکافتن است و ﴿الْمُفْلِحُونَ﴾ موج‌های دریا‌های پرموج و بحران را با کشتی تقوا می‌شکافند. در سرتاسر قرآن ویژگی‌های دیگری برای «مفلحین» مرادف این ویژگی‌ها هست. این اجمال بهترین ویژگی‌های پروا‌پیشگان است که قرآن با آن‌ها آغاز می‌شود.^۱ سپس در برابر آن‌ها کافرین هستند که آیه‌های انذارگر رانمی‌پذیرند.

گروه کفار لجوج

إِنَّ

الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ

تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ

وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ

عَظِيمٌ ﴿٧﴾

بی گمان کسانی که کافر شدند [حق را پوشاندند] - چه هشدارشان دهی یا هشدارشان ندهی - برایشان یکسان است. (اینان) ایمان نمی آورند. * خدا بر دل هایشان و بر گوش هایشان مهر (پایانی) زده و بر چشم هایشان پرده ای (پوشانده) و برایشان عذابی بزرگ است.

کفار و هتداهای الهی

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۶

بی‌گمان کسانی که کافر شدند [حق را پوشاندند] - چه هشدارشان دهی یا هشدارشان ندهی - برایشان یکسان است. (اینان) ایمان نمی‌آورند.

معنای کفر

«کفر» پوشاندن هر چیزی است. به شب «کافرة» گویند، چون که با تاریکیش اشیاء را می‌پوشاند و به کشاورز «کافر» گفته می‌شود، از آن جهت که بذر را در خاک می‌پوشاند و به غیر مؤمنین و پرواپیشگان «کفار» می‌گویند، زیرا دل‌هایشان از دیدن حق محروم و پنجره‌های دل‌هایشان به‌روی ایمان به غیب حق و ظاهر آن بسته گردیده است و رگ‌های دل‌هایشان از تصدیق حق قطع گردیده است و ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ در اینجا شامل همه کافران در همه رده‌ها نمی‌شود.

کفر مطلق

مقصود مطلق کافر نیست، بلکه مراد کفر مطلق است؛ کسانی دارای این کفرند که عقل‌هایشان با باطل ممزوج گشته و سینه روحشان با دیدن حق به تنگ آمده است، دل‌هایشان دگرگون گشته، افکارشان منحرف شده و حواسشان به اشتباه‌کاری افتاده است. پس آنان در ژرفای گمراهی‌شان سرگردانند و در نایبایشان حیرانند:

﴿بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱

آری، کسی که بدی ای را به دست آورده و خطایش سراسر او را دربر گرفته است، اینان همراهان آتشند، (و) ایشان در آن ماندگارند.

کفری که محیط بر آنان است، به گونه ای که هیچ روزنه ای برای دید باطنی و معنوی به حق باقی نمی ماند، پس ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾.

کافران مشمول آیه

در آیه نص «کافرون» نیست تا شامل همه کافران شود، بلکه ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ است؛ کفری که حادث شده و در برابر رسالت اسلامی فعلیت یافته است. البته پس از کفر پیش از دعوت به این ایمان و این حق: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ...﴾^۱ - در دل هاشان مرضی است، پس خدا بر مرضشان افزود و به (سزای) آنچه دروغ می گفتند، برایشان عذابی دردناک است... - کسانی که پس از بیته و برهان بر حق و شناخت آن انکارش می کنند! بلکه هر کفر فعلی را شامل نمی شود؛ زیرا برخی از کافران مدتی در کفر درجا می زنند و حیرانند. پس از مدتی هدایت شده و توبه کرده و ایمان می آورند. همانا مقصود، پست ترین درکات کفر و طغیان است؛ کسانی که ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ...﴾^۲ - از روی ظلم و تکبر آن ها را انکار (و انگار) کردند... و حال آن که (از عمق) جان هایشان به آن (نشانه های ربّانی) یقین داشتند - ، ﴿... وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ﴾^۳ - ... و نشانه های ما را جز هر خائن ناسپاسی انکار (و انگار) نمی کند - ؛ گروه ویژه ای از کافرین که در کفر و انکار به جایی رسیده اند که امید به ایمان آنان نمی رود، گر چه در دل هایشان منذهایی برای دیدن حق مانده است، باین حال حق را انکار می کنند. خدا آنان را مجازات می کند؛ زیرا آن منافذ باقی مانده را می بندد:

۱. بقره ۱۰/۲.

۲. نمل ۱۴/۲۷.

۳. لقمان ۳۲/۳۱.

عدم درک کفار

﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۷

خدا بر دل هاشان و بر گوش هاشان مُهر (پایانی) زده و بر چشم هاشان پرده ای است و بر ایشان عذابی بزرگ است.

پس سرسخت ترین و لجبازترین و عنادورزترین کافران قریش و غیر قریش، مراحل پنج گانه کفر را که انکار از روی علم استوانه آن هاست گرد آورده اند، سپس کفر به نعمت های خدا ورزیده اند:

﴿... فَكَفَرَتْ بِأَنْعِمِ اللَّهُ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِيَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾^۱

... پس نعمت های خدا را کفران کردند و خدا (هم) به سزای آنچه می ساختند، لباس گرسنگی و هراس را به آنان چشانید.

کفر عملی

﴿مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نُفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ﴾^۲

هرکس کفر ورزد، کفرش به زیان خود اوست و کسانی که کار شایسته ای کنند به سود خودشان (گهواره وار) آماده می سازند.

و در حدّ ایمان به کفر:

﴿ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرِكْ بِهِ تُؤْمِنُوا...﴾^۳

۱. نحل ۱۱۲/۱۶.

۲. روم ۴۴/۳۰.

۳. غافر ۱۲/۴۰. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۵۷؛ الكليني باسناده عن أبي عمرو الزبيرى عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت له

اخبرني عن وجوه الكفر في كتاب الله عز وجل؟ قال الكفر في كتاب الله على خمسة أوجه، فمنها كفر الجحود و

الجحود على وجهين (عن معرفة و عن جهالة) و الكفر تبرك ما امر الله و كفر البرائة و كفر النعم؛ كليني از ابى-

عمر و زبيرى از ابى عبد الله عليه السلام گفت كه به او گفتم: «به من از وجوه و اقسام كفر در قرآن خبر بده.» فرمود: «كفر در

این (کیفر از آن جهت است) که چون خدا به راستی به تنهایی اش خوانده شود، کفر می‌ورزید و چون به او شرک آورده شود، ایمان می‌آورد ...

کتاب خدا بر پنج وجه است؛ کفر جحود و آن بر دو قسم است: جحود با آگاهی جحود جاهلانه، کفر ترک دستوره‌های خدا، کفر برانست و بی‌زاری از حق و کفر نعمت‌های خدا.»

و چون بندهایی که دربارهٔ ویژگی‌های پرواپیشگان آمده، بیان‌گر تقوای مطلق است، پس کفر در اینجا نیز که در برابر آن آمده، کفر مطلق در دل خالی از هر تقوا و ایمانی دربرگیرندهٔ همهٔ مراحل طغیان است. دل‌هایی که به‌عمد منکر هر سه غیب خدا، رسالت، معاد و ترک‌کنندهٔ کارهای ایمانی و کافر به نعمت‌های خدا و گرونده به کفر هستند؛ گویا آن ایمان است.

اختیار کافران در کفر و ایمان

آیا کافران می‌توانند ایمان بیاورند؟ پس می‌توانند علم خدا را که آنان ﴿لَا يُؤْمِنُونَ﴾ - ایمان نمی‌آورند - باطل کنند؟ یا نمی‌توانند ایمان بیاورند؟ پس جایگاهی برای توبیخ آنان که ایمان نمی‌آورند نیست و تکلیف آنان به ایمان درست نیست؛ زیرا نمی‌توانند ایمان بیاورند! جواب این است که نص ﴿لَا يُؤْمِنُونَ﴾ خبر از واقعیت خارجی می‌دهد که آنان با اختیار خود ایمان نمی‌آورند، نه «لن يؤمنوا» - هرگز ایمان نمی‌آورند - که آنان ناتوان باشند و ایمانشان محال باشد و حتی اگر ایمان‌آوردن آنان در فرجام محال بود، منافات با اختیاردار بودن آنان در سرآغاز، نداشت. ^۱ اینجا خبرنگاری از واقعیت ایمان‌نیاوردن اختیاری و انتخابی کافران است. پس اگر با اراده و اختیار ایمان می‌آورند، از ایمانشان گزارش می‌شد. پس علم خدا کاشف و نمایان‌گر واقعیت آینده است، نه اینکه ایجادکنندهٔ آن باشد؛ زیرا علم به واقع شدن حادثه‌ای یا واقع نشدن آن، سبب واقع شدن و یا نشدن آن نمی‌شود، بلکه علم فقط کشف می‌کند و نمایان می‌سازد. در این هنگام واقعیت سبب این کشف است نه اینکه کشف، علت و سبب واقعیت باشد! و گاهی کاشف اشتباه می‌کند؛ زیرا احاطه و چیرگی علمی به نتیجه ندارد، پس از پدیدارشدن آن علم باطل می‌شود و پروردگار منزّه و پاک از اشتباه است، چون که به هر چیزی احاطه علمی دارد، پس باطل‌سازی علم او ممکن نیست.

۱. زیرا انسان در مکتب اسلام موجودی است آزاد و انتخاب‌گر و کافران در سرآغاز می‌توانستند ایمان بیاورند، ولی با اختیار و ارادهٔ خودشان آن را مدت زیادی ترک کردند تا اینکه دل‌هایشان سیاه شود و پس از آن نتوانستند ایمان بیاورند؛ پس ناتوانی و محال بودن ایمانشان، نتیجهٔ مختار بودن آن‌هاست، نه اینکه ناسازگار با آن باشد. (م)

اینکه کافران ویژگی‌های پرواپیشگان را به دست نمی‌آورند، نه از آن جهت است که کسب آن‌ها ذاتاً محال و باشد تا تکلیف ساقط و سرزنش آنان که: «چرا ایمان نمی‌آورند»؟ باطل شود، بلکه اگر کفرپیشگان نمی‌توانند ویژگی‌های پرواپیشگان را فراچنگ آورند، چون نخواستند که آن‌ها را بدست آورند. پس خبر از آن ناتوانی، خبر از فرآیند اختیار و عمل اختیاری خودشان است، با وجود داشتن اختیار ایمان و کفر به زودی با اراده و اختیار ایم‌ان نمی‌آورند و این از لطایف غیبی قرآن است که خدا در آن از درون کافران در آینده خبر می‌دهد. پس با وجود حرص‌شان به باطل ساختن قرآن و علم خدا، ایمان ظاهری هم نیاوردند. پس علم خدا و راستگویی کتاب او زیان‌کاری باطل‌گرایان و باطل‌کنندگان و به باطل نسبت‌دهندگان ثابت است.^۱

اعمال گذشته، زمینه کفر

هنگامی که خدا بر دل کافران مهر زده و بر گوش‌ها و بر چشم‌هایشان پرده تاریک کشیده، پس نمی‌توانند ایمان بیاورند. این ناتوانی به خاطر عملکرد پیشین آنان و نه از ظلم خدا بوده است؛ زیرا خدا بر بندگان ظلم نمی‌کند، گرچه در این حال، تکلیف آنان به ایمان درست نیست، ولی باز هم بر ایمان نیاوردن عذاب می‌شوند؛ زیرا امتناع و ناتوانی در ایمان آوردن، فرآیند اختیار و انتخاب خود آنان بوده است. بنابراین چنین ناتوانی با اراده و اختیار و قدرت و توان‌گزینش در

۱. درالمنثور، ج ۱، ص ۲۹؛ اخرج ابن ابی حاتم عن عبد الله بن عمر قال: قيل يا رسول الله ﷺ، انا نقرأ من القرآن فنجو و نقرأ فنكاد نياس فقال ألا أخبركم عن اهل الجنة و اهل النار؟ قالوا: بلى يا رسول الله ﷺ، قال: ﴿الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ... الْمُفْلِحُونَ﴾ هؤلاء اهل الجنة، قالوا: انا نرجو ان نكون هؤلاء ثم قال: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا... عَظِيمٌ) هؤلاء اهل النار قلنا لسانهم يا رسول الله ﷺ! قال: اجل؛ ابن ابی حاتم از عبدالله بن عمر آورده است که به پیامبر ﷺ گفته شد: «ما بعضی از قرآن را می‌خوانیم و امیدوار می‌شویم و بعضی از آن را می‌خوانیم و به نزدیکی ناامیدی می‌رسیم.» پس فرمود: «آیا به شما از اهل بهشت و اهل آتش خبر دهم؟» گفتند: «بله یا رسول الله ﷺ...» پس (الم ... الْمُفْلِحُونَ) را خواند و فرمود: «این‌ها اهل بهشت هستند.» گفتند: «ما امیدواریم از اینان باشیم.» سپس (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا... عَظِيمٌ) را خواند و فرمود: «آنان اهل آتش‌اند.» گفتند: «یا رسول الله ما از آنان نیستیم؟» فرمود: «بله.»

تکلیف ناسازگار نیست و تهدید در اینجا بر امتناعی است که فرآیند اختیار است؛ چنان که عذاب چنین است و کافران نمی‌توانند علم خدا را باطل کنند، گرچه کوشش کنند! آنان کجا و باطل‌سازی علم خدا یا امکان آن کجا؟ و استحاله و ناتوانی بر ایمان که باطل‌کننده تکلیف تهدید بر ترک ایمان است، کجاست!؟

انذار حجت و برهان

نص می‌گوید ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ﴾ - برایشان یکسان است - نه «سواء علیک» - بر تو مساوی است - . پس پیامبر ﷺ نباید هیچ‌گاه از انذار بازایستد؛ چه انذار و عدم‌انذار برای مکلفان هم‌سان باشد، پس ایمان نیاوردن و یا ترساندن و نترساندن با هم همسان نباشند، پس ایمان بیاورند. پس پیامبر ﷺ در هر حال باید تبلیغ کند؛ چنان‌که تبلیغ شونندگان باید انذار و تبلیغ کنند، ﴿عذراً و نذراً﴾^۱ - معذوران یا هشدار دهندگان - برای اتمام حجت یا پذیرش تبلیغ دین. پس در جایی که انذار و عدم آن مساوی باشد، انذار، اتمام حجت و عذر خواهد بود و در جایی که آن دو هم‌سان نباشند، انذار، برهان و نذر خواهد بود. پس گاهی تبلیغ‌کننده، در انذار و تبلیغ کوتاه و ضعیف است که در این صورت حجت بر شونندگان تمام نیست. هم‌چنین است اگر ایشان در گرفتن و پذیرش انذار کوتاه و ضعیف باشند و یا اینکه انذارشدگان، با وجود کامل بودن انذار، در پذیرش آن تقصیر می‌کنند، پس در اینجا حجت بالغه خدا بر آنان عذر و اتمام حجت خواهد بود و یا مکلفانی انذار را می‌پذیرند و به آن ایمان می‌آورند، پس در اینجا حجت خدا نذر خواهد بود. پس رسالت‌های کامل الهی در جایگاه پذیرش یا عدم‌پذیرش دارای سه زمینه هستند که یکی از آنها ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ است!

انذار و تبشیر؛ دو بال رسالت

رسالت‌های خدایی دو بال دارند: ۱. بال تبشیر و تشویق که ویژه پرواپیشگان است ۲. بال انذار و بیم‌دهی از مضرات گناهان در دنیا و عذاب الهی در آخرت که گسترده است و شامل همه مکلفان اعم از پرواپیشگان، کافران و منافقان می‌شود:

۱. مرسلات ۶/۷۷.

﴿تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾^۱

قرآنی را که فروفرستاده‌ای از جانب (آن) عزیز رحمتگر بر ویژگیان است. تا قومی را هشدار دهی که پدرانشان هشدار داده نشدند. پس آنان (هم‌چنان) در (ژرفای) غفلتند. بی‌چون، گفته‌ی (ی خدا) بی‌گمان به زیان بیشترشان محقق گردیده است. پس ایشان ایمان نمی‌آورند... و آنان را چه بیم دهی (و) چه بیم ندهی (کورددلی‌شان یکسان است)؛ ایمان نخواهند آورد. تو تنها کسی را هشدار می‌دهی که این یادواره را پیروی کرد و در پنهانی از خدای رحمان در پنهان هراسید. پس او را به پوشش و اجری پر کرامت [بی‌شمار و پدیدار] نوید ده.

پس انذار همهٔ مکلفان بر پیامبر واجب است؛ چه آنان که می‌پذیرند و چه آنان که نمی‌پذیرند و هر دوی انذار و غیر آن بر آنان هم‌سان است، ولی پذیرش آن ویژهٔ کسانی است که از ذکر پیروی می‌کنند؛ گویا که آن فقط انذار است، زیرا تنها آن اثرگذار است.

﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۷
خدا بر دل‌هاشان و بر گوش‌هایشان مُهر (پایانی) زده و بر چشم‌هاشان پرده‌ای است و برایشان عذابی بزرگ است.

اختصاص ﴿غِشَاوَةٌ﴾ به ﴿أَبْصَارِهِمْ﴾

﴿غِشَاوَةٌ﴾ - پرده‌ای - بر ﴿أَبْصَارِهِمْ﴾ - چشم‌هاشان - و ﴿خَتَمَ﴾ - مهر (پایانی) - بر ﴿قُلُوبِهِمْ﴾ - دل‌هاشان - ، پس چه چیزی بر ﴿سَمْعِهِمْ﴾ - گوش‌هایشان - است؟ آیا آن ﴿غِشَاوَةٌ﴾ از باب عطف ﴿سَمْعِهِمْ﴾ بر ﴿قُلُوبِهِمْ﴾ است و یا از باب عطف ﴿سَمْعِهِمْ﴾ بر ﴿أَبْصَارِهِمْ﴾ است؛ با توجه به اینکه «غشواتِ سمع» به‌تنهایی در قرآن مانوس و در غیر آن مشهور نیست و در اینجا

۱. ۱۰-۱۱: ۵-۷/۳۶

همراه ﴿قُلُوبٌ﴾ آمده و ﴿عَلَى﴾ هم تکرار شده و ظاهر ﴿و﴾ نیز عطف است، مگر اینکه قرینه بر استتفاف و یا چیز دیگر بیاید که در اینجا نیست و از طرفی «غشاوت ابصار» به تنهایی آمده و بنابراین آیه مورد بررسی، نظیر این آیه می‌شود:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً...﴾^۱

پس آیا دیدی کسی را که معبودش را هوای نفسش برگرفته و خدا او را آگاهانه گمراه گردانیده و بر گوش و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده‌ای نهاده؟ ...

پس در اینجا اختصاص ﴿غِشَاوَةً﴾ به ﴿أَبْصَارٍ﴾ ترجیح دارد، گرچه گاهی ﴿طَبَعَ﴾ هر سه را گرد هم می‌آورد:

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَسَمَعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ...﴾^۲

اینانند کسانی که خدا بر دل‌ها و گوش‌ها و دیدگانشان مهر نهاده ...

پس طبع ﴿أَبْصَارٍ﴾ پیرو «غشاوت سمع» نیست! گرچه غشاوت همه‌جای انسان را فرا می‌گیرد:

﴿... فَأَغَشَيْنَاهُمْ فَهْمًا لَا يُبْصِرُونَ﴾^۳

... در نتیجه پرده‌ای بر (سراسر وجود) شان فروگسترده‌ایم، پس اینان (هرگز) نمی‌بینند.

چنان‌که گاهی «ختم قلوب» به تنهایی در کنار ﴿أَخَذَ﴾ به ﴿سَمِعَ﴾ و ﴿أَبْصَارٍ﴾ می‌آید:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ...﴾^۴

۱. جاثیه ۲۳/۴۵.

۲. نحل ۱۰۸/۱۶.

۳. یس ۹/۳۶.

۴. انعام ۴۶/۶.

بگو: «آیا دیدید، اگر خدا شنوایی تان و دیدگانتان را (از شما) برگیرد، و بر دل‌هایتان مهر نهد ...

و یا اینکه در اینجا ﴿سَمِعَ﴾ همانند ﴿أَبْصَرَ﴾ گرفتار ﴿غِشَاوَةٌ﴾ است؛ چنان‌که تکرار ﴿عَلَى﴾ به این اشاره دارد. پس اگر «غشاوت سمع»، همانند ﴿أَبْصَرَ﴾ نبود، ﴿عَلَى﴾ تکرار نمی‌شد؛ چنان‌که در اینجا است:

﴿... طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ...﴾^۱

اینانند کسانی که خدا بر دل‌ها و گوش‌ها و دیدگانشان مهر نهاده و ایشان (هم) اینان غافل‌اند.

و یا اینکه آن دو معنی، باهم مقصود هستند: خدا بر چشم آنان مهر زده و بر آن پرده‌ای هم کشیده است. پس چون آنان چشم و گوششان را پوشاندند خدا بر دل‌هایشان مهر زد و این مهر بر دل‌ها، چشم گوششان را نیز فراگرفت، پس: ﴿إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ﴾^۲ - آنان بی‌گمان از شنیدن (آن وحی ربّانی) همواره وازده شده‌اند؛ ﴿الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا﴾^۳ - (به) همانان که چشمان (بصیرت)شان از یاد من غرق در پرده‌ای (ضخیم) بود و هرگز توان شنیدن (حق) را نداشتند - ﴿... وَنَطَبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾^۴ - ... و بر دل‌هایشان مهر می‌نهادیم؛ پس ایشان نشنوند؛ چنان‌که به خاطر عملکردشان بر دل‌هایشان مهر خورده و بر آن زنگار چسبیده است: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۵ - هرگز (نه چنان است)؛ بلکه آنچه مرتکب می‌شدند زنگار بر دل‌هایشان بسته است - .

۱. نحل ۱۰۸/۱۶.

۲. شعرا ۲۱۲/۲۶.

۳. کهف ۱۰۱/۱۸.

۴. اعراف ۱۰۰/۷.

۵. مطففین ۱۴/۸۳.

فلسفه مفرد بودن «سمع»

چرا همیشه ﴿سَمْع﴾ همراه ﴿قُلُوب﴾ و یا ﴿أَبْصَار﴾ که جمع هستند، مفرد می آید و جمع (اسماع) نمی آید؟ شاید چون ﴿سَمْع﴾ مصدر است جمع بسته نمی شود، بنابراین اگر در ردیف واژه یا واژگان جمع بیاید، جمع است و اگر در ردیف مفرد بیاید، مفرد خواهد بود. و یا اینکه اگر مصدر نیست، به معنای قوه شنوایی در گوش است و به معنای خود گوش تا اینکه همانند «آذان» جمع بیاید. پس برای هر یک از ما یک قوه شنوایی در دو گوش است، ولی یک قوه بینائی در دو چشم نیست؛ زیرا «بصر» خود همان چشم است.^۱

حیطه شمول ﴿أَبْصَار﴾

﴿أَبْصَار﴾ پوشش گرفته شامل چشم دل‌ها، عقل‌ها، فکرها و چشم چشم‌ها می شود. با وجود اینکه شاید چشم‌های ظاهری بیناتر از دیگر چشم‌ها باشد، با این حال نابینا می شود؛ زیرا در دنیا از بینش خود بهره نبرده و از عبرت‌ها، نیاموخته است. پس آنان همانند کوران، در راه راست، کورکورانه گام برمی داشته‌اند و این نابینایی‌های گوناگون فرآیند عملکرد خودشان است؛ زیرا حق را پس از آن که شناختند، انکار کردند، از این روی حق‌شان این شد که خدا بر دل‌ها و چشم‌هاشان مهر بزند، تا اگر خواستند ببینند، نتوانند. پس مهر بر دل‌ها و گوش‌ها، به صاحب آنان نسبت داده می شود و در حقیقت، خودشان بر دل‌ها و گوش‌هایشان مهر سیاه ناهمی و گمراهی زده‌اند؛ زیرا چشم‌هایشان را از دیدن حق و حقایق پوشاندند. پس برخی از هر یک از مهر و پوشش عملکرد و برخی نیز جزا و پاداش آنان است: [صفحه ۱۸۵]

﴿... فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ...﴾^۲

۱. ر. ک. الفرقان، ج ۲۹، ص ۴۹؛ تفسیر آیه {... وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ...} (نحل ۷۸/۱۶)

۲. صف ۵/۶۱.

... پس چون (از حق) برگشتند، خدا (هم) دل‌هایشان را (هم‌چنان از آن) برگردانید ...

و شاید ﴿و﴾ در ﴿وَعَلَىٰ أُبْصَارِهِمْ﴾ حالیه است: در حالی که آنان چشم‌هایشان را پوشاندند، خدا بر دل‌هایشان مهر زد، پس همانا پوشاندن چشم‌ها زمینه مهر پایان بر گوش و دل‌هاست که پیش‌تر انجام گرفته است؛ چنان‌که شاید ﴿و﴾ در ﴿عَلَىٰ سَمْعِهِمْ﴾ نیز حالیه باشد: در حالی که آنان گوش و چشم‌هایشان را از شنیدن و دیدن حق بازداشته بودند، خدا بر دل‌هایشان مهر زد. همانا قلب اساس است، خدا آن را براساس خواست و عملکرد صاحبش - خیر باشد و یا شر - دگرگون می‌کند، پس چون آنان چشم از راه اصلی برداشته‌اند و گوش بر شنیدن دعوت دلیل حقیق بریستند، خدا هم از باب مقابله‌به‌مثل و جزای وفاق، بر دل‌هایشان مهر زد.

مهر خوردن دل در نتیجه کفران نعمت

پس «طبع» و «ختم» بر دل‌ها و یا بر گوش، بی‌سبب و به‌یک‌باره از جانب خدا نیست:

﴿... بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ...﴾^۱

... بلکه خدا به خاطر کفرشان بر دل‌هایشان مهر زده ...

﴿... كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ﴾^۲

... این‌گونه ما بر دل‌های تجاوزکاران مهر می‌نهم.

﴿... كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾^۳

... این‌گونه خدا بر تمامی دل (هر) متکبری بسی زورگو مهر می‌نهد.

پس آنان به نعمت دل‌ها و گوش انسانی کفر ورزیدند، به‌عمد و عناد از آن‌ها سرباز زدند و خدا نیز آنان در دنیا بر دل‌ها، چشم‌ها و گوش‌ها معجزات کرد و در آخرت با عذاب عظیم پاداش

۱. نساء ۱۵۵/۴.

۲. یونس ۷۴/۱۰.

۳. غافر ۳۵/۴۰.

خواهد داد. خدا به کسی که نعمت او را به کفر تبدیل می‌کند، این‌گونه آن را می‌گیرد و به جای آن نعمت می‌دهد. نعمت‌ها را به نابودی و بنیان‌کنی آنان دگرگون می‌کند:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...﴾^۱

این (کیفر) همواره بدین سبب است که خدا نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییردهنده نبوده، تا آن‌که آنچه را در خودشان است، تغییر دهند ...

پس دل‌ها در اینجا و در همه قرآن، دل‌های روح‌ها هستند و دل‌های بدن‌ها نیستند و نیز گوش و چشم‌ها، چون که هم‌ردیف دل‌ها آمده‌اند؛ زیرا بسیاری از آن کافران که بر دل‌هاشان مهر خورده و چشم و گوش‌شان پوشیده شده است؛ دل‌ها، گوش و چشم‌های جسمانی‌شان قوی‌تر از مؤمنین است (چشم‌های ظاهری کور نمی‌شوند، ولی دل‌هایی که در سینه‌های روح هستند، کور می‌شوند.) و سخن پیرامون دل‌ها، فوآدها، گوش، چشم‌ها، سینه‌ها، روح‌ها، عقل‌ها و فکرها، طی آیه‌های مناسب‌ترشان خواهد آمد و آن‌ها همانند درهای هشت‌گانه بهشت هستند.

پس آن کافران چگونه بین خود با انذار و اندازگران پرده‌جدایی افکن آویخته‌اند، به‌حدی که انذار و نائذار برای آنان یکسان شده است و در دنیا دل‌هاشان طبعی شد و در آخرت عذاب آتشین

دارند؛ عذاب بر روی عذاب، ﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾!

گروه منافقان و دوچهرگان

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَيَا لَيْتُمْ أَصْبَحْنَا بِرُحْمَٰةِ الرَّحْمٰنِ يَوْمَ نَأْتِي السَّحَابَ الْمُبْرِكَةَ
 بِمُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾ يُخٰدِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يُخٰدِعُونَ
 إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ
 اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿١٠﴾ وَإِذَا
 قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ
 مُصْلِحُونَ ﴿١١﴾ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلٰكِن لَّا
 يَشْعُرُونَ ﴿١٢﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ
 قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ
 وَلٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾

نفاق در کلام علی علیه السلام

در اینجا پیش از تفسیر این آن‌ها، تفسیری برای نفاق، از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام تقدیم می‌دارم:

نفاق دارای چهار پایه هوی، هونیا^۱ (سستی در امر دین)، حفیظه و طمع است. هوی چهار شعبه دارد: تجاوزگری، دشمنی، شهوت و طغیان. پس کسی که عصیان کند، عیب‌ها و کاستی‌هایش ۲ زیاد خواهد شد و کسی که تجاوز کند، درونی‌ها و قلبش سالم نخواهد ماند و کسی که جانش را از شهوت‌ها دور نگه ندارد، در خباثت‌ها فرو خواهد رفت و کسی که طغیان کند، بدون یقین و دلیل گمراه می‌شود. و شعبه‌های هونیا، هیبت، غرور، باطل‌گرایی و آرزو است. هیبت بر دین حق چیره می‌شود و باطل‌گرایی غافل‌گر است تا اجل فرا رسد و اگر آرزو نبود، انسان خود و جایگاهش را می‌شناخت و پس از این شناخت از ترس می‌مرد. و شعبه‌های حفیظه، کبر، فخر، حمیت (غیرت جاهلانه) و تعصب است. پس کسی که خود را بزرگ جلوه دهد، پشت به حق خواهد کرد و کسی که فخر بفرودشد، فاجر خواهد شد و کسی که حمیت داشته باشد، بر انحراف از حق پافشاری خواهد کرد و کسی که تعصب به سراغش رفته، ظالم خواهد شد. پس امر بین استکبار و پشت کردن به حق و امر بین گناهان و ظلم، بد امری است. و شعبه‌های طمع، فرح، مرح، لجاجت و تکاثر (افزون‌خواهی) است. پس فرح در نزد خدا ناخواستنی است و مرح خیالات است و لجاجت بلایی است که همراهش را در ریسمان‌های گناهان اسیر می‌سازد و تکاثر، لهو، گرفتاری و تبدیل بهترین‌ها به بدترین‌هاست. پس این نفاق و پایه‌ها و شعبه‌های آن است.^۳

۱. «هونیا»، تصغیر «هونی» و «مؤنث اهوان» به معنای سستی در امر دین است.

۲. علائق، جمع علت و عیب است.

۳. نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۴؛ از خصال صدوق؛ از اصبح بن نباته، از علی علیه السلام: النفاق علی اربع دعائم: علی الهوی و الهونیا و الحفیظة و الطمع، فالهوی علی اربع شعب: علی البغی و العدوان و الشهوة و الطغیان، فمن بغی کثرت غوائله و علائقه، و من اعتدی لم تؤمن بوائقه و لم یسلم قلبه، و من لم یعزل نفسه عن الشهوات خاض فی الخیثات، و من طغی ضل علی غیر یقین و لا حجة له- و شعب الهونیا: الهیبة و الغرّة و المماطلة و الأمل، و ذلك لأن الهیبة ترد علی دین الحق، و تفرط المماطلة فی العمل حتی یقدم الأجل، و لو لا الأمل علم الإنسان حسب ما هو فیهِ، و لو علم حسب ما هو فیهِ مات من الهول و الوجع- و شعب الحفیظة: الکبر و الفخر و الحمیة و العصبیة، فمن استکبر أدبر، و من فخر فحجر، و من حمی أصرّ، و من أخذته العصبیة جار، فبئس الأمر أمر بین الاستکبار و الإدبار، و فحور و

... درحقیقت، منافقین خطرناک‌ترین دشمنان رسالت‌های خدایی، به‌ویژه رسالت اسلامی هستند و نیز خطرناک‌تر از کافران هستند و از این روی در قرآن سوره‌ای ویژه بیان حال آنان آمده است و در سرتاسر قرآن اهمیت ویژه‌ای به بیان داستان‌ها و پستی‌های آنان داده شده است؛ چنان‌که در اینجا می‌بینیم در چهار آیه حال متقین و در دو آیه حال کافران را گزارش می‌دهد، ولی سیزده آیه ویژه منافقان است و چنان‌که سیزده سوره در صدها آیه یا به‌صراحت از آنان نقل می‌کند،^۱ یا با اشاره آنان را رسوا می‌سازد و یا می‌فرماید:

﴿... فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ...﴾^۲

... در (زرفای) فروترین بخش از درکات (هفت‌گانه) آتشند ...

چهره منافقین

بر سیمای متقین گذر کردیم و روشنی آن را دیدیم و در کنار آن از چهره تاریک کافران گذشتیم و به چهره‌سومی رسیدیم که نه مانند سیمای اول و نه مانند چهره دوم است و چهره‌ای است سخت، پیچیده، نیرنگ‌باز، خیانت‌بار که در یک اندازه نمی‌ایستد تا ما آن را بشناسیم و این چهره نفاق است. منافق نه شجاعت و آزادی درون دارد که با ایمان صریح خالص، روی به حق بیاورد و نه جرأت دارد آن را به صراحت انکار کند. روباهی است که به امید ادامه راه زندگی دو چهره‌اش نیرنگ می‌بازد. مزدور سگان و گرگان است، ولی اظهار خلوص برای شیران می‌کند و از شیران برای سگان و گرگان به جاسوسی می‌پردازد. به‌جز مکرها، خدعه‌ها و نیرنگ‌ها چهره ثابتی ندارد تا شناخته شود و با این حال داعیه دارند که باهوش و باعقل و اصلاح‌گر و برتر از ساده‌لوحان و امثال آنان هستند، ولی خدا افشاگری می‌کند و از نیرنگ و مکر توخالی از هر حقیقت آنان پرده بر می‌دارد. آن‌ها در یک مثلث شوم از نفاق زندگی می‌کنند: ۱. در نعمت‌های

جور- و شعب الطمع اربع: الفرح و المرح و اللجاجة و التكاثر، فالفرح مكروه عند الله عز و جل، و المرح خيلاء، و اللجاجة بلاء لمن اضطرته الى حيائل الآثام، و التكاثر لهو و شغل، و استبدال الذي هو أدنى بالذي هو خير، فذلك النفاق و دعائمه و شعبه.

۱. چنان‌که در ۷۳ آیه هست. ر.ک. الفرقان، ج ۲۸، ص ۳۵۵.

۲. نساء ۱۴۵/۴.

خدادادی به مؤمنین با آنان شریک می‌شوند ۲. در ظاهر از کافران بیزاری می‌جویند و به‌ویژه در تنگناهای کافران، به‌ظاهر از آنان دوری می‌گزینند. ۳. از مؤمنین برای کافران به خبرکشی و جاسوسی می‌پردازند و در برابر، خدا هم آنان را رسوا می‌کند و پیامبر ﷺ و مؤمنین را از حال و هوای آنان باخبر می‌سازد و در اینجا هفت درب از جهنم منافقان که خدا آن‌ها را بر مؤمنان می‌بندد، بررسی می‌شود:

۱. مؤمن‌نمایی منافق

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾^۸

و از مردمان کسانی (هستند که به زبان) می‌گویند: «ما به خدا و روز بازپسین ایمان آوردیم.» حال آن‌که اینان (از) ایمان‌آوردگان نیستند.

مردمانی که در حقیقت مردم نمایند:

﴿... يَقُولُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ...﴾^۱

... چیزی را که در دل‌های‌شان نیست بر زبان‌های‌شان می‌رانند ...

﴿وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ درحالی‌که دل‌هاشان خالی از ایمان و کافر به مبادی (پایه‌های) ایمان هستند. گاهی دل بازبان در ادعای ایمان همراه است؛ پس آن ایمان است و گاهی به عمد و دانسته همراهی نمی‌کند؛ پس آن کفر نفاق است و گاهی دل نه همراه زبان در ادعا و نه دشمن آن است، چون که ایمان را شناخته است و هنوز ایمان در چنین دلی وارد نشده است، بلکه انتظار آن را دارد؛ پس این اسلام بدون ایمان است:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...﴾^۱

بادیه‌نشینان گفتند: «ایمان آوردیم.» بگو ایمان نیاوردید، لیکن بگویید اسلام آوردیم و هنوز در دل‌هایتان، ایمان داخل نشده است ...

پس این دل‌ها به انتظار وارد شدن ایمان در آن‌ها زندگی می‌کنند؛ چنان‌که نص درباره آن اسلام ﴿لَمَّا﴾ است، بدون این‌که پنهان‌کاری منافق را داشته باشند؛ چون که درباره منافق ﴿وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ آمده است؛ نه می‌خواهند ایمان بیاورند و نه در انتظار آن هستند. پس اینان (منافقان) تهدید و توبیخ می‌شوند. نه آنان، مگر در تعبیر، بلکه ﴿قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا﴾ تا پی به جهالت و خطای خود ببرند و نپندارند که ﴿آمَنَّا﴾ - ایمان آورده‌اند - و آن در دل‌هاشان جای گرفته است. این کفر، نفاق، ایمان و اسلام پیش از ایمان قلبی حالت‌های چهارگانه آنان در برابر ایمان است و منافق گرچه مسلمان نامیده می‌شود، ولی اسلامش اسلام نیست، بلکه اظهار اسلام است.^۲

۲. خدعه‌گری منافق

﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾^۹

۱. حجرات ۱۴/۴۹.

۲. برای زبان و دل و اعضاء حالاتی است؛ زبان گاهی اقرار به حق می‌کند و گاهی منکر می‌شود یا ساکت می‌ماند. دل گاهی همراه آن در اقرار است یا همراهی نمی‌کند و گاهی بینابین و نه همراه و نه دشمن است و عمل گاهی موافق دل و زبان و گاهی منافق با آن دو است.

(آن‌ها می‌پندارند) به خدا و کسانی که ایمان آوردند، نیرنگ می‌زنند، ولی جز بر خویشان نیرنگ نمی‌زنند و باریک‌بینی نمی‌کنند.

«خَدَاع» (نیرنگ‌باز) سخنی برخلاف آنچه در دل دارد بر زبان می‌آورد و با آن، کسی را از تصمیمی که دارد، باز می‌دارد و «مخادعه» خدعه طرفینی است که یکی آغازگر است و دیگری پایان‌بر که کار اولی را بی‌اثر می‌کند:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ...﴾^۱

منافقان همواره به خدا (از روی نادانی و عجز) نیرنگ می‌زنند، حال آن‌که او (هم) به آنان (با دانایی و قدرت) نیرنگ‌زننده است ...

خدعه منافق و خدعه خداوند

این کجا و آن کجا؟ خدعه اول همه اش ضعف، نیرنگ، دروغ و دو چهرگی است و خدعه دوم فقط نام خدعه را دارد؛ چون که آن از قدرت و صدق و راستی به عنوان پاداش موافق و مقابله به-مثل صادر شده است؛ چنان که پروردگار دستور می دهد در دنیا احکام اسلام بر آن ها جاری شود و در آخرت ﴿لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ و از اسرارشان در نزد پیامبر و مؤمنین پرده بر می دارد و سپس در روز واپسین بهشت را به آنان چنان می نمایاند که گویا آنان نیز از واردشوندگان در آن هستند، پس از آن، آنان را کشان کشان از آنجا دور می سازد؛ چنان که

«باب جهنم برای آنان گشوده می شود، پس می پندارند که خارج خواهند شد و برای خروج ازدحام می کنند، پس آنگاه که مقابل درب آمدند، فرشتگان آنان را برمی گردانند.»^۱

﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا...﴾^۲

۱. درالمشور، ج ۱، ص ۳۰؛ «یا رسول الله ﷺ ما النجاة غدا؟ قال: لا تخادع الله. قال: و كيف نخادع الله؟ قال: ان تعمل بما أمرك الله به تريد به غيره، فاتقوا الرياء فانه الشرك بالله فان المرآئي ينادي به يوم القيامة على رؤس الخلائق باربعة اسماء: يا كافر! يا فاجر! يا خاسر! يا غادر! ضل عملك و بطل أجرك فلا خلاق لك اليوم عند الله فالتمس أجرك ممن كنت تعمل له يا مخادع و قرأ آيات من القرآن: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾ الآية و ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ﴾ الآية؛ احمد بن منيع روايت می کند که مردی از صحابه از جانب مسلمانان گفت: «یا رسول الله ﷺ چگونه فردا نجات پیدا کنیم؟» فرمود: «به خدا نیرنگ نزن.» پرسید: «نیرنگ به خدا چگونه است؟» فرمود: «دستور خدا را برای جلب توجه دیگری انجام دهی. پس، از ریا پرهیز کن، چرا که آن شرک به خداست و ریاکار را در روز واپسین در میان مردم به چهار نام کافر، فاجر، خاسر (زیان کار) و غادر (فریب کار) صدا می زنند و به او می گویند کار تو گم شده و پاداش تو باطل گشته است، پس امروز در نزد خدا جایگاهی نداری؛ از کسی که برای او کار می کردی مزد درخواست کن.» و آیاتی از قرآن را قرائت فرمود؛ آیه ﴿... فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾ (کهف ۱۱۰/۱۸)؛ ... پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد، باید کاری شایسته کند ... و آیه ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ...﴾ (نساء ۱۴۲/۴)؛ منافقین همواره به خدا (از روی نادانی و عجز) نیرنگ می-زنند...

و در تفسیر برهان، از ابن بابویه، از جعفر بن محمد رضی الله عنه، از پدرش مثل آن روایت شده است.

۲. حج ۲۲/۲۲.

هر بار خواستند از (شدّت) اندوهی از آن بیرون روند، در آن بازگردانیده می‌شوند ...

پاداش نیرنگ، نیرنگ است. نیرنگ اول عجز و باطل و دروغ است و نیرنگ دوم حق و قدرت و صدق است و اولی دردآوری بر مؤمنین و دومی دردآفرینی بر منافقان است و بالاخره دومی پاداش موافق و مقابله به مثل با اولی است.^۱

۱. نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۵؛ از عیون اخبار الرضا علیه السلام؛ از ابی الحسن الرضا علیه السلام روایت است: «ان الله تعالى لا يسخر و لا يستهزأ و لا يمكر و لا يخادع و لكنه يجازيهم جزاء السخرية و جزاء الاستهزاء و جزاء المكر و الخديعة تعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا؛ خدای بزرگ مسخره نمی‌کند، فریب نمی‌دهد و نیرنگ نمی‌بازد؛ ولی پاداش مسخره کردن و فریب و نیرنگ را می‌دهد. خدا بلند مرتبه تر از چیزی است که ظالمان می‌گویند.» و در مصباح الشریعه آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «و اعلم انك لا تقدر على إخفاء شيء من باطنك عليه تعالى فتصير مخدوعا بنفسك - قال الله تعالى: (يخادعون الله ...)؛ بدان تو نمی‌توانی چیزی از باطن خودت را از خدا پنهانی و خدعه تو بر ملا می‌شود. خدای بزرگ فرمود: (يُخَادِعُونَ اللَّهَ ...)؛ (آنها می‌پندارند) به خدا نیرنگ می‌زنند...».

آنان به گمان خودشان ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ و در حقیقت ﴿وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ﴾؛ زیرا نیرنگ آنان در خدا اثر نمی‌کند و در مؤمنین نیز بسیار کم اثر می‌کند و بیشترین ضرر به خودشان برمی‌گردد و با نیرنگشان خودشان رسوا می‌شوند؛ زیرا هم خدا آنان را افشا و رسوا می‌کند و هم آنان با لحن و آهنگ سخنان، خودشان را رسوا می‌کنند:

﴿... وَتَعْرِفَهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ...﴾^۱

... و به راستی در اشاره گراف سخن (شان)، به (حال) آنان به خوبی پی‌خواهی برد ...

پس هر کس هر مطلبی را در نهانش پنهان دارد، گاهی در صفحات چهره‌اش و در لغزش‌ها و اشتباه‌های زبانی‌اش آشکار می‌شود؛ سپس در روز قیامت از رسوایان خواهند بود، ولی آنان ﴿مَا يَشْعُرُونَ﴾ - باریک‌بینی ندارند - که نیرنگشان به خدا آسیب وارد کند، بلکه به خودشان برمی‌گردد و اگر متوجه این معنا می‌شدند علیه خدا نیرنگ نمی‌کردند.

پس نفاق و خدعه منافق پله‌هایی دارد که پایین‌ترین آن ریا و بالاترین آن کفر است؛ چنان‌که پاداش آن نیز همانند خودش پله‌پله است.

تفاوت ﴿يُخَادِعُونَ﴾ با «یخادعون»

چرا فرمود ﴿مَا يَخْدَعُونَ﴾ و «ما یخادعون» نفرمود؟ شاید بدین جهت باشد که کار آن‌ها در واقع مخادعه نیست و طرف مقابل در کار نیست؛ زیرا خدا ذاتاً فریب نمی‌خورد و مؤمنین هم با افشای چهره منافقان از جانب خدا فریب نمی‌خورند. در میدان نیرنگ فقط خود منافقان می‌مانند و خدعه‌گر خود را مخادعه نمی‌کند و همانا خود را خدعه می‌سازد. وای بر او آن‌گاه که مخادعه‌اش خدعه خودش باشد و ﴿مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾!

عدم به‌کارگیری شعور

و هنگامی که ﴿مَا يَشْعُرُونَ﴾، پس چگونه تهدید به عذاب می‌شوند. تهدید به عذاب بر تکلیف ترک‌شده از روی شعور است، شعور مدار تکلیف است؟ نص نمی‌گوید شعور از سر آغاز از آنان سلب است، بلکه آنان با علم و به‌عمد، شعور را تعطیل کردند و آن را به‌کار نبردند تا جایی که آن را از دست دادند و نتوانستند از آن استفاده کنند. ناتوانی و امتناع استفاده از شعور از روی اختیار و گزینش خود آنان بوده است و این امتناع ناشی از اختیار، منافات با اختیار ندارد. پس آن غافلان می‌پندارند که از این نفاق غافل‌کننده سود می‌برند، ﴿وَمَا يَشْعُرُونَ﴾، نه تنها در آخرت که در دنیا نیز زیان‌کارند؛ زیرا با افشاگری خدا و رنگ و جلوه رخسار و لغزش‌های زبانی خودشان وارد هلاکت می‌شوند و از نیرنگ آنان به خدا، سخن آنان، ﴿أَمَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ است و از نیرنگشان به مؤمنین ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شِيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ﴾ - و هنگامی که با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند، گویند ما (هم) ایمان آوردیم و چون با شیطان‌هایشان خلوت کنند، گویند در واقع ما با شما ایمان. ما فقط مسخره‌کنندگان (ایشان) هستیم - .

۳. منافق؛ بیمار دل

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ۱۰﴾

در دل‌هایشان مرضی است، پس خدا بر مرض‌شان افزود و به (سزای) آنچه دروغ می‌گفتند، برایشان عذابی دردناک است.

باب سوم از باب‌های جهنم منافقان مرض دل‌هاست. دل‌های روح‌ها و نه جسم‌ها، قلب، زمام عقل‌ها، فکرها، سینه‌ها و حس‌ها و عضوها را در دست دارد. عالی‌ترین رهبری در سرزمین وجود انسان، از آن قلب است، پس آن‌گاه که دل مریض شود، شخصیت انسانی انسان مریض شده است. پس مرض در دل‌ها حقیقی است و در جسم مجازی و یا حقیقت دوم است و چون مرضی که شفای آن پیگیری نمی‌شود، پیوسته زیاد می‌شود، - چه مرض در جسم باشد و یا در روح - این افزایش، سنت همیشگی در همه موجودات است که هرگاه زاویه‌ای از موجودی در گامی گشوده گردد، این گشایش رفته‌رفته بیشتر می‌شود، بدون اینکه صاحبان آن متوجه باشند.

مرض احساس می‌شود، پس جسم شناسایی می‌شود و به امید بازیابی سلامتی درمان می‌شود، ولی مرض روح بیشتر وقت‌ها شناخته و درمان نمی‌شود، پس زیاد می‌شود؛ سپس قلب و دستاوردهای بد آن، باهم در زیاد شدن مرض دل همکاری می‌کنند و در هم‌دیگر اثرگذار هستند:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱

هرگز (نه چنان است)! بلکه آنچه مرتکب می‌شده‌اند، زنگار بر دل‌هایشان بسته است.

مرض دوگانه قلب منافق

قلب منافق دو مرض دارد: ۱- ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ ۲- ﴿فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ و از همین جاست که ﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾، و گرچه مرض اول زیاتر از فاعلش است، پس فاعل دوم خداست، پس آیا ﴿هُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ به جهت مرض اول است یا به سبب هر دو مرض اول و دوم و یا ﴿بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾. این و آن نتیجه مرض و نفاق در ادعای ایمان است؟ مرض اول، مرض کفر و عناد با حق به خاطر دستاوردهای خودشان است و دومی افزایش و تداوم اولی است؛ چنان‌که ﴿فَ﴾ در ﴿فَزَادَهُمُ﴾ به این معنا اشاره دارد. آنان در مدینه به امید رهبری بر مردم آن دیار زمینه‌سازی کرده بودند که ناگاه دعوت دین اسلام از مکه آغاز شد و به یثرب هم نورش را گستراند و آرزوی بر تخت نشستن آنان را بر باد داد.

از این روی بر دعوت دین به مقابله پرداختند. هرچه دین اسلام پیشرفت می‌کرد، مرض آنان نیز در نتیجه دشمنی علیه آن بیشتر می‌شد. پس این افزایش از خود آنان بود که به خاطر حسد بر پیشرفت دین، زاویه دشمنی گشوده و رفته‌رفته بیشتر می‌شد، هم‌چنان مرض دل‌هاشان نیز پله پله افزایش می‌یافت. این افزایش مرض دل منافق هم از خداست؛ چون که اول پیامبر فرستاده تا مردم را دعوت کند و در سرپیچی برخی از آنان این مرض و افزایش آن پدیدار شده است و هم از

۱. مطففین ۸۳/۱۴.

خدا نیست، زیرا خدا فقط خیر و رحمت نازل می‌کند و این برخی مردم هستند که خیر را به شر و رحمت او را به نعمت تبدیل می‌کنند:

﴿وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۱

و ما از قرآن آنچه را (که هم) او برای مؤمنان (مایه‌ی) درمان و رحمتی است، ب تدریج فرومی‌فرستیم (اما) ستمکاران را جز زیانی نمی‌افزاید.

مرض بر روی مرض و رجس بر روی رجس

﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ﴾^۲

و هنگامی که سوره‌ای نازل شود، از میان آنان کسی است که می‌گوید: «این (سوره) ایمان کدام یک از شما را افزود؟» پس اما کسانی که ایمان آوردند بر ایمانشان افزود، حال آنکه (هم) آنان نوید می‌خواهند. و اما کسانی که در دل‌هاشان بیماری‌ای است، پلیدی بر پلیدیشان افزود، و در حال کفر درگذشتند.

دعوت کافران معاند به دین بر آنان جز فرار نمی‌افزاید:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا﴾^۳

(نوح) گفت: «پروردگرم! من قوم خود را همواره شب و روز (پیاپی) دعوت کردم.» «پس دعوت من جز بر گریزشان نیفزود.»

این‌چنین بوده است دعوت‌های رسالت‌های الهی، گاهی برایمان مؤمنان می‌افزوده‌اند و بر طغیان و کفر غیرمؤمنین و گردن‌کشان می‌افزوده‌اند:

۱. اسراء ۸۲/۱۷.

۲. توبه ۱۲۵/۹-۱۲۴.

۳. نوح ۶۷/۱-۵..

﴿... وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا...﴾^۱

... و همانا آنچه از جانب پروردگارت سوی تو فرود آمده، بی‌گمان بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود...

پس ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ پیش از دعوت ﴿فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ هنگام دعوت؛ چون آن را تکذیب کردند ﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾ مرض دل آنان و عذاب الیم بر آنان به خاطر ﴿بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾ تکذیب دین است و افزایش مرض بر دلشان نیز ﴿بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾ تکذیب دین است.^۲ پس مثلث شوم مرض اول و دوم و عذاب الیم ﴿بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾ دین و دعوتگر به دین را تکذیب می‌کرده‌اند.

دلیل استفاده از مرضاً بجای المرض

و ﴿مَرَضًا﴾ فرمود و «المرض» فرمود، گرچه دومی ادامه و افزایش اولی است. شاید چون ظلم دومی آمیزه‌ای از نوع اول که زیادی در کفر باشد و از حدّ و برخورد دشمنانه آنان و مهر خوردن دلشان به جهت تکذیب رسول دعوتگر باشد، ﴿فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ بر مرض ﴿بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾ و عذاب الیم آنان شامل دنیا و آخرت می‌شود: ۱- در اینجا خدا بر مرضشان می‌افزاید ۲- آنان را افشا می‌کند، سپس در آخرت از رسواشدگان هستند.

۴. ادعای اصلاح مفسدین

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾^{۱۱}

و هنگامی که بدیشان گفته شود: «در زمین افساد مکنید»، گویند: «تنها ما اصلاح‌کنندگانیم.»

﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾^{۱۲}

هان که آنان بی‌گمان خودشان افسادکننده‌اند، ولیکن باریک‌بینی نمی‌کنند.

۱. مانده ۶۴/۵.

۲. دو مرض و عذاب الیم، معلول تکذیب آنان، دین و رسول دین است.

باب چهارم از باب‌های جهنم منافقان ادعای اصلاح در افسادشان است! ﴿وَإِذَا قِيلَ﴾ قیلِ خدایی است به زبان پیامبر یا مؤمنان اصلاح‌گر آنان که شایسته است، مفسدین را از افساد باز دارند، به آن منافقان گفته شده ﴿لَا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ﴾ و آنان در جواب، سخن بی‌ربط و توخالی گفته اند: ﴿إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾؛ سپس برای آنان در صدا و سیمای قرآن رسوایی جهانی است: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾!

روش منافقان در طول تاریخ

در هر زمان و شهر و مکان خودشان را اصلاح‌گر و دیگران را فسادآفرین می‌پنداشته‌اند؛ زیرا ارزش در نزد آنان دگرگون و وارونه است و چیزی ارزش دارد که با هوای نفسانی یا عقلانی آنان هماهنگ بوده و از واقعیت و میزان ربّانی یا انسانی دور باشد. آنان مکرر، فریب را باهوشی، زیرکی و سیاستمداری می‌پندارند و آن را وسیله رسیدن به هواهای خود قرار می‌دهند؛ چون به نظرشان هدف وسیله را توجیه می‌کند و چون اصل در زندگی برای آنان شهوت‌ها و ابعاد حیوانی آن و رسیدن به آرزوها و منفعت‌های شخصی یا گروهی باب میل‌شان است و همان‌ها را صلاح و رستگاری می‌پندارند. از این روی فساد را اصلاح و افساد را اصلاح می‌شمارند: ﴿إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾؛ برای ما شغلی به جز اصلاح نیست. آنان در آباد کردن بعد حیوانی زندگی راستگو و در اصلاح انسانیت و ارزش‌های انسانی دروغگویند.

منافقان به ثروت‌ها و دارایی‌ها، عربده‌ها و غوغاسالاری‌ها، آراستگی‌ها و زیبایی‌های ظاهری دل خوش دارند و می‌پندارند که نیکوکارند، ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ﴾؛ گویا غیر از آنان فسادانگیز دیگری نیست؛ زیرا همیشه انفاق می‌ورزند و کارشکنی می‌کنند و هیچ‌گاه همراهی نمی‌کنند، ﴿وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ که افسادگر واقعی آنانند؛ چه‌آن‌که صلاح را فساد و فساد را صلاح می‌پندارند:

﴿... وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ...﴾^۱

... اما او به زمین (وزمین‌ای) گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد ...

﴿... وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾^۲

... و از هوس خود پیروی کرده و (اساس) کارش بر زیاده‌روی بوده است، اطاعت مکن.

۱. اعراف ۱۷۶/۷.

۲. کهف ۲۸/۱۸.

کاری جز افساد ندارند و در فرهنگ و عقیده، در اقتصاد و سیاست و در همه زمینه‌های زندگی فساد می‌کنند. همه میدان‌ها و صحنه‌های زندگی را اشغال می‌کنند و صاحبان آن‌ها آواره می‌سازند. در هر تر و خشکی دخالت می‌کنند و می‌پندارند که نیکوکارند و فقط آنان اصلاح‌گرد و دیگران، حتی پیامبران همه فسادآفرین هستند:

﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْدَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَدَّرُكَ وَآلِهَتَكَ...﴾^۱

و سران چشم‌گیر قوم فرعون گفتند: «آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در (این) سرزمین افساد کنند، و تو و خدایانت را رها کند؟» ...

با وجود آن‌که آنان مسرف و مفسد هستند:

﴿... الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴾^۲

... افراط‌گران ... آنان که در زمین افساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند.

و گاهی نفاق‌شان را در همراهی با کافران به نفع مؤمنان و برای حفظ ایشان توجیه می‌کنند:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا فَكَيْفَ

إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا﴾^۳

و هنگامی که به ایشان گفته شود: «سوی آنچه خدا نازل کرده [قرآن] و سوی پیامبرش [سنت و حیابیش بیاید]، منافقان را می‌بینی که (مکلفان را) از (راه و روش) تو سرسختانه بازمی‌دارند. پس چگونه است هنگامی که به (سزای) دستاوردهایشان - که از پیش فرستادند - مصیبتی به آنان در رسد، نزد تو می‌آیند و به خدا سوگند یاد می‌کنند که: «ما جز نیکویی و کارسازی قصدی نداشتیم؟»

پس آنان بازداشت پیامبر از حقتش را احسان به او و تقسیم سرزمین به دو نیم و حکومت را به دو بخش، توفیق و آستی بین دو گروه پیامبر و یارانش از طرفی و کافران از طرفی دیگر

۱. اعراف ۱۲۷/۷.

۲. شعراء ۱۵۱-۱۵۲/۲۶.

۳. نساء ۶۱-۶۲/۴.

می‌دانند، ﴿وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾. ژرفای حیات و ارزش‌های گران‌قدر و حقیقی زندگی را نمی‌فهمند و همانا بعد حیوانی زندگی را دریافت می‌کنند. پس با تمام توان نیرنگ به کار می‌برند تا به آن برسند و چون آنچه از زندگی لازم است بدانند که همان انسانیت و ارزش‌های والای انسانی است، پس گویا هیچ‌گونه شعور و فهمی ندارند!

انواع افساد

پس افساد یا شخصی است؛ همانند معصیت‌های فردی که به دیگری آسیب وارد نمی‌کند و یا اجتماعی است؛ همانند گناهایی که دیگران را هم آلوده می‌کند. برخی فسادها حکومتی هستند و همه کسانی را که زیر سایه آن حکومت زندگی می‌کنند، فرامی‌گیرند و بعضی از فسادها مادی و اقتصادی است و بخشی عقیدتی که عقاید را فاسد می‌کند و فساد حکومتی همه فسادهای عقیدتی، اخلاقی و سیاسی اقتصادی، نظامی و فرهنگی و اجتماعی را دربرمی‌گیرد:

﴿قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآةَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾^۱

ملکه گفت: «همواره پادشاهان چون به مجتمعی در آیند، آن را تباہ و بی‌مقدار و عزیزانش را خوار می‌گردانند و همین‌گونه (ویرانی) می‌کنند.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾^۲

۱. نمل ۳۴/۲۷.

۲. بقره ۲۰۶/۲-۲۰۴.

و از مردم کسی است که در زندگی (این) دنیا سخنش تو را به شگفتی می آورد و خدا را بر آنچه در دل دارد (به گزاف) گواه می گیرد و حال آنکه او سخت ترین دشمنان (خدا و مردم) است. * و چون روی گرداند و یا سلطه ای بدست آورد، در زمین همی می کوشد که افساد کند و کشت و نسل را نابود سازد و خدا فساد را دوست نمی دارد * و هنگامی که به او گفته شود: «از خدا پروا کن»، نخوت، وی را به گناه - تأخیرکننده خیر - می کشاند. پس جهنم برای او بس است و (این) همواره چه بد آرامگاهی است.

پس از آن که از فساد منکر و ناخواستنی بازداشته شدند، به آنان دستور به ایمان به معروف می رسد؛ زیرا نهی از منکر مقدم بر امر به معروف است؛ چون تا وقتی شخصی منکر، بر منکر چسبیده، از او معروف صادر نمی شود، پس آنگاه که منکر را ترک کرد و یا از آن بازداشته شد، زمینه انجام معروف و دستور به آن پدیدار می شود؛ چه آن که تزکیه و تصفیه جان از ناخواستنی ها و پلیدی ها در همه زمینه های مادی و معنوی، پیش از تخلیه و آرایش به خوبی ها و خواستنی هاست!

۵. ادعای تعقل منافقین

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ ۝۱۳﴾ ؛

و هنگامی که به آنان گفته شود: «همان گونه که مردمان ایمان آوردند، (شما هم) ایمان بیاورید»، گویند: «آیا همان گونه که سبک مغزان ایمان آوردند، (ما هم) ایمان بیاوریم؟» هان (که) آنان بی گمان (هم) ایشان سفیهانند، ولی نمی دانند.

درب پنجم از درهای جهنم منافقان، سفیه دانستن مؤمنین و عاقل و اندیشمند دانستن خودشان است! ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ﴾، نه بسان تسلیم شدن انسان نمایان و قاتل پیامبر و همراهان اوست. ﴿قَالُوا﴾ - گفتند - سخن تو خالی، غرور آمیز، تعجب برانگیز و مسخره و باطل، ﴿أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ﴾ این ایمان که شما از ما می خواهید ویژه مردمان فقیر و اوباش است، نه ثروتمندان دارای مقام و بلندمرتبه و در جواب کوبنده آمد: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ﴾.

مفهوم سفاهت

سفاهت، سبک‌عقلی و عقب‌ماندگی است؛ چه آن‌که افساد می‌کند و آن را اصلاح می‌پندارد و از بین می‌برد و آن را حراست می‌داند؛ چون که جایگاه‌ها و میزان‌های اصلاح را نمی‌داند، گرچه در علوم گوناگون زمان، تحصیل کرده باشد؛ زیرا:

رُبَّ عَالِمٍ قَتَلَهُ جَهْلُهُ؛ چه بسا دانشمندی که او را نادانی‌اش از بین ببرد.

پس آنان ایمان راستین را سفاهت و نفاق را عقل می‌پندارند و چون نفاق، زندگی با مؤمن و کافر را با-هم ممکن می‌سازد تا از جوّ هر دو سود بجویند و خود را از خطر هر دو در امان نگاه دارند، این زندگی در نزد آن جاهلان عاقلانه است و زندگی ایمان پیش آنان سفاهت و یژه نادانان است! این چنین پندار است منافقان و کافران را که ایمان، سبک‌عقلی و ارتجاع سیاه و عقب‌ماندگی است و کفر و نفاق تدبیر زندگی آفرین و زندگی است و این که هم‌سان بودن ظاهر و باطن زندگی را فاسد می‌کند و ناهم‌سانی آن دو زندگی را اصلاح می‌کند؛ چون به نظر آنان ملاک‌های زندگی صالح غیر از نظر مؤمنان است:

﴿... وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ...﴾^۱

... اما او به زمین (و زمین‌های) گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. ...

﴿... وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾^۲

... و از هوس خود پیروی کرده و (اساس) کارش بر زیاده‌روی بوده است، اطاعت مکن.

دلیل استفاده از ﴿النَّاسِ﴾

۱. اعراف ۱۷۶/۷.

۲. کهف ۲۸/۱۸.

و چرا در اینجا خدا ﴿النَّاس﴾ فرموده و «المؤمنون» نفرموده است که مردمان ویژه‌ای هستند و در قرآن خیلی بیشتر از مؤمنین و متّقین و حتی مسلمین که فراتر و بیشتر از مؤمنان هستند، ذکر شده است و حتی از مسلمانانی که فراتر و گسترده‌تر از مؤمنان هستند؟ زیرا ﴿النَّاس﴾ ۲۴۱ بار، به‌گونه خطاب در قرآن آمده است. شاید بدبخت باشد که فعلاً درخواست از آنان کمترین درجه ایمان است که از کفر نفاق‌آمیز بیرون کند و این ایمان آنان را در ردیف مؤمنان سطح پایین قرار می‌دهد و چون همانند مردمان عقل و فهم دارند، پس اگر همانند ایشان ایمان نیاورند، پس آنان انسان‌نما هستند که عقل را از دست داده‌اند: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السَّفَهَاءُ وَ لَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ همانند علم مردمان؛ زیرا ایمان این‌چنین علم و عقل ژرف درخواست نمی‌کند و همانا در شرف عقل بودن کافی است و اشراف عقل و دارا بودن عقل ژرف لازم نیست. آیا ایمان راستین که همراه همه دلیل‌هاست سبک عقلی است، ولی کفر و نفاق که دلیل‌ها آن دو را رد می‌کند، عقل است؟ این غوغاسالاری تبلیغی بر مؤمنان است که دوستداران عقل متین و استوار به ایمان نگرانید!

و چرا در اینجا ﴿لَا يَعْلَمُونَ﴾ و در جاهای دیگر ﴿لَا يَشْعُرُونَ﴾ آمده است؟ شاید بدین جهت است که رسیدن بر حق مؤمنان و عقل ایشان و پی‌بردن بر باطل بودن منافقان و سبک‌عقلی آنان نیاز به علم دارد که بیشتر از شعور است و آنان این علم را ندارند، ولی در تشخیص بین صلاح و فساد و بین سود خدعه و فروش، شعور کافی است. پس آنان در آنجا و جاهای دیگر ﴿لَا يَشْعُرُونَ﴾ و در اینجا ﴿لَا يَعْلَمُونَ﴾، درحالی‌که در همه‌جا داعیه‌دار همه علم و شعورند و به عاقل‌های تکرر نسبت سفاقت می‌دهند:

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظَنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱

سرشناسان قومش - که کافر بودند - گفتند: «بی چون ما تو را بی گمان غرق در (ژرفای) سفاقت می بینیم و بی تردید تو را همواره از دروغگویان گمان می کنیم.» * گفت: «ای قوم من! در من هیچ سفاقتی نیست، ولی من فرستاده ای از جانب پروردگار جهانیانم.»

چو که او حامل رسالت خداست و آنان حامل رسالت شیطان هستند. خودشان را عاقل می بینند و عاقلان را سفیهان می پندارند. کلماتی که معناهای خود را از دست داده اند؛ چنان که آنان عقل هایشان به گوش و شعورهایشان را به هواها تبدیل کرده اند، ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السَّفَهَاءُ وَ لَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ﴾. پس کسی سفیه مقصر جز آنان نیست و عاقل حقیقی جز یافت نمی شود؛ چه آن که ایمان از نتایج عقل است؛ زیرا کلمه ﴿هُمْ﴾ در اینجا دلیل حصر است که سبک عقلی برآمده از تقصیر در آنان منحصر است. پس هرگاه سفیه بخواهد بداند که سفیه است، نیاز به عقل سرشار و علم کافی دارد، ولی او تقصیرکار است؛ زیرا در عقلش کوتاهی کرده و عقل را آن چنان که حق آن است، به کار نبرده است تا اینکه عقلی سبک شده است و خدا ﴿يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾.

۶. تَمَسَّخِرَ مُؤْمِنَانَ

﴿وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ ۱۴﴾ و هنگامی که با کسانی که ایمان آورده اند، برخورد کنند، گویند: «(ما هم) ایمان آوردیم.» و چون با شیاطینشان خلوت کنند، گویند: «در واقع ما با شما ایم. ما فقط مسخره کنندگان (ایشان) هستیم.»

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۱۵﴾

خدا آنان را مسخره می کند و ایشان را در (ژرفای) طغیانشان (هم چنان) سرگردان (از این سو به آن سو) می کشاند.

باب ششم، از درهای جهنم منافقان ﴿آمَنَّا... إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ﴾ است. آن حيله گران با ادعاهای توخالی، باز به اندازه ویژه ای از دروغ و سبک عقلی بسنده نمی کنند، بلکه از ترس مؤمنان و برای جلب رضایت کافران، پیوسته در پی توطئه در تاریکناهای مخفی گاهان هستند. آنان روبهان مکارند، نه شیران درستکار که در میدانها نقاب از چهره برگیرند و روش

سیاستمداران شیطان صفت همیشه این گونه است! آنان در دیدارهاشان چند چهره هستند. در برخورد با مؤمنان ﴿قَالُوا آمَنَّا﴾ تا که ایشان را بفریبند و این یک دیدار گذرا و غیراطمینان بخش است، ﴿وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا﴾ عذرخواهانه می گویند: ﴿إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ﴾؛ دیدار ما با مؤمنان جز مسخره کردن و جاسوسی له شما و علیه آنان چیز دیگری نیست.

جاسوسی منافقین و خلوت آنان با رهبران ایشان

و شیطان های آنان سردمداران گمراهی هستند. دشمنان اصلی مؤمنان آنان هستند و منافقان، جاسوس های آلت دست هستند که همیشه با سران خلوت می کنند که جز دیدارها با مؤمنان همیشه با شیطان های سردمدار خلوت می کنند و به شور می پردازند که چگونه با مؤمنان دیدار کنند و چگونه ایشان را گمراه کنند.

شیطان های زعامت پیشه، بیشتر یهودی بوده و هستند که منافقان را آلت دست خود در برهم زدن صف اسلامی و سست کردن عقیده اسلامی قرار می دهند. پس ﴿شَيَاطِينِهِمْ﴾ کله گنده های منافقان و سران کفر و گمراهی از مشرکان یا اهل کتاب هستند، اینان شیاطین اصلی هستند و این منافقان آلت دست آنان، شیاطین کوچک هستند که پیش سرانشان در رفت و آمدند.

سخن خدا که فرموده ﴿خَلُّوا إِلَىٰ﴾ نه «خلوا بهم»، اشاره دارد که سران مرجع و پناهگاه ها آلت دست ها هستند؛ زیرا «خلی به» تنها دیدار است، ولی «خلی الیه» دیدار اطمینان بخش و پناه دهنده است. منافقان از دیار مؤمنان، گرچه مسخره بار، چندش دارند و آن را وسیله جاسوسی و کشف اسرار ایشان قرار می دهند.

سپس سخن آنان در خلوتگاه شان با سرانشان که ﴿إِنَّا مَعَكُمْ﴾ تثبیت کفر پیشین آنان است که به اشاره، ایمان آنان را رد می کند و ﴿إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ﴾ به صراحت، ایمان آنان را نفی می کند

که ایمان آنان تمسخر مؤمنین است و تأکیدگر همراهی کفر آمیز با سران و محکم کردن ارتباط منافقان مزدور با سران است و استهزا، نخستین ناشی از جهل است:

﴿... قَالُوا اتَّخَذْنَا هُزُؤًا قَالِ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۱

... گفتند: «آیا ما را همواره به مسخره می‌گیری؟» گفت: «پناه می‌برم به خدا که از نادانان باشم» (که مسخره‌کننده در هر صورت نادان است).

زیرا دانشمند به چیزی اثرگذار راهنمایی می‌کند و چیز بی‌اثر را رها می‌سازد و استهزاء اثر ندارد و نادانی و بدخلقی است.

جزای استهزای منافقین

پاداش استهزاء به استهزاء، پاداش هم‌سان است و موافق علم، عدل است. بدین جهت ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾ در روز دنیا و هم در روز جزا، در اینجا احکام اسلام را بر آنان جاری می‌سازد و در آنجا آنان را به پایین‌ترین نقطه جهنم پرتاب می‌کند و از این قبیل عکس‌العمل‌ها که حق آنان در برابر عملکردشان است، ﴿وَيَمْدُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ پس:

﴿... جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةً مِثْلَهَا﴾^۲ ؛ ... جزای بدی، بدی‌ای همانند آن است ...

تقابل با رسالت به‌وسیله استهزا

رویارویی منکرین معاند رسالت‌ها پیوسته این‌گونه بوده و خواهد بود که آن‌ها را مسخره کرده و سبک می‌شمارند و بدون دلیل، دلایل رسالت‌ها را به باد تمسخر می‌گیرند:

﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا﴾^۳

۱. بقره ۲/۶۷.

۲. شوری ۴۲/۴۰.

۳. فرقان ۲۵/۴۱.

و هنگامی که تورا ببیند، جز به ریشخندت نگیرند (و گویند: «آیا این همان کسی است که خدا او را به رسالتی برانگیخته است؟»)

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾ این پاداش دنیاشان:

﴿... فَحَاقَ بِالذِّينِ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۱

پس آنچه را مسخره می‌کردند، همان گریبان‌گیر کسانی شد که آنان را استهزا می‌کردند.

پاداش آخرت منافقان

﴿وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۲

و (پیامدهای) بد کارهای آنچه که مرتکب شدند، برایشان آشکار شد و آنچه را که بدان ریشخند می‌زدند، آنان را فرو گرفت.

چنان‌که امواج طوفان، قوم نوح را در هم نوردید؛ چون که حضرت نوح را مسخره می‌کردند:

﴿وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ * ... حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ...﴾^۳

و [نوح] کشتی را (بدین‌گونه) می‌سازد و هر بار که گروهی چشم‌گیر [اشرافی] از قومش بر او می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند. گفت: «اگر ما را مسخره کنید، همان‌گونه که مسخره‌مان می‌کنید، ما (هم) بی‌گمان (در امواج خروشان) مسخره‌تان خواهیم کرد.» * ... تا هنگامی که فرمان ما در رسید و تنور (نار یا تنور نور خورشید یا تنور غضب الهی) فوران کرد ...

و این سخن که ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾ دعای خدا علیه منافقان است، سخن بیهوده، بی‌ربط و خرافاتی است؛ زیرا از خدا بالاتر چه کسی هست که خدا از او درخواست کند و از او بخواهد که منافقان را مسخره کند؟ پس همانا خدا کسی است که از او خواسته می‌شود و او از کسی

۱. انعام ۱۰/۶.

۲. زمر ۴۸/۳۹.

۳. هود ۴۰/۱۱-۳۸.

چیزی درخواست نمی‌کند؛ زیرا جز او خدایی که از او درخواست شود، وجود ندارد. پس همانا ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾ خبر از جانب خداست که او در دنیا و آخرت منافقان را به‌عنوان عکس‌العمل مناسب عملکردشان مسخره می‌کند.

سرکشی و طغیان، زمینه گمراهی بیشتر

از استهزای آنان در دنیا ﴿وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾، مدّ در زندگی هاشان، آراستگی‌های ظاهری‌شان، زمامداری‌شان و ثروت‌های‌شان که گمان کنند که آنان کریم‌اند و این تکریم‌ها حقشان است، پس به‌سبب آن نعمت و گرامی‌داشت‌های زودگذر، کورکورانه طغیان‌شان را کنند؛ چنان‌که:

﴿وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ﴾^۱

و برادرانشان (در شیطنت) آنان را در (زرفای) گمراهی همی می‌کشاند؛ پس کوتاهی (هم) نمی‌کنند.

﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ نُسَارَعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ﴾^۲

۱. اعراف ۲۰۲/۷.

۲. مؤمنون ۵۶/۲۳-۵۵.

آیا (چنان) می‌پندارند که بی‌گمان (با) آنچه از مال و پسران بدیشان مدد می‌کنیم (و) یاریشان می‌رسانیم، (این از آن‌روست که) می‌خواهیم برایشان در خیرات شتاب ورزیم؟ (نه!) بلکه دقت و باریک‌بینی نمی‌کنند.

و ناگاه آنان را بدون اطلاع پیشین بر می‌گیرد:

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾^۱

و کسانی که به وسیله آیات ما (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند، به گونه‌ای که نمی‌دانند غفلت‌زده آنان را در ژرفای گمراهی می‌نهیم و بر ایشان مهلت می‌دهم؛ به‌راستی مکر من پایدار و استوار است.

پس آنان در طغیانشان بین دو مد و کشش، کورکورانه گام بر می‌دارند: ۱. مدّ الهی که به آنان مهلت می‌دهد و بر مال و فرزندانشان می‌افزاید. ۲. شیطانی؛ زیرا برادران شیطان‌صفت‌شان بر کفرشان می‌افزایند و این دو مد و افزایش از نتایج پافشاری آنان بر کفر به خدا و تمسخر رسالت‌های خداست:

﴿... وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ﴾^۲

... (وگرنه) خدا هرگز برای بندگان (اش) ستمی نمی‌خواهد.

تفاوت مدّ و امداد

سپس فرق بین مد و امداد این است که مدّ زیادی و افزایش در چیزی از خود آن است و امداد، افزایش در آن از غیر آن است و خدا در طغیان آنان به‌جهت طغیانشان می‌افزاید؛ یعنی آنان را به حال خود وا می‌گذارد و به‌جانب خیر نمی‌کشد؛ چون بر حق عناد ورزیده‌اند و بر باطل پافشاری کرده‌اند، ﴿يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾؛ یعنی:

﴿... وَيَذُرُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^۱

۱. اعراف ۱۸۳/۷-۱۸۲.

۲. غافر ۳۱/۴۰.

... و (خدا) آنان را در ژرفای طغیانشان سرگردان وامی‌گذارد.

پس تنها واگذاری آنان در طغیان و افزودن بر مال و فرزند بر طغیان و کوری آنان می‌افزاید. خدا آنان را به‌سان اسبی که افسارش را سست کرده باشند تا به‌راحتی نفس بکشد، به حال خود وا- می‌گذارد تا فرصت فکر داشته باشند و به امید برگشت به‌جانب حق و انتخاب آن، با آنان این-گونه رفتار می‌کند و ﴿يَعْمَهُونَ﴾ عذاب بر روی عذاب و نابودی روی نابودی، تردید، حیرانی، گمراهی، نشناختن دلیل و نیافتن راه است و کوری باطنی همانند کوری ظاهری است. پس کسی که دلش کور شود، در زندگی کور است و راه را نمی‌یابد و در زندگی‌ها حیران است. گام‌های او وارونه و راه رفتش به‌روی سر خواهد بود. چه پاک و زیباست استهزاء خدا در حق این شوخ‌طبعان و مسخره؛ زیرا آنان را واگذار می‌کند در گمراهی و راهی که سرانجامش مشخص نیست، گام بردارند و سرانجام دست جبار او عزیزانه و مقتدرانه آنان را می‌ریابد؛ زیرا آنان به‌سان موش زرباز، گرفتار زربازی هستند و از دام محکمی که در کمین آن‌هاست، غافل هستند!

۷. گمراهی به بهای هدایت

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الصَّلَاةَ بِالْهَدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ۱۶﴾

ایشانند کسانی که گمراهی را به (بهای) هدایت خریدند. پس داد و ستدشان سودی دربرداشت و (آنان از) هدایت‌یافتگان نبوده‌اند.

باب هفتم از درهای جهنم منافقان، پایین‌ترین جا و طبقه زیرین جهنم که درهای شش‌گانه پیشین از آن منشعب می‌شوند، خریدن گمراهی به‌وسیله هدایت است! چه زمانی بر «هدایت» بوده‌اند تا این‌که به وسیله آن «گمراهی» را بخرند و تجارت نیاز به سرمایه دارد و سرمایه در اینجا هدایت است و آنان این سرمایه را ندارند؟ سرمایه آنان در معرکه دادوستد گمراهی و

هدایت عقل‌ها و فطرت‌هاست؛ زیرا فطرت آن‌گونه که خدا آفرید، نقطه آغازین خیزش به‌جانب هدایت به‌سوی دین حنیف است:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

پس چهره (انسانی) خود را به - حال رویگردانی از هر باطلی - برای دین استوار بدار: فطرت و سرشت خداساخته (ای) را که مردم را بر پایه آن (استوار) ساخت. هرگز تبدیلی برای (این) آفریده (ویژه) خدا نیست. این (همان) دین پرارزش استوار پای‌برجاست، ولی بیشتر مردمان نمی‌دانند.

چنان‌که از شؤون نخستین عقل‌ها، تعقل در احکام فطرت‌هایی است که خدا آن‌ها را در ژرفای آن فطرت‌ها نهاده است، ولی:

انارة العقل مكسوف بطوع الهوى؛

نوررسانی عقل با هوا پوشیده است.

سپس هدایت‌های خدایی پیاپی بر آنان سرازیر می‌شود تا فطرت‌ها را تأیید و تکمیل کنند و این هدایت زاویه سوم از مثلث هدایتی است که مکلفان، از جمله منافقان دارا هستند، ولی آنان با وجود دارا بودن هدایت سه‌گانه، آن‌ها را فروخته و گمراهی خریدند: ﴿فَمَا رِبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾. هدایت نشده‌اند که چگونه داد و ستد کنند؛ زیرا ارزشمندترین چیزی را که داشته‌اند داده‌اند و پست‌ترین چیز را خریده‌اند. پس: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ...﴾^۲

اینانند کسانی که زندگی (ناچیز) دنیا را به (بهای همه‌چیز) آخرت خریدند ...

می‌توانستند صاحب زندگی در سرای باقی باشند؛ چون سبب‌های آن را دارا بودند:

۱. روم ۳۰/۳۰.

۲. بقره ۸۶/۲.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ﴾^۱

اینان کسانی‌اند که گمراهی را به بهای هدایت و عذاب را به بهای مغفرت خریدند. پس (شگفتا!) چه چیز آنان را بر آتش شکمیا کرده است؟

﴿إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۲

بی‌گمان کسانی که کفر را به (بهای) ایمان خریدند هرگز به خدا هیچ زبانی نتوانند رسانند و برایشان عذابی دردناک است!

پس «آنان»، یعنی منافقان «کسانی هستند که ضلالت را»، دنیا را با شهوت‌ها و لهوها و عذابش، به وسیله «هدایت»، اعم از هدایت عقل‌ها و فطرت‌ها و هدایت پیامبران و در نتیجه آن‌ها مغفرت و آخرت را خریدند، ﴿فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ﴾؛ زیرا دادوستد یا سود دارد و یا زیانبار است و آنان به عقل‌ها، فطرت‌ها و پیامبران‌شان زیان رسانده‌اند، در نتیجه به خودشان زیان رسانده‌اند:

﴿... خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۳

... خودشان را باخته (و) زیان کرده‌اند، پس (هم) آنان ایمان نمی‌آورند.

زیرا ترازوی بارگیر ارزش‌های انسانی‌شان سبک شده است:

﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ﴾^۴

و کسانی که میزان‌هایشان سبک است، ایشان خویشتن را زیان کرده‌اند (و) در جهنم ماندگارند.

﴿... أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۵

۱. بقره ۱۷۵/۲.

۲. آل‌عمران ۱۷۷/۳.

۳. انعام ۱۲/۶.

۴. مؤمنون ۱۰۳/۲۳.

۵. مجادله ۱۹/۵۸.

هان؛ حزب شیطان (هم) ایشان بی گمان زیانکارانند!

﴿وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾؛ زیرا از دیرباز نخواستند هدایت بیابند؛ چه آن که آگاهانه از هدایت سر باز زده‌اند و در گمراهی فرورفته‌اند و رشد و ایمان داده و عقب‌گرد و کفر ستانده‌اند، پس دادو-ستدشان سود نکرده و زیان کار شده است.

محرومیت منافقان از نور ایمان

﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ۱۷﴾

مثل آنان همانند مثل کسی است که آتشی برافروخته، پس هنگامی که پیرامونش را روشنایی داد، خدا نورشان را برد و در میان تاریکی‌هایی (که در آن‌ها هیچ) نمی‌بینند، رهانشان کرد.

﴿صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ۱۸﴾

(اینان) کردند، لالاند، (و) کورند، پس اینان (بهسوی حق) بر نمی‌گردند.

این مثل و مثل پس از آن باید تجسم‌گر حالت‌های منافقین که پیش از این بیان شد باشد تا چهره نفاق، همه‌جانبه بیان شود. پس چنان‌که کسی آتشی برمی‌افروزد، می‌خواهد از نور آن بهره‌مند شود و از سوزش آن به هرکسی یا هرچیزی که نمی‌خواهد آسیب وارد کند، اگر نور آن از بین برود و سوزش آن بماند، در اثر تاریکی، در همان آتشی که افروخته، خودش می‌سوزد. منافقان این چنین هستند؛ نفاقشان آتشی است که برافروخته‌اند تا از نور اسلام بهره‌گیرند و مؤمنان را با همان آتش نفاق بسوزانند، ﴿فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ﴾؛ زیرا بهره‌ کمی از آن نفاق بردند؛ چون همه عمر، اگر منافقان آن را دارا باشند، در کنار آخرت کم است، تا چه رسد که زندگی آنان در دنیا مقدار کمی از عمر دنیا را تشکیل می‌دهد.

﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ﴾؛ چه آن‌که خدا آنان را رسوا می‌سازد، پس نوری نمی‌ماند تا از آن بهره‌گیرند؛ چنان‌که در سرای دیگر هم آن نور کم نخواهد درخشید؛ زیرا از نور اسلام آنان چیزی گرچه ظاهری و ادعایی باقی نخواهد ماند، ﴿وَتَرَكْتُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾. پس در اینجا (دنیا) و آنجا (آخرت) غیر از تاریکی چیز دیگری نخواهد بود؛ زیرا آتش جهنم در آخرت نور ندارد، چنان‌که آتش رسوایی در دنیا بی‌نور است و چه زیبا این مثل حال آنان را در اینجا و سرانجامشان را در آنجا مجسم می‌سازد؛ زیرا نفاق آتش تاریکی‌آفرینی است که آنان را در تاریکی‌هایش در دنیا و آخرت می‌سوزاند و آنان نمی‌توانند از نور آن آتش به‌جز مقدار کم و نه زیاد در دنیا استفاده کنند؛ چون ﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكْتُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾.

مراد از کور و کر

﴿صُمُّ بَكْمٌ عُمِّي فَهَمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾: ﴿صُمُّ﴾؛ با این که می‌شنوند کردند؛ زیرا گوش‌های انسانی خودشان را از شنیدن حق بازداشته‌اند، ﴿بَكْمٌ﴾ سخن می‌گویند، با این حال گنگ هستند؛ چه آن-

که زبانشان را از سخن حق نگه داشته‌اند، ﴿عُمِّي﴾ با اینکه می‌بینند، کور هستند؛ زیرا بر روی چشم انسانی خود پرده کشیده‌اند تا حق را نبینند، ﴿فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ به حق:

﴿... وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَصَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۱

... (چرا که) دل‌هایی دارند که با آن‌ها (حقایق را) دریافت نمی‌کنند و چشم‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان، بلکه گمراه‌ترند. (آری) ایشان (هم) اینان غافل‌اند.

یگانگی مثل و ممثل در قرآن

مثال‌های قرآنی لطافت و ویژه خود را دارند؛ زیرا از خیال‌پردازی‌ها و اوهام دورند و حقیقت دارند. در حدی که با مثل‌های خودشان یکی و یگانه هستند؛ چنان‌که در اینجا مثل از ﴿الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا﴾ شروع می‌شود، سپس فرآیند آن هم خودش می‌شود، درحالی که جمع است: ﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾. مثل نمی‌تواند ممثل را به ذهن نزدیک سازد، مگر آنگاه که همانند اینجا ملموس باشد. نه مثل‌هایی که از واقعیت دورند و ممثل‌شان را هرچه بیشتر دور می‌سازند! این مثل اول بود که حال گروه منافقان را ترسیم کرد؛ اما مثل دوم:

﴿أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^{۱۹}

یا چون (کسانی که در معرض) رگباری از آسمان که در آن تاریکی‌ها و رعد و برقی است، (قرار گرفته‌اند) از (نهییب) آذرخش‌ها از بیم مرگ سرانگشتان‌شان را در گوش‌های‌شان می‌نهند، حال آن‌که خدا بر کافران احاطه دارد.

﴿يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾﴾

نزدیک است، برق چشمانشان را برباید. هرگاه آن (برق) برایشان روشنی بخشد در آن گام زنند و هنگامی که بر (سر و سامان)‌شان تاریکی نهد (بر جای خود) بایستند و اگر خدا می‌خواست شنوایی‌ها و بینایی‌های‌شان را حتماً (بر) می‌گرفت. به‌راستی خدا بر هر چیزی تواناست.

﴿أَوْ﴾ در اینجا برای تقسیم است؛ زیرا این مثل غیر از آن مثل است. چرا که آن مثل، مثل خودشان بود در عملکردشان و این مثل آنان در رویایی آنان با باران فراوان دعوت آسمانی اسلام است. مثل از ﴿أَوْ كَصَيْبٍ...﴾ شروع می‌شود و سرانجام آن چگونگی برخورد آنان به آن مثل و اثرپذیری آنان از آن و توجه و روی‌آوری آنان به آن مثل است!

مثلت ارباب منافقین

﴿صَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ﴾ باران فراوان است؛ چون طوفانی دریاگان از آسمان فرومی‌ریزد که با وجود زندگی‌آفرینی آن، سه نوع ترساندن، «ظلمات، رعد و برق» را همراه خود دارد. تاریکی‌های ابرها و غیوم روی هم افراشته و جلوی تابش نور خورشید را در روز و نور ستارگان و ماه را در شب می‌گیرد و آن را «رعد و برق» همراهی می‌کند. رعد صدای قوی است که از برخورد ابرها با هم پدیدار می‌شود و برق نوری است که هنگام برخورد با چشم‌ها آن‌ها را می‌رباید و صواعق همان رعد و برق نازل‌شونده است. شلیک رعد که از آن شعله‌لطفی از آتش برمی‌جهد، با هر چیزی برخورد کند، بر آن فرود می‌آید و این شعله با همه قدرتی که دارد زود هم خاموش می‌شود!

تشبیه رسالت قرآن به باران

رسالت قرآنی را این‌گونه ترسیم می‌کند که آن ﴿صَيَّبَ مِنَ السَّمَاءِ﴾ باران فراوان است که از آسمان وحی نازل می‌شود و دل‌ها را سیراب کرده، آن‌ها را زنده می‌کند و پوشاننده همه نورهاست؛ زیرا نور نورهاست و خورشید درخشان بی‌نظیر است که دیگر نورها در برابر آن تاریکی‌ها هستند و دل‌های خواب، ظالم و خسران‌گرا را می‌پوشاند:

﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۱

و ما از قرآن آنچه را (که هم) او برای مؤمنان (مایه) درمان و رحمتی است، به تدریج فرومی‌فرستیم، (اما) ستم‌کاران را جز زیانی نمی‌افزاید.

و از آن دل‌های تاریک‌دل‌های منافق است و همراه آن نور، تاریکی‌ها و دشواری‌ها از جانب کسانی - مانند منافقان - است که در کمین آن نشسته‌اند. آن نور و باران فراوان در جوهای تاریک‌کنای خرافات و خیال‌بافی‌ها نازل شده است و از همین جاست رعد و صدای روشن و بلند آن که به گوش‌های گوش‌داران می‌رسد و آن فریاد حق است که در جان‌ها نفوذ می‌کند:

﴿... وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾^۲

... و برایشان سخنی در (ژرفای) جان‌هاشان برگوی.

این گوش‌های مردمان است؛ و اما مردم‌نمایان (نسناس): پس ﴿يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حُدُورَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ﴾؛ چون «يَجْعَلُونَ كُلَّ صِيحَةٍ عَلَيْهِمْ»: پس انگشتان‌شان را در گوش‌های‌شان قرار می‌دهند تا از ترس مرگ داد و فریاد حق را نشنوند، در حالی که همین داد و فریاد حق برای آنان حیات‌آفرین است و این احاطه الهی است؛ احاطه

۱. اسراء ۸۲/۱۷.

۲. نساء ۶۳/۴.

عذاب با علم محیط و قدرت محیط. پس با وجود نفاق آزاردهنده آنان، خدا از عملکردشان غافل نیست:

﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ﴾^۱

بلکه آنان که کافر شدند در (ژرفای) تکذیبند، حال آن که خدا از پشتشان (بر ایشان) محیط است.

پس خدا بر منافقان احاطه و تسلط عذاب علمی و قدرتی دارد و بر مؤمنین سلطه رحمت علمی و قدرتی دارد:

﴿... أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴾^۲

... هان! که او بی گمان بر هر چیزی احاطه (علمی و قدرت و حکمت) دارد.

گرچه احاطه رحمت و عذاب باهم فرق دارند، ولی هر دو از یک خیزش گاه علم و قدرت برخاسته اند! و از همین جاست برق، نور فراگیر آن مانند خورشید در وسط روز که ژرفای دل ها را درهم می نوردد؛ زیرا نور برق غیر از دیگر نورهاست و چون چشم های شان کم سو و جانشان ضعیف است، ﴿يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ﴾. این برق درخشان، راهنمای هر اهل بینش در تاریکی ها، نزدیک است چشم آنان را به جهت حسد و ترسی که دارند به سرعت برآید، ﴿كُلَّمَا أضاءَ لَهُمْ﴾ نوردهی در سایه اسلام ظاهری آنان و فایده رسانی از ویژگی های آن در حال یا مال و منال ﴿مَسُوا فِيهِ﴾ نفع بران گویا که از مسلمانان هستند. ﴿وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ﴾ با بلاها یا سختی ها در جنگ های خونین، همانند نقص از اموال، انفس و ثمرات ﴿قَامُوا﴾ از هر حرکتی باز می ایستند و از معرکه فرار می کنند. ثابت قدم نیستند و از جنگ ها روی برمی گردانند.

۱. بروج ۲۰/۸۵-۱۹.

۲. فصلت ۵۴/۴۱.

پیش از آغاز اسلام جهان را تاریکی فراگرفته بود. در این تاریکی های بر روی هم انباشته شده باران شدید وحی قرآن نازل شد، ﴿كَصَبَ مِنَ السَّمَاءِ﴾ تا این که دل های آماده را سیراب کند. رعد و برق قرآن، صاعقه وار در این تاریکی ها فرود آمد و نور معنویت را برای گوش ها و دل های آماده به ارمغان آورد و گوش های شنوا گشوده می شود و دل های بیدار مؤمنان با آن نزولات آسمانی هم آهنگ و آوا می شود، ولی منافقان ﴿يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ... يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ﴾؛ زیرا بینائی و پابرجایی آن را نمی خواهند، پس ﴿كُلَّمَا أَصَاءَ لَهُمْ﴾؛ نور ویژه ای برای کسانی که با دین خدا به تجارت می پردازند و به اسلام به امید بهره گیری از آن تظاهر می کنند، ﴿مَشَوْا فِيهِ﴾. بهره گیران چنان که در زمان صلح یا در جنگ هایی که اسلام پیروز می شد و یا از دیگر امتیازهای اسلام بهره می گیرند و اما ﴿إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ﴾ در جنگی که شکست باشد یا آن گاه که خدا آنان را رسوا کند، ﴿فَأَمَّوْا﴾ از هر حرکتی جز ضد اسلام باز می ایستند!

پس این برق صاعقه آسا برای مؤمنین تابش همیشگی و نور دائمی در صلح و جنگ، در زمان پیروزی و شکست، در خوشی ها و ناراحتی هاست، ولی برای منافقان گاهی نور است و گاهی تاریکی در حالت های گوناگون آنان فرق می کند: ﴿كُلَّمَا أَصَاءَ لَهُمْ... وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ﴾! چون که نوردهی و تاریکی آفرینی اسلام فقط برای منافقان است و اما برای مؤمنان در همه حال و در طول تاریخ اسلام فقط نور آفرین و روشنایی بخش است.

نمایشگاه محسوس واقعی که حالت نفسانی منافقان را مجسم می سازد، حالت ها و برخوردها و دخل و تصرف های جان های زشت منافقان را با باران نازل، رعدگونه، برق آسا و صاعقه و از قرآن مجید به نمایش می گذارد: ﴿يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ﴾: از قدرت گیرنده، آن رو شدت درخشش آن:

«... يَكَادُ سَنًا بَرِّقَهُ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ»^۱

... نزدیک است روشنی آذرخش، بلندای برقش دیدگان را ببرد.

پس همهٔ معارف و قوانین اسلامی اعم از خداشناسی، عقاید، اخلاق و احکام اسلام، نورها و رحمت‌هاست که به‌سان باران‌های پربار و پربرکت از آسمان وحی بر دل‌ها و پیکرهای پرواپیشگان فرود می‌آید و دل‌های ایشان را نورباران و راضی و خشنود و اعضایشان را فعال و بانشاط می‌سازد تا با این نورها و برکت‌ها زندگی دنیای خویش را تنظیم کنند و آن را مقدمهٔ ساخت‌وساز سرای پسین (قیامت) قرار دهند، اما منافقان کوردل با دل‌های مریض‌شان معنویت‌های اسلامی و زحمات آن، به‌ویژه جهادی که در آن شکست و درد و رنج باشد، ظلمت‌ها و رعد و برق‌های ویران‌گر می‌پندارند و از آن‌ها گریزان‌اند و فقط اموال و استراحت‌ها و نعمت‌های مادی بدون زحمت یا با زحمت اندک را نور می‌پندارند و در این زمینه‌ها با مسلمانان همراهی می‌کنند.

در اینجا نمایش چهره‌های سه‌گانه، پرواپیشگان، کافران و منافقان به پایان رسید. پس از این، خطاب همهٔ مردم می‌شود تا همگان پرواپیشه شوند.

تعهد بندگان در برابر پروردگار

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَاللَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
 ۱۱۱ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ
 بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۱۱۲ وَإِنْ كُنْتُمْ
 فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ ۖ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ
 إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۱۱۳ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ
 وَالْحِجَارَةُ ۖ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ۱۱۴ وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ
 جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۖ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي

رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوا بِهِ مُتَشَبِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٠﴾
 * إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ
 ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ
 بِهِذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴿٢١﴾
 الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ
 وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٢٢﴾ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ
 وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٣﴾ هُوَ
 الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ
 سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٤﴾

هان ای مردمان! پروردگارتان را که شما و کسانی پیش از شما را آفرید، بپرستید؛ شاید شما تقوا پیشه کنید * کسی که زمین را برای شما بستری (راهوار و گسترده) گردانید و آسمان را بنایی (افراشته) قرار داد و از آسمان آبی فرود آورد، پس با آن رزقی از میوه‌ها برایتان برون آورد. پس برای خدا همتیانی قرار ندهید، حال آن‌که شما می‌دانید (که خدا همتا ندارد) * و اگر از آنچه بر بنده (ویژه) مان به تدریج نازل کردیم، در (ژرفای) شکی مستند بوده‌اید، پس - اگر (از) راستان (در گفتار و کردار) بوده‌اید - سوره‌ای از (شخصی) همانندش [: این بنده ما] و از (کتابی) همانندش [: این کتاب] بیاورید و گواهان خود را (هم) - از غیر خدا - فراخوانید * پس اگر (چنان) نکرديد - و هرگز (هم) نتوانید (چنان) کرد - از آن آتشی که گیرانه و سوختش مردم و سنگ است (و) برای کافران آماده شده بپرهیزید * و کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته (ی ایمان) کردند، مژده ده که ایشان را بی‌گمان باغ‌هایی است که از زیر (درختان سر در هم) شان نهرهایی روان است. هرگاه ثمره‌ای از آن روزیشان شود، گویند: «این همان است که پیش از این (نیز) به ما روزی داده شد.» و آنجا رزقی همانند به آنان (از هم اکنون) داده شد و در آنجا برایشان [: مردان و زنان] همسرانی پاکیزه است و اینان در آن جاودانه‌اند * همانا خدا از اینکه به پشه‌ای - چه فروتر، چه فراتر - از آن مثلی زند، شرم نمی‌کند؛ پس اما کسانی که ایمان آوردند، می‌دانند که آن (مثل) به راستی از (جانب) پروردگارشان کاملاً بجاست؛ ولی کسانی که به کفر گراییدند گویند: «خدا با (بیان) این مثل چه چیزی را خواسته است؟» بسیاری را با آن گمراه می‌کند و بسیاری را (هم) با آن به راه می‌آورد. و (اما) جز خلافکاران را با آن گمراه نمی‌کند * کسانی که پیمان خدا را پس از بستنش می‌شکنند و آنچه را خدا به پیوندش امر فرموده می‌گسلند و در زمین افساد می‌کنند؛ اینان همان زیان‌کارانند * چگونه به خدا کفر می‌ورزید؟ حال آن‌که مردگانی بودید، پس شما را زنده کرد؛ سپس شما را می‌میراند، پس از آن شما را زنده می‌کند؛ پس آن‌گاه به سویی او بازگردانده می‌شوید * او کسی است که آنچه در زمین است، همه را برای (همه) شما آفرید؛ سپس به (آفرینش) آسمان پرداخت، پس آسمان‌ها را (به صورت) هفت آسمان سازماندهی کرد و او به هر چیزی بسیار داناست.

این آیات با دعوت مردم برای عبادت خدا با برهان آوردن به اصول سه‌گانه دین آغاز می‌شود. پس اگر پذیرش و باور به آن‌ها نباشد، زمینه‌ای برای عبادت خدا نخواهد بود، مگر تقلیدی بدون برهان و اسلامی ظاهری ولی پروردگار در اینجا از ما خواهان ایمان محکم و جای‌گرفته در دل است که از برهان گرفته شده باشد:

عمومیت خطاب آیه

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۲۱﴾

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ به جای «یا ایها الذین امنوا» و «یا ایها المتقین»؛ چون که این خطاب مؤمنان، منافقان و کافران را شامل می‌شود؛ زیرا قرآن برای همهٔ مردم - به جز قاصران و دیوانگان - است؛ گر چه پذیرش واقعی ویژهٔ پرواپیشگان است؛ چنان‌که در آیات ویژهٔ متقین گذشت و رسولان خدا رسالات او را ﴿عذراً و نذراً﴾ به جهت اتمام عذر و حجت یا نذر و پذیرش ابلاغ می‌فرمایند. ﴿ناس﴾ در قرآن ۲۴۱ بار آمده است که بسیار بیشتر از مسلمین، مؤمنین و متقین و حتی بنی‌آدم است.

خطاب‌های قرآن حقیقی‌اند

﴿يَا أَيُّهَا﴾ ندای تنبیه و درخواست تمرکز بر نیروهای پنهان انسانی برای توجه به مصالح ناس است تا همگان ناس باشند نه نسناس.^۱ ندای بعید ﴿یا﴾ در اینجا به جهت دوری آنان از حضرت ربوبیت است، پیش از این‌که او را عبادت کنند. ﴿النَّاسُ﴾ در اینجا و جای دیگر ویژهٔ موجودین زمان خطاب نیست و دعوت قرآن ویژهٔ آنان نیست؛ زیرا قرآن دعوت خالد است، پس باید شامل تمام کسانی که دعوت از آنان صحیح است بشود. لذا هرآنچه از قرون جدید و آینده تا قیامت می‌آید، مشمول این دعوت است، گرچه در زمان نزول به سبب وجود نداشتن ایشان مشمول آنان نبوده است؛ همان‌گونه که شامل قاصران و مجانین نشده و نمی‌شود؛ زیرا اهلیت آن را ندارند. پس خطاب‌های قرآن خطاب‌های حقیقی هستند و همهٔ مخاطبین که پدیدار خواهند شد را نیز دربرمی‌گیرند و خطاب فعلی و زمانی نیستند، بلکه قضایای حقیقی‌اند که شامل همهٔ موارد در همهٔ زمان‌ها می‌شوند. کافران نیز مأمور به عبادت هستند؛ زیرا بر آنان است که نخست خدا را بشناسند و او را تصدیق کنند، سپس او را عبادت کنند. پس آنان به فروع مجازات می‌شوند؛ چنان‌که به اصول مجازات می‌شوند:

۱. ناس، انسان‌ها و نسناس، ضد آن است.

﴿... وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾^۱

... و وای بر مشرکان! کسانی که زکات نمی دهند و ایشان به آخرت کافراند.

امر به عبادت در پرتو اصول سه گانه دین

﴿وَيْلٌ﴾ شامل حکم فقهی زکات همراه دو اصل توحید و معاد است؛ به ویژه در اینجا که امر به

عبادت همراه توجه دادن به اصول سه گانه دین آمده است: ۱. توحید: ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ

فِرَاشًا...﴾

۲. رسالت: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا...﴾

۳. معاد: ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا...﴾، بارخدا، مگر قاصران مستضعف، همان

کسانی که نیرنگ نمی دانند و راه را نمی شناسند، پس امید است خدا آنان را ببخشد، آنان از

ویل حتمی نجات یافته و به بخشایش آنان امیدی هست. ﴿اعْبُدُوا رَبَّكُمْ﴾؛ زیرا خالق شماس،

﴿وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾ و آفریدگار پیشینان است. او خالق و پروردگار همه چیز است، پس او را

بپرستید؛ ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾؛ زیرا ﴿خَلَقَكُمْ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾.^۲ ﴿اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ...

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾؛ زیرا عبادت و تقوا هدف خلقت است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۳

و جن و انس را نیافریدم، جز برای آن که مرا پرستند.

او پروردگار خالق شماس، پس او را بپرستید:

﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ...﴾^۱

۱. فصلت ۶-۷/۴۱.

۲. پس «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» دو احتمال دارد؛ او را بپرستید: ۱. ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ، ۲. خَلَقَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» و لفظ تقوا هر دو

احتمال را تحمّل می کند، پس آن دو با هم مقصود هستند و چنان که آیات مطرح شده در متن بر آن دلالت می کند.

۳. ذاریات ۵۱/۵۶.

این [حقیقت بس والا] خداست. پروردگار شما (که) هیچ معبودی جز او نیست (و) آفریننده هر چیزی است، پس او را بپرستید...

و از او پروا کنید:

﴿وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأُولِينَ﴾^۲

و از آن کسی که شما و گروه‌های نخستین را هم‌چون کوه (با فطرت‌های توحیدی) آفریده است، پروا کنید.

ولی تقوا به دست نمی‌آید، مگر به پرستش او؛ چنان‌که دستور رسیده است: ﴿اعْبُدُوا رَبَّكُمْ ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ - پروردگارتان را بپرستید ... شاید تقوا پیشه کنید - ؛ زیرا ﴿خَلَقَكُمْ ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۳. شما و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند خلق و تربیت کرده تا او را پرستش کنید، پس از او پروا پیشه سازید. چرا که از جهت سبب و مسبب از هم‌گوناگونید! چنان‌که:

﴿... كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۴

۱. انعام ۱۰۲/۶.

۲. شعراء ۱۸۴/۲۶.

۳. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۶۶؛ قمی می‌گوید، علی‌بن‌حسین ع درباره سخن خدای بزرگ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ...» فرمود: «یعنی همه مکلفان از فرزندان آدم پروردگارتان را بپرستید، از او اطاعت کنید چون که دستور داده، باور کنید که جز او خدای دیگری نیست، تنهای بی‌همتاست و شبیه و همانند ندارد. عادل است که جور نمی‌کند، جوادی است که بخل نمی‌ورزد، حکیمی است که عجله نمی‌کند و اینکه محمد بنده او و فرستاده اوست...» سپس فرمود: «بپرستید کسی را که شما را از نطفه‌ای از آب گندیده آفریده، پس آن را در جایگاه مکین تا زمان معلوم قرار داده است... و کسانی را پیش از شما از دیگر صنف‌های مردم نیز آفریده شاید پروا پیشه کنید» علیه‌السلام فرمود: «برای آن دو وجه است: ۱. خدا، شما و پیشینیان را آفریده برای آن که پروا پیشه کنید؛ چنان‌که خدا فرموده: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾؛ من جن و انس را نیافریدم، مگر اینکه پرستش کنند» ۲. همه شما و پیشینیان، خدا را بپرستید، شاید از آتش در امان بمانید. و کلمه «لَعَلَّ» از خدا برای نگه داشتن بنده بین امید و بیم است تا ناامید و مغرور نشود.»

۴. بقره ۱۸۳/۲. در بسیاری از آیات، تقوا را می‌یابیم که نتیجه آن، امید و یا واقعیت است.

... روزه بر شما نوشته شده است، همان‌گونه که بر کسانی پیش از شما نیز نوشته شده بود، شاید پرهیزگاری کنید.

تقوا؛ ثمره عبادت خالص و مطلق

از آنجا که هر عبادتی تقوا را به ثمر نمی‌رساند، مگر عبادت مطلق و خالص، تقوا نتیجه هر مرحله از عبادت نیست. از این روی ﴿اعْبُدُوا رَبَّكُمْ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾. پس امید پرهیز از ممنوع‌ها به‌گاه عبادت واقعیت دارد. عبادت خواسته‌شده از مردم در اینجا تقوای مطلق ویژه پروا‌پیشگان نیست و بدین جهت زمینه‌ای برای آنان جز آرزوی تقوا نیست. پس گاهی برای آغازکنندگان عبادت خدا، اصل تقوا و برای پیشکسوتان عبادت، درجات بالاتر تقوا آرزوست. هم‌چنان که عبادت دارای درجاتی است، تقوا نیز که ثمره آن است درجاتی دارد. هرچه عبادت افزون گردد، بر تقوا نیز افزوده می‌شود و هرچه تقوا زیاد شود، بر عبادت افزوده می‌شود.

اساس تقوا

و اساس تقوا، نگهبانی از فراموش شدن یاد خداست که آن اساس همه بلاهاست. عبادت خدا با اینکه او به آن نیاز ندارد، تا اینکه یاد خدا را فراموش و ادب او را ترک نکنند و لهوکننده امر و نهی خدا نباشند. پس اگر بندگان خدا بدون تعبد رها شوند، آرزوی طولانی به سراغشان خواهد رفت و قلبشان قساوت خواهد یافت.^۱ «عبادت به زیادی نماز و روزه نیست، همانا عبادت تفکر در امر خدای بزرگ است»^۲ و «ادامه تفکر در خدا و قدرت اوست»،^۳ پس «عبادتی بی تفقه وجود

۱. نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۹؛ از عیون اخبار الرضا علیه السلام : فضل بن شاذان نیشابوری در علل الشرایع از امام رضا علیه السلام نقل کرده است.

۲. نورالثقلین، ج ۱، ص ۴۰؛ از اصول کافی از امام رضا علیه السلام

۳. همان سند از امام صادق علیه السلام.

نخواهد داشت.»^۱ بدین جهت می‌بینیم که آیه برای بیان لازم بودن عبادت، خلقت را در آغاز دلیل می‌آورد و تقوا را نتیجه آن قرار می‌دهد و آیات آفاقی و بیرونی را پس از آیات انفسی و درونی مطرح می‌کند:

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۲۲﴾

کسی که زمین را برای شما بستری (راهوار و گسترده) گردانید و آسمان را بنایی (افراشته) قرار داد و از آسمان آبی فرود آورد، پس با آن رزقی از میوه‌ها برایتان برون آورد. پس برای خدا همتیانی قرار ندهید، حال آن‌که شما می‌دانید (که خدا همتا ندارد).

مشرکین؛ خطاب آیه

خطاب در اینجا متوجه مشرکین است که اقرار به خدا می‌کنند، ولی در عبادت به خدا شرک می‌ورزند. این آیه به آنان هر آنچه را که توحید عبادت خدا واجب کرده تذکر می‌دهد؛ زیرا ﴿جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا...﴾. پس آیا کسی از شریکان پنداری خدا چنین کاری انجام می‌دهد؟ ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا﴾ که خدا در الوهیت همتا ندارد؛ چنان‌که نظیر این، آیات دیگری است:

﴿أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلٌ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ * أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِي وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلٌ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ مَعَ

۱. همان سند از امام علی بن حسین علیه السلام.

اللَّهُ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿۱﴾ أَمْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتٍ أَلْبَرٍ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلِ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۲﴾ أَمْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قُلُوبٌ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱﴾

(آیا آنچه شریک می‌پندارند بهتر است) یا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید و برای شما آبی از آسمان فرود آورد، پس با آن بستان‌هایی فرح‌انگیز به بار آورد؟ برای شما (هرگز چنان) نبوده است که درختش را برویانید. آیا با خدا، خدایی است؟ بلکه اینان گروهی هستند که برای خدا هم‌تا برمی‌گزینند * (آیا شریکانی که می‌پندارند بهترند) یا آن‌کس که زمین را قرارگاهی ساخت و در جای جایش رودهایی پدید آورد و برای آن (زمین کشتی‌وار) کوه‌هایی هم چون میخ‌ها (مانند لنگرها) قرار داد و میان دو دریا پرده‌ای (ناپیدا) گذاشت؟ آیا معبودی با خداست؟ (نه) بلکه بیشترشان نمی‌دانند [: نادانی می‌کنند] * آیا کیست (کسی) که در مانده را - چون وی را بخواند - (به‌خوبی) اجابت می‌کند و گرفتاری (اش) را برطرف می‌گرداند و شما را جانشینان (دیگران در) زمین قرار می‌دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ چه کم است آنچه را (به) یاد می‌آورید * یا کیست (آن‌که) شما را در (دل) تاریکی‌های خشکی و دریا راه می‌نماید و آن‌کس که بادهای (ی) رحمت (زا) را پیشاپیش رحمتش به بشارت-گری می‌فرستد؟ آیا معبودی با خداست؟ خدا برتر (و بزرگ‌تر) است از آنچه (با او) شریک می‌گردانند * یا کیست (که) آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند؟ و کیست (که) از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ بگو: «اگر (از) راستانید، برهاتان را بیاورید.»

هستی در خدمت بشر

زمین فرش‌شده در گهواره‌بودنش و آسمان برافراشته‌شده با درازی دامنش که از آن آب فرود می‌آید و از زمین فرآورده‌ها برمی‌آید، این و آن از نعمت‌های خدای یگانه است که تنها پرستش خدای یگانه بی‌مثال و بی‌همتا را واجب و عبادت غیر او را تحریم می‌کند؛ چرا که آن گمراهی آشکار است:

﴿تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِذْ نُسْوِيكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۲

۱. نمل ۶۴/۲۷-۶۰.

۲. شعراء ۹۸/۲۶-۹۷.

سوگند به خدا که ما همواره در ژرفای گمراهی آشکارگری بوده‌ایم، چون شماها را با پروردگار جهانیان برابر می‌انگاشتیم.

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فَرَاشًا...﴾؛ کسی که زمین را برای شما بستری (راهوار و گسترده) گردانید ...

﴿وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعَمَ الْمَاهِدُونَ﴾^۱؛ و زمین را رام و راهوار گسترانیدیم، پس چه نیکو گسترندگانیم.

زمین به هنگام خلق شدن فرش نبود و پس از آن فرش شد تا برای ساکنانش گهواره آسایش زندگی، بدون سختی و چالش باشد؛ چنان که انعام فرش هستند:

﴿وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرَشًا...﴾^۲؛ و (نیز) از دام‌ها، حیوانات باربر و سواری را (پدید آورد) ...

همچنین زمین با حرکت‌های وضعی و انتقالی منظم، رام و آرام‌بودنش، پس از چموشی و بازپذیری، پس از توحش و تحمل‌ناپذیری، فرش‌پذیری مهمان است و «سازگار با طبع‌های شما و هماهنگ جسمانی شماست»^۳؛ چنان‌که ﴿لَكُمْ﴾ تصریح است که فرش بودن زمین به

۱. ذاریات ۴۸/۵۱.

۲. انعام ۱۴۲/۶.

۳. نورالتقلین، ج ۱، ص ۴۰؛ از عیون‌الأخبار، ابن‌بابویه به سند خودش از حسن بن علی عسکری ع سلسله‌وار از پدران گرامی‌اش از علی بن حسین ع درباره این آیه: «... و خدا زمین را داغ و با حرارت شدید قرار نداد تا شما را خشک کند، و با بوی خوش شدید خلق نکرد تا (مغزهای) شما را به خود مشغول و از آخرت منحرف سازد، و با بوی گندیده شدید نیافرید تا شما را به زحمت بیندازد، و آن را همانند آب، خیلی نرم نساخت تا شما را در آن غرق کند، و خیلی محکم نساخت تا نتوانید بر آن خانه‌ها، ساختمان‌ها و قبر مردگانتان را بسازید، و لکن عَزَّوَجَلَّ در زمین متانت قرار داد، تا از آن برای خانه‌ها و قبرها و بسیاری از منافعتان بهره ببرید؛ پس بدین جهت زمین را برای شما فرش قرار داده است.»

نفع زندگی شما در آن است و مقصود از ﴿كُمُ﴾ ما فرزندان آدم هستیم که پس از میلیون‌ها سال از فرش شدن زمین به دنیا آمده‌ایم و در جنب ما نسل‌های پیشین آدمیان که از آغاز فرش شدن زمین خلق شده‌اند را نیز شامل می‌شود. فرش بودن زمین نعمت بزرگی است که ما آن را درک نمی‌کنیم؛ چون که از زمان پدیدارشدن مان ساکن آن هستیم. هماهنگی تعدادی از عناصر، زمین را برای فرش شدن آماده می‌کند. پس اگر عنصری از عناصر آب، خاک یا هوا، هر کدام که باشد، از بین برود یا کم و زیاد شود، زندگی بر روی آن محال یا سخت خواهد بود. منزّه است خدای بسیار آفریننده بسیار بزرگ!

برکات آسمان

خدا آسمان را بنا کرد درحالی که پیش از آن بنا نبود. پس نور زمین و باران‌های آن و بسیاری از برکات آن نتیجه بنای آسمان است:

﴿وَبَيْنَنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَبَّاجًا لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا﴾^۱

و بر فرازتان هفت (آسمان) استواران را بنا (نه) آوردیم و چراغی بس فروزان (نه) گذاردیم و از ابرهای فشرده (ی بارنده) آبی بسیار نهروار فرود (نه) آوردیم تا بدان دانه و گیاهی برویانیم و باغ‌هایی سردرهم پیچیده و انبوه را.

﴿أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا مَتَاعًا لَكُمْ وَلَا تَعْمًا كُمْ﴾^۲

۱. بناء ۱۶/۷۸-۱۲.

۲. نازعات ۲۷-۳۳/۷۹.

آیا آفرینش شما بنیادین تر است یا آسمان (که) آن را سازمان داده؟ بلندای جذب شده‌اش را برافراشت، پس آن را سازمان داد و شیش را تیره کرد و روزش را (روشن) برون آورد. و پس از آن (حرکات ناهموار)، زمین را گردشی هموار داد. آبش (که در درونش پنهان بود) و چراگاهش را از آن برون آورد و کوه‌ها را در عمقش کوبید، حال‌آن‌که (این آب و گیاه) بهره‌ای است برایتان و برای حیوانات نعمت‌وارتان.^۱

و سپس از آثار بنای آسمان:

نزول دفعی آغازین

﴿وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾: ﴿أَنْزَلَ﴾ در اینجا به‌جای «يَنْزِلُ» اشاره به نزول دفعی و یک‌باره آغازین دارد؛ چرا که زمین، کره‌ای بسیار داغ و سوزاننده بود که نه آب داشت و نه آبادی، پس خدای بزرگ از آسمان بر آن آب نازل کرد، «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ»:

﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا﴾^۲

و از ابرهای فشرده (ی بارنده) آبی بسیار نهروار فرود آوردیم تا بدان دانه و گیاهی برویانیم و باغ‌هایی سردرهم پیچیده و انبوه را.

حیات زمین منوط به باران

زمین چموش تشنه‌ما، برای گهواره شدن طلب آب می‌کرد:

﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ﴾^۳

۱. ر.ک. به جزء ۳۰، تفسیر آیه‌های بنای آسمان، صص ۲۸-۲۵ و ۸۸-۸۶؛ همچنین در آیاتی از سوره فصلت، از خلق

دخان آسمانی و هفت‌گانه قرار دادن آسمان بحث می‌کنیم.

۲. نباء ۱۶/۷۸-۱۴.

۳. مؤمنون ۱۸/۲۳.

و از آسمان آبی به اندازه‌ای (معین) فرود آوردیم، پس آن را در زمین جای دادیم؛ و ما همچنان بر بازگرداندن آن بی‌گمان تواناییم.

و اگر همه آب‌های زمین و یا برخی از آن‌ها از خودش بود، در اینجا زمینه‌ای برای تهدید گرفتن آب‌های آسمان از آن نبود. پس زندگی زمین بستگی به آب‌های آسمان دارد:

﴿... وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...﴾^۱

... و از آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده، پس با آن زمین را بعد از مردنش زنده گردانید ...

فسبحان من أمسكها بعد موجان مياهاها و أجمدها بعد رطوبة أكتافها، فجعلها لخلقها مهاداً، و بسطها لهم فراشاً فوق بحر لحي راکد لایجری و قائم لایسری، تکر کره الرياح العواصف، و تمخضه الغمام الذوارف؛^۲

برتر و برتر باد ساحت آن خداوندی که زمین را - از پس آن همه موج‌ها - ثباتی بخشید و از پی رطوبتی فراگیرش بخشکانید، پس از آن برای خلق خویش گهواره‌ای فراخور تدارک دید و چونان بستری بر اقیانوس پرتلاطم و هم راکد، ایستا و بی‌جریان‌ش بگسترانید، در حالی که تندبادها آرامش نمی‌گذاشتند و ابرهای پربارانش سخت زیر و روو این سو و آن سو می‌کردند.

و راستی که «به‌راستی برای هر کس که (از خدا) پروا بدارد، در این (ماجرا) به‌درستی عبرتی است: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا وَّ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾؛ زیرا این نعمت‌ها از خدای یکتای بی‌مثال، بی‌نظیر و بی‌همانند است.

درجات شرک

همان‌گونه که برای توحید درجاتی است، شریک قرار دادن برای خدا هم درکاتی دارد: شریک یا به تنهایی پرستش می‌شود یا همراه با خدا و یا نه این و نه آن؛ بلکه برای او کرنش می‌شود؛ هم-

۱. بقره ۱۶۴/۲.

۲. امیرالمؤمنین علی عليه السلام در نهج البلاغه.

چنان که برای خدا: کرنش به شکل رکوع و یا سجده و یا به گونه‌ای دیگر. همتا و شریک قرار دادن برای خدا حرام، کفر، شرک و یا الحاد به خداست. پایین‌ترین مرحله آن ریا و بالاترین مرحله آن الحاد است و درجات متوسط شرک بین آن دو قرار دارد:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهْمٌ مُّشْرِكُونَ﴾^۱

و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند، مگر آن‌که هم‌چنان مشرکانند.

شرک همانند لانه مورچه است. در حدیث آمده است که مردی به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: «اگر خدا بخواهد و تو بخواهی.» فرمود: «آیا من را همتای خدا قرار می‌دهی؟» و یهودیان به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: «دین تو بهترین دین است، اگر امت تو مشرک نبودند؟» فرمود: «چگونه؟» گفتند: «چون که آنان می‌گویند اگر خدا بخواهد و محمد بخواهد.» پس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خشمگین شد و به مسلمانان فرمود: «این‌گونه سخن مگویید، بلکه بگویید اگر خدا بخواهد، پس محمد بخواهد.» پس باید خواست پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرع بر مشیت خدا و نه قرین و همراه آن قرار گیرد!

تحدی با قرآن

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۲۳﴾

۱. یوسف ۱۲/۱۰۶.

و اگر از آنچه بر بنده (ویژه) مان به تدریج نازل کردیم در (ژرفای) شکی مستند بوده‌اید، پس - اگر (از) راستان (در گفتار و کردار) بوده‌اید - سوره‌ای از (شخصی) همانندش [این بنده ما] و از (کتابی) همانندش [این کتاب] بیاورید و گواهان خود را (هم) - از غیر خدا - فراخوانید.

﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾
۲۴

پس اگر (چنان) نکردید - و هرگز (هم) نتوانید (چنان) کرد - از آن آتشی که گیانه و سوختش مردم و سنگ است (و) برای کافران آماده شده پرهیزید.

تحدی به قرآن - که وحی آسمان است - و همه مردم در طول تاریخ و عرض جغرافیا، به یقین هرگز نمی‌توانند همانند قرآن و یا همانند سوره‌ای از آن بیاورند: «وَلَنْ تَفْعَلُوا». «مِنْ مِثْلِهِ» دو تحدی را با هم دارد و به ژرفای تاریخ رسالت‌ها و کتاب‌های زمین و آسمان می‌زند و همه را به مبارزه می‌طلبد: مثل قرآن، از کتاب‌های وحی و مثل شخصیت‌های وحی که فرودگاه آن بوده‌اند. مثل بنده ما که درس نخواند و مدرّس همه جهانیان شد و یا حتی همانند او در بشر بودن، گر چه عالم باشد! پس قرآن محمد و محمد قرآن دو معجزه همراه با هم، لازم و ملزوم همدیگر و چیره و برتر بر دیگر معجزه‌ها و دیگر مردان وحی هستند. هر دو تا زمانی که خورشید طلوع و غروب می‌کند، جاویدان خواهند بود!

انواع تحدیات قرآن

تحدی به قرآن

در قرآن تحدی‌ها سه گونه‌اند:

۱. تحدّی به کل قرآن: این تحدّی، شامل‌ترین تحدّی‌هاست و شامل همه جن و انس در هر زمان و هر مکان و همه قرآن می‌شود؛ چنان‌که قرآن بر همه قرآن صادق است بر یک آیه هم صادق است و بین این دو متوسط‌هایی هست:

﴿قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۱

بگو: «اگر همواره انس و جن با هم پیوسته (و هماهنگ) گردند بر این که مانند این قرآن را بیاورند، (هرگز) مانند آن را نیاورند و گرچه (بر فرض محال) آنان (در این جریان) پشتیبان یکدیگر باشند.»

۲. تحدّی به ده سوره همانند قرآن:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَاذْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۲

یا می‌گویند: «آن [قرآن] را به دروغ به خدا نسبت داده». بگو: «اگر راستینید پس ده سوره افترا بسته همچون (قرآن) بیاورید، و غیر از خدا هر که را توانستید (در این فراگیری مقایسه‌ای فرا خوانید).» پس اگر برایتان اجابت نکردند، بدانید که قرآن بی‌گمان تنها (به وسیله) علم خدا نازل شده و این که معبودی جز او نیست. پس آیا شما (در برابر حق) تسلیم هستید؟

۳. تحدّی به سوره‌ای از سوره‌های قرآن: - چنان‌که در اینجاست - این قوی‌ترین تحدّی قرآن و محمّد قرآن است. تحدّی به سوره‌ای مثل خودش گرچه همانند کوثر باشد - نه فقط با ده سوره

۱. اسراء ۸۸/۱۷.

۲. هود ۱۴/۱۱-۱۳.

از آن و یا با همه آن - و کسی که قرآن بر او نازل شده است؛^۱ فردی بی سواد که پیشینه نوشتن و یا خواندن ندارد:

﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِارْتَابِ الْمُبْطِلُونَ﴾^۲

۱. ضمیر غایب در «مِثْلِهِ» به «عَمِيدًا» بر می گردد چنان که بر «سَمَانَرُنَا» بر می گردد و آن دو مرجع، با هم مقصود می باشند؛ چون که آیه از نظر لفظ و معنا هر دو را تحمل می کند. و چنان که در تفسیر برهان به نقل از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از امام باقر علیه السلام درباره این جمله از آیه: «فَأْتُوا» آمده است: «ای جماعت قریش و یهود! ای جماعت نواصب که از اسلام بیزار و فراری هستید و ای جماعت عرب های فصیح و بلیغ و زبان آور! پس اگر در این آیات شک مریب و مستند دارید، پس از مردی همانند این مرد، مردی که کتابی نخوانده و نوشته و درس نگرفته و به نزد عالمی نرفته و از کسی نیاموخته و شما او را در سفرها و حضرهایش می شناسید - بدین صورت چهل سال مانده، سپس علم اولین و آخرین را آورده - همانند این کلام بیاورید تا اینکه روشن شود که او چنان که شما می پندارید دروغگو نیست؛ زیرا هر چیزی که از نزد غیر خدا باشد، به زودی برای او نظیر و همانندی در میان خلق خدا یافت می شود. و ای جمعیت های کتاب خوان از یهود و نصاری! اگر در کلام محمد صلی الله علیه و آله و سلم شک دارید، پس سوره ای همانند قرآن از یکی از کتاب های آسمانی تورات، انجیل، زبور، صحف ابراهیم و ... بیاورید؛ پس شما در دیگر کتاب های الهی تبارک و تعالی سوره ای همانند قرآن نمی یابید.»

و در آن از امام علی بن حسین علیه السلام همانند آن روایت و زیادی آمده است: «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ» از مانند محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛ یعنی به نزد اصحاب کتاب ها هرگز نرفته است و شاگرد کسی نبوده و از کسی نیاموخته و او کسی است که پیوسته در سفر و حضر شناخته اید. به هیچ سرزمینی نمی رود، مگر اینکه گروهی از شما همراه وی هستید و حال او را مراعات می کنید. او این کتابی که این عجایب را دارد برای شما آورده است، پس دروغگو نیست، چنان که شما می پندارید؛ شمای که فصیحان، بلیغان، شاعران و ادیبانی بی بدیل در میان ادیان و دیگر امت ها هستید. پس اگر دروغ باشد، پس زبان او زبان شماسست و جنس او جنس شماسست و طبع او طبع شماسست و به زودی برای جماعت شما و یا برخی از شما اتفاق می افتد که با کلام او معارضه می کنید و همچون کلام او و یا بهتر از آن را می آورید؛ چون سخن بشر است. پس بین سخن خود و سخن او مقایسه کنید تا بفهمید چه کسی دروغ می گوید.»

۲. عنکبوت ۴۸/۲۹.

و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و با دست راست [: نیروی نوشتار راستینت] کتابی نمی نوشتی. (و گرنه) در این هنگام باطل اندیشان بی گمان به شک مستندی می افتادند.

﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۱

بگو: «اگر خدا می خواست آن [: قرآن] را بر شما نمی خواندم و (خدا) شما را بدان آگاه نمی گردانید. پس به راستی (به گونه ای راستین) پیش از (آوردن) آن عمری در میانتان به سر برده ام؛ پس آیا خردورزی نمی کنید؟»

شبهه مشرکان در نزول قرآن
و اگر بگوید:

﴿وَلَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾^۲

و به راستی و درستی می دانیم که آنان بی چون می گویند: «جز این نیست که بشری به او (قرآن) می آموزد (چنان نیست؛ زیرا) زبان کسی که (این) نسبت دروغین را به او می دهد غیر عربی است و این (قرآن) عربی ای روشنگر است.»

پس چون عرب زبانی را نیافتند که به او افترا ببندند و بگویند او پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تعلیم داده گفتند: «سلمان فارسی او را تعلیم داده است.»

پاسخ شبهه

افتزایی آشکار و تهمت بی هدف، سپس جواب کوبنده آمد:

﴿لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾^۳ ؛

۱. یونس ۱۶/۱۰.

۲. نحل ۱۰۳/۱۶.

زبان کسی که (این) نسبت (دروغین) را به او می‌دهید غیر عربی است و این (قرآن) عربی‌ای روشنگر است.

اگر عرب به او زبان تعلیم نداده، چگونه یک عجمی که در عهد مدنی به نزد پیامبر ﷺ آمده او را تعلیم داده، در حالی که بخش بزرگی از قرآن در عهد مکی نازل شده که آن فرد عجمی در آنجا حضور نداشته است! و از همین جاست که حتی اگر پیامبر ﷺ در همهٔ مدرسه‌ها درس آموخته و همهٔ علوم را کسب کرده بود، نمی‌توانست همانند قرآن گرچه یک سوره و یا یک آیه بیاورد. پس چگونه است که همهٔ جهانیان که فرصت پیش‌روی‌شان گشوده و همت‌هایشان در معارضه علیه قرآن و باطل ساختن حجت او شدید بود، تا هم اکنون نتوانستند و هرگز نخواهند توانست سوره‌ای همانند قرآن بیاورند؟ آیا همهٔ این‌ها دلالت ندارد که قرآن شامل همهٔ جوهای فصاحت و بلاغت تعبیری و همهٔ جوهای عقلانی در همهٔ زمینه‌ها و همهٔ محیط‌های گوناگون علمی است و چهارده قرن یک‌ه‌تاز میدان‌ها بوده و هم‌آوردی نداشته است؟!

۴. تحدی قرآن علیه منکرین آن: حداقل یک آیه مانند آیات قرآن بیاورید. از آوردن همین نیز عاجزید؛ زیرا «آیه» در قرآن به معنای نشانهٔ خدایی است که دلالت بر صدورش از خداست؛ چنان‌که آیات در قرآن، تعبیرها از معجزات خداست، پس قرآن - همهٔ آن - یک سوره و یا آیه‌اش - آیه، نشانه و معجزه خدایی است:

﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۱

این‌ها آیات خداست، (که) ما آن‌ها را به حق بر تو می‌خوانیم، و به‌راستی تو بی‌گمان از پیامبرانی.

گرچه این آیات نسبت به استدلال‌کنندگان درجات گوناگون دارند و لکن خود آنها در بلاغت و فصاحت و در تعبیر و موسیقی و آهنگ عبارت تا چه رسد به محتوا، در یک سطح و در اوج می‌باشند. پس اجمال و تفصیل قرآن، آیهٔ خدایی است. از همین جا است که حتی اگر خود محمد ﷺ در مدارس درس خوانده بود و علوم را کسب کرده بود، نمی‌توانست مانند قرآن یا مانند سوره‌ای از قرآن و حتی مانند آیه‌ای از آن را بیاورد. پس چگونه می‌تواند درحالی که هیچ

سابقه کسب علم نداشته است با این حال کتابی آورد که همه جوهایی فصاحت و بلاغت را تسخیر کرد:

﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۱

پس اگر برایتان اجابت نکردند، بدانید که قرآن بی‌گمان تنها به (وسیله) علم خدا نازل شده و اینکه معبودی جز او نیست. پس آیا شما (در برابر حق) تسلیمید؟

بحث در مرجع ضمیر مثله

اگر ضمیر ﴿مِثْلِهِ﴾ به ﴿عَبْدَنَا﴾ بر گردد، ﴿مِنْ﴾ ابتدایی نشویه است: ﴿فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ﴾؛ - پس سوره‌ای از همانند بنده بی‌سواد ما بیاورید - سپس آن را با سوره‌ای از قرآن مقایسه کنید تا این که فاصله زیاد بین آن دو را بشناسید، پس بدانید که از جانب خدا نازل شده است و حتی اگر مساوی هم باشند باز هم از طرف خداست؛ زیرا بین وحی زمین و وحی آسمانی تساوی وجود ندارد! و یا سوره‌ای «از مانند بنده‌ها» از آن جهت که بنده ماست، جن یا انسان و یا پیامبر باشد، گرچه از نایب‌های علوم باشد بیاورید، سپس با سوره‌ای از قرآن مقایسه کنید تا این که فاصله روشن^۲ بین آن دو را بشناسید، پس بدانید از جانب خدا نازل شده است. اگر ضمیر در ﴿مِثْلِهِ﴾ به قرآن بر گردد، ﴿مِنْ﴾ جنسیه است؛ چنان که می‌تواند نشویه ابتدایی باشد: «پس سوره‌ای از همانند قرآن از کتاب‌های وحی و یا سوره‌ای که هم جنس قرآن در وحی بودن است، بیاورید:

﴿قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾^۳

۱. هود ۱۴/۱۱.

۲. در اینجا بین همانندی در اتمی و بی‌سواد و همانندی در بنده و حتی پیامبر بودن طرف مقابل جمع می‌شود؛ زیرا آیه هر دو را برمی‌تابد.

۳. قصص ۴۹/۲۸.

بگو: «پس اگر راستینید، کتابی از جانب خدا بیاورید که از این دو (تورات و قرآن) هدایت‌کننده‌تر باشد تا پیرویش کنم.

این ناتوانی به یقین دلالت می‌کند که تورات و قرآن از وحی خدایند. وحی زمین هر چیزی که باشد پایین‌تر از وحی آسمانی است؛ بسان پایین بودن زمین از آسمان:

﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ...﴾^۱

پس اگر برای اجابت نکردند، بدان که تنها هوس‌های خود را پیروی می‌کنند...

پس آیا کسی از اهل کتاب سوره‌ای از هر کتاب آسمانی آورده که با سوره‌ای از قرآن مقایسه کند، درحالی‌که مجال و زمینه گسترده است؟ هرگز؛ چون که نتیجه این مقایسه - در دورترین احتمال - همانندی سوره کتابی با سوره قرآن است و یا برتری و رجحان قرآن است؛ چنان‌که فرض و تصور حق همین است، و چگونه ممکن است که کلام بنده خدا با کلام خدا همانند باشد و یا کلام بنده برتر از کلام خدا باشد؟ پس قرآن از علم خدا نشأت گرفته و نازل شده است.

اوج تحدی قرآن

همه شاهدان غیر از خدا هم شهادت می‌دهند که قرآن کلام خدا است:

﴿وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾

اگر راست می‌گویید که قرآن از نزد غیر خداست، شاهدان خویش را بر این مدعا بیاورید.

و اگر نیاورید پس باید در همه زمینه‌های مقایسه شهادت بدهید که قرآن محمد و محمد قرآن از نزد پروردگار نازل شده‌اند. کتاب خدا شاهد است و پیامبر خدا مشهود. در این، آن دو با هم معجزه روشن‌خدایی هستند که بالاتر از آن نیست! پس در این جا تحدی به اوج می‌رسد که از منکران وحی قرآن درخواست می‌شود که همه شاهدان خویش را بخوانند، سوره‌ای همانند

سوره‌ای از قرآن و یا همانند سوره‌ای که محمد ﷺ آورده بیاورند و لکن ﴿لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا﴾؛ - نمی‌آورید و محال است که بیاورید - و اگر بیاورید، پس شما و شاهدانتان به زودی شهادت خواهید داد که قرآن از علم خداست؛ زیرا مماثلتی بین آنچه آورده و شما می‌آورید نیست. پس چنان‌که:

﴿... اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ...﴾؛^۱

... خدا به (حقانیت) آنچه بر تو نازل کرده است گواهی می‌دهد. او آن را به علم مطلق خویش نازل کرده ...

همچنین بر شاهدان غیرخدایی است که به گاه قیاس شهادت بدهند و یا حداقل - از شهادت دادن ضد وحی قرآن ساکت بمانند؛ زیرا برای آنان هیچ دلیلی جز عجزشان از آوردن همانند قرآن نیست. ﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا﴾ چنان که انجام ندادید ﴿وَلَنْ تَفْعَلُوا﴾ و هرگز (هم) نتوانید. پس اگر چنان نکردید؛ چنان‌که انجام آن در مثلث زمان محال است، از هر انجام‌دهنده و کوشش‌گری نیز محال است:

﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾؛

پس از آن که آتش‌گیرانه و سوختن‌اش مردم و سنگ است (و) برای کافران آماده شده پرهیزید.

انسان‌نمایان این چنین سنگ جهنم خواهند بود؛ زیرا عقل‌شان غروب کرده و بدن‌هایشان یخ زده، پس بر انکار قرآن و حجّت آن که همانند خورشید در وسط روز روشن است پای می‌فشارید. پس چگونه ممکن است که محمد ﷺ که به حق عاقل‌ترین عاقل‌ها در نزد ایشان است ادعا کند که: ﴿لَنْ تَفْعَلُوا﴾؟

ناتوانی بشر از آوردن مثل قرآن

هرگز نخواهید توانست که انجام بدهید - نه فقط به زودی انجام نمی‌دهید - زیرا ﴿لَنْ﴾ اشاره صریح دارد که انجام این کار به نظر و در واقعیت خارجی محال است و از اشاره‌های نمکین تعبیر به ﴿لَنْ﴾ این است که به نظر عقل و در واقعیت خارجی، حتی کتاب‌های آسمانی نیز محال است که همانند قرآن و یا بالاتر از آن باشند و به هنگام عجز: ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾. پس در دنیا خودتان را آتش‌گیرانه برای آتش انکار قرار دادید تا به آن وحی قرآن را بسوزانید، پس در سرای باقی به زودی همراه سنگ‌های جهنم آتش‌گیرانه آتش جهنم که از پیش آن را فراهم کرده‌اید خواهید شد. پس:

﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ﴾^۱

همواره شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید، گیرانه دوزخید. شما برای آن (در همان) داخل شونده‌اید.

پس هر کس درایتی و ذوقی به روش‌های کلام و تصورات از هستی و هر آنچه که برای بشر از روش‌ها و نظرهاست دارد، شکی بر ذهن او نفوذ نخواهد کرد. آنچه را که قرآن در این زمینه‌ها آورده است با دستاوردهای بشر در این زمینه‌ها به طور کامل تفاوت دارد؛ بسان تفاوت خدا از مخلوقاتش. پس کلام خدا، خدای کلام است؛ چنان‌که علم او خدای علم است، پس از علم خدا نازل شده است. پس قرآن به ذاته: ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ اما زمانی که انسان چشم سالم نداشته باشد در روز روشن هم نمی‌بیند. ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ...﴾؛ - اگر از آنچه بر بنده (ویژه) مان نازل کردیم در شک مستند بوده‌اید - در حالی که هیچ دلیلی ندارید، بلکه دلایلی از خود قرآن تأکید می‌کند که آن، از علم خدا نازل شده است، پس ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ...﴾؛ سوره‌ای از همانند آن بیاورید تا این که ثابت کنید که قرآن از خدا نیست، بلکه بشر آن را جعل

۱. انبیاء ۹۸/۲۱.

کرده است. ﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا﴾؛ پس اگر (چنان) نکرديد - و هرگز (هم) نتوانيد (چنان) کرد -؛ زیرا همانند ندارد و حتی با سوره‌ای از کتاب‌های آسمانی و مردان آسمانی هم، همانند ندارد، ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ...﴾!

﴿مَا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا﴾: از این عبارت با اشاره‌ای لطیف بر می‌آید که بندگی خدا ظرف صالح برای نزول وحی است، نه راه‌های بشری و چه تعبیر زیبایی است ﴿عَبْدِنَا﴾؛ زیرا در نزد اهل معرفت آن، علم او به خداست و بای آن، فاصله او از غیر خداست و دال آن، دنو و نزدیکی او به خدا بدون کیفیت و حجاب است.^۱

﴿فَاتُوا﴾: اگر اهل کتاب هستید از کتاب‌های آسمانی بیاورید و اگر از مشرکان هستید ﴿فَاتُوا بِسُورَةٍ﴾ سوره و مجموعه‌ای همانند مجموعه‌ای «من مثل عبدنا» از یک فرد بی‌سواد همانند بنده ما بی‌سواد و یا از هر کسی ﴿إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ اگر - در ریب‌تان شک مستند بی‌دلیل - راستگو هستید. در حالی که شما هیچ دلیلی بر شک‌تان ندارید!

﴿بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ﴾ در این جا تحدی «به سوره‌ای از همانند خودش» و در جای دیگر ﴿بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ﴾ به سوره‌ای همانند خودش:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَضَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۲

۱. مصباح الشریعة از امام صادق (ع).

۲. یونس ۳۸/۱۰.

یا می‌گویند: «آن را (به خدا) افترا زده است!» بگو: «اگر راستینید، سوره‌ای همانند آن بیاورید و هر که را (در این کار) خدا می‌توانید، فراخوانید.»

«سوره» چیست؟

سوره در لغت بر وزن فعله از «سُورَة»: شهر و دیوار آن که آن شهر را از شهرهای دیگر جدا می‌کند است. پس یک سوره از قرآن آیاتی محدود جدا شده از آیات محدود دیگری است و جداکننده آن‌ها بسم‌الله‌ها در آغاز هر یک از آن‌ها است. به جز سوره براءت که در آغازش ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ ندارد و سوره بودن آن با ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ در آخر آن و با جمله ﴿بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ...﴾ که به تواتر ثابت است، در آغاز مشخص می‌شود. پس ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ به طور کلی به جز آن که در وسط سوره نمل است، سُور و دیوار آغاز و پایان سوره‌های قرآن است.

تقسیم‌بندی قرآن به سور از ناحیه خدا

و گاهی یک «سوره» و «ده سوره» و نظایر آن^۱ دلالت می‌کند که قرآن کنونی با همین نظم و ترتیب در زمان وحی مرتب شده و با بسم‌الله‌ها و... دیوارکشی و سُورکشی شده است و اگر غیر از این بود، نمی‌شد خدا به همه و مجموعه قرآن تحدی کند؛ زیرا هنوز جمع نشده بوده است، و لکن به آن تحدی کرده، پس در همان زمان کامل شده است. در هر حال شکی نیست که جمع و ترتیب قرآن همانند تنزیل آن فقط با دستور وحی و با وحی بوده است:

۱. مجموعاً در ۹ جای قرآن «سوره» ذکر شده است: توبه ۶۴/۹ و ۸۶ و ۱۲۴ و ۱۲۷؛ یونس ۳۸/۱۰؛ هود ۱۳/۱۱؛ نور ۱/۲۴؛ محمد ۲۰/۴۷؛ دلالت کلی در آن‌ها این است که قرآن به جز آیاتی از آن، به شکل سوره‌ها نازل شده است.

﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾^۱

همانا گردآوریش (جمع و تألیفش) و خواندنش (پس از گردآوریش) تنها بر عهده ماست.

بدون این که هیچ کسی در تألیف سوره‌ها و یا آیات آن دخالت کند، پیامبر از جانب خدا مأمور بوده است که سوره‌ها و آیه‌ها را چنان که خدا می‌خواهد جمع و تألیف کند و حضرت هم این کار را با کمک مسلمانان انجام می‌داده است.

رمز جاودانگی قرآن

پس یک سوره از قرآن، گرچه کم‌ترین آن همانند کوثر باشد، همه جن و انس را در طول تاریخ به مبارزه می‌طلبد که:

﴿... وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾^۲

... و گر چه (بر فرض محال) آنان (در این جریان) پشتیبان یکدیگر باشند.

همه دست به دست هم بدهند که همانند قرآن بیاورند، نمی‌توانند؛ چون که خدا با دیگر پیامبران در دیگر کتاب‌های آسمانی همانند محمد ﷺ در قرآن سخن نگفته است.^۳ و این رمز جاودانگی قرآن و هیمنه آن بر همه وحی زمین و آسمان است و رمز پیشتازی قرآن در میدان‌های مسابقه است و در آن میدان‌ها تنهاست؛ زیرا رفیق و رقیب در آنجاها ندارد! چون که قرآن عبارت‌هایی نیست که رقیبان کوشش کنند همانند آن را حکایت کنند، بلکه خدا آن‌ها را همانند دیگر معجزات‌اش بدیع آفریده است، بلکه قرآن از دیگر معجزات الهی بالاتر است و خلق خدا

۱. قیامت ۱۷/۷۵. رک. به تفسیر این آیه در سوره قیامت در ج ۲۹، صص ۲۸۴-۲۸۰.

۲. اسراء ۸۸/۱۷.

۳. [از باب آفتاب آمد دلیل آفتاب - مترجم]

از ساختن و آراستن آن عاجز است. پس قرآن امری از خداست، چنان‌که روح امری از اوست. مردم سرّ آن را نمی‌دانند، گرچه بخشی از معنا را درک می‌کنند. قرآن آیه‌ی خدایی است که خودش بر خودش دلالت دارد، بدون این که به شهادت‌های شاهدان دیگر نیاز داشته باشد:

﴿لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^۱

خدا به (حقانیت) آنچه بر تو نازل کرده است گواهی می‌دهد. او آن را به علم (مطلق) خویش نازل کرده و فرشتگان (نیز به آن) گواهی می‌دهند و گواهی خدا کافی است.

و مقصود از شهادت خدا، شهادت کلام خداست که آن از جانب خداست^۲ و نه از سوی دیگران؛ چون‌که:

﴿... أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ...﴾^۳

... او آن را به علم (مطلق) خویش نازل کرده ...

پس نشانه‌های علم خدا در قرآن در همه‌ی زمینه‌ها روشن است. کمترین زمینه‌ها، فصاحت و بلاغت و اثرگذاران قرآن است و بالاترین آن‌ها علوم الهی است که جز به وحی نشاید آن‌ها را فرا گرفت. پس بشری که کلام بشر را با نشانه و علامتش می‌شناسد علامت و نشانه‌ی الهی بودن کلام را در قرآن می‌شناسد، در حدی که احدی نمی‌تواند از آن تعبیر کند؛ به جز این که بگوید قرآن «باقی» است تا زمان باقی است. گرچه بر آن افترا ببندند که «آن سحر» است. تناقض روشن و رسوا؛^۴ زیرا سحر باقی نمی‌ماند.

۱. نساء ۱۶۶/۴.

۲. [از باب آفتاب آمد دلیل آفتاب - مترجم].

۳. نساء ۱۶۶/۴.

۴. ر.ک. به ج ۲۹، صص ۲۵۰-۲۴۶.

کلیّت زمینه‌های تحدّی قرآن

قرآن در همهٔ زمینه‌ها تحدّی می‌کند:

۱. فصاحت و بلاغت قرآن: در فصاحتِ عبارت و بلاغتِ تعبیر و این زمینه کم‌ترین و آسان‌ترین معجزه‌های قرآن است، با این که در بالاترین مرحله در نظم، ترکیب، انسجام و آرایش لفظی قرار دارد. اما اگر نظرها از مبانی آن به اسرار و معانی‌اش منتقل گردد، پس در آنجا اشاره‌ها منقطع می‌شود، عبرت‌ها زنده می‌شود و عبارت‌ها می‌میرد؛ چون که در برابر آن اسرار و معانی، عقل‌ها و جان‌ها حیران و گردن‌ها خاضع می‌شوند و سرها به پایین می‌افتند؛ چون که آن‌ها هبه و هدیهٔ ملکوت و هیبت جبروت هستند. در آنجا بی‌بدیلی، انفجار عزت، گنجینه‌های ارزشمندی و جهش هست. به تحقیق کشور قرآن بیشترین استوانه‌های فصیحان و بلیغان را داشته است و زمان قرآن روشن‌ترین زمان‌ها به وجود سخنوران چیره‌دست بوده است. فصاحت و بلاغت بالا و چیرهٔ قرآن، آنان را در تنگنای خفه‌کننده قرار داد و به عجز و ناتوانی خویش در همان گام‌های نخستین و کوتاه اعجاز قرآنی اعتراف کردند.

پس با انکار آنان شاعران‌شان نادان شده و جاهلان‌شان با پذیرفتن آن شاعر شدند و پیرانشان جوان گشته و به پاخواسته‌شان برچیده شد و عالیشان ابوجهل و پدر نادانی گردید و سُهیل‌شان^۱ نقش بر زمین شد و عتبه^۲ آنان بدبخت‌ترین گشت و آتش بار آنان خاموش‌ترین و خوارترین شد و بندهٔ خورشید آنان فراموش شده‌ترین گردید و نابغهٔ آنان فراموش گشت و حیّ اُخطب^۳ آنان مرد و هجوم‌کنندهٔ آنان از بین رفت و بلیغان و سخن‌سرایان آنان اسیر شده و بزرگان‌شان کوچک شدند

۱. [شاعری بوده است.]

۲. [شاعری بوده است.]

۳. [شاعری بوده است.]

و چهره‌های‌شان را با ننگ و عار لکه‌دار کردند و کلمه‌های‌شان بر گردن‌شان غل و زنجیرهای ذلیل‌کننده شد و عقل‌شان پرید؛ پس گفتند: این به جز سحر آشکار چیز دیگری نیست.^۱

قرآن سردمداران قریش و شرک را در عبارت‌ها و الفاظ به مبارزه می‌طلبد؛ چون‌که آنان لفظ‌شناس بودند و از معناهای قرآن چیزی نمی‌دانستند. و لکن آنان به جای گفتگو به ناراحتی‌ها و درگیری‌ها پناه بردند و به جای مبارزه با حرف‌ها به سراغ معارضه و درگیری معنوی رفتند و به سخنان غیر فصیح به جای سخنان فصیح راضی شدند.^۲ پس معجزه قرآن در همه زمینه‌ها بر معجزه بشری - فصاحت و بلاغت لفظی - چیره است؛ چنان‌که معنی بر لفظ و عقل‌ها بر جسم‌ها چیره هستند. لفظ وسیله‌ای برای تعبیر و ترجمه معناست و قرآن در اوج اعجاز است، تا چه رسد به معنا و اسرارش؛ چنان‌که معجزه فصاحت و بلاغت عرب‌ها ویژه خود آنان بود. اما قرآن همه جهانیان را و نه فقط زبان‌آوران عرب را تحدی می‌کند و به مبارزه می‌طلبد. پس تحدی قرآن شامل همه زمینه‌های مسابقه: لفظ‌ها، معناها و حقیقت‌ها می‌شود.

تفاوت کلام خداوند و انسان

پس علی‌رغم این که در کلام غیرخدا در هر کجا و از هر کس و در هر سطحی که باشد، در آن اوج و فروکش هماهنگی و ناسازگاری قوت و ضعف و فراگیری و تبلور و سنگینی درخشش و خاموشی و امثال این‌ها که از نشانه‌های اختلاف و تغییر و نقصان و کمبود است می‌یابی، هیچ‌یک از این‌ها را در قرآن نمی‌یابی. قرآن حق صریح است و از دروغ و خیال که ناسازگار با مظاهر فصاحت و بلاغت رسمی است دور است. رکن فصاحت بشری، در توصیف خیال‌های دور از واقع بودن و هماهنگی با آرزوهای دور و دراز است؛ در حالی که قرآن حق است و بیان وقایع است و با این حال در نوک قله فصاحت است! و عوامل فصاحت بشری کذب است، هر

۱. بخشی از این عبارت‌ها از کتاب الدین و الاسلام از امام محمدحسین آل کاشف‌الغطاء است.

۲. همان.

شاعری که دروغ را رها کرده و راستی را گرفته شعرش تنزل پیدا کرده است؛ چنان که شعر لیبید بن ربیعہ و حسان بن ثابت پس از آن که مسلمان شدند اینچنین شد؛ در حالی که قرآن همه‌اش صدق و راستی است! و فصاحت کلام - به ویژه ادامه‌دار آن در همهٔ زمینه‌ها - برای بعضی از مردم اتفاق می‌افتد، در حالی که قرآن همه‌اش در قلّهٔ فصاحت است! و از طبیعت کلام بشری گرچه فصیح باشد، گرفتاری در دام تکرار و تردید است؛ در حالی که قرآن گرفتار تردید نمی‌شود، بلکه هر چه پایدارتر و درخشان‌تر می‌شود. و فصاحت حتی در شعرها، ویژهٔ بعضی زمینه‌هاست، در حالی که قرآن در همهٔ زمینه‌ها می‌درخشد. روشنی کلام بشری و امتیازات و طراوت آن شهوت‌انگیز و وعده‌های توخالی است، ولی قرآن واجب‌ها را واجب و حرام‌ها را تحریم می‌کند و بر ترک شهوت‌ها، اسیر کردن هواها و سلب آزادی‌های انحرافی برمی‌انگیزد و با این حال در بالاترین مرحلهٔ فصاحت و روشن بیانی است. تعبیر قرآنی و روش‌های فنی آن و حتی در موسیقی، راه‌های بدیع است که حتی پیامبران هم آن راه را را نرفته‌اند. پس دیگران به طریق اولی نمی‌توانند آن راه را بروند؛ گرچه ادیب باشند. پس این یک راه ویژهٔ قرآن است که همانند آن را حتی در کتاب‌های آسمانی نمی‌یابی؛ چون که خدا در قرآن معجزهٔ لفظی جاودان آورده است که آن را در کتاب‌های دیگر نیاورده؛ زیرا در قرآن خواسته است که حجت همهٔ جانبه را در طول تاریخ تمام کند. پس چه کسی جرأت می‌کند با قرآن حتی در جانب واژگان‌اش معارضه کند و یا آن را در ذهن و خیال خود بگنجانند. بار خدایا مگر کسی که از عقل‌اش دست بشوید و غرورش او را مغرور بسازد و خودش را رسوا کند؛ همانند مسیلمهٔ کذاب، چون که با تهمت و خیال‌پردازی با سورهٔ فیل به معارضه پرداخته است: «الفیل ما الفیل و ما ادراک ما الفیل له ذنب و بیل و خرطوم طویل». چنان که سجاح، پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار داده، گفت: «فنولجہ فیکن ایلاجاً و نخرجه منکن اخراجاً». و معارض سوّمی نابخردانه سورهٔ حمد را به مبارزه طلبیده است: «الحمد للرحمن رب الاکوان. الملک الدیان. لک العبادۃ و بک المستعان. اهدنا صراط الایمان». و امثال این‌ها از تهمت‌هایی که در یک حد و اندازه‌ای توقّف کرده و تکرار نشده است؛ چون که به جای فصاحت، رسوایی و درگیری لفظی به وجود آورده است.

و برای قرآن روش‌های ویژه‌ی خدایی است که از دیگر سخن‌ها حتی از فصیح‌ترین‌ها که حضرت محمد ﷺ و نایب بر حقش علی عليه السلام جدا ساخته است؛ چون که همانند خورشید در وسط روز سوسو می‌زند و می‌درخشد و از آغاز نازل شدن قرآن تا هم‌اکنون، کسی جز شخصی گندیده‌نظر و منحرف‌شده‌عقل به جنگ لفظی با قرآن نرفته است. چه شگفت‌انگیز است که هر خطیب بزرگی و اسب سوار شکست‌ناپذیری هرگاه که با قرآن در می‌افتد مغلوب و نابود و لال و سرکوب می‌شود. مسیلمه و سجاج و مبتنی و هم‌سانان ایشان از پیشینیان هر کدام به گمان خویش آیه‌ها آوردند که پیرزن جوان مرده را به خنده وا می‌دارد و حروف الفبا را می‌گریاند.

پس ای کسانی که از زبان عربی جدول‌ها و رودها شکافتید و از لؤلؤهای آن بیوه‌ها و باکره‌ها را آراستید و محیط را با قاموس لغت‌های اقرب‌الموارد پُر کردید و از مقامات حریری در مجمع‌البحرین با وسیط و بسیط آوردید، بفرمایید، بفرمایید، هر کسی را هم می‌خواهید به کمک بیاورید، پس سوره‌ای از همانند قرآن بیاورید و هر کسی را می‌خواهید به کمک بخوانید اگر راستگویانید.

کم‌ترین تحدی قرآن

کم‌ترین تحدی‌های قرآن یعنی به یک سوره و یا یک آیه مشمول:

﴿... أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ...﴾^۱

... بر این‌که مانند این قرآن را بیاورند ...

این دو گونه تحدی - به یک سوره و یک آیه - مشمول این آیه هستند:

﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۱

بگو: «اگر همواره انس و جن با هم پیوسته و (همهانگ) گردند بر اینکه مانند این قرآن را بیاورند (هرگز) مانند آن را نیاورند و گرچه (بر فرض محال) آنان (در این جریان) پشتیبان یکدیگر باشند.

و لکن مشرکان گاهی با یک آیه قرآن به مبارزه طلبیده می‌شوند؛ چون که همه آیه‌های قرآن دلالت دارند که واژگان و معناهای آن‌ها ربّانی است. پس اگر با دقت در هر آیه بین و روشن قرآن فکرت را به جولان در بیاوری، خواهی دید که آن‌ها همه برادر هم هستند:

﴿... كِتَابًا مَّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ...﴾^۲

... کتابی متشابه (که آیاتش همانند با یکدیگرند)... آنان که از پروردگارشان می‌هراسند، پوست‌های بدنشان از آن می‌لرزد و سخت می‌شود (و) سپس پوست‌هاشان و دل‌هاشان سویی یاد خدا نرم می‌گردد. ...

ای کسی که به ذهنت می‌رسد که با قرآن معارضه کنی! هر چه سختی بکشی و کوشش کنی و خودت را به زحمت و ناراحتی بیندازی، ای ناچیز خودت را در برابر دیوار بزرگی قرار داده‌ای و ای پروانه به کوه نورافشان هجوم کرده‌ای. چه چیزی تو را وادار کرد که این‌گونه بسوزی؟ تو کجا که از این گردنه‌ها بالا روی و آنان را پشت سر گذارده و از این لغزشگاه‌ها بگریزی؟^۳

استقلال معنایی آیات

۱. اسراء ۸۸/۱۷.

۲. زمر ۲۳/۳۹.

۳. تألیف خود ما و برگرفته از امام کاشف‌الغطاء است.

یک آیه از قرآن اگر در یک نامه باشد، چشم آن خواهد بود و اگر در یک خطبه باشد، صورت و زینت آن خواهد بود و اگر در یک قصیده باشد، گردنبد زیبای آن خواهد بود؛ گرچه در برگیرنده آن و عبارت‌های پیرامون آن، کلام پیامبر اسلام و یا پیامبر دیگری باشد! و اگر جمله‌ای از جمله‌های آن به تنهایی بیاید، می‌درخشند و اگر همراه جمله‌ها و عبارت‌های دیگری بیاید، بر آن‌ها چیره می‌شود. پس آیه‌ها و جمله‌ها با ارتباط و الفت و انس با نظایرش کامل و قائم به ذات هستند. و در دلالت استقلال دارند؛ چنان‌که این آیه توصیف می‌کند:

﴿... قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعَلِمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾^۱

بگو: «چه کسی آن کتابی را که موسی با آن (سوی شما) آمد نازل کرد، حال آن که برای مردمان نور و رهنمودی است (و) شما آن را به صورت کاغذهایی [بی محتوا] قرار داده و آشکار می‌کنید و بسیاری (از آن) را (هم) پنهان می‌دارید؟ در صورتی که چیزی که نه شما می‌دانستید و نه پدرانتان به شما به خوبی آموخته شد.» بگو: «خدا (و بس)».

سپس آن‌ها را (به حالشان) واگذار تا در فرورفتگی‌شان فراگیر (باطل) بازی کنند. پس همه این آیه همانند بخشی از یک آیه، جمله مستقل است: «قل» با «يلعبون» مستقل و بدون آن هم مستقل است و نیز بدون «خَوْضِهِمْ» و بدون «ثُمَّ ذَرْهُمْ» مستقل است و همچنین «يَلْعَبُونَ» استقلال دارد. استقلال در یک آیه که اگر با هم‌سانانش ضمیمه گردند، نورافشان خواهند بود و اگر به تنهایی بیایند، درخشان خواهند بود و این نورافشانی و درخشش از قدرت و عزتی است که سلسله را با استحکام^۲ و ارتباط و سلامت را با متانت جمع می‌کند و گمان مبر که یک آیه و یا

۱. انعام ۹۱/۶.

۲. آیات قرآن از آغاز تا پایان با هم مرتبط هستند، نه اینکه همانند دانه‌های تسیح و بی ارتباط از هم باشند- (م)

چند آیه این‌گونه است. جمله‌های مستقل دارد، بلکه اگر چشم بگشایی و با دقت نظر کنی، خواهی یافت آیاتی را که در آن‌ها پنج جمله مستقل و بیشتر، تا ده جمله و بیشتر می‌یابی. پس اینک ده تا را از «حم» بگیر:

۱. تنزیر الکتاب ۲. من الله ۳. العزیز ۴. الحکیم ۵. غافر الذنب ۶. وقابل الذنب ۷. شدید العقاب ۸. ذی الطول ۹. لا اله الا هو ۱۰. الیه المصیر. هر یک از این‌ها برای عنوان شدن برای خطبه‌ای صلاحیت دارند و می‌توانند مدار و محور بحث‌های طولانی گردند!

سپس می‌بینی که قرآن هر جا که باشد و در همه زمین‌ها در بلندای فصاحت و بلاغت لفظی است. بر خلاف بلیغان بشری که هر کدام در حالی و زمانی می‌تواند خوب سخن بگوید. پس امرؤالقیس، بلیغ است زمانی که بر مرکبی سوار شود و نابغه، آن‌گاه که ترسیده باشد و اُعشی، زمانی که شاد باشد و زهیر، آن‌گاه که راغب باشد.

ای کسی که مدعی معارضه علیه فصاحت و یا بلاغت قرآن هستی! کسانی که علیه آن بپاخواستند و هم‌زمان با وحی بودند از تو بلیغ‌تر بودند و عربی آن‌ها قوی‌تر بود؛ چون که عرب اصیل بودند. سپس دشمنی آنان با قرآن شدیدتر و انکارشان ژرف‌تر بود. با این حال آن‌گاه که به مبارزه طلبیده شدند، خدایانشان معیوب و خودهاشان سفیهان جلوه‌گر شدند و بزرگان‌شان کودک و بت‌هاشان شکسته شد و همگان گرفتار ترس و دلهره شدند و چون قرآن را شنیدند، عقل‌هایشان حیران و وسایل دفاع‌شان قطع گردید و بالاخره رسوا شدند و گفتند ما قصد دیگری جز مبارزه علیه قرآن داشتیم.

۲. عدم اختلاف در قرآن

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۱

پس آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند، و اگر (بر فرض محال، قرآن) از نزد غیر خدا بود حتماً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند.

تدبّر در مجموعه آیات قرآن، قرار دادن بعضی از آن‌ها پشت سر برخی دیگر است که معناهای گروهی و فراگیری، افزون بر معناهای مفردات آیات بدست آید. پس حق تدبّر در قرآن دلالت بعضی از آیات بر بعض دیگر و شهادت آن بر آن است که از کمال سازش و هماهنگی بین آیات پرده بر می‌دارد. هیچ‌گونه اختلافی در آیات و نه در قرآن با واقعیت خارج و نه با فطرت و نه با زندگی و نه در واژگان آن از جهت فصاحت و بلاغت و وزن وجود ندارد. پس درهای هفت‌گانّ جهنمی اختلاف بر روی قرآن بسته است؛ چون که تعبیر در آن بی‌نظیر است، از جهت فصاحت و بلاغت و وزن و معنی تفاوتی نیست. علی‌رغم گوناگونی حالت‌ها هنگام نازل شدن آن، چه زمانی که به شکل سوره و یا آیه نازل می‌شد و چه در عهد مکی که مسلمانان مغلوب و در تنگنا بودند و چه در عهد مدنی که حالت غالب و چیرگی داشتند، چه در جنگ و صلح و در همه حالات‌های متضاد می‌بینیم که آیات در همه زمینه‌هایی که در آن‌ها جولان داشته‌اند و در تمامی زمینه‌هایی که در آن‌ها سخن گفته‌اند، هماهنگی فراگیر و کامل دارند.

پس نبودن اختلاف و داشتن ثبات، ظاهر طبیعی در کلام مجید خداست که آن در هیچ کلامی از هیچ متکلمی یافت نمی‌شود؛ زیرا خلق هر جا که باشد دگرگون شونده است، ثبات و توقف در آن نیست، یا فرود می‌آید و یا فراز می‌شود، پس تغییر مستمر و همیشگی لازمه همه موجودات غیر از خداست؛ گرچه همانند پیامبران در سطح بالایی کمال باشند! پس اختلاف همیشگی و پیوسته از حالی به حالی، از باطل به صحیح و صحیح‌تر و از سطحی به سطح دیگر به‌ویژه در دراز مدت، این اختلاف لازمه غیر خداست؛ چون که غیر خدا به هر چیزی احاطه علمی ندارند، در حالی که خدا به همه چیز محیط است. پس برخی از نابغه‌های فکری در زمینه‌های گوناگون علمی در طول زمان کتاب‌های علمی نوشته‌اند، چون در حالت‌ها و شرایط

گونگون که در آن‌ها زندگی می‌کرده‌اند، علیرغم تجربه‌ها و تفکرهای دامنه‌داری که داشته‌اند، پس از همهٔ دقت‌ها که کرده‌اند، در آن‌ها اختلاف‌ها و جعل‌ها و ساختگی‌ها می‌یابی. و لکن قرآن با این که در طی بیست و سه سال در حالت‌های متضاد و یا متناقض نازل شده، در آن هیچگونه اختلاف نمی‌یابی: ﴿لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾. اختلاف زیاد نتیجهٔ علم اندک است و در قرآن هیچ اختلافی نه زیاد و نه کم وجود ندارد. نه اختلاف در فصاحتِ عبارت و نه در بلاغت تعبیر آن است. پس کدام عبارت از کدامین فرد که یک آهنگ بدون اختلاف و اختلال باشد و در معناهای آن عبارت هم گوناگونی و درگیری نباشد؟ این اختلاف در عبارت و معنا را به هنگام تدبّر در گفتار و کردار ادیب یا متفکر یا اهل فن و حرفه یا سیاسی یا اقتصادی یا اخلاقی یا اجتماعی و یا نظامی می‌یابی. اما قرآن به روشنی تنظیم‌کنندهٔ فعالیت انسان است که به تنهایی و در جامعه با همهٔ رنگ و پوشش‌ها که در زندگی برای او پیش می‌آید. و نیز روش اندازه‌گیری و تنظیم ادراک بشری و روش هماهنگ‌سازی همهٔ نسل‌ها و حالات انسان با جهان است، سپس بین دنیا و آخرت او و ... را بیان می‌کند و در همهٔ این زمینه‌ها در همهٔ آیات آن سازگاری کامل - بدون هیچ‌گونه اختلافی - را می‌یابی.

پس هیچ مکتب و نظریهٔ انسانی نیست که در آن تناقض و اختلاف نباشد. هیچ روش یا نظریهٔ بشری نیست، مگر این که از مشکلات روز اثر می‌پذیرد و گرفتار تناقضات می‌شود. صدها تضاد از طبیعت موجود محدود غیرخدایی ناشی می‌شود:

﴿... وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱

... و به شما از (کلّ) دانش جز اندکی داده نشده است.

نظم الهی و غیر الهی

به تحقیق، قرآن روش زندگی است که ناموس‌های بشری در همهٔ حالت‌ها و دگرگونی‌های افراد گوناگون و اجتماع‌های گوناگون و ناسازگار را معالجه می‌کند، همهٔ این‌ها را با قوانین مناسب با فطرت و واقعیت و درخواست‌های مترقی زندگی درمان می‌کند و درمانش زود هنگام است. پس از حساب قرآن هیچ احتمالی از احتمال‌ها و هیچ حالتی از حالت‌ها غایب و پنهان نیست؛ چرا که قانون‌گذار این قانون‌ها، خالق فطرت‌ها و همهٔ موجودهاست. اما نظم‌های غیرخدایی با کوتاهی ذاتی که دارند از آداب و شرایط زندگی اثر می‌پذیرند و از چیره شدن به همهٔ احتمال‌ها کوتاه هستند، پس گاهی یک مشکل فردی را حل می‌کنند و یک مشکل اجتماعی و یا مشکل فردی دیگری را گسترش می‌دهند.

گر چه برخی ادعا کرده‌اند که در قرآن تناقض‌ها و اختلاف‌ها وجود دارد، ولی پس از تدبّر در آیه‌های آن روشن می‌شود که آن‌ها با هم هماهنگ و رفیق هستند و تا اکنون هیچ اختلافی و یا غلط لفظی تا چه رسد به غلط‌های دیگر ثابت نشده است؛ علی‌رغم این‌که در تورات و انجیل هزاران غلط و تناقض پیدا می‌شود و این تأکیدگر این است که تورات و انجیل امروزین از بسیاری از خرافه‌ها و اسطوره‌ها اثر پذیرفته است.^۱ پس به نظر عقل و در واقع خارجی، محال است که قرآن از نزد غیر خدا باشد و ربّانی بودن، در مظاهر اختلاف نداشتن آیات آن با هم روشن است. آیات آن برخی با برخی در لفظ و معنا و با واقعیت خارجی و با درخواست فطرت، عقل و فکر و نیازهای زندگی که انسان در آن‌ها زندگی می‌کند، در هر جا که باشد هیچ‌گونه اختلاف و ناسازگاری در آن‌ها نیست! از این روی می‌بینی که جمله‌های آن به آیات نامگذاری شده است:

۱. مسیحی فاضل «پارکز» می‌گوید: «به تحقیق در کتاب‌های مقدّسه سی‌هزار غلط هست.»

و کشیش «میل» و «کریستاج» غلط‌ها را به صد هزار می‌رسانند و «شولز» می‌گوید: «غلط‌ها شمرده نمی‌شوند.» و دایرة‌المعارف بریتانیا و فرانسه می‌گوید که آن خطاها نزدیک یک میلیون است؛ چنان‌که بسیاری به این غلط‌ها و اختلاف‌ها در کتاب‌های مقدّس اعتراف کرده‌اند؛ مانند: «اکهارن، کیسر، هیس، دیوت، ویز و فرش.» ر.ک. به کتاب: المقارنات العلمیة و الكتابیة بین الکتب السّماویة.

﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْتَلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ...﴾^۱

این‌ها آیات خداست، (که) ما آن‌ها را به حق بر تو می‌خوانیم ...

تا بنمایاند که همه آیات آن، علامت‌های الهی و نشانه‌های ربّانی دارند که به قلم عالی‌ترین وحی نگارش یافته و خارج از نشانه‌های ناقص غیرخدایی است: ﴿وَلَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافًا كَثِيرًا﴾.

۳. تحدّی قرآن به علم غیب و مطلق علم

طی بسیاری از آیات روشن قرآن، مبارزه‌طلبی‌ها با علم غیب و مطلق علم می‌یابیم که با وسایل غیرخدایی به دست نمی‌آیند. به تحقیق، قرآن تحدّی به علم اجمالی می‌کند:

﴿... وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۲؛ ...

هیچ تر و خشکی نیست، مگر این که در کتابی روشنگر (ثبت) است.

﴿... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ...﴾^۳؛ ...

و این کتاب را به ترویج برتر فرو فرستادیم در حالی که برای هر چیزی روشنگر است ...

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...﴾^۴؛

۱. بقره ۲/۲۵۲.

۲. انعام ۶/۵۹.

۳. نحل ۱۶/۸۹.

۴. اسراء ۱۷/۹.

به راستی این قرآن به هر آن چه (از راهها) استوارتر، محکم‌تر و ارزشمندتر است هدایت می‌کند ...

چنان‌که با علم تفصیلی تحدی می‌کند و یک نمونه از این تحدی:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ﴾^۱

و از نشانه‌های (ربوبیت) اوست آفرینش آسمان‌ها و زمین و آنچه از جنندگان در آن دو پراکند و او هر گاه می‌خواهد بر گرد آوردن (عاقلان) شان بسی تواناست.

امور غیبی ذکر شده در قرآن

چون‌که با اشاره سه علم غیبی را به ما یادآور می‌شود:

۱. در آسمان‌ها هم‌چون زمین دوابی هست: ﴿وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ﴾؛ در حالی که علم فضاشناسی تا هم‌اکنون نمی‌تواند تأکید کند که در برخی از کره‌ها جو برای زندگی دابّه‌ها و یا برای گیاهان وجود دارد، تا چه رسد که به وجود دابّه‌ها در آنجا - همانند زمین - دست یازیده باشد!

۲. ضمیر ﴿هِمْ﴾ در ﴿وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ﴾ - و او بر گرد آوردن (عاقلان) شان بسی تواناست - که برای صاحبان عقل است، دلیل بر این است که برخی از دواب و جنندگان آسمان‌ها همانند برخی از دواب زمین صاحبان عقل هستند؛ گر چه نام‌ها و نشانه‌های آن‌ها را نشناسیم. چگونه می‌توانیم بشناسیم در حالی که ما از وجود هر گونه زندگی در کرات بی‌خبریم؟

۳. صاحبان عقل زمین و آسمان‌ها - و شاید دیگر دَوَاب آن دو نیز - به زودی گرد هم می‌آیند؛ چون که جمع در اینجا: ﴿وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ﴾ جمع روز قیامت را نمی‌گوید، گر چه آن را هم شامل است؛ چون که آن جمع، جمع پس از بث و گسترش است. پس چنان‌که خدا دَوَاب زمین و آسمان را پس از خلقشان «بث» و گسترش داده است، هم‌چنین او گردآورنده آن‌هاست، ﴿إِذَا يَشَاءُ﴾؛ هر گاه می‌خواهند در آینده‌ای که ما آن را نمی‌دانیم.

و آیا علم فضاشناسی و پایگاه‌های آن تا هم‌اکنون به گوشه و زاویه‌ای از این مثلث غیبی درخشان که آن را یک آیه قرآنی بر دوش گرفته رسیده‌اند؟ و به زودی بر تو خواهد گذشت صدها صدها از این‌گونه آیات علمی موقت و یا همیشگی و... که با آیات‌شان وحی آن دانش‌ها و نبوت پیامبر آن‌ها را و درستی خبرهای آن دانش‌ها در واقع خارجی را بیان می‌کند؛ زیرا همه آیات قرآن وحی است و بیانگر نبوت پیامبر آن است و هر کسی در آن آیات دقت کند، صدق خبرهای آیات را با واقع خارجی می‌یابد.

و من به عنوان یک طلبه کوچک از طلاب علوم قرآن، همه جهانیان را با تحدی قرآن تحدی می‌کنم که حدیثی مانند آن، گر چه در قالب یک سوره و یا یک آیه‌ای که دلالت کامل دارد، بیاورد و یا از قرآن چیزی، آیه‌ای یا سوره‌ای بیاورد که با عقل و فطرت و یا قانون علمی ثابت و یا با هر یک از قانون‌های ثابت درون انسان و یا آفاق و برون از انسان و یا قانون زمینی و یا آسمانی ناسازگار و متناقض باشد و من یقین دارم که آنان «هرگز نخواهند توانست»؛ چنان‌که «توانستند»، ﴿وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾. کمک درزمینه‌های لفظی و معنوی، گر چه معارضان قرآن، متفکران و سخت‌کوشان در آن راه باشند.

قرآن، معجزه جاوید

از این روی قرآن خودش را تنها معجزه جاوید کافی که در بردارنده همه صنف‌های معجزه در همه نبوت‌هاست می‌داند؛ چونکه نبوت‌های پیشین همه موقت و گذرا بوده‌اند و قرآن فراگیر و همیشگی است. تا روزگار هست، آن هم هست. با پیشرفت عقل و علم هر چه بیشتر و بیشتر روشن و درخشان است؛ چنان‌که ابن عباس شاگرد علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این‌گونه تعبیر کرده است:

ان للقرآن آيات متشابهات يفسرها الزمن؛

به تحقیق برای قرآن آیاتی متشابه هست که آن‌ها را زمان تفسیر می‌کند!

و قرآن دارای چه معجزه شگرفی است که با زمان پیش می‌رود و عقل و علم را امامت می‌کند و آن دورا در ژرفای غیب رهبری می‌کند، تا این که پیروانش را به راه اقوم - پا بر جاتر - هدایت کند! پس هر چه از این پیامبر بخواهند که قانون‌های پیامبران پیشین را بیاورد، او ایشان را با قرآن توجیه می‌کند؛ چون آن بهتر و راهنماتر از آورده‌های پیشینیان است و در آن جهت کافی برای عقل و علم، افزون بر حس و دیدن هست؛ چنان‌که در رسالت‌های پیشین آیات محسوس وجود داشت. سپس به ناگاه با یک آیه بی‌نظیر به نام قرآن روبرو شدند:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَٰهِدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۱

۱. عنکبوت ۵۲/۲۹-۵۰.

و گفتند: «چرا بر او از جانب پروردگارش نشانه‌هایی (ربّانی) نازل نشده است؟» بگو: «نشانه‌های (ربّانی) تنها نزد خداست و من تنها هشدار دهنده‌ای آشکارگرم.» آیا و ایشان را بس نبود که این کتاب را - حال آن که بر آنان خوانده می‌شود - به راستی بر تو فرو فرستادیم؟ به درستی در این (کار پر مقدار) برای مردمانی که ایمان می‌آورند، به راستی رحمت و یادواره‌ای است. بگو: «کافی است (که) خدا میان من و شما گواهی باشد. آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است می‌داند و آنان که به باطل ایمان آورده و خدا را انکار (و انگار) کرده‌اند، ایشان، (هم) اینان زیانکاراند.»

پس شهادت خدا در کتابش که نازل کرده و بر مکلفان تلاوت می‌شود، حس زودگذر که در هر رسالتی محدود به همان رسالت بوده بیشتر است؛ چون که این رسالتِ آخرین حد و اندازه ویژه‌ای ندارد تا به آیات محدودی اکتفا کند.

آیا اگر به محمد ﷺ معجزات حسّی موقت، همراه رسالت جاویدش داده می‌شد، چگونه ممکن بود جهانیان به او پس از مرگش و از بین رفتن معجزه‌هایش ایمان بیاورند؟ چنان که از نظر عقل و ایمان به رسالت‌های گذشته ممکن نیست، نه در پرتو کتاب‌های آنها؛ زیرا در آن کتاب‌ها معجزه نبوده و معجزه‌های حسّی و بصری آنها هم با مرگ پیامبرانشان در قبر فرو رفته‌اند. بار خدایا مگر چیزهایی - از آیه‌های حسّی و یا قانون کتابی - که قرآن به آنها شهادت می‌دهد و آنها را بیان می‌کند. پس بر پیروان رسول لازم است که از رسول خویش آیه‌ای دلیل بر خدایی بودن آن درخواست کنند، نه آیه‌ای که موافق با هواهای نفسانی و عقلانی خودشان است از او بخواهند:

﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ﴾

و اگر حق (بر فرض محال) از هوس‌های آنان پیروی می‌کرد، بی‌گمان آسمان‌ها و زمین و آنان که در آنها پناه می‌شدند، بلکه یادنامه‌شان را به ایشان دادیم. پس آن‌ها از (پیروی) یادنامه (ها) ی خود رویگردانند.

گرچه نسبت‌دهندگان بطلان به قرآن و رسول قرآن، پیوسته از صاحب این رسالت همانند چیزهایی که بر پیامبران پیشین داده شده بود، می‌خواستند:

﴿وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ﴾^۱

و چون نشان‌های (ربّانی) برایشان بیاید گویند: «هرگز ایمان نمی‌آوریم تا آن‌که نظیر آنچه به فرستادگان خدا داده شده است به ما (نیز) داده شود.» خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا و چگونه قرار دهد. زودا کسانی را که مرتکب جرم شدند - به (سزای) آنچه نیرنگ می‌کردند - در پیشگاه خدا خواری و بی‌مقداری و شکنجه‌ای سخت خواهد رسید.

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۲

۱. انعام ۱۲۴/۶.

۲. قصص ۴۹/۲۸-۴۸.

پس چون حق از نزد ما برایشان آمد، گفتند: «چرا مانند آنچه به موسی داده شده به او داده نشد؟» آیا و مگر به آنچه از پیش به موسی داده شده کفر نورزیدند؟ گفتند: «دو ساحر (با هم در آمیخته و) پشت به هم داده و تظاهر: خودنمایی کرده‌اند.» و گفتند: «همواره ما به همه این‌ها کافریم.» بگو: «پس اگر راستینید، کتابی از جانب خدا بیاورید که از این دو هدایت‌کننده‌تر باشد تا پیرویش کنم.»

پس آیه‌هایی که بر نبوت‌ها دلالت می‌کنند، برخی از آن‌ها آیه‌هایی هستند که گاهی با تهمت سحر تکذیب می‌شوند؛ چون که آن‌ها آیه‌های بصری و دیدنی هستند و لکن قرآن آیه بصیرتی است:

﴿هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ...﴾^۱

این (کتاب) برای مردم دیدگاه‌هایی است ...

﴿وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوْلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا﴾^۲

۱. جائیه ۲۰/۴۵.

۲. اسراء ۵۹/۱۷. علّت نازل نشدن آیات ترساننده عینی، در آیه‌هایی ذکر شده است: انعام ۴/۶ و ۲۵ و ۳۵ و ۳۷ و ۱۰۹ و ۱۲۴؛ اعراف ۱۳۲/۷ و ۱۴۶ و ۲۰۳؛ یونس ۲۰/۱۰ و ۹۷ و ۱۰۱؛ رعد ۷/۱۳ و ۲۷ و ۳۸؛ نحل ۱۰۱/۱۶ و ۱۴۳/۲۰؛ انبیاء ۵/۲۱؛ شعرا ۱۵۴/۲۶؛ عنکبوت ۵۰/۲۹؛ روم ۵۸/۳۰؛ یس ۴۶/۳۶؛ صافات ۱۴/۳۷؛ غافر ۷۸/۴۰؛ زخرف ۴۸/۴۳؛ قمر ۲/۵۴. برخی از آیات، سبب دیگری در نازل نشدن این آیات و آن هرج و مرج پیروی مردم از آیاتی از باب هوای نفس و سپس تکذیب آن‌هاست. سپس آیاتی از قرآن نزول آیات حسّی را بر پیامبر ﷺ تثبیت می‌کند: انعام ۱۲۴/۶؛ روم ۵۸/۳۰؛ یس ۴۶/۳۶؛ صافات ۱۴/۳۷؛ قمر ۲/۵۴. حاصل جمع آیات پیرامون آیات نبوت محمد ﷺ این است که قرآن معجزه جاوید به عنوان محور است و سپس به شکل کلی و یا به صورت خاص آیات فرعی را برای این رسالت یادآوری می‌کند و اصالت معجزات حسّی موقّتی را برای این رسالت نفی می‌کند.

و (چیزی) ما را از این که (خاتم پیامبران را) با نشانه‌ها (ی بصری) بفرستیم باز نداشت، جز این که پیشینیان با آن‌ها (همان) نشانه‌ها را تکذیب کردند. و به ثمود ماده شتر دادیم، در حالی که (نشان‌های) بینا کننده بود، پس به آن ستم کردند و ما (پیامبران را) با (آن) نشانه‌ها جز برای ترساندن (مردمان) نمی‌فرستیم.

آیات ترساننده، موقت گاهی تکذیب می‌شوند از این روی آن‌ها را به آیه عقلی علمی دراز دامن و همیشگی تبدیل کردیم که تکذیب را نپذیرد، مگر کسی که از عقل و یا علم‌اش دست برداشته باشد. پس قرآن و معجزه آن که در طول تاریخ و عرض جغرافی بدون فناء و بلاء به حیات خود ادامه می‌دهد و پیوسته با پیشرفت دانش بشری بر نور و درخشش آن افزوده می‌گردد، آیا ممکن است آن را تکذیب کرد؟! از این روی می‌بینی که آیه‌های حسی که بر پیامبران پیشین نازل شده، برای صاحب این رسالت اصالت ندارد، بلکه ارزش جنبی و حاشیه‌ای دارد. بدین جهت در قرآن مقدار کمی از آن‌ها همانند شق القمر و معراج ذکر شده است، در حالی که همان دو، امتیازاتی بر دیگر آیات بصری و دیدنی پیشین دارند و زمانی که دیگر آیات و معجزات، شهادت‌های جدا و منفصل از آن رسالت‌هاست و بر حقانیت آن‌ها دلالت دارند، معجزه قرآن شهادت ذاتی و بدون فصل بر وحی و بر نبوت پیامبر آن است، پس در این هنگام این معجزه، راهنماتر و قوی‌تر از رسالت‌های پیشین است؛ زیرا در ژرفای تاریخ تا پایان آن دلالت ذاتی و جاویدان بر حقانیت خود دارد.

پس در رسالت‌های پیشین، پیروان آن‌ها برای اثبات حقانیت رسالت زمانشان آیه و معجزه منفصل جدای از وحی می‌خواستند؛ چون وحی آن‌ها آیه غیر ملموس بود، باید معجزه و آیه‌ای از جانب خدا می‌آمد تا وحی را تصدیق کند. اما قرآن در حالی که وحی نبوت است معجزه و آیه آن هم هست؛ آیه‌ای هست که قرائت می‌شود، شنیده می‌شود و فهمیده می‌شود و خودش بر آیه و معجزه وحی نبوت و راستگویی مدعی آن دلالت می‌کند؛ چنان‌که آن معجزه ذاتی بین نبوت و رسالت، به عنوان حجت واسطه می‌شود که آن دو را ثابت کند:

﴿يَسْ * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۱

یس. * سوگند به قرآن سرشار از (هرگونه) حکمت [پيوند شایسته گسسته‌ها]. * همانا تو همواره از (جمله) پیامبرانی.

قسم با همه تعبیرهایش در همه قرآن دلیل و برهان برای اثبات ادعای گذشته است: «یس» ای شنونده وحی! در حالی که آن وحی نبوت است و نیز بر اثبات ادعای پسین: ﴿إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ رسالتی که پس از نبوت است و تو پس از آن به این مقام برگزیده شده‌ای.^۲ در این هنگام این سخن که معجزات همانا برای عموم مردم است که عقل هاشان در چشم هاشان است، نه برای ویژگان که حق را از باطل تشخیص می‌دهند، این سخن بی‌ربط و نادرست است؛ چون- که معجزات فقط نبوت‌ها را ثابت می‌کنند نه احکام رسالت‌ها را که پیامبران آن‌ها را می‌آورند؛ زیرا ربطی بین معجزات و بین این احکام نیست؛ چون آن معجزات همانا آیات و نشانه‌های ثابت‌کننده نبوت‌ها هستند:

﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۳

۱. یس ۳/۳۶-۱.

۲. «نبوت» خبر وحی است و پیش از رسالت، اما «نبوت» معنی رفعت و بلندی رسالت که از رسالت می‌آید؛ چنان که در آیه‌های مناسب آن‌ها از آن‌ها بحث خواهیم کرد و از وحی، نبوت و رسالت در مناسبت‌های آن‌ها به تفصیل بحث خواهیم کرد.

۳. آل عمران ۴۹/۳.

و حال آن که پیامبری است سوی بنی اسرائیل. (به آنان می‌گوید: «بی‌گمان من از جانب پروردگارتان برایتان نشان‌های (ربّانی) آورده‌ام؛ که من به راستی از گِل برای شما (چیزی) به شکل پرنده می‌سازم، آن گاه در آن می‌دمم، پس به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود. و به اذن خدا نایبای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌گردانم و شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید خبری مهم می‌دهم. به راستی در این کارهای بزرگ برایتان - اگر مؤمنید - بی‌گمان نشان‌های (ربّانی) است.

این آیه نشانه رسالت حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام است و وسیله اثبات نبوت آن حضرت است، ولی احکام مسیحیت را ثابت نمی‌کند و دلالت بر احکام آن شریعت نمی‌کند؛ زیرا بین احکام و وسیله اثبات اصل رسالت در شریعت حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام ارتباطی نیست.

سپس قرآن آیه و نشانه قاطع جاویدان ذاتی است که برای اثبات احکام برهان و دلیل می‌آورد؛ چنان‌که طی آیات الاحکام در این تفسیر خواهی دید!

وقود آتش جهنم

﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾

به تحقیق همه کافران وقود آتش نیستند، گرچه همه آن‌ها بوسیله آتش افروخته می‌شوند و در آن می‌سوزند؛ چون‌که وقود، صلاء است و آن کسی است که بوسیله او آتش روشن می‌شود و برافروخته می‌شود:

﴿... قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ...﴾^۱

... خودهاتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن مردم و سنگ است نگه دارید. بر آن (آتش) فرشتگانی خشن (و) سختگیرند ...

این مردمان، کافران ویژه هستند؛ همانند تکذیب‌کنندگان خدا و رسالت‌های او نه هر کسی که استحقاق آتش دارد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا...﴾^۱

بی‌گمان کسانی که کافر شدند، هرگز نه اموال‌شان و نه اولادشان، چیزی (از عذاب خدا) را از آنان بی‌نیاز نخواهد کرد و آنان خودشان گیرانه آتش‌اند. (شیوه آنان) همانند فرعونیان و پیشینیان‌شان است (که) با آیاتمان (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند ...

چنان‌که بر این معنی، آیه‌های صَلَاة و برافروختن جحیم شهادت می‌دهد:

﴿فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴾^۲

پس شما را به آتشی زبانه‌دار هشدار دادم. (که) جز شقی‌ترین (مکلفان) آن را نیفزود. کسی که تکذیب کرد و رخ برتافت.

پس صَلَاة آتش ویژه اشقی است، گرچه شقی هم داخل در آن می‌شود و اگر صَلَاة آتش - فقط - داخل شدن در آن بود، شامل شقی و اشقی می‌گردید و اختصاص به اشقی نداشت! پس صَلَاة، ایقاد و برافروختن است، چنان‌که اصطلاحاً، در خواست برافروختن و برافروخته شدن است:

﴿... أَوْ آتِيكُمْ بِسَهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴾^۳

۱. آل‌عمران ۱۱/۳-۱۰.

۲. لیل ۱۶/۹۲-۱۴.

۳. نمل ۷/۲۷.

... یا شعله آتشی برای شما می آورم، شاید گیرانه ای (از آن) برگیرید.

و چنان که صلا، و وقود و بر افروختن است، به نظر تو سنگ همراه مردمانی که بر افروزاننده آتش هستند چیست؟ شاید آن‌ها بت‌های سنگی هستند که مردم آن‌ها را می پرستیدند:

﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ﴾^۱

همواره شما و آنچه غیر از خدا می پرستید، گیرانه دوزخید. شما برای آن (در همان) داخل شونده اید.

و لکن بت‌ها در اختصاص بت‌های ساخته از سنگ‌ها نیستند. پس شاید آن‌ها افزون بر بت‌ها، سنگ‌های قوی‌تر و ماندنی‌تر در برافروختن و روشن کردن آتش جهنم هستند؛ همانند «سنگ کبریت»^۲. و زمانی که مردم از وقود آتش باشند در حالی که هنوز داخل آن نشده‌اند، پس چگونه «آتش برای کافران آماده شده است»؟ شاید وقود، سنگی - غیر از بت‌ها - است که هم‌اکنون برای مهیا کردن آتش کفایت می‌کند و یا این که اعداد در آیه، مهیا کردن آتش در دنیا برای ورود کافران در آن در سرای پسین است.

بشارت نعمت‌های بهشتی

۱. انبیاء ۹۸/۲۱.

۲. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۶۹؛ از امام حسن عسکری علیه السلام از جدش علی بن الحسین علیه السلام در حدیث طولانی پیرامون تفسیر این آیه‌ها: «آتش گیرانه جهنم و هیزم آن مردمان و سنگ است. سنگ کبریت در سوزاندن شدیدترین است.» و در دژالمنثور، ج ۱، ص ۳۶؛ ابن ابی شیبیه، ترمذی، ابن مردویه و بیهقی در شعب از ابن هریره آورده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آتش به مدت هزار سال برافروخته شد تا قرمز شد، سپس بر روی آن برافروخته شد تا سفید شد، سپس هزار سال بر روی آن برافروخته شد تا سیاه شد، پس آن سیاه تاریک‌نای است.» و در همان مدرک مثل این روایت هست و بیشتر: «شعله آن آتش خاموش نمی‌شود.»

﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رُزِقُوا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۲۵﴾

و کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته (بی ایمان) کردند، مژده ده که ایشان را بی گمان باغ‌هایی است که از زیر (درختان سر در هم) شان نهرهایی روان است. هرگاه ثمره‌ای از آن روزیشان شود، گویند: «این همان است که پیش از این (نیز) به ما روزی داده شد.» و آنجا رزقی همانند به آنان (از هم اکنون) داده شد و در آنجا برایشان [مردان و زنان] همسرانی پاکیزه است و اینان در آن جاودانه‌اند.

لزوم همراهی ایمان و عمل صالح

بشارت برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و همه اعمال صالح را انجام داده‌اند، و عمل صالحات از ایمان و یا لازمه آن است، ولی در برابر آن قرار گرفته است. شاید این مقابله برای این باشد که بیشترین جایگاه ایمان، قلب است و سزاوار ورود بهشت‌ها نمی‌شود مگر کسی که بر عقیده ایمانی، عمل ایمانی را بیافزاید.

سپس جنات، باغ‌های دارای درختان به هم پیچیده همانند سقف سبز هستند که ﴿تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ - از زیر آن درختان، رودها جاری می‌گردند - نه از زیر زمین؛ همانا از زیر درختان که زمین را پوشانده است.^۱ پس آن بهشت‌ها سایبان‌های درختی هستند. صیغه جمع جنات اشاره دارد که آن باغ‌ها بین صاحبانشان تقسیم می‌شوند. برای هر کسی باغی است و برای همگان باغ‌هاست.

۱. دزالمنثور، ج ۱، ص ۳۶؛ گروهی از ابن‌هریره آورده‌اند که گفت: «پیامبر ﷺ فرمود: «رودهای بهشت از زیر کوه‌های مشک بیرون می‌جهند.»» و در آن از انس است که گفت: «پیامبر ﷺ فرمود: «شاید شما گمان می‌برید که رودهای بهشتی حفره‌هایی در درون زمین هستند؛ نه! به خدا سوگند آن‌ها بر روی زمین جاری می‌شوند در حالی که آن‌ها را خیمه‌های لؤلؤ در میان گرفته و گل آن‌ها مشک ناب و خوشبوست.»

بحث در ﴿رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ﴾

﴿هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ﴾ - این همان است که پیش از این نیز به ما داده شد؟ - شاید ﴿مِنْ قَبْلُ﴾ رزق‌های برزخی پیش از بهشت را می‌گوید و یا آن رزق‌ها اعمال است که به مؤمنان در دنیا داده شده، پس در آخرت ثمرات آن‌ها به ایشان پرداخت می‌شود:

﴿... وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا...﴾^۱

... و آنچه را انجام دادند حاضر یافتند ...

﴿وَأْتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا﴾؛ تشابه اعمال با ثمرات‌شان و زیادی به فضل پروردگار. یا این که آن رزق‌ها همان رزق‌های دنیاست که به آن‌ها داده شده بود، گرچه در دنیا از آن‌ها محروم شده بودند. پس محروم‌کنندگان در اینجا، در آنجا محرومند و مؤمنان محروم شده در دنیا در آنجا مرزوق و برخوردار هستند:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾^۲

۱. کهف ۴۹/۱۸.

۲. اعراف ۳۲/۷.

(ای پیامبر!) بگو: «زیورهای خدایی را که برای بندگانش پدید آورده - و (نیز) روزی‌های پاکیزه را - چه کسی حرام گردانیده؟» بگو: «این (نعمت) ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند، در حالی که روز قیامت ویژه آنان است.

چرا که نعمت‌ها در دنیا ویژل آنان نبوده است و ایشان بیشتر وقت‌ها از آن‌ها محروم بوده‌اند، پس هنگامی که در آنجا از همه فرآورده‌ها بهره‌مند شدند، شادمان گشته، می‌گویند: «هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ» و در دنیا محروم بودیم.

تفاوت رزق بهشت و دنیا

و رزق بهشت و دنیا فقط در اسم و شکل ظاهری شبیه هم هستند و اما در طعم، مزه، طراوت و شادابی: «نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری نفوذ کرده است» و شاید «در طعام عروس ذره‌ای از بوی بهشت باشد»^۱

ویژگی‌های نعمت‌های بهشتی

و پیامب ﷺ بهشت را با بعضی شرط‌ها و مرزها و حدودش توصیف می‌کند: «هان به تحقیق متاع خدا گران است. هان به تحقیق متاع خدا بهشت است. لرزاننده (قیامت ویران‌گر) می‌آید و به دنبال آن زندگی پایانی قیامت ردیف می‌شود و مرگ با هر آنچه در آن است می‌آید».^۲

۱. دزالمشور، ج ۱، ص ۳۸؛ دیلمی از عمر آورده است که شنیدم پیامبر ﷺ فرمود: «...»

۲. دزالمشور، ج ۱، ص ۳۷؛ آن را ترمذی آورده و تحسین کرده و حاکم از ابن هریره آورده و نسبت صحت به آن داده و

گفته است که پیامبر ﷺ فرمود: «...» و در همان مدرک است که گروهی از اسامه بن زید آورده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «هان آیا کسی بهشت را دیده؟ بهشت نفوذگاه ندارد. به پروردگار کعبه سوگند نوری درخشنده است، و گلی

تشابه نعمت‌ها در عین تفاوت

پس فرآورده‌های بهشت در لذت و شادابی و درخشش شبیه همدیگرند، گرچه رنگ‌ها و طعم‌هایشان گوناگون باشد، پس این اختلاف و آن تشابه هر دو مرغوبند؛ چون که گوناگونی همیشگی خوردنی در رنگ‌ها و شکل‌ها و تشابه آن در برهه‌ای از زمان‌ها رحمت و نیکو است؛ چنان‌که در دنیا چنین است:

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ
وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ...﴾^۱

و اوست کسی که باغ‌هایی با داربست‌ها و بدون داربست‌ها و خرما بن و کشت‌زار با خوراک گوناگون آن و زیتون و انار را - همانند و ناهمانند - پدید آورد و سازمان داد. از میوه آن - چون ثمر داد - بخورید.

به یقین این تشابه ظاهری و تنوع واقعی بین فرآورده‌های بهشت و دنیا از جهتی ناگهانی است و از جهتی انس و الفت است؛ همانند برکه‌ای که هر لحظه چیز جدید و تازه‌ای را به نمایش می‌گذارد. بله از شبیه آن فرآورده‌های دنیایی در قالب و شکل ظاهری برخوردار می‌شوند که در

جلوه‌گر، و کاخی است استوار، و رودی است مالامال، و ثمره‌ای است تازه، و همسری است خوش‌اندام و زیبا، و زیورهایی است بسیار، و جایگاهی ابدی شادمانه در خانه‌ای بسیار سالم است، و میوه‌ای است خوب و شفاف و نعمت‌های آن عالی و با ارزش است. گفتند: «بله یا رسول الله ﷺ» فرمود: «بگویند ان‌شاءالله» مردم گفتند: «ان‌شاءالله» و در همان مدرک از ابی هریره است که گفت: «گفتیم: «یا رسول الله ﷺ از بهشت برایمان بگو؛ بنای آن چیست؟» فرمود: «استوانه‌های آن از طلا و نقره، ریگ‌هایش لؤلؤ و یاقوت، ملاطش مشک و خاکش زعفران است. هرکس در آن وارد شود، برخوردار می‌شود و مأیوس نمی‌شود، جاودانه می‌ماند و نمی‌میرد، لباسش پوسیده نمی‌شود و جوانی‌اش به پایان نمی‌رسد.» و در همان مدرک از ابی سعید خدری از پیامبر ﷺ آمده که فرمود: «یک وجب در بهشت بهتر است از دنیا و هر آنچه در آن است» و در همان سند از سعد بن ابی وقاص از پیامبر ﷺ آورده که فرمود: «اگر فردی از اهل بهشت زیورهایش همانند دستبند و... را به نمایش بگذارد، نور خورشید را می‌پوشاند، چنان‌که خورشید نور ستارگان را ناپدید می‌کند.»

دنیا بیشتر وقت‌ها از آن‌ها محروم بودند.^۱ و چون‌که در رزق‌های بهشتی تشابه و همگونی با اعمال صالحی که در دنیا انجام داده بودند، می‌یابند پس در آنجا پاداش موافق با اعمال دنیایشان به ایشان پرداخت می‌شود و همچنین بیشتر از آن‌ها که از فضل خداست. و چون برای اهل بهشت از همه فرآورده‌هاست:

﴿... وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ...﴾^۲

... و در آنجا از هر گونه ثمراتی برایشان (فراهم) است، و (از همه بالاتر) پوششی از پروردگار آن‌هاست.

و چون:

﴿... وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ...﴾^۳

... در آنجا آنچه را دل‌ها (شان) اشتها کند و دیدگان (شان) لذت برد، هست ...

پس ﴿وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا﴾ ثمره‌های بهشتی را همانند ثمره‌های دنیا محدود نمی‌کند، بلکه آن‌ها در مثلث رنگ‌ها، طعم‌ها و لذت‌ها همیشگی و پایان‌ناپذیر هستند.

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۶۹؛ امام حسن ع از جَدِّش علی‌بن‌حسین ع در روایتی طولانی پیرامون این آیات فرموده است: «به آنان بشارت بده برای ایشان باغ‌هایی است که از زیر درختان و پایین پای خانه‌هایشان رودها جاری می‌شوند. «كَلَّمَارُ زُقُومِيَّهَا»؛ «هرگاه ثمره‌ای از آن روزیشان شود» از فرآورده‌های آن باغ‌ها، پس «قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ»؛ «گویند این همان است که پیش از این (نیز) به ما روزی داده شده» در دنیا. نام‌های آن‌ها هم- نام آن رزق‌های دنیاست، گرچه ثمره بهشتی در نهایت تمیزی است؛ زیرا ثمره بهشتی همانند ثمره دنیوی تبدیل به عذرة و دیگر ناخواستنی‌ها و زردی و سیاهی و خون نمی‌شود، بلکه از خوردنی‌های بهشتی فقط عرقی که خوش‌بوتر از مشک است جاری می‌شود. این‌گونه فرآورده‌های شبیه هم که پستی و رذالت در آن‌ها نیست و هر دسته‌ای از آن‌ها در نهایت لذت و نیکویی جلوه‌گری می‌کنند به بهشتیان پرداخت می‌شود و همانند فرآورده‌های دنیایی نیست که گرفتار ترشی، تلخی و انواع ناخواستنی‌ها شود.»

۲. محمد ۱۵/۴۷.

۳. زخرف ۷۱/۴۳.

همسران پاکدامن

﴿وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ﴾؛ برای اشباع غریزه، به تمام تمیزی و پاکی در کنار دیگر فرآورده‌های بهشتی در آنجا مردان همسر دارند، اما آیا زن‌ها همسر ندارند؟ ﴿هُم﴾ در ﴿لَهُمْ﴾ همان ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ هستند که شامل مردان و زنان می‌شوند، پس هر کدام همسر دارند و همسر داری ویژه مردان نیست؛ گرچه هیچ آیه‌ای به صراحت نمی‌گوید که زنان نیز همانند مردان همسر بر می‌گزینند. مردان از میان حورالعین و زن‌های مؤمنه دنیا همسر انتخاب می‌کنند:

﴿وَيُنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴾^۱

و شادمان سوی کسانش بازگردد.

نبودن دلیل صریح بر ازدواج زنان، دلیل بر محرومیت آنان از ازدواج نیست؛ به ویژه که اگر باکره از دنیا رفته باشند. و تصریح نکردن به ازدواج و شهوت زنان برای احیاء عفت آنان است؛ چنان که در قرآن از زنان نام برده نشده به جز از «مریم» برای دفاع از شخصیت و عفت و کرامت او. تأکید می‌کنیم که در آنجا هر آنچه از خواستنی‌هاست برای زنان نیز است و در این میان شهوت جنسی جایگاه بالایی را به خود اختصاص داده است، پس باید آنان نیز همانند مردان از آن استفاده کنند. ایشان به زودی در آنجا با مردان دلخواه از مردان بهشتی خویش و اگر باکره از دنیا رفته‌اند با دیگر مردان ازدواج خواهند کرد و ایشان زیباتر و لذیذتر از حورالعین هستند و در نزد همسران‌شان جایگاه بالاتری از حورالعین‌ها خواهند داشت؛^۲ گر چه تعدادشان اندک باشد.^۱

۱. انشقاق ۹/۸۴.

۲. در من لایحضره الفقیه؛ امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده است: «زنان نیکوکار دنیا زیباتر از حوریه بهشتی هستند.» و در روضه کافی از آن حضرت آمده است: «ایشان مؤمنان صالح و عارف هستند.» ر.ک. به سوره رحمان، آیه‌های «قَاصِرَاتِ الطُّرْفِ... خَيْرَاتِ حِسَانٍ... مَقْصُورَاتٍ فِي الْخِيَامِ» ج ۲۷، ص ۵۱؛

و حتی اگر از ﴿لَهُمْ﴾ فقط مردان مقصود باشند، ﴿أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ﴾ شامل زنان با ایمان اعم از باکره‌ها و بیوه‌ها می‌شود؛ چنان‌که شامل حورالعین می‌شود.

مقصود از ﴿مُطَهَّرَةٌ﴾

و مقصود از ﴿مُطَهَّرَةٌ﴾ پاکی در تمام ابعاد زنانگی از زنا و از نگاه به غیر مردان است:

﴿فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسَ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ﴾^۲

در آن (باغ‌ها) دلبرانی فروهشته نگاهند که دست هیچ انس و جنّی پیش از ایشان به آنان نرسیده است.

از هر ناخواستنی در زنان همانند خون‌های گوناگون حیض و ... پاک هستند و مردان و زنان که در قیامت بهشتی باشند با هم دیگر ازدواج می‌کنند^۴ هیچ‌گونه آلودگی گرفتاری و یا درگیری و حسد در زنان بهشتی نیست:

از آلودگی و ناخواستنی‌ها پاک هستند، از حیض و نفاس پاکند. نه زیاد اهل آمیزش هستند و نه زیاد سرباز زننده از آن و در کار مردان زیاد دخالت نمی‌کنند و قیافه‌ها و سن‌های بزرگ ندارند و با

۱. دزالمشور، ج ۱، ص ۳۹؛ ابن‌سکن و ابن‌عساکر از حاطب‌بن‌ابی‌بلتعه آورده‌اند، شنیدم پیامبر ﷺ می‌فرمود: «مرد مؤمن در بهشت با ۷۲ زن آخرتی و ۲ زن دنیایی ازدواج می‌کند» و در همان مدرک از ابن‌هریره گفته شده: «یا رسول الله ﷺ آیا ما در بهشت به زنان خود می‌رسیم؟» پس فرمود: «مرد به دویست زن باکره می‌رسد.» و این اختلاف به جهت گوناگونی درجه‌ها و خواسته‌هاست.

۲. رحمن ۵۵/۵۶.

۳. دزالمشور، ج ۱، ص ۳۸؛ حاکم و ابن‌مردویه از پیامبر ﷺ درباره‌ی آیه روایت کرده‌اند و ابن‌سعید خدری به آن نسبت صحت داده است که فرمود: «از حیض و غائط و خلط سینه و سر پاک هستند.» این از باب تفسیر به مصداق است.

۴. دزالمشور، ج ۱، ص ۴۰؛ از ابی‌امامه باهلی رسیده که مردی از پیامبر ﷺ سؤال کرد: «آیا اهل بهشت ازدواج می‌کنند؟» فرمود: «...»

شوهران‌شان اختلاف پیدا نمی‌کنند و نه زیاد با شوهران به سر می‌برند و نه زیاد از آنان دور می‌گردند و اهل فحش و ناسزا نیستند و از همهٔ عیب‌ها و ناخواستنی‌ها پاک هستند.^۱

﴿وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾: در این باغ‌ها، میوه‌ها و زنان پاک و در هر چیزی که بخواهند:

﴿... وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾^۲

... و (هم) آنان در میان آنچه دل‌هایشان خواسته جاودانند.^۳

فاسقان و طعنه بر مثل قرآنی

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ۲۶﴾

همانا خدا از اینکه به پشه‌ای - چه فروتر، چه فراتر - از آن مثلی زند، شرم نمی‌کند؛ پس اما کسانی که ایمان آوردند می‌دانند که آن (مثال) به‌راستی از (جانب) پروردگارش کاملاً بجاست؛ ولی کسانی که به کفر گراییدند گویند: «خدا با (بیان) این مثل چه چیزی را خواسته است؟» بسیاری را با آن گمراه می‌کند و بسیاری را (هم) با آن به راه می‌آورد. و (اما) جز خلافکاران را با آن گمراه نمی‌کند.

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۶۹؛ از امام علی بن حسین (علیه السلام).

۲. انبیاء ۱۰۲/۲۱.

۳. برای آگاهی از جایگاه خلود در بهشت و آتش و حدود آن ر.ک. به جزء ۳۰، ذیل آیه ﴿لَا يَتَّبِعُنَّ فِيهَا أَخْقَابًا﴾ (نبأ)

صص ۴۰-۵۰ و همچنین سورهٔ اسراء.

عدم تفاوت در کوچکی و بزرگی مثل

آیه اشاره دارد که خدای بزرگ پیش از این به پشه و یا بالاتر از آن در کوچکی مثال زده است. پس کافران سخنان خود را گفتند؛ چنان که گروه ایمان آورده آنچه را که باید بدانند دانستند. این آیه با مثال ﴿بَعُوضَةٌ﴾ که دارد پاسخگویی از مثال‌های گذشته و مثال‌های آینده است^۱ که مثال‌های کوچک و یا بزرگ برای اثبات حق است:

﴿... وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ...﴾^۲

... و خدا از حق شرم نمی‌دارد ...

چون که جهان کوچک و بزرگش از خلق خداست و خدا می‌تواند به هر یک از آن دو مثال بزند؛ چه آن که عبرت در حجم و مقدار مثل نیست و همانا در چگونگی و دلالت به عنوان وسایل روشن‌گر است. و پشه یک حشره ضرررسان در میان بالداران است که در میان آلودگی‌ها زندگی می‌کند و با اعضای بدنش نیش و... میکروب‌های گوناگون را منتقل می‌کند. پس آنگاه که پروردگار برای معجزه زندگی به آن مثال می‌زند، خجالت ندارد؛ چون که زندگی در فیل به آن بزرگی همانند زندگی در پشه به آن کوچکی است، بلکه پشه دو عضو بیشتر از فیل دارد.^۳

۱. چون که پیش از این مثال ﴿الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ﴾ گذشت و نیز در عهد مکی مثال‌های کوچکتری همانند عنکبوت و مورچه گذشت، پس گروهی از مشرکان و اهل کتاب و منافقان از این مثل‌ها نفوذگاهی برای شک‌انداختن در صدق وحی برگزیدند، به این دلیل که در آن مثل‌ها مسخرگی است و از خدا صادر نمی‌شود؛ جواب مختصر: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي...».

۲. احزاب ۵۳/۳۳.

۳. برهان، ج ۱، ص ۷۲؛ به نقل از ابی‌علی طبرسی گفت، از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت است که فرمود: «همانا خدا به پشه مثال زده، چون که با آن کمی حجمش خدا در آن خلق کرده هر آنچه که در فیل با آن حجم بزرگ خلق کرده، با دو عضو بیشتر در پشه تا خدا مؤمنان را به لطافت خلق و عجیب بودن صنعتش آگاه سازد.» عجب این است که پشه با خرطومش فیل و گاومیش را می‌زند.

مواجهه کفار و مؤمنان با مثل های قرآنی

سپس، زدن مثال به کوچک‌ها، بزرگان گردن‌کش را آگاه می‌سازد که ایشان در جنب پروردگار بسیار ضعیف هستند حتی در ساختن پشه. حتی خدایان آنان نیز نمی‌توانند یک پشه خلق کنند:

﴿... إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلُهمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْفِذُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ﴾^۱

... بی‌گمان کسانی را که از (آفریدگان) غیر خدا می‌خوانید، هرگز (حتی) مگسی هم نیافریدند، و گرچه برای (آفریدن) آن اجتماع (و همکاری) کنند. و اگر (هم) آن مگس چیزی از آنان برباید، آن را با هیچ کوششی از او باز پس نتوانند گرفت؛ طالب [این جویندگان] و مطلوب [آن مگس] هر دو ناتوانند.

این چنین است وضعیت مثال‌هایی که پروردگار برای هدف‌هایی می‌زند:

﴿... وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^۲

... و خدا مثل‌ها (ی شایسته) را برای مردم می‌زند، شاید آنان به خوبی یاد کنند.

سپس حالت ایمان در برابر این‌گونه مثل‌ها که در آغاز شک‌آور و حکمتش مشخص نیست، آگاهی و علم به این است که آن‌ها از جانب پروردگار است. پس ایمانشان به خدا، آنان را بر می‌انگیزد که به هنگام لغزش گام‌ها هر آنچه از جانب پروردگار می‌آید به طور کامل تصدیق کنند و بپذیرند، گرچه حکمتش و محتوایش را ندانند. پس خدا حکیم و علیم است و لکن حالت کفر، سؤال استکباری و انکاری، سؤال قطع شده از خدا و پوشیده شده از نور خداست. سؤال کسی است که وقار برای خدا باور ندارد: «مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهِذَا مَثَلًا» گویا آن، کار باطلی از

۱. حج ۷۳/۲۲.

۲. ابراهیم ۲۵/۱۴.

پروردگار است. ﴿يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا﴾ مثلی که گمراه می‌کند. پس چگونه خدا آن را می‌زند در حالی که غافلند و یا خودشان را به غفلت می‌زنند که خدا:

﴿وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾^۱

و بسیاری را (هم) با آن به راه می‌آورد و اما جز خلاف‌کاران را با آن گمراه نمی‌کند.

و فسق، برون آمدن از چیزی است که سزاوار است در آن باشد همانند وقار ... چنان‌که گفته می‌شود خرما فاسق شد، آن‌گاه که از پوستش خارج گردد. پس فاسقان، برون روندگان از پوسته عبودیت و بندگی هستند. آیا همه فاسقان به وسیله این مثل‌ها گمراه میشوند در حالی که بسیاری از آنان مؤمنان فاسق هستند و گروه اندکی از ایشان فسق انجام نمی‌دهند؟ ایشان فاسقان ویژه‌ای هستند؛ چنان‌که پروردگار، آنان را به فسق مطلق و کامل - نه هر فسقی - معرفی کرده است.

زیان‌کاری پیمان‌شکنان

﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^{۲۷}

کسانی که پیمان خدا را پس از بستنش می‌شکنند و آنچه را خدا به پیوندش امر فرموده، می‌گسلند و در زمین افساد می‌کنند؛ اینان همان زیانکارانند.

و در آیه دیگری به کفر و مرض قلب که شامل مشرکین و اهل کتاب و منافقان است توصیف می‌کند:

۱. در اینجا در جمله «وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا» دو صورت پذیرفته شده هست، چون که آیه از نظر لفظ و معنا آن دو را تحمّل می‌کند که «يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا» به عنوان تتمه اعتراض از کلام کافران باشد و یا از خدا به عنوان نقض اعتراض باشد، و چنان‌که ﴿وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾ حلّ پایانی برای سؤال ایشان است.

﴿... وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...﴾^۱

و تا کسانی که در دل‌هایشان بیماری است - و (نیز) کافران - بگویند: «خدا از این مَثَل چه چیزی را اراده کرد؟» این گونه خدا هر که را بخواهد بی‌راه می‌گذارد و هر که را بخواهد به راه می‌آورد ...

و این یکی از مثال‌های نوزده‌گانه ربّانی است.

مثلث فساد

به درستی که این فسادهای سه‌گانه، نقض عهد خدا و قطع وصل خدا و افساد در زمین خدا، زمینه برای آن گمراهی است؛ زیرا از هر هدایتی، گمراهی و از هر نوری ظلمتی می‌سازد. و این فسادهای سه‌گانه با همه زوایایش، هر ارتباط با خدا و بندگانش را قطع می‌کنند؛ زیرا عهد توحید فطری و عقلانی خدا در بندگی پس از میثاق آن نقض می‌شود و از همین جا نقض رسالت و توحید عملی پیش می‌آید که همه صاحبان این فسادهای را بندگان شیطان قرار می‌دهد:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^۲

ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد (فطری، عقلانی و وحیانی) نکردم که شیطان را نپرستید (که) بی‌گمان وی دشمنی آشکارگر برای شماست؟ و این که مرا پرستید (که) این راهی است بس راست!

عهد دوگانه سلبی و ایجابی، نفی بندگی شیطان و تثبیت بندگی خدا که اساس و ریشه همه عهدها هستند. آنان عهد خدا را هر عهدی که باشد عقلانی، فطری و نبوتی، پس از میثاقش

۱. مدثر ۳۱/۷۴.

۲. یس ۶۱/۳۶-۶۰.

نقض می‌کنند! پس فاسقان کسانی هستند که از حدود بندگی خدا خارج‌اند. آنان زندگی‌شان، نقض میثاق‌های خدایی در زاویه‌های سه‌گانه آن است و نقض عهد خدا از بزرگ‌ترین فسق-هاست:

﴿وَمَا وَجَدْنَا لَأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ﴾^۱

و برای بیشتر آنان هیچ عهدی (استوار) نیافتیم (و) بیشترشان را همواره نافرمان یافتیم.

چونکه آنان لبّ انسانی ندارند و:

﴿... إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ...﴾^۲

... تنها خردمندانند که (حق را) به خوبی یاد می‌کنند. کسانی که به پیمان خدا وفادارند و عهد (شان) را نمی‌شکنند و کسانی که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می‌پیوندند ...

قطع عهد خداوند موجب فساد در زمین

﴿وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾؛ پس به تحقیق پروردگار به اتصال‌های زیادی دستور داده: اتصال‌های عقیدتی، عملی، فردی و اجتماعی. پس آن‌گاه که این اتصالات قطع گردد عهد خدا نقض می‌شود و هرج و مرج و فساد زمین را فرا می‌گیرد؛ چه آنکه اصلاح زمین در پرتو حفظ و حراست عهد خدا و اتصال بین بنده با خدا و با بندگان دیگر است و می‌بینم که آیه ۲۱ از سوره ۱۳ نقض و قطع در اینجا و در سرای دیگر را با هم مرتبط می‌داند: هر نقض عهدی از عهد‌های خدا سبب قطع چیزی می‌شود که خدا آن را وصل کرده و دستور به وصل آن داده است. پس

۱. اعراف ۱۰۲/۷.

۲. رعد ۲۱/۱۳-۱۹.

شریعت خدا شریعت وصل و پیوند جدایی‌هایی است که انسان را از حیات صالح جدا می‌کند. شریعت خدا پیوستگی را در ابعاد گوناگون عقیدتی، اخلاقی، مادی، سیاسی، اقتصادی و نظامی آن از محیط خانه آغاز و در اجتماع رحم‌ها و جامعه بزرگ اسلامی و سپس در همه جامعه‌ها گسترش می‌دهد؛ چنان‌که آیه مرابطه به این پیوست دستور می‌دهد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ...﴾^۱

هان ای کسانی که ایمان آوردید! صبر کنید، و (هم) در صبر هماهنگی نمایید، با یکدیگر رابطه و پیوند داشته باشید، و مرزها را نگهبانی نمایید و از خدا پروا نمایید...

سپس قطع عهد خدا و گسست پیوست از جانب خدا سبب هر فسادى در زمین می‌شود:

زیان‌کاری مفسدین

﴿وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أَوْلَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾؛ زیرا در باب تجارت ضلالت و هدایت، سرمایه هدایت را به باد داده، پس مثل الهی که شأن‌اش شفا و رحمت است بر آنان جز خسارت چیزی نمی‌افزاید. و چون فسق‌ها، درکات و چند مرحله‌ای هستند، پس گمراهی که ثمره آن‌هاست نیز چند مرحله‌ای است: طبقه‌ای از طبقه‌ای نشأت می‌گیرد، پس انحراف از راه خدا و دشمنی با حکم خدا و کژی از حدود خدا فسادى است فراگیر جان‌ها و حال‌ها که آن‌ها را در باتلاق‌ها و پستی‌ها می‌افکند و از همین جاست که سزاوار است که خدا آنان را با مهر بر دل‌هایشان گمراه کند تا نفهمند: ﴿صُمٌّ بُكْمٌ عُمِيٌّ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ - اینان کران، لالان و کورانند، پس بسوی حق بر نمی‌گردند - .

قابل فهم بودن مثل‌های قرآنی

سپس ﴿مَثَلًا مَّا﴾^۱ شامل همهٔ مثال‌های قرآنی می‌شود و از آن مثال‌ها «بُعُوضَةٌ» است. و این ضعیف‌ترین چیزی است که به طور کلی از خلق خدا دیده شده است ﴿فَمَا فَوْقَهَا﴾ در ضعف و پستی که برخی آن را با چشم مجرد و برخی با چشم مسلح^۲ می‌شناسد. و لکن خدا به هنگام مواجهه با همهٔ مردم مثال‌هایی می‌زند که همه بفهمند؛ مانند مورچه، پشه، مگس، عنکبوت و زنبور عسل و این‌ها با همهٔ کوچکی و کم‌حجمی که دارند، در ویژگی خلقت و خاصیت مثالی بزرگ هستند. پس چرا خدا از مثال زدن به پشه و بالاتر آن خجالت بکشد؟ و مثال‌های قرآنی مظاهری از پیرامون زندگی ما برای استدلال به حقایقی است که آن‌ها را نمی‌دانیم. ﴿وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾! و در مثالی که خدا برای تقریب و بیان حق می‌زند ضلال و گمراهی جز برای فاسقان نیست؛ چون که نعمت خدا را تبدیل به کفر می‌کنند، پس خدا هم آنان را در گمراهی که خود انتخاب کرده‌اند رها می‌کند؛ سپس بر دل‌هایشان مهر می‌زند، پس گمراهی بر روی گمراهی افزوده می‌شود:

۱. «ما» در اینجا زاید نیست، اجمالی است که شامل هر مثلی می‌شود؛ چنان‌که گفته می‌شود: «شَيْئًا مَّا»، «امراً مَّام، «رجالاً مَّا»، «شخصاً مَّا». پس «ما» نکرهٔ اجمالی است که ماقبل خودش را تأکید می‌کند و آن را شامل شود. پس «بُعُوضَةٌ» به عنوان بدل از «مَثَلًا مَّا» منصوب است، بدون نیاز به تکلف‌های دیگر که کلام خدا از آن‌ها اعراض‌گر است.

۲. چون آنجا، جای سؤال از مثال کوچک است، مقصود از ﴿فَمَا فَوْقَهَا﴾ بالاتر در کوچکی و پستی است؛ چون که فوقیت، مواردش مختلف است؛ چنان‌که گفته می‌شود فلانی بالاتر از فلانی در فقر، در پستی، در فسق و یا در کوچکی است، چون که فوقیت، یعنی شدت در هر یکی. با همهٔ این‌ها «فَمَا فَوْقَهَا» در آیه، به دو نوع بالایی دلالت دارد: ۱. در کوچکی و پستی، همانند پشه و بالاتر، همانند مورچه ۲. در بزرگی، مانند زنبور عسل و بالاتر.

﴿مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ ...﴾^۱

هر که (را) خدا گمراه کند، برای او هیچ راهبري نیست ...

بحث پیرامون گمراهی و هدایت

می بینیم که دهها آیه بَیِّن و روشن، گمراه کردن را به خدا نسبت می دهد؛ چنان که هدایت را به او نسبت می دهد:

﴿... فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...﴾^۲

... پس خدا همواره هر که را بخواهد گمراه می کند و هر که را بخواهد به راه می آورد ...

و لکن مشیت حکیمانه خدا بر گمراه کردن هدایت شدگان و حیرانان در میان گمراهی و هدایت تعلق نمی گیرد. پس آیه ای نمی یابی که اضلال خدا را بیان کند، مگر نسبت به زائغان:

﴿... فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ ...﴾^۳

... پس چون (از حق) برگشتند، خدا (هم) دل‌هایشان را (همچنان از آن) برگردانید ...

و مگر نسبت به ظالمان:

﴿... وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ...﴾^۴

۱. اعراف ۱۸۶/۷.

۲. فاطر ۸/۳۵.

۳. صف ۵/۶۱.

۴. ابراهیم ۲۷/۱۴.

... و خدا ستمگران را بی‌راه می‌گذارد ...

و مگر نسبت به فاسقان: ﴿وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾ و مگر کافران:

﴿... كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ﴾^۱

... این‌گونه خدا کافران را بی‌راه می‌گذارد.

و یا اسراف‌گر و شک‌انداز:

﴿... كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾^۲

... این‌گونه خدا هر که را زیاده‌رو و شکاک بی‌مستند است، بی‌راه می‌گذارد.

گمراه کردن، چون‌که از پیش لغزیدند و گمراه شدن به معنی افکندن در گمراهی پیش از بیان هدایت نیست؛ بلکه واگذاری آنان به خودشان است که هر کاری می‌خواهند انجام دهند و این پس از یأس از هدایت‌شان است:

﴿... فَتَدْرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^۳

... پس کسانی را که امید لقاء ما را ندارند، در طغیانشان (هم‌چنان فرو) می‌نهییم، حال آنکه سرگردان بمانند.

از ترک آنان به حالشان تعبیر به اضلال و گمراه کردن شده است؛ زیرا آنان را بر هدایت مجبور نمی‌کنند:

﴿مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^۱

۱. غافر ۷۴/۴۰.

۲. غافر ۳۴/۴۰.

۳. یونس ۱۱/۱۰.

هر که (را) خدا گمراه کند برای او هیچ راهبری نیست و (خدا) آنان را در ژرفای طغیانشان سرگردان و می‌گذارد.

﴿... وَأُتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾^۲

... و دل‌هایشان بدون هیچ مستندی به شک افتاده، پس همانان در (ژرفای) شک‌شان سرگردانند.

سپس به‌وسیلهٔ دراز کردن عمر آنان و ازدیاد در مال‌ها و بچه‌های‌شان گمراه‌شان می‌کنند:

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^۳

خدا آنان را مسخره می‌کند و ایشان را در (ژرفای) طغیان‌شان (هم‌چنان) سرگردان (از این سو به آن سو) می‌کشانند.

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾^۴

و کسانی که به‌وسیلهٔ آیات ما (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند، به‌گونه‌ای که نمی‌دانند غفلت‌زده آنان را در ژرفای گمراهی می‌نهیم و بر ایشان مهلت می‌دهم؛ به راستی مکر من پایدار و استوار است.

و بالاخره به عنوان پاداش کارکردشان در دنیا، بر دل‌هایشان مهر بی‌شعوری و بی‌ایمانی می‌زند تا نفهمند و ایمان هم نیاورند:

﴿... بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۵

۱. اعراف ۱۸۶/۷.

۲. توبه ۴۵/۹.

۳. بقره ۱۵/۲.

۴. اعراف ۱۸۳/۷-۱۸۲.

۵. نساء ۱۵۵/۴.

... بلکه خدا به خاطر کفرشان بر دل‌هایشان مهر زده، پس جز اندکی ایمان نمی‌آورند.

﴿... كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ﴾^۱

... این گونه ما بر دل‌های تجاوزکاران مهر می‌نهم.

﴿... كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ﴾^۲

... این گونه خدا بر دل‌های کافران مهر می‌نهد.

﴿... كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾^۳

... این گونه، خدا بر تمامی دل (هر) متکبری بسی زورگو مهر می‌نهد.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾^۴

این بدین سبب است که آنان ایمان آورده، سپس کافر شدند، پس بر دل‌هایشان مهر زده شد؛ در نتیجه (دیگر) نمی‌توانند بفهمند.

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ...﴾^۵

۱. یونس ۷۴/۱۰.

۲. اعراف ۱۰۱/۷.

۳. غافر ۳۵/۴۰.

۴. منافقون ۳/۶۳.

۵. جائیه ۲۳/۴۵.

پس آیا دیدی کسی را که معبودش را هوای نفسش برگرفته و خدا او را آگاهانه گمراه گردانیده و بر گوش و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده‌ای نهاده؟ ...

و این چنین می‌بینیم که گمراه کردن از جانب خدا به معنی وادار کردن به گمراهی نیست؛ به‌ویژه برای هدایت‌شدگان و کسانی که حیران هستند. همانا گمراه کردن خدا مهلت دادن به گمراهان است که گمراهی بر گمراهی بیفزایند:

﴿... وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾^۱

... و خدا بی‌گمان برای بندگان (خود) زیاد بیدادگر نیست.

چنان‌که باب افعال برای نقل فعل از لازم به متعدی می‌آید، هم‌چنان برای وجدان^۲ و یافتن به تنهایی می‌آید. پس «اضل الله» گاهی به این معنی است که خدا آن را گمراه یافت، سپس او را هدایت نکرد، پس او به گمراهی خود ادامه داد! چنان‌که خدا، هدایت نشدن گمراهان و افزودن بر گمراهی‌شان را به خودش نسبت می‌دهد: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾. پس دعوت حق تبارک و تعالی به این معنی گمراهان را در گمراهی می‌افکند. حق آنان را دعوت به حق می‌کند ولی آنان نمی‌پذیرند و بر تکذیب و گمراهی خویش می‌افزایند:

﴿فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا﴾^۳

پس دعوت من جز بر گریزشان نیفزود.

مواجهه انسان‌ها در برابر هدایت الهی

۱. آل‌عمران ۱۸۲/۳.

۲. چنان‌که گفته می‌شود: «سالناکم فما ابخلناکم؛ از شما خواستیم و شما را بخیل ندیدیم.» و نیز گفته می‌شود: به فلان زمین رفتیم، «فأعمرتها» آن را آباد یافتیم.

۳. نوح ۶/۷۱.

پس در همه جای قرآن اضلال اجباری و ظالمانه را نمی‌یابیم. بنابراین مردم در زمینه هدایت خدایی بر چند قسم هستند: ۱. برخی از مردم هدایت را می‌پذیرند؛ زیرا آن را می‌شناسند پس تصدیقش می‌کنند و خدا هم بر هدایت آنان می‌افزاید:

﴿وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى...﴾^۱

و خدا کسانی را که هدایت یافته‌اند بر هدایتشان می‌افزاید ...

۲. برخی از مردم مستضعف و سرگردانند که ره به جایی نمی‌برند. خدا آنان را به جهت قصورشان هدایت می‌کند و در آخرت با آنان معامله نیکو می‌کند:

﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا﴾^۲

مگر مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که چاره‌جویی نتوانند و راهی (نیز) نیابند. پس ایشان، امید است خدا از آنان درگذرد و خدا همواره بخوابش و پوشنده بوده است.

۳. و گروهی از مردم کسانی هستند که حق را می‌شناسند و علیه آن عناد می‌ورزند. آیا بر خدا واجب است که آنان را بر هدایت مجبور کند؟

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۳

و نمودن راه راست [تنها] بر عهده خداست. و برخی از راه‌ها بیراهه است. و اگر (خدا) بخواهد بی‌گمان همگی‌تان را هدایت می‌کند.

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا...﴾^۴

و اگر می‌خواستیم، همانا به هر کسی (ناگزیر) هدایتش را می‌دادیم ...

۱. مریم ۷۶/۱۹.

۲. نساء ۹۸-۹۹/۴.

۳. نحل ۹/۱۶.

۴. سجده ۱۳/۳۲.

هرگز! هر یک از گمراهی و هدایت اختیاری است. سپس برای هر کدام از آن دو از باب جزای موافق زیادتی است. پس آیات اختیار در پذیرش گمراهی اختیار کردن را ثابت و اجبار را نفی می‌کند و بخش تکمیل بحث را طی آیه‌های ضلالت و هدایت خواهی دید.

مرگ و حیات در اختیار خداوند

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۲۸﴾

چگونه به خدا کفر می‌ورزید؟ حال آن که مردگانی بودید، پس شما را زنده کرد؛ سپس شما را می‌میراند، پس از آن شما را زنده می‌کند؛ پس آن‌گاه به سوی او بازگردانده می‌شوید.

سؤال انکاری و تقبیح از کسانی است که به خدا کفر می‌ورزند و این نقل و انتقالات از مرگ به زندگی سپس مرگ و سپس زندگی، دلالت بر وجود فاعل علیم و حکیم می‌کند. هر دگرگونی نیاز به دگرگون‌کننده دارد. پس اگر دگرگونی، حکیمانه و با قصد باشد، پس دگرگون‌کننده نیز قاصد و حکیم خواهد بود. و دگرگونی‌های مرگ و زندگی از آغاز تا پایان این چنین است. پس گرچه زندگی پس از مرگ را انکار کرده‌اند، اما انکار مرگ نخستین، برایشان ممکن نیست. پس زنده کردن، سپس میراندن از چیزهایی است که به عنوان دلیل بر وجود قدرت علیم، خلّاق و حکیم و یگانه کافی است و این که او برای بار دیگر احیاء دارد؛ چنان‌که نخستین بار زنده کرد. پس این دلیل برای همهٔ مکلفان: مادی‌ها، مشرکان، کتابی‌ها و برخی موحدین که روز قیامت را منکرند است!

مرگ و زندگی دنیوی

و چون خطاب در اینجا متوجه مردم زنده است، پس باید مرگ در آن پیش از زنده کردن باشد؛ نه مرگ از حیات انسانی و نه هیچ حیات دیگر. پس ما به تحقیق مرده بودیم؛ زیرا در شکم‌های مادران مان جنین بودیم و پیش از خلق روح انسانی در ما، گرچه با روح نباتی و برخی از روح حیوانی زنده بودیم تا این که نوبت زندگی انسانی فرا رسید و خدا با انجام خلقت دیگری در وجود ما آن را انجام داد: «فَأَحْيَاكُمْ» برای زندگی دنیا بدون فاصله پس از آن‌که جنین آماده

پذیرش روح انسانی شد؛ چنان‌که کلمه «فاء» اشاره به نبودن فاصله بین خلقت روح انسانی با پذیرش جنین با آن دارد.

مرگ و زندگی اخروی

﴿ثُمَّ يُمِيتُكُمْ﴾ - سپس شما را می‌میراند - ﴿ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾ - سپس شما را زنده می‌کند - ﴿ثُمَّ إِلَيْهِ تَرْجَعُونَ﴾ - سپس به سوی او، باز می‌گردید - پیش از آفرینش برای زندگی دنیا ما مرده بودیم. پس از آن خدا ما را زنده کرد و زندگی ما در دنیا و برزخ ادامه یافت؛ گرچه زندگی در دنیا با زندگی در برزخ با هم متفاوت هستند. ﴿ثُمَّ يُمِيتُكُمْ﴾، در مرحله اول قیامت که مرحله ماته و میراندن است، خدا ما را می‌میراند. ﴿ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾ در مرحله دوم قیامت که مرحله احیاء و زنده کردن است، خدا ما را زنده می‌کند و پس از بررسی به دنبال حساب‌های اعمال خویش می‌رویم. این آیه به صراحت دلالت بر زندگی برزخ ندارد؛ چنان‌که دلالت بر نفی آن نیز ندارد، بلکه به طور ضمنی دلالت بر ادامه زندگی پس از دنیا در برزخ دارد و خدا در آیه ۱۱ سوره غافر می‌فرماید:

﴿قَالُوا رَبَّنَا أُمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأُحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ﴾؛

گفتند: «پروردگارانمان! دو بار ما را زنده کردی، پس به گناهانمان اعتراف کردیم. پس آیا راهی راهوار (برای بیرون شدن) (از آتش) هست؟»

نبودیم، زنده کردی، پس از این ما را میراندی - مرگ نسبی - و به برزخ بردی و پس از آن، در مرحله نخستین قیامت ما را می‌میرانی؛ سپس در مرحله دوم قیامت ما را زنده می‌کنی. پس این آیه به صراحت دلالت بر زندگی برزخی پیش از زندگی دنیا را در بر دارد و آیه دیگر دو میراندن را در بردارد.

اثبات وجود حیات برزخی

این اعترافی است از گروهی از اهل آتش در آتش به دو مرگ و دو زندگی؛ دو میراندن و دو مرتبه زندگی کردن، پس از آنکه در دنیا منکر اینها بودند و فقط زندگی دنیا و یک مرگ را پذیرفته بودند، اما معاد را منکر بودند:

﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ﴾^۱

جز مرگ نخستین، دیگر (مرگی) نیست و ما پراکنده شدگان (از گورهایمان پس از مرگمان) نیستیم.

و اعتراف اهل جهنم به آن دو گونه مرگ و زندگی در جهنم بدون ردی بر آنان، این تصدیق سخن آنان به عنوان یک واقعیت است و قرآن این تصدیق را از آنان نقل می‌کند و رد نمی‌کند، پس گفتارشان درست است؛ زیرا قرآن کتاب بیان حقایق بدون اجمال و بدون تقریر و تثبیت گمراهی است و نیز بیان تناقض‌ها نیست. و ترتیب بین دو گونه میراندن و دو نوع زنده کردن از این قرار است:

۱. زنده کردن برای دنیا که پیش از آن خاک و یا ... بوده است؛

۲. میراندن از دنیا و رفتن به برزخ؛

۳. میراندن در مرحله اول قیامت؛

۴. زنده کردن برای قیامت.

پس زندگی برزخی وجود دارد، وگرنه میراندن دوم بی معنا خواهد بود و زندگی برزخی، رفتن از دنیا به برزخ است و مرگ نسبی است؛ مرگ مطلق نمی‌باشد؛ بلکه مقداری از مرگ است که با مرگ دوم و زنده کردن دوم برای قیامت می‌سازد و منافات ندارد و شاید بتوان گفت: زندگی برزخی ادامه دارد و نیازی به احیای (زنده کردن) دوباره نیست؛ زیرا در برزخ، روح در درون بدن مثالی برزخی زنده است و انفصال (جدا شدن) بدن مثالی برزخی از بدن حجیم دنیا معنای مرگ و برزخ است، ولیکن روح با بدن مثالی برزخی زنده است و اصالت با روح است. از این جهت آیه صریح قرآنی دلالت بر احیاء برای برزخ وجود ندارد و همانا حیات و زندگی دنیایی

۱. دخان ۳۵/۴۴.

در برزخ بدون زنده کردن ادامه می‌یابد؛ وانگهی برای اِحیاء در مرحلهٔ دَوَم قیامت برای حساب و ثواب و عقاب نیازی به مرگ اول در برزخ نیست، بلکه زنده کردن برای قیامت در مرحلهٔ دَوَم آن، پس از میراندن در مرحلهٔ اول قیامت است؛ چنان‌که:

﴿اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۱

خدا آفرینش را آغاز و سپس آن را تجدید می‌کند. سپس تنها سوی او بازگردانیده می‌شود.

﴿وَالْمُوتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾^۲

تنها کسانی (دعوت تو را) اجابت می‌کنند، که (سخن حق را) می‌شنوند. و (اما) مردگان را خدا (در قیامت) بر خواهد انگیزد، سپس تنها سوی او باز گردانیده می‌شوند.

و إعادةٔ زندگی و بعث دوبارهٔ بدن و روح در برزخ نیست، بلکه پس از آن است؛ چنان‌که کلمهٔ ﴿ثُمَّ﴾ در آیهٔ ما ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ... ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۳ به‌عنوان دلیل چهارم بر زندگی اُخروی بسیار دور از زمان مرگ است، درحالی‌که زندگی برزخی از مرگ جدا نیست، پس در پرتو دلالت چهارگانه به یقین درمی‌یابیم که آیهٔ ما دلالت بر زندگی برزخی ندارد؛ چنان‌که دلالت بر نفی زندگی برزخی ندارد. پس چنان‌که زنده کردن از مرگ مطلق صحیح است که در این صورت برزخ نفی می‌شود، هم‌چنین زنده کردن از مرگ نسبی (برزخی) که قوی‌تر از زندگی دنیا است، صحیح است.

پس در پرتو آیهٔ ﴿أَمَتْنَا وَأَحْيَيْنَا﴾ که زندگی برزخی را ثابت می‌کند، آیهٔ خودمان را تفسیر می‌کنیم: ﴿كُنْتُمْ أَمْوَاتًا﴾ در شکم‌های مادرانتان مردگان بودید، ﴿فَأَحْيَاكُم﴾ خدا شما را زنده کرد و به دنیا آورد؛ ﴿ثُمَّ يَمِيتُكُمْ﴾ یعنی با جدا کردن روح همراه بدن مثالی از بدن دنیایی به برزخ ﴿ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾ برای آخرت از زندگی برزخی که قوی‌تر از زندگی برزخی است، زنده می‌کند و

۱. روم ۱۱/۳۰

۲. انعام ۳۶/۶

۳. بقره ۲۸/۲

یا ﴿ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾ زنده کردن از مرگ از برزخ در مرحله نخستین قیامت و بردن به پای حساب در مرحله دوم قیامت و این احتمال مناسب‌تر و سزاوارتر است؛ چنان‌که آیه ﴿أَمَّا أَتَيْنَ﴾ به این احتمال دلالت دارد، پس میراندن دوم از حیات و زندگی اخروی به زندگی اخروی است. پس اگر بین دنیا و آخرت زندگی دوم (برزخ) وجود نداشته باشد، برای میراندن از دنیا به آخرت بی‌معنا خواهد بود. پس فرق بین دو آیه این است که آیه ما - فقط - یک مرتبه میراندن را بیان می‌کند و آن میراندن در مرحله اول قیامت است و یک مرگ پیش از زندگی دنیا را بیان می‌کند. ولکن آیه دیگر دو مرتبه ﴿أَمَّا تَه﴾ را بیان می‌کند:

۱. زنده کردن برای دنیا؛

۲. میراندن نسبی از دنیا به برزخ؛

۳. میراندن کامل در مرحله اول قیامت؛

۴. کامل‌ترین نوع زنده کردن در مرحله دوم قیامت برای حساب و کتاب، و ثواب و یا عقاب.

نخست خدا ما را که زنده نبودیم، زنده کرد و به دنیا آورد و پس از آن ما را به برزخ می‌برد که نه صددرصد زنده‌ایم و نه صددرصد مرده‌ایم، بلکه زندگی ما در آنجا نسبی است. روح ما با بدن مثالی زندگی می‌کند و مرگ ما نیز نسبی. جسم ما در زیر خاک‌ها دفن می‌گردد ولیکن آیه ما می‌گوید: ما زنده نبودیم، خدا ما را زنده کرد و به دنیا آورد و در قیامت نخست ما را می‌میراند و سپس زنده می‌کند. دو تا زنده کردن و یک میراندن را بیان می‌کند، ولی زندگی و مرگ برزخی را بیان نمی‌کند ولیکن نزدیک به بیست آیه قرآنی از جمله آیه ﴿أَمَّا وَأَحْيِيَّتَنَا﴾ حیات و زندگی برزخی را اثبات و بیان می‌کند و آن آیات را در محل‌های خودشان بررسی خواهیم کرد.

کیفیت مرگ ثانویه برای صالحان و کافران

و چون میراندن دوم صالحین را زجر نمی‌دهد، در آیه دیگری به اشاره ذکر شده است:

﴿أَفَمَا نَحْنُ بِمَمِيَّتِينَ إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ﴾^۱

(و از روی شوق می‌گوید: «آیا پس ما دیگر (از) میرندگان نیستیم؟ جز همان مرگ نخستینمان؟ و ما هرگز از معذبان نیستیم!؟

استثناء منقطع است؛ یعنی در آخرت مرگی نیست. بار خدایا! مگر مرگ آغازین در دنیا. پس اگر مرگ دوم در کار نبود، صیغه اولی بی‌معنا بود. و اما برای کافران، مرگ دوم از مرگ اول مهم‌تر است؛ چون که آن‌ها را به زندگی دشوار جهنم منتقل می‌کند که به وسیله آنان بر افروخته می‌شود و بد جایگاهی است. از این روی به آنان - نه به مؤمنین - به مرگ دوم تصریح می‌کند.

نمونه‌هایی از مرگ و زندگی در قرآن

خطاب ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ﴾ همه مردم را فرا می‌گیرد و ویژه کسانی که در دنیا به عنوان عبرت خدا آنان را میراند و سپس زنده کرد نیست:

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ... فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ...﴾^۲

یا همانند آن کس را که به مجتمعی که بلنداها و ساختمان‌هایش یکسره فروریخته بود، عبور کرد ... پس خدا او را (مدت) صد سال میراند، سپس او را برانگیخت ...

﴿... الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أَلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ...﴾^۳

... کسانی که ترسان از خانه‌هایشان برون رفتند، حال آن که هزاران تن بودند نگرستی؟ پس خدا به آنان گفت: «بمیرید.» سپس آنان را زنده کرد ...

﴿... فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ...﴾^۱

۱. صافات ۵۹/۳۷-۵۸.

۲. بقره ۲۵۹/۲.

۳. بقره ۲۴۳/۲.

... پس در حالی که می‌نگریستید، آذرخش آتشین شما را در بر گرفت. سپس شما را بعد از مرگتان برانگیختیم ...

﴿فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى...﴾^۲

پس فرمودیم: «(جسد) آن مقتول را به پاره‌ای از آن (گاو سر بریده) بزنید (تا زنده شود)». بدین‌سان خدا مردگان را زنده می‌کند ... و زنده کردن‌ها و میراندن‌های دیگری برای برخی مردم هست تا دلیل‌های حسی حَقَّانیت وعده خدا باشند!

و چون ثبوت و پذیرش معاد پس از اثبات و پذیرفتن مبدأ و وحی است و آیه برای اثبات معاد به مبدأ و وحی استدلال می‌کند، بنابراین انکار معاد را انکار آن دو معرفی می‌کند و علیه منکران آن دو حجت است؛ چنان‌که حجت بر منکران معاد است؛ پس ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ؟﴾! سپس مرگ در ﴿وَكُنْتُمْ أََمْواتًا﴾ از باب عدم و ملکه است. پس به چیزی که حیات را نمی‌پذیرد میت گفته نمی‌شود. و همانا به چیزی که هم‌اکنون یا در آینده مرگ را می‌پذیرد، گفته می‌شود؛ چنان‌که در مرگ پس از زندگی چنین است.

مراحل بازگشت به سوی خدا

رجوع به سوی خدا در جاتی است که رجوع‌کنندگان به خدا آن‌ها را می‌پیمایند: ۱. مرگ از دنیا به عالم برزخ است که ثواب و عقاب موقت دارد ۲. زندگی اخروی ۳. جایگاه حسابرسی پایانی. پس ما سه رجوع به جانب پروردگار داریم؛ چنان‌که آیه‌های آن همه مراحل را شامل می‌شود:

﴿هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۳

او زنده می‌کند و می‌میراند و به سویش باز گردانیده می‌شوید.

۱. بقره ۵۶/۲-۵۵.

۲. بقره ۷۳/۲.

۳. یونس ۵۶/۱۰.

و بعضی از آیات برخی مراحل را شامل می‌شود؛ همانند این آیه:

﴿اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۱

خدا آفرینش را آغاز و سپس آن را تجدید می‌کند، سپس تنها سوی او باز گردانیده می‌شوید.

﴿... وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾^۲

... و (اما) مردگان را خدا (در قیامت) برخواهد انگیزد، سپس تنها سوی او باز گردانیده می‌شوند.

بر هر سه رجوع دلالت دارد و اما به رجوع مرحله دوم صراحتی در آیات دیده نمی‌شود، بلکه برخی لمحات و اشارات در این زمینه هست:

﴿... قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيَنْبِئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا...﴾^۳

... به درستی آنچه را که برآیند، می‌داند (و نشانه می‌نهد) و روزی که سوی او باز گردانیده می‌شوند، آنان را به (حقیقت) آنچه انجام داده‌اند خبری مهم می‌دهد ...

چون که خبر دادن به عملکرد مکلفان هنگام حسابرسی است و آن پس از زنده شدن در قیامت است:

﴿أَنْذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾^۴

آیا چون مُردیم و خاک شدیم (از نو زنده می‌شویم)؟ این بازگشتی بعید (و دور از عقل و منطق) است!

شاید این آیه صریح در رجوع دومی باشد. و چون فاصله رجوع سوم از دومی زیاد است آن را با کلمه «ثُمَّ» به دومی عطف گرفته است:

۱. روم ۱۱/۳۰

۲. انعام ۳۶/۶

۳. نور ۶۴/۲۴

۴. ق ۳/۵۰

﴿... ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱

... پس (آن‌گاه) بازگشت شما تنها سوی اوست، سپس شما را به آنچه می‌کردید آگاهی مهمتی می‌دهد.

طبعاً این بُعد برای ما بُعد و فاصله زمانی است، اما برای خدا بُعد ندارد:

﴿... إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۲

... بازگشت همه شما سوی خداست، پس شما را از آنچه انجام می‌داده‌اید آگاهی مهمی می‌دهد.

پس بین حرف ﴿ف﴾ و ﴿ثُمَّ﴾ ناسازگاری نیست؛ چون که هر کدام جایگاه ویژه‌ای دارند، سپس ﴿ثُمَّ﴾ در دو آیه از آیه‌های یازده‌گانه آمده و این نزدیک بودن رجوع در نزد خدا را تأکید می‌کند؛ گر چه از ما بعید است.^۳ این چنین می‌بینیم که در یک آیه کوتاه شناسنامه زندگی گشوده می‌شود و آیه سلطه و قدرت خدا را بیان می‌کند که زندگی جاری می‌شود، سپس آن را با مرگ برزخی منهدم می‌کند، وانگهی بار دیگر در قیامت زنده می‌کند تا مکلفان به جانب خدا رجوع کنند. در یک نمایش گذرا دوره‌های مرگ و زندگی را ترسیم می‌کند تا منکران غافل و غافل‌کننده را بیدار کند.

۱. انعام ۶۰/۶.

۲. مائده ۱۰۵/۵.

۳. آیات ده‌گانه دیگر از این قرار است: آل‌عمران ۵۵/۳؛ مائده ۴۸/۵؛ مائده ۱۰۵/۵؛ انعام ۱۰۸/۶؛ انعام ۱۶۴/۶؛

یونس ۲۳/۱۰؛ عنکبوت ۸/۲۹؛ لقمان ۱۵/۳۱؛ لقمان ۲۳/۳۱؛ زمر ۷/۳۹؛ سپس آیه دوم که در آن ﴿ثُمَّ﴾ ذکر

شده است: ﴿مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ...﴾؛ (این) بهره‌ای است اندک در

دنیا؛ سپس بازگشتشان تنها به سوی ماست. پس آن‌گاه به (سزای) آنچه کفر می‌ورزیده‌اند، عذابی سخت به آنان

می‌چشانیم؛ یونس ۷۰/۱۰.

توجه به آسمان و شناخت خالق هستی

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^{۲۹}

او کسی است که آنچه در زمین است، همه را برای (همه) شما آفرید، سپس به (آفرینش) آسمان پرداخت، پس آسمان‌ها را (به صورت) هفت آسمان سازماندهی کرد و او به هر چیزی بسیار داناست.

در اینجا پروردگار، ما را از مجموعه این زمین و زندگی محصور در آن به آسمان‌ها بالا می‌برد تا ما را از این محدوده بالاتر برده و افکار، کوشش‌ها و فعالیت‌های ما را در اوج هستی به پرواز در آورد و بدانیم خدای بلندمرتبه و مقدس، ما را برای امر عظیمی فراتر از خدمت به زمین و آسمان‌ها آفریده است و همه آن‌ها برای مصالح ما آفریده و به کار گرفته شده‌اند، نه برای پرستیده شدن و غافل ساختن ما از یاد خدا. علیرغم تبلیغات مادی‌گرایان که در ظواهر ماده فرو رفته، از هدف‌های خلقت آن غافل شده و نقش انسان را در ماده تحقیر می‌کنند، کرامت انسان و برتری او بر عالم هستی برای شناخت و زندگی با خدا و اطاعت از خدا و ارزش‌های والای نهفته در این آیة‌هاست.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ﴾ آیا غیر از ﴿اللَّهِ﴾ آفریدگار دیگری هست؟ ﴿خَلَقَ لَكُمْ﴾: همه مردم. ﴿لَكُمْ﴾ اصل و دیگر خلق‌ها حتی جن فرع هستند. آیا «لکم» فقط به نسل آخرین اشاره دارد و:

﴿... وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً...﴾^۱

... و از آسمان آبی فرود آورد ...

﴿وَالْأَرْضِ وَصَّعَهَا لَأَنَامَ﴾^۲

۱. بقره ۲۲/۲.

۲. رحمن ۱۰/۵۵.

و زمین را برای آدمیان و پریان نهاد.

﴿... جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً...﴾^۱

...زمین را برای شما بستری (راهوار و گسترده) نهاد و آسمان را بنایی (افراشته قرار داد)...

﴿... الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ...﴾^۲

... کسی که ستارگان درخشان را برایتان قرار داد، تا با آن‌ها در تاریکی‌های خشکی و دریا راه یابید...

﴿... الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا...﴾^۳

... کسی است که برای شما شب را قرار داد تا در آن آرامش گیرید و روز را دیده‌بان (گردانید)...

﴿... الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا...﴾^۴

(همان) کسی که زمین را برایتان گهواره‌ای ساخت و برای شما در آن راه‌هایی (راهوار) گشود...

﴿... اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾^۵

همان خدایی که چهارپایان نعمت‌وار را برایتان نهاد تا از برخی از آن‌ها سواری گیرید و از برخی از آن‌ها می‌خورید.

﴿... الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذَلُولًا...﴾^۶

... کسی که زمین را (همچون حیوانی راهوار) برای شما رام گردانید...

﴿... جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا﴾^۷

۱. بقره ۲۲/۲.

۲. انعام ۹۷/۶.

۳. یونس ۶۷/۱۰.

۴. طه ۵۳/۲۰.

۵. غافر ۷۹/۴۰.

۶. ملک ۱۵/۶۷.

۷. نوح ۱۹/۷۱.

...زمین را برای شما فرشی (گسترده) ساخت.

بهره‌مندی از زمین برای همهٔ بشر

پس آیا آیهٔ خلق زمین و آنچه در آن است و قراردادن آن به عنوان گهواره و فرش رام و گسترده کردن آن و خلق ستارگان و نازل کردن آب آسمان و خلق شب و روز و دیگر چیزها از زندگی زمینی و آسمانی، همهٔ این‌ها فقط برای نسل اخیر است؟ پس چگونه دیگران به حال خود واگذار شده‌اند؟ آیا این زمین برای این نسل که میلیون‌ها سال پس از خلق زمین به دنیا آمده آماده شده است؟ مانعی برای فراگیری این خطاب نسبت به همه مردم در طول تاریخ زمین از آن‌گاه که قابل سکونت شده وجود ندارد. گرچه نسل‌های انسانی از آغاز تا پایان در عقل‌ها و دیگر درجه‌ها گوناگونند؛ چنان‌که آیهٔ خلافت نیز به این شمول اشاره دارد و چون «ناس» بین خلق‌های گوناگون زمین اساس است و در بلندای خلق است، بدین شرافت، خطاب به آن‌ها اختصاص یافته و جن و دیگر خلق‌های بهره‌گیر از زندگی زمین در حاشیه قرار گرفته‌اند. همان‌گونه که به جهت شرافت نسل ما که قرآن بر آن نازل شده بر نسل‌های پیشین از آدم تا پیش از خاتم، این خطاب به ما اختصاص یافته و حلقه‌های انسانی پیش از آن در حاشیه قرار گرفته‌اند. «خَلَقَلَكُم»: همهٔ نسل‌های انسانی - نسل آخرین - ناس از زمان خطاب تا قیامت؛ زیرا این خطاب و بسیاری همانند آن بر اساس قضایای حقیقی شامل همهٔ مردم در هر جا و هر زمان که باشند می‌شود.

﴿خَلَقَلَكُم مَّافِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾: همه آنچه در زمین است را برای همهٔ شما آفرید. پس این جمله از آیه، دو جمع را در خود گنجانده؛ زمین با همهٔ آنچه در آن هست برای شما خلق شد، همچنین آن‌ها برای همهٔ شما نه برای گروه ویژه‌ای از شما خلق شده است. اصالة الاباحة در همهٔ چیزها و اصالة الاشتراك در همهٔ آن‌ها، دو قاعدهٔ فقهی از مهم‌ترین و فراگیرترین قاعده‌های تشریح و قانونگذاری اسلامی است.

اصالة الاباحة در بهره‌مندی از نعمت‌ها

﴿مَا فِي الْأَرْضِ﴾، زمین و آنچه در ظاهر و باطن و در جو زمین هست را شامل می‌شود؛ زیرا «فِي» ظرف است. پس این ظرف و ابعادش و ظروف و محتوایش - که بر آن‌ها زمین و زمینی گفته می‌شود - همه آن‌ها برای همه ما خلق شده است؛ چون ﴿لَكُمْ﴾ مفید انتفاع است، پس در اینجا هدف از آفرینش زمین و موجودات در آن، این است که از آن‌ها به هر گونه، هر زمان و هر جایی که بخواهیم، بهره ببریم تا اینکه از جانب خدا، بازدارنده در چگونگی، زمان و جایگاه بهره‌برداری فراسد و این یعنی اصالة الاباحة در همه برخوردها و بهره‌مندی‌ها؛ و لکن ﴿لَكُمْ﴾ اشاره همسان تصریح است که تصرف‌ها محدود به چهارچوب منافع فردی و اجتماعی است؛ منفعت فردی که ضرر به اجتماع نرساند و منفعت اجتماعی که از منافع افراد حراست کند. فرد و مجتمع هر دو اصالت دارند و لکن به هنگام تعارض حق جامعه و فرد، حق جامعه مقدم است؛ زیرا پروردگار فرموده است: ﴿لَكُمْ﴾ - برای شما - پس آزادی تصرف در فرآورده‌های زمین تا زمانی که با آزادی دیگران ناسازگار نباشد، مباح و جایز است.

اصالة الاشتراك در بهره‌مندی از نعمت‌ها

پس اصالة الاشتراك ﴿لَكُمْ جَمِيعًا﴾ - برای همه شما - خلق خدا برای مردمان و اشخاص ویژه نیست و همانا ﴿لَكُمْ جَمِيعًا﴾: همه شما از زمین بهره ببرید. خدا، خدای همه مردم است نه خدای گروه خاصی از مردم؛ هم چنین رزق او برای همه آنان است و در اختصاص گروه خاصی نیست مگر این که برخی از مردم با اندیشه‌ها و کارهایشان برخی از رزق‌ها را به خود اختصاص دهند. پس نتیجه عملکردشان از آن خودشان است و در دیگر ثمرات با دیگران شریکند. در این هنگام زمین با آب، هوا، چراگاه‌ها، معدن‌ها و جنگل‌هایش و با هر آنچه بر آن و در آن و به سوی آن است، همه برای همگان است و احدی حق ندارد چیزی از آن‌ها را بدون کار و زحمت به خود اختصاص دهد:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۱

هان ای انسان! بی‌گمان تو سویی پروردگار خود در تلاشی، پس او را ملاقات‌کننده‌ای.

مالکیت در اقتصاد اسلامی

اقتصاد اسلامی در بُعد اعمال و نتایج آن‌ها خصوصی است و در بُعد آفرینش، اشتراکی است؛ زیرا آفریده خداست که پروردگار همگان است، نه راستی و کاپیتالیستی سرمایه‌داری خصوصی همه‌جانبه و ظالمانه است و نه چپی کمونیستی اشتراکی در همه ابعاد، بلکه خصوصی و اشتراکی عادلانه حقیقی است. لفاظی و عبارت‌پردازی و گفتار بزرگ شده خالی از حقیقت نیست، بلکه این ادعا تماماً حق و حقیقت است. از آنجایی که هر آنچه در زمین است، برای ما خلق شده، حق داریم که با بکارگیری علم و عمل از آن استفاده کنیم و بر ماست که برای بهره‌مندی از هدیه‌های الهی تلاش کنیم و در برابر احسان و منت‌هایش او را بپرستیم. چرا کسانی که خدا را نمی‌شناسند و یا تکذیب می‌کنند بر ما پیشی گیرند و ما در حاشیه آنان زندگی کنیم؟! از منظر مسائل فقهی از ﴿لَكُمْ﴾ همانند سایر موارد فقط حلال بودن بهره‌مندی از زمین و زمینی را می‌فهمیم، نه ملکیت عین زمین و زمینی‌ها را برای خودمان؛ زیرا آن‌ها نتایج سعی و تلاش ما نیستند و انسان فقط مالک سعی خود است، ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۲ - و این‌که برای انسان جز حاصل تلاش خودش نیست - ضابطه کلی است که شامل همه جهات سه‌گانه دنیا، برزخ و آخرت می‌شود.^۳

۱. انشقاق ۶/۸۴.

۲. نجم ۳۹/۵۳.

۳. پس ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ شامل همه از جمله دنیا می‌شود و ﴿وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يُرَى﴾؛ و اینکه (نتیجه) کوشش او به زودی (در برزخ) دیده خواهد شد. (نجم ۴۰/۵۳) ویژه برزخ است و ﴿ثُمَّ يُجْزَأُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى﴾؛ سپس - هر چه تمام‌تر - بدان (در قیامت) پاداش داده شود. (نجم ۴۱/۵۳) ویژه آخرت است.

شیوه‌های بهره‌مندی از زمین

و چون زمین ﴿لَكُمْ جَمِيعًا﴾، ضابطه دیگری استفاده می‌شود که بهره‌برداری از زمین هرج و مرج و بی‌قاعده نیست که زمین‌خواران سوء استفاده می‌کنند و دیگران را که با آنان شریکند از حَقشان محروم می‌سازند. همانا هر کسی به اندازه نیاز و کوشش خودش از آن بهره می‌برد و روایات صریح تحجیر و احیاء و تعمیر دلالت دارد که هر کس مقداری از زمین را تحجیر، احیاء و تعمیر کرد، مالک آن می‌شود. پس روایات: «من احاط حائطاً علی الارض فهی له؛ کسی که به دور زمینی دیوار بکشد، پس این برای اوست»^۱، «من احیی مواتا فهی له؛ کسی که زمین مرده‌ای را زنده کند پس این برای اوست»^۲ و روایت «ایما قوم احیوا شیئاً من الارض - او عمروها - و عمروها فهم احق بها و هی لهم؛ هر قومی که چیزی از زمین را زنده کنند و با تعمیر و آباد گردانند پس ایشان سزاوارتر به آند و آن برای ایشان است»^۳ به بیشتر از آنچه که از آیه ﴿خَلَقَلَكُمْ﴾ می‌فهمیم دلالت ندارند. روایت‌ها و آیه به اولویت که نتیجه احیاء و تعمیر است دلالت می‌کنند نه بر ملکیت رقبه زمین برای احیاگر آن؛ چون که آن‌ها از تلاش و سعی آنان نیست. در حالی که آنان فقط مالک سعی خود می‌شوند:

و له ما اکل منها فان ترکها او اخر بها فاخذها رجل من المسلمین من بعده فعمرها و احیایا فهو احق بها من الذی ترکها...؛^۴

۱. و آن روایت نبوی عامی از اهل سنت نقل شده، چنانچه در مفتاح الکرامه، ج ۵، ص ۲۴ است.

۲. وسائل الشیعه از صحیحه عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادق علیه السلام.

۳. صحیحه محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام؛ پس در آن کلمه «او» و در دیگری کلمه «و» هست.

۴. روایت صحیح ابی خالد کابلی از امام باقر علیه السلام: «در کتاب علی علیه السلام یافتیم که خدا زمین را به هر بنده‌ای که بخواهد می‌دهد و سرانجام کار از آن پروا پیشگان است. من و اهل بیت من کسانی هستند که زمین را از پیشینیان به ارث برده‌ایم و ما پروا پیشگانیم و همه زمین مال ماست. پس هر مسلمانی زمینی را آباد و تعمیر کند باید خراجش را به امام از اهل بیت من بپردازد... و او می‌تواند از همان زمین استفاده کند تا اینکه قائم ما ظهور کند.» و در اینجا روایات دیگری هست که ما را بر انتقال اولویت به کسی که زمین را پس از اینکه فرد دیگری رها کرده، تعمیر می‌کند،

و برای اوست آنچه از زمین که می خورد. پس اگر آن را ترک کرد و یا خراب کرد و مرد دیگری از مسلمانان پس از او گرفت و تعمیر و احیاء کرد، او به آن زمین سزاوارتر از کسی است که آن را ترک کرده است.

پس اشراکتی بودن زمین دو مرحله دارد؛ مرحله اول پیش از تحجیر یا احیاء و تعمیر است، پس هیچ کس در آن اولویت ندارد و مرحله دوم پس از آن سه کار و یا یکی از آنهاست؛ چون که اولویت بدست آمده به واسطه هر سه تحجیر، احیاء و تعمیر و یا یکی از آنها بهره‌وری آن زمین را از شراکت خارج می کند و آن را در انحصار کسی قرار می دهد که آن کارها را روی زمین انجام داده، نه

اینکه عین زمین را از شراکت خارج کند.

عدم مالکیت اصل زمین

پس اگر آبادکننده زمینی بدون عذر و نیاز آن را ترک کند، بهره‌های آن به نیازمند انتقال می یابد؛ چنان که اگر بیشتر از حق خودش را آباد کند، در مقدار زاید حق ندارد و در آن مقدار کارگر است و باید اجرةالمثل بگیرد، نه این که به بهره‌مندی از آن اولویت داشته باشد. پس زنهار بر زمین خواران که گمان می برند تا هر جا که چشمشان می بیند با مالها و یاوران خود می توانند آن‌ها را در اختیار گیرند. همانا زمین برای همه است و هر کسی به اندازه نیاز و جایگاه خودش از آن بهره می برد، بدون این که دیگران را از آن محروم سازد. پس کسی که بیش از حق خودش زمین را فقط تحجیر و یا تحجیر و احیاء - نه تعمیر - کند، آن اولویت از او زایل شده، به نیازمند و یا نیازمندان منتقل می شود. و آن دو ضابطه تجویز می کند هر انسانی، از زمین خدا که برای همه خلق شده استفاده کند. هر کسی به اندازه کوشش و مقدار نیازش، بدون اجحاف به حقوق

راهنمایی می کند؛ همانند روایت صحیح معاویه بن وهب از امام صادق علیه السلام: «هر مردی که خرابه بانری را زنده کرد و رودهای آن را جاری ساخت، پس برای او در آن‌ها صدقه هست، پس اگر زمین برای مردی پیش از او بود که از آن زمین غایب شده و آن را ترک کرده، سپس آمده آن را درخواست می کند، زمین مال خداست و مال کسی است که آن را آباد کرد.» آیا خارج شدن آن زمین از مالکیت مالک اول به وسیله خراب شدن، دلالت ندارد که پس از احیاء دیگری، مالک اول مالک نیست؟

دیگران بهره برد، پس هیچ زمین صالحی معطل باقی نمانده و هیچ انسانی بی‌زمین نمانده که برای همیشه برای دیگران کار کند و این برخورداری همگان مقتضای عدالت و انصاف است که اولویت‌ها بین تلاش‌گران به اندازه نیاز تقسیم گردد و آنان برای خویش کار کنند.

مالکیت منافع زمین برای بشر

و از نتایج این بحث این است که هیچ زمینی ملک کسی نمی‌شود و همانا منافع‌های حلال آن، ملک کسی است که آن را احیاء کند، نه اینکه رقبه و اصل زمین ملک کسی گردد؛ زیرا آن سعی کسی نیست و تنها قاعده قرآنی در این زمینه، ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ مالکیت را در نتیجه سعی و تلاش محدود می‌کند و زمین ملک کسی جز خدا نیست. و مال‌های ارثی و هدیه‌ها و انفاق‌های حلال نتیجه سعی صاحبان تلاش‌گر است و آنان به جهت سعی و کار مالک مطلق آن‌ها هستند و مقتضای مالکیت مطلق این است که بتوانند به دیگران تملیک کنند. پس هر مالی با سعی و تملیک ملک کسی می‌شود و اصل زمین از سعی احیاگر نیست تا خودش مالک گردد و بتواند به دیگری بپردازد. زمین را فقط خدا مالک است و آن را به گروه ویژه‌ای تملیک نمی‌کند، بلکه در اختیار همه قرار می‌دهد: ﴿لَكُمْ جَمِيعًا﴾

مراحل خلقت زمین و آسمان

﴿... الْأَرْضِ خَلَقَ لَكُمْ مَافِي جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ...﴾ آفرینش اصل زمین پیش از آفرینش آسمان بوده است: ۱. خدا نخست زمین را آفرید و لکن بسیار داغ و غیرقابل سکونت بود و حرکت‌هایش جنون‌آمیز بود ۲. پس آسمان اول را آفرید و از آن جا آب بر زمین نازل فرمود ۳. و پس از آن آفرینش زمین را تکمیل کرد: با فرستادن آب بر زمین، آن را قابل سکونت کرد و حرکت‌های وضعی آن را به وضعی و انتقالی تنظیم فرمود ۴. پس از آن به آسمان توجه فرمود و آن را تسبیح و هفت‌گانه قرار داد ۵. و پس از آن زمین را هفت‌گانه قرار داد ۶. سپس آسمان اول را

با ستارگان زینت بخشید. تفصیل اصلی را در سوره «فصلت» می‌یابی^۱ و اشاراتی از آیه بقره و آیاتی از فصلت هست که زمین با میخ‌ها - کوه‌ها - و قدرت‌هایش «تکمیل آن» پیش از هفت‌گانه شدن آسمان آفریده شده است:

﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ ... فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ ...﴾^۲

سپس آهنگ (آفرینش) آسمان کرد، در حالی که بخاری (گازین) بود. پس آن‌ها را (به صورت) هفت آسمان، در دو روز [زمان] مقرر داشت ...

و تکمیل شدن زمین که مرحله سوم از آفرینش شش مرحله‌ای آسمان و زمین است^۳ دو گونه بوده است؛ یک گونه آن را آیاتی از سوره فصلت بیان کرده است: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ ... فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ ...﴾؛ آفرینش استوانه‌ها و برکت‌های زمین و اندازه‌گیری و توانایی‌های آن، که در چهار مرحله انجام گرفته است و این‌ها پیش از ساختمان آسمان بوده، آن‌گاه که آسمان به حالت دود بوده است و گونه دوم تکمیل زمین که آیاتی از نازعات آن را بیان کرده است:

﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا وَأَعْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ﴾^۴

۱. { قُلْ أَنتُمْ لَكُمْزُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ } (فصلت ۹/۴۱)؛

بگو: «آیا (این) شما هستید که بی‌گمان به آن کسی که زمین را در دو روز [زمان] آفرید، همی کفر می‌ورزید و برای او همتیانی قرار می‌دهید؟ این (بزرگ) پروردگار جهانیان است.»

۲. فصلت ۱۱-۱۲/۴۱.

۳. آیاتی از قرآن مانند آیه ۷ سوره «هود»، مراحل آفرینش زمین و آسمان را شش مرحله بیان کرده اند.

۴. نازعات ۲۷-۳۳/۷۹.

آیا آفرینش شما بنیادین تر است یا آسمان (که) آن را سازمان داده است؟ بلندای جذب شده اش را بر افراشت، پس آن را سازمان داد. و شبش را تیره کرد و روزش را (روشن) برون آورد. و پس از آن (حرکات ناهموار)، زمین را حرکتی هموار داد. آبش و چراگاهش را از آن برون آورد و کوهها را در عمقش کوبید. حال آن که (این آب و گیاه) بهره ای است برایتان و برای حیوانات نعمت وارتان.

برافراشتن کوهها، خارج ساختن آبها و تهیه کردن چراگاههای آن می باشد که پس از ساختن آسمان اول و پیش از «تسبیح» - هفت گانه کردن - آن بوده است. پس بین آیات سوره «فصلت» و سوره «نازعات» تنازع و تعارضی در کار نیست. بنای آسمان از «الدخان» - دود - بوده، از ماده نخستین به نام «ماء» - آب - که مادر جهان غیر از خداست.^۱ آیا بنای آسمان اول پیش از تکمیل آفرینش زمین بوده و یا پس از آن بوده است؟ آیات سوره «فصلت» تکمیل آفرینش زمین را بر آفرینش آسمان مقدم می دارد ولیکن آیات سوره «نازعات» آن را پس از آفرینش آسمان بیان می کند و بین این دو سوره - «فصلت» و «نازعات» - منافاتی نیست؛ زیرا تکمیل زمین دو گونه بوده است:

۱. آفرینش استوانه ها و برکت های زمین و اندازه گیری و توانایی های آن، که در چهار مرحله انجام گرفته است و اینها پیش از ساختمان آسمان بوده، آن گاه که آسمان به حالت دود بوده و این گونه را سوره «فصلت» بیان کرده و ۲. برافراشتن کوهها، خارج ساختن آبها و تهیه کردن چراگاه های زمین است که پس از ساختن آسمان اول است و این را سوره «نازعات» بیان کرده است.

پس خدا به این ترتیب آفرینش زمین را همراه آفرینش آسمان تکمیل کرده است: ۱. تکمیل گونه اول که سوره «فصلت» بیان کرده است ۲. ساختمان آسمان اول ۳. تکمیل گونه دوم زمین که

۱. تفصیل بحث درباره «ماء» در سوره «هود» می آید.

سوره «نازعات» آن را بیان کرده است ۴. هفت طبقه ساختن آسمان.^۱ پس آسمان سه مرحله داشته است: ۱. دود بوده است ۲. یک آسمان بوده ۳. هفت آسمان شده است.^۲

معنای ﴿اَسْتَوَى﴾

در «ثُمَّ اَسْتَوَىٰ اِلَى السَّمَاۗءِ»، معنای استواء به مانند جایگاه‌های کاربرد آن گوناگون است: ۱

۱. اعتدال و تمام:

﴿وَلَمَّا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَاَسْتَوَىٰ اَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ﴾^۳

و هنگامی که به رشدهایش رسید و (به پای خود) ایستاد، به او حاکمیت و دانشی (و حیانی) دادیم. و این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

۲. استقامت:

﴿... فَاسْتَوَىٰ عَلٰی سُوْقِهٖ...﴾^۴

... شود و بر ساقه‌های خود بایستد ...

۳. احاطه و سلطه:

﴿الرَّحْمٰنُ عَلٰی الْعَرْشِ اَسْتَوَىٰ﴾^۵

۱. [نظر مرحوم استاد بی‌بدیل در مورد مراحل پدیدار شدن آسمان‌ها و زمین در شش روز - در کتاب آسمان و ستارگان و سوره‌های گوناگون قرآن از این قرار است: ۱. آفرینش اصل زمین ۲ و ۳. تکمیل نوع اول زمین - آفرینش آسمان اول و تکمیل نوع دوم زمین ۴. تسبیح و هفت طبقه کردن زمین ۵. تسبیح و هفت طبقه کردن آسمان ۶. زینت آسمان اول با ستارگان و سیاره‌ها - مترجم]

۲. و تفصیل بحث در آیات سوره «فصلت» می‌آید.

۳. قصص ۱۴/۲۸.

۴. فتح ۲۹/۴۸.

۵. طه ۵/۲۰.

(خدای) رحمتگر بر آفریدگان، بر عرش (ربوبیت) چیره شده است.

۴. استقرار:

﴿فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ...﴾^۱

پس هنگامی که تو با همراهانت بر کشتی آرمیدی...

﴿لَتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ...﴾^۲

تا بر پشت‌های آن (ها) قرار و آرامش گیرید....

۵. همانندی:

﴿... هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ...﴾^۳

... آیا او با کسی که به عدالت فرمان می‌دهد و ... یکسان است؟

۶. اتمام و کامل کردن تدبیر به طور مساوی و همسان در جایی که با ﴿إِلَىٰ﴾ متعدی شده باشد؛

چنان که در اینجا است: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ﴾ و تدبیرش را به هفت‌گانه کردن زمین بدون هیچگونه تکلف و مشقتی کامل کرد.

و معنای مساوات در ﴿اسْتَوَىٰ﴾ در همه حالاتش گنجانده است. پس استواء به آسمان، اتمام تدبیر آسمان است و این استواء و اکمال تدبیر خدا به آسمان و زمین یکسان است. آن دو در برابر قدرت باری تعالی بدون هیچ‌گونه سختی و اشکال، همسان است. و چرا ﴿فَسَوَّاهُنَّ﴾؟ آسمان یکی است، ضمیر جمع به آن بر نمی‌شود و جمع آسمان هفت است و هنوز آسمان هفت تا نشده است. به جهت این که در آستانه هفت تا شدن بوده، هفت‌گانه اعتبار شده است. ﴿فَسَوَّاهُنَّ﴾،

۱. مؤمنون ۲۳/۲۸.

۲. زخرف ۴۳/۱۳.

۳. نحل ۱۶/۷۶.

آسمان در آستانه هفت گانه شدن است: ﴿سَبَعَ سَمًا وَآتَوْهُ وَبِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ و از این روی پس او بر هر چیزی محیط و بسیار تواناست.

و با فریاد آیات از کتاب حکیم خدای حکیم - در باب خلق جهان که آسمانها هفت گانه است، سخن برخی که آنها برحسب کره‌ها، بیلیاردها هستند و یا آسمانها جَوهای هفت گانه برای منظومه شمسی هستند سخن سخیف و توخالی است؛ زیرا به نظر قرآن، کرات و جَوهای منظومه شمسی و ... نقطه‌هایی در آسمان اول می‌باشند و تفصیل این سخن در سوره فصلت خواهد آمد؛^۱ چنان‌که توجیه خلق آنچه در زمین است و تقدیر و اندازه‌گیری آن و پندار اینکه ایجاد زمین پس از ساخت هفت آسمان بوده، از چیزهایی است که به دیوار زده می‌شود.^۲ پس قرآن خودش وجیه است، توجیه نمی‌پذیرد و همانا بر ماست که افکارمان را به جانب ژرفای آیات قرآن حکیم توجیه کنیم.

۱. بحث پیرامون آسمانها را در «فصلت» و دیگر آیه‌های آسمانی قرآن طبق دلالت‌های آنها تفصیل می‌دهیم.

۲. در تفسیر آلوسی، امام واحدی از مقاتل نقل کرده و محققان برگزیده‌اند و اختلاف نکرده‌اند که جمیع آنچه در زمین است و دیده می‌شود، پس از آفرینش آسمانهای هفت گانه است، بلکه بر این اتفاق دارند. در این هنگام خلق را در آیه به معنی تقدیر گرفته است - نه ایجاد - و یا به معنی ایجاد و اراده تقدیر گرفته شده است؛ یعنی اراده کرده است که آنچه در زمین لازم است، خلق و تقدیر نماید... این گونه «خَلَقَ» و «جَعَلَ» در «فصلت» را معنی کرده است.

فهرست مطالب

۷ مقدمه چاپ عربی ناشر

۱۱ نامه‌ای از صاحب تفسیر المیزان در توصیف تفسیر الفرقان

۱۳ سر آغاز

۱۴ هدایت و روشنگری قرآن

۱۷ ویژگی قرآن در بیان امیرالمؤمنین علیه السلام

۱۸ هدایتگری قرآن و راه نجات از فتنه ها

۲۱ عظمت قرآن و تمسک به آن

۲۴ جایگاه سنت نسبت به قرآن

۲۵ جایگاه اولیاء الامر و پیروی از آنها

۲۵ اهمیت تفسیر قرآن به قرآن

۲۷ تفسیر به رأی

۲۸ تفسیر قرآن با روایت یا سنت

۳۴ نکات مهم

- اول: ظنی الدلاله بودن قرآن ۳۴
- دوم: اهمیت احادیث عرض ۳۶
- سوم: محوریت قرآن نسبت به احادیث ۳۷
- چهارم: روش تفسیر پیامبر ﷺ و ائمه: ۳۹
- محدوده تفسیر به رأی ۳۹**
- مصادیق تفسیر به رأی ۴۰**
۱. تعطیل عبادت با یقین ۴۱
۲. عالم خلق و عالم امر ۴۲
۳. حرمت ازدواج با همسر فرزند رضاعی ۴۳
۴. فرضیه جداشدن زمین از خورشید ۴۴
- روش تفسیر قرآن ۴۶**
- پیامد تفسیر به رأی ۴۶
- ویژگی تفسیر قرآن با قرآن و سنت ۴۷**
- نسبیت محکم و متشابه در قرآن ۴۸**
- روش تحلیل آیات متشابه ۴۹
- انحرافات در تفسیر قرآن ۴۹
- رهبری قرآن ۵۱**
- آثار توجه به قرآن ۵۲
- امام مهدی علیه السلام و قرآن ۵۲**
- ترجیح روایات بر قرآن در تفسیر قرآن ۵۳**
- اصل قرارداد قرآن ۵۵
- دورشدن از قرآن و تقدیس خیالی آن ۵۵

- ۵۶ سخنی راجع به نسخ
- ۶۲ سالماندن قرآن از تحریف
- ۷۱ تفسیر مأثور به وسیله آیات
- ۷۳ شأن نزولها
- ۷۴ ظاهر و باطن قرآن
- ۷۵ پرهیز مفسر از بهکاربردن قیاس در قرآن
- ۸۱ مفهوم ترجمه، تفسیر و تأویل
- ۸۴ سورة الفاتحة
- ۸۵ تفسیر سورة حمد
- ۸۵ سورة آغازین قرآن مجید
- ۸۷ نامهای سورة حمد
- ۹۴ حمد؛ اولین سورة نازله
- ۹۶ نزول دوباره سورة حمد
- ۹۶ «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» آیه‌های از قرآن
- ۹۸ آغاز قرائت با «بسمله»
- ۹۹ «بسمله»، ارزشمندترین آیه قرآن
- ۱۰۲ اجماع بر آیه بودن «بسمله»

- اهمیت آغاز امور با «بسمله» ۱۰۳
- شروع تلاوت قرآن با استعاذه ۱۰۴
- اهمیت سوره فاتحه الكتاب ۱۰۵
- «بسمله»، دربرگیرنده همه قرآن ۱۰۷
- معانی باء در بسمله ۱۰۷
- معنی و موارد استعمال لفظ اسم ۱۰۷
- اقسام اسم ۱۰۸
- یاری جویی از «بسمله» ۱۰۹
- توضیح لفظ ﴿اللَّهُ﴾ ۱۱۳
- ریشه لغوی لفظ ﴿اللَّهُ﴾ ۱۱۵
- معنای ﴿الرَّحْمَنُ﴾ و ﴿الرَّحِيمُ﴾ ۱۱۸
- تفاوت ﴿الرَّحْمَنُ﴾ و ﴿الرَّحِيمُ﴾ ۱۱۸
- تشابه صفات خدا با خلق ۱۲۳
- تعلیم پرستش خدا در سوره حمد ۱۲۶
- اهمیت حمد خدا** ۱۲۷
- حمد و تسبیح مخصوص خدا** ۱۲۷
- دلایل حصر حمد برای خدا ۱۲۸
- گستره و زمینه های حمد خدا ۱۳۱
- همراهی حمد و تسبیح خدا ۱۳۲
- معنای ﴿الْعَالَمِينَ﴾ ۱۳۶
- برترین پرورشیافته ۱۳۸
- قرائت صحیح؛ ﴿مَالِكِ﴾ یا «مَلِكِ»؟ ۱۴۲

- برتری قرائت ﴿مَالِكِ﴾ بر ملک ۱۴۳
- درخواست هدایت** ۱۷۱
- مفهوم ﴿الصِّرَاطِ﴾** ۱۷۹
- راه در قرآن ۱۸۱
- مفهوم طریق ۱۸۱
- مفهوم سیل ۱۸۲
- مفهوم راه سلامت ۱۸۲
- درجات صراط مستقیم** ۱۸۳
- عالیترین صراط ۱۸۳
- پستترین صراط ۱۸۴
- صراط میانه، صراط عبودیت ۱۸۴
- تثبیت و افزایش هدایت ۱۸۸
- مطلوبه‌های هفتگانه در قلب «سبعالمثانی» ۱۸۹
- نتیجه‌گیری** ۱۹۰
- راه هدایت‌شدگان** ۱۹۱
- پیامبر در جایگاه برخوردارترین مُنعم ۱۹۳
- پیامبران اصحاب نعمت ۱۹۴
- مغضوبین چه کسانی‌اند؟ ۱۹۸
- یهود؛ مثال مصداقی مغضوبین ۱۹۹
- برخی از مغضوبین ۲۰۰
- ﴿الضَّالِّینَ﴾ چه کسانی هستند؟ ۲۰۴
- ﴿الضَّالِّینَ﴾ گمراهان قاصر یا مقصر ۲۰۶
- نگاهی دوباره به «سبعالمثانی» ۲۰۷
- مسائل فقهی سوره حمد ۲۱۲

- ۲۱۸ سورة بقره
- ۲۱۸ نامگذاری سوره‌های قرآن
- ۲۲۰ سورة البقره
- ۲۲۲ فلسفه حروف مقطعه
- ۲۲۶ صاحبان سیر حروف مقطعه
- ۲۲۶ مؤیدات سربودن حروف مقطعه
- ۲۲۹ عدم امکان تدبیر در حروف مقطعه
- ۲۳۱ کتاب هدایتگر
- ۲۳۲ نزول محکم به اختصار
- ۲۳۲ وجوه هفتگانه «الکتاب»
- ۲۳۳ رابطه کتاب و سوره حمد
- ۲۳۳ دامنه شمول «ذَٰلِكَ»
- ۲۳۵ مقصود از «لَا رَيْبَ فِيهِ»
- ۲۳۶ تفاوت شک و ریب
- ۲۳۸ نفی ریب در دعوت و کتاب دعوت
- ۲۴۰ قرآن کتاب هدایت
- ۲۴۱ قرآن حامل تقوا
- ۲۴۲ وجه مضارع آمدن افعال متقین
- ۲۴۲ ابعاد تقوا
- ۲۴۳ سرچشمه تقوا
- ۲۴۴ ابعاد غیب الهی
- ۲۴۵ ایمان به غیب الهی، زیربنای تقوا
- ۲۴۵ ثمرات ایمان به غیب

- ۲۴۶ مفهوم ايمان
- ۲۴۸ عقل و حس؛ ابزار شناخت
- ۲۴۸ دیدگاه خداپاوران در ابزار شناخت
- ۲۵۱ نماز؛ تقوای عبادی
- ۲۵۱ مقصود از ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾
- ۲۵۲ رزق الهی و جانشینی انسان
- ۲۵۳ دامنه ايمان مؤمنان
- ۲۵۴ ايمان به روز واپسين
- ۲۵۴ ابعاد تقوا
- ۲۵۵ تقوای در اقتصاد
- ۲۵۵ تقوای سیاسی
- ۲۵۶ تقوای فردی و اجتماعی
- ۲۵۷ برترین تقوا**
- ۲۵۸ هدایت ربّانی متقین
- ۲۵۹ مفهوم ﴿الْمُفْلِحُونَ﴾
- ۲۶۰ گروه کفار لجوج**
- ۲۶۱ کفار و هشدارهای الهی
- ۲۶۱ معنای کفر
- ۲۶۱ کفر مطلق
- ۲۶۲ کافران مشمول آیه
- ۲۶۳ عدم درک کفار
- ۲۶۳ کفر عملی
- ۲۶۵ اختیار کافران در کفر و ايمان

- ۲۶۶ اعمال گذشته، زمینه کفر
- ۲۶۸ انذار حجت و برهان
- ۲۶۸ انذار و تبشیر؛ دو بال رسالت
- ۲۶۹ اختصاص ﴿عِشَاوَةٌ﴾ به ﴿أَبْصَارٍ﴾
- ۲۷۲ فلسفه مفردبودن «سمع»
- ۲۷۲ حیطة شمول ﴿أَبْصَارٍ﴾
- ۲۷۳ مهر خوردن دل در نتیجه کفران نعمت
- گروه منافقان و دوچهرگان. ۲۷۶**
- ۲۷۷ نفاق در کلام علی عليه السلام
- ۲۷۸ چهره منافقین
- ۲۷۹ ۱. مؤمنمایی منافق
- ۲۸۰ ۲. خدعهگری منافق
- خدعه منافق و خدعه خداوند. ۲۸۱**
- ۲۸۴ تفاوت ﴿يَخْدَعُونَ﴾ با «يَخَادِعُونَ»
- ۲۸۴ عدم بهکارگیری شعور
- ۲۸۵ ۳. منافق؛ بیمار دل
- مرض دوگانه قلب منافق. ۲۸۶**
- ۲۸۷ مرض بر روی مرض و رجس بر روی رجس
- ۲۸۸ دلیل استفاده از مرضاً بجای المرض
- ۲۸۸ ۴. ادعای اصلاح مفسدین

- ۲۹۰ روش منافقان در طول تاریخ
- ۲۹۲ انواع افساد
- ۲۹۳ ۵. ادعای تعقل منافقین
- ۲۹۵ مفهوم سفاهت
- ۲۹۵ دلیل استفاده از ﴿النَّاسِ﴾
- ۲۹۷ ۶. تمسخر مؤمنان
- ۲۹۸ جاسوسی منافقین و خلوت آنان با رهبرانشان
- ۲۹۹ جزای استهزای منافقین
- ۲۹۹ تقابل با رسالت بهوسیله استهزا
- ۳۰۰ پاداش آخرت منافقان
- ۳۰۱ سرکشی و طغیان، زمینه گمراهی بیشتر
- ۳۰۲ تفاوت مدّ و امداد
- ۳۰۳ ۷. گمراهی به بهای هدایت
- ۳۰۶ محرومیت منافقان از نور ایمان
- ۳۰۷ مراد از کور و کر
- ۳۰۸ یگانگی مَثَل و ممثَل در قرآن
- ۳۰۹ مثَلث اَرهاب منافقین
- ۳۱۰ تشبیه رسالت قرآن به باران
- ۳۱۴ تعهد بندگان در برابر پروردگار
- ۳۱۷ عمومیت خطاب آیه

- خطابه‌های قرآن حقیقاند ۳۱۷
- امر به عبادت در پرتو اصول سه‌گانه دین ۳۱۸
- حیات زمین منوط به باران ۳۲۵
- شبهه مشرکان در نزول قرآن ۳۳۱
- پاسخ شبهه ۳۳۱
- اثبات وجود حیات برزخی ۳۸۶**
- کیفیت مرگ ثانویه برای صالحان و کافران ۳۸۸
- نمونه‌هایی از مرگ و زندگی در قرآن ۳۸۹
- مراحل بازگشت به سوی خدا ۳۹۰
- توجه به آسمان و شناخت خالق هستی ۳۹۳**
- بهرمندی از زمین برای همه بشر ۳۹۵
- اصالة الاباحة در بهرهمندی از نعمتها ۳۹۶
- مالکیت در اقتصاد اسلامی ۳۹۷**
- شیوه‌های بهرهمندی از زمین ۳۹۸
- عدم مالکیت اصل زمین ۳۹۹**
- مالکیت منافع زمین برای بشر ۴۰۰
- مراحل خلقت زمین و آسمان ۴۰۰**
- معنای ﴿استَوَى﴾ ۴۰۳